



سقفینہ

مجله علمی - پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۲ میلادی

شماره: ۱۰

- جلوه های کنیخسرو میان در روایت ... / دکتر حسن اکبری بیرق و دکتر عبدالکریم جرادات
- مثنوی نالہ نی از غازی الدین نظام/دکتر غلام معین الدین/عظمی عزیز خان
- نگاہی گذرا بہ شرح حال و آثار راجہ انور/ دکتر محمد سلیم مظہر/ دکتر محمد ناصر
- بررسی تطبیقی در شیلستان تفتہ و یوستان سعیدی / دکتر محمد اقبال ثاقب
- نقش نثر نویسندگان ایرانی و آسیای مرکزی در دورہ /دکتر صوفیہ صابر و دکتر سید محمد فرید
- داستان سوهنی و مہینوال و داستان سرایان زبان فارسی آن / دکتر محمد صابر
- خلیلی و سنایی / دکتر محمد افضل زاہد
- بررسی نسخہ دستنویس اصطلاحات صوفیہ سجان رای / دکتر رضیہ سلطانہ
- احوال و آثار وارستہ/ دکتر انجم طاہرہ
- بررسی نعت و منقبت سرایی بہ زبان فارسی در سند/عظمی زورین نازیہ
- شرح حال و آثار محمد حسن قتیل ادیب و شاعر فارسی/دکتر زاہدہ پروین
- بررسی احوال و آثار "عبدالحمی بریلوی" / دکتر شہلا سلیم نوری
- دکتر محمد صدیق خان شبلی کا ترجمہ کشف المحجوب __ ایک تاثر/دکتر فخر الحق نوری
- غالب اور حامیان قتیل، تنازعہ / دکتر محمد سلیم مظہر
- ایران میں آرژر شناسی/ دکتر نجم الرشید
- سنیل شرما: ایک ممتاز مستشرق / دکتر محمد اقبال شاہد
- سنائی غزنوی، اخلاقی و عرفانی فارسی شاعری کا بانی / دکتر محمد ناصر
- سعید خان ملتانی اور مناقب مشائخ / دکتر شعیب احمد
- Ghalandar's Coco-de- merkashkul/Dr. Haj Seyed Javadi
- Artakhshir-e-Babakan: An Investigation on his Historical Character/Ali Azizian
- Caravan-e- Islam in South Asia and Excellence of Allama Muhammad Iqbal (R.A) / Muhammad Sohail
- Promotlon of Persian Literature in Kashmir/ Dr. Kh. Zahid Aziz
- Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid

گروه فارسی

دانشگاه پنجاب، لاہور - پاکستان

سَفینہ

مجله تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی
دارای درجه علمی - پژوهشی، مصوب کمیسیون آموزش عالی پاکستان
شماره استاندارد بین المللی: ۳۱۹۸ - ۱۹۹۲
شماره: ۱۰، سال ۲۰۱۲ میلادی

سر دبیر: دکتر محمد اقبال شاہد

معاون سر دبیر: دکتر محمد صابر

هیأت تحریریه:

دکتر مهدی ناصح، دکتر جعفر یاحقی، دکتر حکیمہ دبیران، دکتر حمیرا زمری، دکتر علی موذنی، دکتر مریم خلیلی جہانتیغ، دکتر محمد مهدی توسلی (ایران) دکتر ولیم سی چیتیک، دکتر مظفر عالم (آمریکا)، دکتر جوزاف کنلس (اسپانیا) دکتر مہر نور محمد، دکتر محمد سلیم مظہر، دکتر معین نظامی، دکتر نجم الرشید، دکتر محمد ناصر، دکتر سید محمد فرید، دکتر محمد صابر، دکتر شعیب احمد، عظمیٰ زرین نازہ (پاکستان)، دکتر فرنچسکا اورسینی (انگلستان)، دکتر شمیم خان (بانگلادش)، دکتر آذر میدخت صفوی (ہند)

داوران و مشاوران علمی:

دکتر سنیل شرما (آمریکا)، دکتر محمد حسین محمدی، دکتر نرگس جاہری نسب، دکتر قاسم صافی، دکتر محمد حسین تسبیحی (ایران) دکتر سیف الاسلام خان (بانگلادش) دکتر عبدالکریم جرادات (اردن)، دکتر احمد موسی (مراکش)، دکتر شریف حسین قاسمی، دکتر چندر شیکر بتناگر، دکتر عراق رضا زیدی، دکتر عارف ایوبی، دکتر کلیم اصغر نقوی، دکتر زین العبا (ہند)، دکتر محمد اختر چیمہ، دکتر محمد اقبال ثاقب، دکتر شفقت جہان خٹک، دکتر طاہرہ پروین، دکتر محمد علی شاہ، دکتر رفعت طاہرہ نقوی، دکتر نگہت اعجاز، دکتر محمد افضل زاہد، دکتر احسان احمد، دکتر فوزیہ افتخار، دکتر صوفیہ صابر (پاکستان)

صفحہ آرائی و حروف نگاری: گل محمد خان

چاپ و صحافی: پرفسور امجد پرویز: مدیر مؤسسہ انتشارات و چاپخانہ

دانشگاہ پنجاب، لاہور

نشانی: سر دبیر سفینہ، لاہور، دانشگاہ پنجاب،

دانشکدہ خاور شناسی، گروہ زبان و ادبیات فارسی

تلفن: ۰۰۹۲-۴۲-۹۹۲۱۰۸۳۳

پست الکترونیکی: editor.safeeneh@gmail.com

وبگاہ: http://www.pu.edu.pk

بہای تک شماره: ۳۰۰ روپیہ

شماره استاندارد بین المللی : ۳۱۹۸-۱۹۹۲

سفینه

مجله علمی-پژوهشی در زمینه زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۲ میلادی

شماره : ۱۰

سر دبیر:

دکتر محمد اقبال شاهد



گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشکده خاور شناسی ، دانشگاه پنجاب
لاهور - پاکستان

راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله

از نویسندگان و محققان محترم درخواست می شود که در آینده برای انجام سهولت و سرعت در داوری و انتشار به موقع مجله ، هنگام ارسال مقاله ، نکات زیر را رعایت کنند :

- مطلب ارسالی نباید در نشریه دیگر چاپ شده باشد.
- مقاله روی کاغذ A-4 تایپ شود و همراه لوح فشرده آن ارسال گردد.
- لازم است مقاله دارای پنج تا ده کلید واژه و چکیده فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- فهرست منابع و مآخذ، این فهرست باید در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و بر اساس اسم نویسنده به صورت زیر تهیه و تنظیم شود :
- کتاب : نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار) ؛ عنوان اثر ؛ مصحح (مترجم، ...)، نوبت چاپ ، محل انتشار : ناشر.
- مقاله: نام خانوادگی نویسنده ، نام ؛ (عنوان مقاله ، نام مترجم ، نام مجله ؛ دوره یا سال، شماره (و در داخل پرانتز تاریخ)، شماره صفحه آغاز و پایان مقاله.
- ارجاع صحیح و علمی- این ارجاعات باید در داخل متن و در داخل پرانتز و به صورت زیر درج شود:
(نام خانوادگی نویسنده ، نام ، سال انتشار اثر : شماره صفحه)
- یاد داشت های مقاله در پایان مقاله و قبل از فهرست منابع و مآخذ درج شود.
- مشخصات نویسنده مقاله :
- نام و نام خانوادگی؛ مرتبه علمی؛ شماره تلفن؛ نشانی محل کار یا منزل؛ نشانی پست الکترونیک.
- مسؤلیت مطالب بر عهده نویسنده است.
- دفتر مجله در جرح و ویرایش مطالب آزاد است.
- کلیه مقالات مندرج در مجله دست کم پس از تایید دو داور چاپ می شود.
- ارسال متن اصلی و همراه متن ترجمه شده ضروری است.
- استفاده از مطالب " سفینه " با ذکر منابع آزاد است.
- مقالات ارسالی به دفتر " سفینه " برگردانده نخواهد شد.

فہرست مطالب

مقالات فارسی:

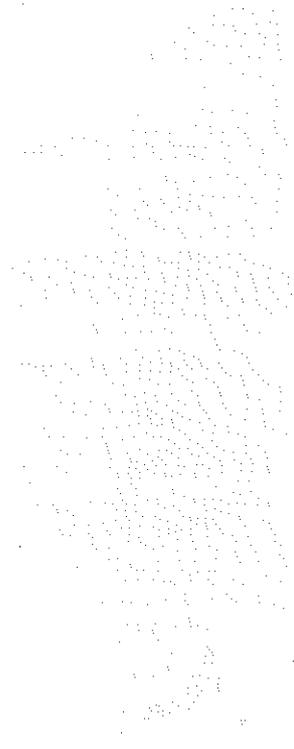
- ۲۳-۵ جلوه های کیمخسرو و میان دو روایت ... / دکتر حسن اکبری بیرق و دکتر عبدالکریم جرادات
- ۴۸-۲۵ مثنوی نالہ نی از غازی الدین نظام / دکتر غلام معین الدین / عظمیٰ عزیز خان
- ۵۷-۴۹ نگاہی گذرا بہ شرح حال و آثارِ راجہ انور / دکتر محمد سلیم مظہر / دکتر محمد ناصر
- ۷۰-۵۹ بررسی تطبیقی در سنبلستان تفتہ و بوستان سعدی / دکتر محمد اقبال ثاقب
- ۹۱-۷۱ نقش نثر نویسندگان ایرانی و آسیای مرکزی در دورہ / دکتر صوفیہ صابر و دکتر سید محمد فرید
- ۱۰۲-۹۳ داستان سوهنی و مہینوال و داستان سرایان زبان فارسی آن / دکتر محمد صابر
- ۱۱۱-۱۰۳ خلیلی و سنایی / دکتر محمد افضل زاہد
- ۱۲۲-۱۱۳ بررسی نسخہ دستنویس اصطلاحات صوفیہ سجان رای / دکتر رضیہ سلطانہ
- ۱۵۲-۱۲۳ احوال و آثار و ارستہ / دکتر انجم طاہرہ
- ۱۷۵-۱۵۳ بررسی نعت و منقبت سرایی بہ زبان فارسی در سند / عظمیٰ زرین نازہ
- ۱۸۸-۱۷۷ شرح حال و آثار محمد حسن قتیل ادیب و شاعر فارسی / دکتر زاہدہ پروین
- ۲۰۰-۱۸۹ بررسی احوال و آثار "عبدالرحیٰ یریلوی" / دکتر شہلا سلیم نوری

مقالات اردو:

- ۲۱۴-۲۰۱ دکتر محمد صدیق خان شبلی کا ترجمہ کشف المحجوب ___ ایک تاثر / دکتر فخر الحق نوری
- ۲۲۱-۲۱۵ غالب اور حامیان قتیل، تنازعہ / دکتر محمد سلیم مظہر
- ۲۳۶-۲۲۳ ایران میں آرزو شناسی / دکتر نجم الرشید
- ۲۴۳-۲۳۷ سنیل شرما: ایک ممتاز مستشرق / دکتر محمد اقبال شاہد
- ۲۷۱-۲۴۵ سنائی غزنوی، اخلاقی و عرفانی فارسی شاعری کا بانی / دکتر محمد ناصر
- ۲۷۶-۲۷۳ سعید خان ملتانی اور مناقب مشائخ / دکتر شعیب احمد

مقالات انگلیسی:

- Ghalandar's Coco-de- merkashkul/Dr. Haj Seyed Javadi 5-13
- Artakhshir-e-Babakan: An Investigation on his Historical Character/Ali Azizian..... 15-34
- Caravan-e- Islam in South Asia and Excellence of Allama Muhammad Iqbal 35-50
- (R.A) / Muhammad Sohail.....
- Promotion of Persian Literature in Kashmir/ Dr. Kh. Zahid Aziz..... 51-56
- Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid..... 57-64



جلوه های کیخسرو میان دو روایت دینی و ملی

دکتر حسن اکبری بیرق

استاد یار دانشگاه سمنان، ایران

دکتر عبدالکریم جرادات*

استاد یار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آل البیت، اردن

چکیده:

کیخسرو، اسطوره ای است که در دو رخ امکان دیدار دارد:
پادشاهی که روزگار سلطنتش شکوه و رونقی افسانه ای برای مردمانش داشته است.
پادشاهی که در آینده ای نامعلوم خواهد آمد و سلطنتی شکوهمند و خواستنی را با
خود به ارمغان خواهد آورد.
این پژوهش بر آن است که این هر دو جلوه را در چهره کیخسرو، شاه کیانی، به تماشا
بنشیند.

کلید واژه ها: کیخسرو، اسطوره، روایات ملی، روایات دینی

مقدمه:

فر کیانی از فریدون به کی قباد پیوست و سپس به شش نفر از پسران و نوادگان کی قباد منتقل شد، از کی اپیوه به کی کاووس، کیارش، کی پیشین، کی پیارش و سرانجام به کی سیاوش و کیخسرو.

کیخسرو، پر آوازه ترین شاه کیانیان و بلکه بزرگ ترین پادشاه سلسله های شاهنشاهی ایران است. عظمت شخصیت و وسعت ویژگی های این اسطوره تا آنجاست که می توانیم از زوایای بسیار متفاوتی به آن بنگریم و جلوه های گوناگونی از آن را به تماشا بنشینیم. یکی از چشم انداز های خیره کننده این اسطوره، وجه پادشاهی و سلطنت اوست. طرز ویژه ای از پادشاهی که او را بر سر اسطوره بزرگ "خسرو خجسته پی" جای می دهد.

پس با گذری کوتاه بر مبحث اسطوره، کیخسرو را در دل روایات دینی و ملی می کاویم، و آن گاه آن را با اسطوره های همانندش تطبیق می دهیم.

اسطوره:

اسطوره را باور روزگاران دیرین انسان می دانند، که امروز رنگ افسانه گرفته و تقدس مذهبی اش را از دست داده است. حقیقت های ستبری که از نگاه مردمان باستان، محکم و غیر قابل انکار می نمود و امروز، زیر چرخ علم گرایی چنان خرد شد که تنها نامی و یادی قصه گونه از آن ها بر جای ماند. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۸۷)

اما از نگاهی دیگر، شاید بتوان اسطوره را گونه ای جهان بینی باستانی دانست. دستاورد تلاش دیرینه انسان در رؤیت و روایت جهان! این نگاه ارزش و ارج دیگری به اسطوره می دهد و امکان توانمندی ویژه ای در آن فراهم می آورد: گشودن راز های هستی. اسطوره می تواند جهان بینی نیرومندی تلقی شود که از دیر باز تا کنون منشا اثراتی کارا در رفتار های آدمیان بوده و هست. تنها اتفاقی که در گذر زمان افتاده این است که در دوران طلایی دانش و فنسوری، باز تاب نگرش اسطوره ای به جهان درونی تر شده و از سطوح آشکار خود آگاهی به لایه های درونی و ناخود آگاهی رسوب کرده است. لایه ای نیرومند در ژرفای نهاد آدمی.

(کزازی، ۱۳۷۶: ۶ و ۷)

برخی فیلسوفان اسطوره را خیالواره ای بی بنیان می دانستند که حاصل هم آغوشی ذهن و عین در انسان بدویست. عناصر جعلی راز آلوده ای که به جهت عدم سازگاری با موازین علمی، گزاره هایی غیر قابل قبول محسوب می شوند. (فرهنگیان، ۱۳۸۶: ۴۸)

با این وجود اسطوره شناسی چون "میرچا الیاده"، ایجاد اساطیر در جوامع باستانی را نشان از نوعی واپس زنی تاریخ می داند و می گوید:

"هنگام تحقیق درباره این جوامع سنتی، ویژگی خاصی همواره ما را به شگفتی وادار می دارد و آن عبارت است از عصیان جوامع مذکر علیه زمان عینی و تاریخی و اشتیاق و دلتنگی مردمان این جوامع برای بازگشت ادواری، به زمان اساطیری آغاز کائنات، به آغوش دهر یا زمان بزرگ". (الیاده، ۱۳۸۴: ۱۱ نیز و ارنر، ۱۳۸۱: ۱۶)

از نظر او جوامع کهن و باستانی، حوادث فاقد نمونه های علوی و برتر از تاریخ را کوچک می شمردند و با خلق اساطیر، زمان ناسوتی مستمر را نا دیده می انگاشتند تا به زندگی انسان ارزشی ماوراء طبیعی بخشند. (همان). در حقیقت الیاده، اسطوره را در همان مفهوم باستانی اش به کار می گیرد: سرگذشتی ارزشمند، قدسی و پر معنا. (۱) (فرهنگیان، ۱۳۸۶: ۴۹ نیز الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴)

تعاریفی از این دست ما را از قیل و قال بیهوده بر سر واقعی بودن یا نبودن اسطوره نجات می دهد. به بیان دیگر: "سطوره از شرایط ویژه ای ناشی شده است و باید کاری دهد. بنا بر این نادرست خواهد بود که بپرسیم: آیا این اسطوره واقعیت دارد یا نه؟ پرسش درست آن است که بدانیم این اسطوره چه کاری می خواهد انجام دهد". (۲) (هوک، ۱۳۷۲: ۱۱ و ۱۲)

اسطوره مورد بررسی ما - خسرو خجسته پی - نیز کار کرد مشخصی دارد و همانند تمامی اسطوره ها، شرایطی خواستی را پیچیده در حاله ای از تقدس در سایه آرمان جمعی به ترسیم می کشاند. (مهاجرانی، ۱۳۷۶: ۳۰) این سطوره زیبا و مطلوب در روایت اساطیری، با دو رخ جلوه نمایی کرده است، یکی چهره ی خسروی که در دوره ای از تاریخ آمده است و چند صباحی کابوس های آدمی را به خوابهایی رؤیا گونه بدل کرده و کام بشریت را با طعم

شیرین خوشبختی آشنا ساخته است.

دیگر خسروی که در راه است و قرار است این سعادت آرمانی را در گوله بارش داشته باشد. ارمغانی که گاه باز آمدنش از سفر دراز سر نوشت با خود خواهد آورد و آفتاب گونه میان تمامی مردمان قسمت خواهد کرد. نکته به چشم آمدنی این جاست که کیخسرو به نحوی استثنائی از هر دو رخ این اسطوره بهره مند است. هم روزگاری آمده است و گل فشانی ها کرده است و هم خواهد آمد و گل ها خواهد نشاند.

شاید بهتر باشد به جای نظریه پردازی های مشکوک به تعبیر "شارل کرینی" به سر چشمه برویم و آب خنکش را در هستی مان جاری کنیم تا تارهای پنهان وجود مان برای احساس و ادراک آن به لرزه در آیند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۱۰)

کیخسرو:

کیخسرو در شمار شهر یاران اساطیری شاهنامه است، شهر یاری که زاده شدن، پرورش، کار کردها و فرجام کارش فرا تاریخی و تا حدی فراطبیعی است "کیخسرو در سر زمین دشمن زاده می شود، سر زمین ظلمت و تیرگی یعنی توران زمین که در برابر ایران شهر نورانی قرار دارد، چون اهریمن ظلمانی در برابر هرمزد درخشان. خبر به دنیا آمدن کیخسرو، امید کین خواهی را در دل ایرانیان زنده کرد. کیخسرو پس از سفری پر مخاطره، پیروز مندانه به دربار ایران آورده می شود". (یار شاطر، ۱۳۶۸: ۴۸۷)

کار هایش در کودکی شگفت آور بود "در ده سالگی کراز و خرس را بر زمین می افکند و به نخجیر گاه می رود و شیر و پلنگ شکار می کند. (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۱۰)

او در زیبایی بی مانند است و چنین توصیف شده "کیخسرو از همان آغاز، شهر یاری نورانی و درخشان شمرده می شده است، چهره اش بس منور توصیف شده است، گویی که از خورشید سبقت برده باشد، او در نخستین دیدار با گیو پهلوان، به صورت جوانی زیبا، نورانی توصیف گردیده است. (همان: ۳۱۲) روایات های دینی و ملی متفق اند که "کیخسرو یکی از بزرگ ترین پهلوانان و شاهان نژاد ایرانی است که مقام مذهبی بزرگی نیز دارد و بتدریج در شمار

جاویدانان در آمده است (ذبیح الله صفا، ۱۳۶۹: ۵۲۰)

کیخسرو شاه مبارک قدمی است که داستان سعادت مندی مردمان در روزگار سلطنتش، در روایات دینی و ملی ایران باستان آمده است. اما برخی روایات، وعده باز آمدن این مایه خوشبختی و نجات را در آینده جهان نیز داده اند، و در واقع دوره دومی برای سلطنت او قائل شده اند. از این رو شاید بهتر باشد این اسطوره را در دو بخش روایات دینی و روایات ملی و نیز در دو شاخه روزگار نخستین و روزگار واپسین مورد بررسی قرار دهیم.

۱- روایات دینی:

(۱-۱) روزگار نخستین:

در اوستا از کیخسرو با لقب چون: پهلوان سرزمین های ایرانی، استوار دارنده کشور سرور پیروز یاد شده است. القابی که نشان از شاهی قدرت مند، مدبر و مسلط بر امور کشور دارد. (دو ستخواه، ۱۳۷۹: ۳۰۶ و ۴۷۵)

در فراز هایی از زامیادیشست، فرّشاهی، پیروزی اهورایی، فرمان های مورد اطاعت چیرگی نا پذیری، نیروی سرشار مزدایی و شهر یاری درخشان او مورد ستایش قرار گرفته است، که باز تا کیدیست بر کار آمدی و پیروز مندی او در امر سلطنت. (همان: ۴۹۹)

در متون دینی پهلوی، کیخسرو همچون برخی شاهان نیمه افسانه ای هند، مثل پرتھی (Prthi) و پیاتی (Yayati) و شاهان پیشدادی ای همچون تهمورث و هوشنگ "شهر یاری دینیار" است. این ویژگی گرچه تا حدودی به همه شاهان کیانی نسبت داده شده (۳)، در مورد کیخسرو به نحو آشکاری پررنگ و لعاب تر جلوه می کند. چه اینکه این روایات دو کار مهم و منحصر به فرد در امر یاری دین را به او نسبت داده اند: یکی از بین بردن بتکده ساحل چیچست (۴) و بنای آتشکده آذر گشنسب (۵) به جای آن و دیگری نا بود سازی تبهکار بزرگ تورانی، افراسیاب.

او در کسوت یک دینمدار حقیقی، موبد گونه، قبل از انجام کار های بزرگش قربانی ها می کند و نیایش ها به درگاه ایزدان می آورد. در بخش "گوش یشت" اوستا از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند در کرانه دریاچه چیچست سخن رفته است و این که او به

ایزد "در و اسپ" (۶) نیایش کرده و از او برای نابودی افراسیاب یاری طلبیده است. (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۳۴۹)

نیز در آبان یشت صحبت از چنین قربانی ای به درگاه ایزد "اناهید" (۷) است و یاری خواستن از او برای چیرگی بر تمامی اهریمنان و دیوان و دژ خیمان. (۸) (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۳۰۶)

دعا و نیایش های کیخسرو همانند همه شاهان اهورایی همیشه بر آورده است و خواهش دشمنان او همواره از جانب ایزدان رد شده است (۹)، در "بندهشن" آمده که کیخسرو با کندن و نابود کردن بتکده چیحجست تیرگی و تاریکی [کفر] را نابود کرده و با نشاندن آتشکده به جای آن، نور و روشنایی [ایمان] را برای همگان به ارمغان آورده است. (بهار، ۱۳۵۲: ۴۲)

کیخسرو برای از میان بردن این خانه شرك، از یآوری مستقیم ایزد "آذر گشنسب" نیز بهره برده است. این ایزد بر یال اسپ کیخسرو قرار یافت و تیرگی های ایجاد شده به دست ساحران کافر را با نور خود از بین برد.

آتش این ایزد بعد از پیروزی بر مظاهر شرك در نزدیکی همان بتکده بر کوه اسنوند قرار گرفت و آتشکده بزرگ آذر گشنسب ایجاد شد. (سن، ۱۳۴۳: ۱۳۵ و ۱۳۶)

اما خشکاندن افراسیاب در ختی که از سایه اش جز پلیدی و پلشتی حاصل نبود و ریشه هایش چنان گسترده شده بود که تنها کامیابی پادشاهان و پهلوانان پیش از کیخسرو در مبارزه با آن، قطع بدنه ای بود که در اندک زمانی دوباره جوانه می زد و تومند می گشت. کامیابی کیخسرو در نابودی این اهریمن هزار ساله در جای جای متون زردشتی از داستان دینیک تا بندهشن و اوستا ستوده شده است. ایران شناس سوندی "ویدن گرن" به خاطر همین اقدام بزرگ کیخسرو را نجات بخشی به کمال (۱۰) خوانده است.

ظاهراً در متون دینی بیشتر بر وجهه مذهبی و دنیاری کیخسرو تاکید شده و توضیح روشنی درباره رفتارهای اجتماعی-سیاسی این شاه داده نشده است. گویی زردشتیان تردیدی نداشتند که شاه دینمدار قطعاً سعادت هر دو جهان را ضمان خواهد شد. تقدس مذهبی و جنبه

روحانی یافته کیخسرو تا بدانجاست که "حمزه اصفهانی" در موردش آورده: ایرانیان او را پیغمبر می دانستند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۷۵)

در دوره اسلامی نیز کیخسرو در مقام عارف و حکیمی دینمدار ستوده شده، و مایه تبرک است. بیرونی در این باره چنین می نویسد: "در روز ششم فروردین، که نور روز بزرگ نام داشت، کیخسرو در این روز بر هوا عروج کرد، و ایرانیان در این روز غسل می کنند. چون کیخسرو در این روز در آب دریای خزر غسل کرد و مردم از راه تبرک در این روز به آن دریا می روند و همه روز را آب بازی می کنند." (بیرونی: ۱۳۶۳، ۳۳۶-۳۲۹)

دانشمند بزرگی چون "سهروردی" عارف و فیلسوف سده ششم که حکمت ایران باستان را در ایران اسلامی احیا کرد، در مصنفاتش ضمن ستایش تقدس و عبودیت کیخسرو، او را صاحب حکمت حق تعالی و بهره مند از نور الهی شمرده است و با یاد آوری خدمات او در زنده کردن سنت های الهی و تعظیم انوار ربانی بر او درود فرستاده است. (۱۱) (سهروردی، ۲۵۳۵: ۱۸۷ و ۱۸۸)

ایزد کیخسرو را با فره مختلفی از دیگر شاهان ممتاز ساخت و برای برتری ها آفریده است" در اوستا کیخسرو خیلی بیشتر از دیگر پهلوانان کیانی ستوده شده است. در فروردین یشت، بند های ۱۳۳ تا ۱۳۵، فره وشی های هفت شهر یار کیانی پیش از روزگار کیخسرو و یک جا ستوده می شوند، در حالی که فره وشی او جداگانه با توصیفات بر جسته مورد ستایش قرار می گیرد. او را از برای نیروی خوب ترکیب یافته، از برای پیروی اهورا آفریده، از برای برتری فاتحانه، از برای حکم خوب اجرا شده، از برای فرمان تغییر نا پذیر، و از برای فرمان مغلوب ناشدنی اش می ستاید، او بهشت را تصاحب کرده است." (یار شاطر: ۱۳۶۸، ۵۶۲ - ۵۶۱)

(۲-۱) روزگار واپسین:

در روایات دینی، دوره فرجامین زندگی کیخسرو، چنان به زندگی نخستینش گره خورده که به نظر می رسد حضور اولیه او در صحنه تاریخ بشر تنها زمینه ساز حضور واپسینش و تمهیدی بر مقدمات فرجام کار جهان بوده است. در مینوی خرد و نیز بندهشن، پس از یاد آوری

داستان نا بود سازی بتکده چیچست تا کید شده که اگر کیخسرو این کار را سامان نمی بخشید، اهریمن چنان قدرتی می یافت که ظهور موعود های سه گانه زردشتی (۱۲) و حتی رستاخیز نا ممکن می شد. (بهار، ۱۳۵۲: ۱۹۸)

و یا در زامیاد پشت او ستا آمده است که منجی نهایی بشریت یا همان "سوشیانس" با همان گریزی ظهور خواهد کرد که کیخسرو با آن افراسیاب را کشته است. (۱۳) (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۵۰۲)

این مساله نشان از درجه بزرگی اقدام کیخسرو دارد، تا حدی که ابرارش را به شیعی مقدس و میمون بدل می سازد.

در مینوی خرد از کیخسرو به عنوان یاریگر سوشیانس نیز یاد داده شده است: "سوشیانس پیرو زگر که مرتب کننده مردگان است، در تن پسین رستاخیز را به یاری او بهتر می تواند انجام دهد". (۱۴) (تفضلی، ۱۳۵۴: ۴۵)

چندی آن طرف تر حتی او را مستقیماً در ردیف سوشیانس و جزو برگزار کنندگان اصلی رستاخیز می خواند: "و سوشیانس با کیخسرو و آنان که رستاخیز و تن پسین کنند به سبب نیرو و یاری خرد (این کار را) بهتر می توانند انجام دهند". (همان: ۷۲)

در بندهشن و دینکرد داستان دوره دوم زندگی کیخسرو چنین حکایت شده است که وقتی سوشیانس به خواست اهورامزدا به پیدایی می رسد، کیخسرو به پذیره اش می شتابد در حالی بر ایزد "وای درنگ" که برای او به شکل شتری درآمده نشسته است. سوشیانس از دیدن او با چنین هیبتی به شگفتی می آید و نام و نشانش را می پرسد. آن گاه با شنیدن نام کیخسرو، می گوید: همان کیخسروی که با هوش و دانایی توانست بتکده چیچست را نابود کند؟ و باز می پرسد: همان کیخسروی که افراسیاب تبهکار را نابود کرد؟

و آنگاه ضمن ستودن این اقدامات بزرگ تاکید می کند بر اینکه اگر چنین نکرده بود رستاخیز ممکن نمی شد. سپس سوشیانس کیخسرو را به شاهی جهان منصوب می کند و پنجاه و هفت سال او پادشاه هفت کشور یعنی کل جهان خواهد شد و سوشیانس موبد موبدان.

(۱۵) (بهار، ۱۳۵۲: ۱۹۸؛ راشد محصل، ۱۳۸۱: ۴۱ و ۴۰، و عربشاهی، ۱۳۸۳: ۶۰ و ۶۱)، و سرانجام رستاخیز و تن پسین محقق می شود.

در روایات دینسی نیز آمده "که کیخسرو در برف ناپدید شد". (یار شاطر: ۵۶۲، ۱۳۶۸)، و این نشان دهنده پایان یافتن دوران اساطیری حماسه ملی ایران و کیخسرو هم آخرین چهره اساطیری شاهنامه است، و به برگشتن کیخسرو حماسه ایرانی باز هم از سر گرفته می شود.

(۲) روایات ملی '۱۶':

(۲-۱) روزگار نخستین:

در شاهنامه کیخسرو با عناوینی چون: گو سرفراز، شاه گرد، جهاندار کی، بیدار دل شاه نیو، شاه جهان، شاه مردان، شاه زمین، شاه گزین، شاه کهتر نواز و ... خوانده شده است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۱: ۸۲۵ و ۸۲۶). همین نام ها می تواند شمائی کلی از این اسطوره را تصویر گر باشد: خسروی در منتهای قدرت و سرفرازی و خوبی؛ نیز در شاهنامه آمده است که او "نماد فرمانروایی آرمانی در ایران است و نمونه انسان کامل است". (کرازی، نامه باستان: مج ۲۱۴، ۴)

دوره پادشاهی او درخشان ترین دوره تاریخ شاهنشاهی ایران زمین است (۱۷) هر یک از شاهان پر آوازه گذشته و آینده او، به اشتباهات غیر قابل چشم پوشی ای دچار اند که رنگ از رخ پادشاهی بزرگشان می برد. یکی با کرداری اهریمنی، شیرینی سلطنت شکوه مندش را به تلخی تباهی پایان می برد، دیگری با سبک مغزی های غریش در دسر ها می آفریند، آن یکی پسرش را به دم ازدها می سپارد تا چند صباحی بیشتر شاهی کند و این دیگری به بدنامی بر انداختن خاندان بزرگ ترین پهلوان ایران زمین گرفتار است. تنها ردای فاخر پادشاهی کیخسرو است که به هیچ ننگ و زشتی آلوده نیست. (محبوب، ۱۳۷۱: ۲۴۳)

فردوسی این مساله ها را از زبان کیخسرو بعد از اینکه سالار ایران و جهان شود، و به

فکر کناره گیری می افتد، چنین توصیف می کند:

پراندیشه شد مایه ورجان شاه	از آن رفتن روز و آن دستگاه
همی گفت جایبی از آباد بوم	ز هند و ز چین اندرون تا به روم
هم از خاوران تا در باختر	ز کوه و بیابان و از خشک و تر
سراسر زید خواه کردم تهی	مرا گشت فرماندهی و مهی
جهان از بد اندیش بی بیم گشت	فراوان مرار روز بر سر گذشت
ز یزدان همه آرزو یافتم	و گردل همه سوی کین تافتم
روانم نیاید ز آز ایمنی	بد اندیشد و کیش آهریمنی
شوم بد کنش همچو ضحاک و جم	که با تور و سلم اندر آیم به هم
ز یکسو جو کاووس دارم نیا	دگر سوی توران بر از کیمیا
ز یزدان شوم ناگهان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فره ایزدی	گرایم یکرئی و نا بخردی

(ژول مول، شاهنامه: مج ۴، ۱۰۶۲)

کارنامه درخشان این خسرو سرفراز چنان دلچسپ است که فردوسی را بر آن داشته تا بالحن شور آفرین دیگر گونه ای داستان او را به نظم کشد. (همان: ۲۴۴ و حمیدیان، ۱۳۸۲:

(۳۱۰)

او در روزگاری پادشاهی را به دست می گیرد که پدیدارهای اهریمنی به اوج خود رسیده و رنج و کشتار و خشک سالی و بلایابی که یاد آور چیزی شبیه آخر الزمان است، ایران را فرا گرفته است. (۱۸) همین شرایط است که در کنار تلالو خیره کننده سعادت مندی ایرانیان در زمانه پادشاهی اش از او چهره ای شبیه يك منجی مصلح ساخته است. (حمیدیان، ۱۳۸۲:

(۳۱۲)

در روایات ملی نیز همانند روایات دینی، به اقدامات مهم او در نابود سازی مظاهر پلیدی و پلشتی، از دیو هزار ساله ای چون افراسیاب تا دیوان دیر پای بهمن دژ یاد شده است. او نابو دگر هر چه زشتی و بدیست و پدید آورنده آسودگی و آرامش. مرد مان زمانه او از موهبت

پادشاهی يك "انسان كامل آرمانی" بهره مند اند که به تمامی صفات عالی ترین درجه ممکن نژاد آدمی متصف است.

کسی که در اوج پیروزی و کامیابی مهرورزی می کند از سپاهیان می خواهد که سر زمین دشمن شکست خورده را با مهر افسون کنند و در هر نبرد تاکید می کند بر اینکه: سر بی گناهان نباید برید! (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۳۵۴)

در عین حال اقتدار و تدبیر بی نظیرش، خیال مردمش را از هر پیشامد سوئی آسوده کرده است. برای نبرد هایش بر نامه ریزی های دقیق دارد و جزئیات تاکتیک های رزمی اش را پیش از اقدام به نبرد ترسیم می کند. برای پهلوانانی که پیروز مند از صحنه جنگ بدر آیند هدایایی در نظر می گیرد و شب پیش از عزیمت به میدان به افتخار پهلوانان جشن هایی ترتیب می دهد. (حمیدیان، ۱۳۸۲: ۳۱۵)

در طول زمان پادشاهی عجب دغدغه آباد سازی دارد. شهر به شهر و کو به کو می گردد و آبادی می کارد. برنامه اقتصادی بی نظیرش در رابطه با کشاورزان و صاحب صنایع در کنار خراج سبک، وضع معیشتی مناسبی برای مردم فراهم آورده است. زمانه ای چون بهشتی آراسته. (همان)

در عین حال پارسایی و زهد و روزی او در میان شاهان بی مانند است، مقام روحانی او چنان بلند است که بزرگان ایران زمین او را "سر موبدان" می خوانند. (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۹) او مؤسس آتشکده ای بزرگ است و در حالی که می تواند در پر نعمت ترین پادشاهی روزگار به شادکامی و خوش باشی کرانه کند، به رسم موبدان ردای سپید می پوشد و در کنار آتش مقدس به نیایش می نشیند. اگر انگیزه خدمت خلق نباشد، سلطنت برای او جلوه ای ندارد. این است که وقتی به تمام ارمان های والایش برای سعادت مندی مردمش می رسد، پادشاهی پر شکوهی که دیگران چنان دل بسته اش بودند که به بهای کشتن پسر و برادر حفظش می نمودند به آسانی جامه بر کندهی به يك سو می نهد. (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۳۵۶)

کیخسرو چنان مرد اندیشه است که با نگاهی به گذشته ها و دیدن سر انجام شاهانی

چون جمشید و کاووس، در می یابد بر شادکامی ها و محبوبیت ها تکیه ای نیست و همیشه دیو کبر و غرور بر آستان همین نیکبختی هاست که کمین می کند. (محبوب، ۱۳۷۱: ۲۴۵)

او با اندیشه و خرد تمام به انتخاب ابدیت دست می یازد و باز با تدبیر تمام پیش از مرگ انتخابی و خود خواسته اش - مرگی آنقدر آن جهانی که در مه غلیظی از ابهام فرو رفته است - کار هایش را به سامان می رساند.

لهر اسپ را به شاهی جایگزین می کند، تکلیف سران و پهلوانان ایران زمین را روشن می سازد، تمامی برنامه هایش را با دقت به سر انجام می رساند و آنگاه رخت خویشت از ورطه پر خطر این جهان بیرون می کشد (۲۰)، و در اوج قدرت از سلطنت کناره می گیرد و در برف ناپدید می شود، فردوسی این صحنه را چنین به تصویر می کشد:

بیارد یکی برف از ابر سیاه	شما سوی ایران نیاید راه
سر مهتران زان سخن شد گران	بخفتند با درد کند اوران
چو از کوه خورشید سر بر کشید	ز چشم مهان شاه شد ناپدید
بگشتند از آن جایگاه شاه جوی	به ریگ و بیابان نهادند روی
ز خسرو ندیدند جایی نشان	ز ره باز گشتند چون بیهشان
همه تنگ دل گشته و تافته	سپرده زمین شاه نیافته

(فردوسی: ج ۳، ۱۰۸۹)

فرهمندان در شاهنامه سر نوشت مشابهی دارند، آنها در جنگها کشته می شوند و به ندرت به مرگ طبیعی از دنیا می روند "تنها کیهن‌سرو این قهرمان پر افتخار دوره کیانیان است که ناپدید می شود و با این ناپدید شدن دفتر زندگیش بسته نمی شود و در ساحت اخروی تداوم می یابد". (مدرسی، فاطمه: ۹۹)

(۲-۲) روزگار واپسین:

در روایات ملی هیچ اشاره ای به بازگشت کیهن‌سرو در آخر الزمان نشده است، بلکه او ناپدید و اثری ازش یافت نمی شود، و چون دارای بن مایه های ایزدی در آسمان جاویدان

می شود. ، اما این مسأله هنوز در ذهن مردم و روایات مردمی حضور دارد که او با تن زنده به جهان دیگر رفت و در پایان زمان باز می گردد، سید ابو القاسم انجوی شیرازی در جستار های خود در فرهنگ عامه می نویسد: "کیخسرو با اسب سیاه خود در کوه و صحرا می گردد در انتظار برای جنگیدن در رکاب حضرت صاحب الزمان". (مز دایور، کتابون: ۲۰)

بررسی تطبیقی با اسطوره های مشابه:

اگر ملاک ما برای یافتن اسطوره ای مشابه کیخسرو، متون دینی زردشتی باشد، باید در پی پادشاهی باشیم که ضمن داشتن سابقه سلطنتی شکوه مند بشارت باز گشتش داده شده باشد. چنین اسطوره ای در حماسه های ایرانی مانند ندارد و در میان اساطیر جهان نیز با محدودیت موارد مواجه هستیم. اما از جهاتی شاید بتوان این اسطوره را با "شارلمانی" (۲۱) امپراطور پر آوازه ی قرون وسطی تطبیق داد:

- ۱- شارل کبیر همانند کیخسرو شهر یاری دینیار است. او به عنوان قهرمانی مسیحی بر "ضد کافران نبردها کرده است و همی جنگ های دینمدار است که از او چهره ای قدیس گونه ساخته است (۲۲) تا بدان جا که تصویر او را در بعضی کلیساها در کنار تصویر روحانیان مسیحی نهاده اند.
 - ۲- همان طور که کیخسرو در اوستا و سایر متون دینی با صفت متحد کننده کشورها ستوده شده است، نتیجه نبردهای شارلمانی نیز اتحاد کشورهایایی چون هلند، بلژیک، آلمان، سوئیس، اتریش، ایتالیا، اسپانیا و ... است.
 - ۳- شارلمانی نیز دو دوره حیات دارد و در زمان جنگ های صلیبی، در ادنبرگ، از مرگی خواب گونه بر می خیزد و نقش مهم خود را ایفا می نماید. (ناس، ۶۴۶ و ۶۵۱)
- اما تفاوت بارزی، این دو اسطوره را از هم دور می سازد و آن نقش کار ای کیخسرو در آخر الزمان و رستاخیز است، ضمن اینکه دوران سلطنت شارلمانی شکوه رونق و بی مانندی پادشاهی کیخسرو را ندارد.
- هر گاه خواسته باشیم موارد مشابه بیشتری را بررسی نماییم ناچار مواجه به دو شقه

کردن این اسطوره ایم.

در گذر تاریخ شاید پادشاهی پر هیمنه کیخسرو تنها با دوران سلطنت جمشید قابل

مقایسه باشد. (هیلنز، ۱۳۸۶: ۵۵ و ۵۶ و صفا، ۱۳۸۴: ۴۲۵-۴۵۰)

در دوران شاهی جمشید این خسرو پیشدادی دیوان و اثرات سوء شان همچون

گر سنگی، بیماری و مرگ بی نفوذ گشت و دروغ و بدبیتی و خود پرستی از میان مردم رخت بریست. مردم از مصیبت هایی چون سرما، گرما، خشک سالی، پیری و فقر در امان بودند و روزگار به سعادت و خوشی و فراخی نعمت می گذرانند.

جمشید نیز شاهی دنیار است و حتی تقدسی تا سرحد خدایان دارد. در اوستا از او به

عنوان با شکوه ترین کسی که بر زمین پدیدار شده، یاد گردیده و از نیایش ها و قربانی های او به درگاه ایزدانی چون "اناهید" و "درو اسپ" سخن رفته است. (۲۳)

گرچه جمشید با کرداری اهریمنی از موهبت زندگی جاودان بی بهره شد، در ماجرای

آخر الزمان بی تاثیر نخواهد بود. او به امر اهورامزدا باغی به نام "ورجمکرد" ساخت و در آن نطفه بهترین و زیبا ترین مردمان و بذر بهترین گیاهان را گرد آورد و برای روزی که به واسطه بلای آخر الزمانی سرمای ملکوس (۲۴) نسل زندگان زمین رو به انقراض می رود ذخیره ساخت. (بهار، ۱۳۵۲: ۱۹۶)

اما اختلافی بنیادین بین اسطوره جمشید و کیخسرو شکاف می اندازد و آن پایان

اهریمنی جمشید در قیاس با پایان اهورای کیخسروست. جمشید با دم اهریمن دعوی خدایی می کند، فر از او می گسلد و جاودانگی اش از دست می رود. حال آنکه کیخسرو در سراسر زندگانی همچون پیامبران از هر گناه و پلشتی به دور است.

از چشم انداز آینده، در میان اسطوره های شاهان خجسته پی ای که خواهند آمد شاید

بتوان "ماشیح" را با کیخسرو مطابقت داد. در متون دینی یهود مکرر با چهره منجی بزرگی به نام "ماشیح" رو به رو هستیم که بناست در آینده ای مبهم بیاید و سلطنت جهان را بر عهده گیرد. و جوه مشترکی که مابین این اسطوره و کیخسرو می توان یافت از این قرار است:

۱- همان گونه که ایرانیان سعادت و سرفرازی دوباره قوم آریایی را در حکومت آینده کیخسرو به انتظار نشسته اند، یهودیان نیز چشم به راه ماشیح موعود (۲۵) برای نیک سرانجامی قوم یهود اند. دوران سلطنت این پادشاه وعده داده شده، همچون زمانه کیخسرو، چنان درخشان است که توصیفاتی رؤیا گونه از آن نقل شده است:

در روزگار او گرگ با بره سکونت خواهد کرد، درختان پر میوه، رودها پر آب و خروشان، خورشید پر نور ترو زمین پر محصول تر از همیشه خواهد شد. عدالت در جهان جاری خواهد گشت، جنگ ها به پایان خواهد رسید، فقر و بیماری و مرگ برای همیشه از جهان رخت بر خواهد بست، هستی از فساد پاک خواهد شد و در سایه نابودی جاودان شیران، صالحان مسرور و آسوده خواهند زیست. (برنجیان، ۱۳۷۶: ۱۶-۱۸ و مصطفوی، ۱۳۸۱: ۲۳۹-۲۵۳)

- ۱- همانند کیخسرو که از تخمه کیقباد و کیکاووس است، ماشیح نیز نسبی شاهانه دارد و از نسل پادشاهان بزرگی چون داوود و سلیمان است.
- ۲- وجهه دینی این اسطوره نیز همانند کیخسرو، او را به حد پیامبری نزدیک می سازد. دوران او دوران حکومت خداست و پیروزی دینمداران و نابودی جاودان کفار.
- ۳- همانند کیخسرو سلطنت او با فاصله اندکی به ماجرای فرجام جهان پیوند می خورد. ماشیح نیز در آخر الزمان پادشاهی خواهد کرد و در رستاخیز میان جهانیان قضاوت خواهد نمود (۲۶) (Eliade, V ۹:۴۶۹)

اما تفاوت بارز این دو اسطوره در این است که ماشیح هیچ سابقه ی سلطنتی در گذشته نداشته است و تنها حضور مؤثر او در آینده خواهد بود.

نتیجه گیری:

به اعتقاد ایرانیان باستان که در میان پادشاهان اسطوره ای ایران باستانی، هیچ خسروی در جلال و شکوه و تدبیر و کار آیی و ارج و اهمیت و در یک کلام خجسته پی ای به کیخسرو نمی رسد، و این چنین مجموع تمام این خصائل نیست. و اگر بخواهیم اسطوره ای با عنوان

”خسرو خجسته پی“ قائل شویم، باید اذعان کنیم که کیخسرو مصداق کامل و بی رقیب آن خواهد بود، عمل کرد او فراز مینیست که در شخصیت‌های دیگر شاهنامه وجود ندارد، روایات دینی تاکید می کنند که او پیوندی تنگاتنگ با اسطوره نجات بخشی در پایان جهان دارد، و دیناوری عمده ی کار کرد های مهم اوست، و بر خواهد گشت و بشریت را نجات خواهد داد، در حالی که این امر را در روایات ملی دیده نمی شود. و به حکایت ناپدید شدن او در برف اکتفا می کنند، که البته منظور این روایات جاودانگی اوست.

در بیشتر مطالب حکایات دینی به جنبه های دینی و آیینی کیخسرو توجه شده، اما در روایات ادبی شخصیت پهلوانی کیخسرو بیشتر اظهار شده است، هر دو منبع - روایات دینی و ملی - متفق اند بر اینکه فره به کیخسرو تعلق می یافت و فضایل قدسی و بی مرگی نصیب کیخسرو شده، نکته مهمی که اسطوره شاه کیخسرو از دیگر اسطوره های مشابه ممتاز ساخت اینکه کیخسرو به جنبه های سلطنتی و پهلوانی و دینی بر خوردار بوده است.

یاد داشت ها:

- ۱- تعارف این گونه در پی مطالعات روانشناسان بزرگی چون یونگ و فروید درباره شباهت های حیرت انگیز محتوای اساطیر با جهان ناخود آگاه به دست آمد برای مطالعه بیشتر ر.ک: مفهوم اسطوره، رکس وارنر، کتاب ماه هنر برای مطالعه بیشتر ر.ک: مفهوم اسطوره، رکس وارنر، کتاب ماه هنر، ش ۲۷ و ۲۸: ۱۶.
- ۲- بهمن سرکار اسی هم در این باره می گوید: میان اسطوره و تاریخ مرز مشخصی نیست و این خود نشانه ای از دو پارگی جان آدمی است که از دیر باز میان پندار و واقعیت آواره است.
- ۳- این مساله بر می گردد به ظهور زردشت در زمان کیانیان و همکاری شاهان این سلسله در امر رواج دین زردشتی. ر.ک: دانشنامه ی مز دیسنه، جهانگیر او شیرازی: ۱۰۶.
- ۴- دریاچه ی ارومیه.
- ۵- یکی از سه آتشکده بزرگ زردشتیان که در آذر بایجان جای داشته و خاص جنگاوران بوده است. ر.ک: نجات بخشی در ادیان، محمد تقی راشد محصل: ۸۵.
- ۶- ایزد بانوی نگهبان چار پایان و ستوران.
- ۷- ایزد بانوی آب.

- ۸- مطابق فر از های دیگری از اوستا کیخسرو از ایزدان دیگری مثل "اشی" ایزد بانوی تو انگری و "اندروای" ایزد هوا نیز یاری خواسته است. ر.ک: اوستا، ج ۱، جلیل دوستخواه: ۲۵۳ و ۲۷۵.
- ۹- همان گونه که خواهش شاهی اهورایی چون فریدون مستجاب و درخواست دژ نجیمی اهریمنی چون ضحاک رد شده است.
- ۱۰- **Parexcellence.**
- ۱۱- کیخسرو نیز همانند هوشنگ و فریدون و ... از سر دمداران حکمت خسروانی، محسوب می شود که در وجود پادشاهانی که دو وجهه دینیاری و شهر یاری یا حکمت و حکومت را با هم داشته اند جلوه کرده است. ر.ک: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، فتح الله مجتبابی: ۱۱۵.
- ۱۲- هوشیدر، هوشیدر ماه، سوشیانس. پسران بلا فصل زر دشت که هر کدام در پایان هزاره ای از دوره آخرین گیتی ظهور خواهند کرد و مایه نجات خواهند بود. برای مطالعه ی بیشتر ر.ک: نجات بخشی در ادیان، محمد تقی راشد محصل: ۱۴- ۷۱.
- ۱۳- مقایسه کنید با اعتقاد شیعیان مبنی بر این که مهدی موعود با شمشیر جدش علی بن ابی طالب ظهور خواهد کرد.
- ۱۴- به این مساله در داستان دینیک هم اشاره شده.
- ۱۵- در متون دینی، کیخسرو در حیات نخستینش تنها پادشاه ایران زمین است و عظمت سلطنت او در پایان جهان خواهد بود.
- ۱۶- داستان کیخسرو در متونی چون تاریخ طبری، غرر اخبار ملوک فرس ثعالی و تاریخ مسعودی نیز ذکر شده. اما هیچ کدام به شرح و تفضیل شاهنامه نیست در عین حال با آن موافقت دارد از این رو ملاک بررسی را شاهنامه قرار دادیم.
- ۱۷- ز جمشید تا با فریدون رسید سپهر و زمین چون تو شاهی ندید
- ۱۸- ز ایران پراکنده شد رنگ و بوی سراسر به ویرانی آورد روی
- ۱۹- همان بتکده چینیست در شاهنامه.
- ۲۰- برای مطالعه تحلیلی خود کشی کیخسرو: ر.ک: مردم سالاری دینی/ش: ۱۶۰۲، ۸۶/۶/۵. مقاله بن بست کیخسرو و فساد قدرت سیاسی. مرتضی ثاقب فر.
- ۲۱- **Charlemagne.**
- ۲۲- همانند کیخسرو که با دیوان بتکده و افراسیاب، به عنوان مظاهر کفر و شرک جنگید و چهره ای روحانی گرفت.
- ۲۳- کیخسرو نیز به درگاه این سه ایزد نیایش و قربانی نموده است.

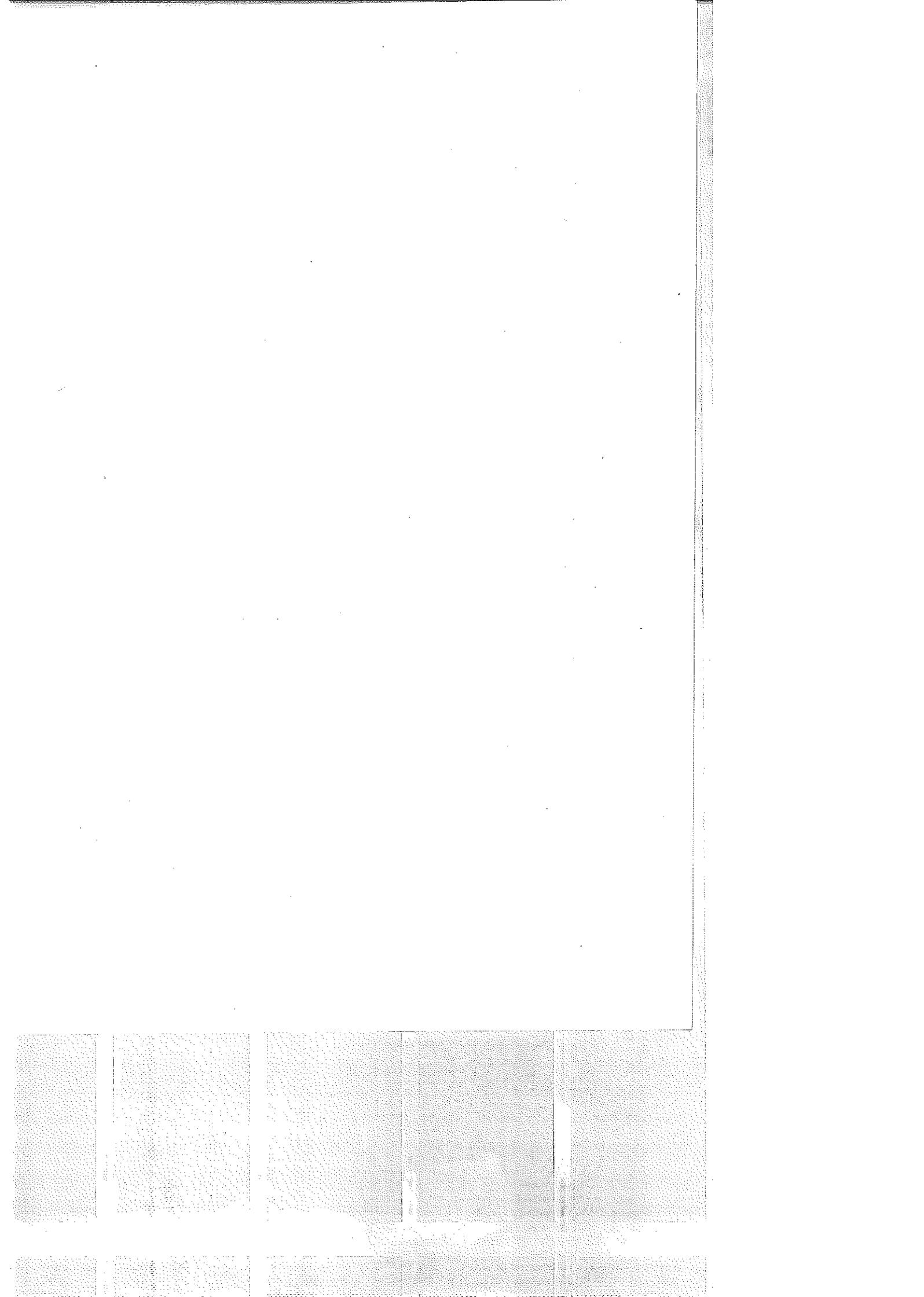
- ۲۴- دیوی که در عصر "هوشیدر ماه" دو مین منجی زر دشتی با ایجاد سر مای شدید و کشنده نسل موجودات اهورایی را رو به نا بودی می برد.
- ۲۵- ماشیح یهود، همان مسیح نصرانیان نیست. زیرا یهود معتقد اند، مسیح عیسویان آمد بی آنکه وعده ای از وعده های بی شمار این منجی را بر آورده است. آنها عیسی را مسیحی دروغین می پندارند و چشم به راه آمدن مسیح حقیقی اند. نکته دیگر اینکه از نظر مسیحیان، مسیح حتی پس از ظهور دوباره پادشاهی نخواهد کرد. همان گونه که زر دشتیان نقشی موبدانه برای سوشیانس قابل اند و کیخسرو را پادشاه زمانه او می دانند. اما یهود ماشیح را پادشاه بزرگی می دانند که بر عالم سلطنت خواهد کرد.
- ۲۶- این نکته نیز در خور نگرش می نماید که در کتاب اشغیاء نبی، کوروش- پادشاه بزرگ هخامنشی- به سبب نجات یهودیان ماشیح خوانده شده است. در عین حال اشتراک شخصیت کیخسرو و کوروش نیز در بسیاری کتاب های تاریخی ذکر شده است. ر.ک: سخن های دیرینه، جلال خالقی مطلق: ۲۶۱-۲۲۹. اسطوره، حماسه و تاریخ کیان، ابو الفضل عرب شاهی: ۶۵.

کتابشناسی:

- ۱- آشتیانی، جلال الدین (۱۳۶۸)، تحقیقی در دین یهود، تهران: نگارش.
- ۲- او شیردی، جهانگیر (۱۳۷۱)، دانشنامه مزدیسنا، تهران: مرکز.
- ۳- الیاده، میرچا (۱۳۶۲)، چشم انداز های اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۴- الیاده، میرچا (۱۳۸۴)، اسطوره باز گشت جاودانه، بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- ۵- بهار، مهر داد (۱۳۵۲)، اساطیر ایران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- بیرونی، ابو ریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه: اکبر دانا سرشت، تهران: امیر کبیر.
- ۷- تفضیلی، احمد (۱۳۵۴)، مینوی خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- جلال، برنجیان (۱۳۷۶)، آینده ی جهان، تهران: طور.
- ۹- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹)، جهان اسطوره شناسی، ترجمه ی جلال ستاری، تهران: مرکز.
- ۱۰- حمیدیان، سعید (۱۳۸۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: ناهید.
- ۱۱- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، سخن های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- ۱۲- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۹)، اوستا کهن ترین سرود ایرانیان، تهران: مروارید.
- ۱۳- همو (۱۳۸۰)، حماسه ی ایران یاد مانی از فراسوی هزاره ها، تهران: مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها.
- ۱۴- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۱)، نجات بخشی در ادیان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۵- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۱)، فرهنگ نام های شاهنامه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- ۲۳ سفینه، شماره ۱۰، ۲۰۱۲، ۱۰ میلادی
- ۱۶- سالیان، ژرار (۱۳۷۷)، گنجینه‌ی حماسه‌های جهان، ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- ۱۷- سن، کریستن (۱۳۴۳)، کیانیان، ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۸- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۲۵۳۵ شاهنشاهی)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، به تصحیح سید حسین نصر، تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه‌ی ایران.
- ۱۹- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، انواع ادبی، تهران: میترا.
- ۲۰- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴)، حماسه سرای در ایران، تهران: امیر کبیر.
- ۲۱- همو (۱۳۶۹)، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر.
- ۲۲- عرب شاهی، ابو الفضل (۱۳۸۳)، اسطوره، حماسه و تاریخ کیان و اوستا و متون پهلوی و فارسی و تازی، تهران: امید مهر.
- ۲۳- فردوسی، ابو القاسم (۱۳۶۹)، ج ۳، شاهنامه، تصحیح: ژول مول، تهران: سهامی.
- ۲۴- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۶)، رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران: مرکز.
- ۲۵- همو (۱۳۸۳)، نامه باستان، تهران: سمت.
- ۲۶- کوورجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۷۱)، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، تهران: زنده رود.
- ۲۷- محتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تبریز: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ۲۸- محجوب، محمد جعفر (۱۳۷۱)، آفرین فردوسی، تهران: مروارید.
- ۲۹- مصطفوی، علی اصغر (۱۳۸۱)، اسطوره‌ی سوشیانت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- ۳۰- مهاجرانی، عطاء‌الله (۱۳۷۶)، گزند باد، تهران: اطلاعات.
- ۳۱- ناس، جان بی (۱۳۸۱)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- هوک، ساموئل هنری (۱۳۷۲)، اساطیر خاور میانه، علی اصغر بهرامی / فرنگیس مزدپور، تهران: روشنگران.
- ۳۳- هیلنز، جان (۱۳۸۶)، شناخت اساطیر ایران، ژاله آموزگار / احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- ۳۴- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش.
- ۳۵- یار شاطر، احسان (۱۳۶۸)، تاریخ ایران، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.

36. The Encyclopedia of religion, Mircea Eliade, volume: 9, Macmillan publishing- company, New York.



مثنوی ناله نی از عماد الملک نواب غازی الدین خان نظام

معین نظامی*

عضو هیأت علمی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان

عظمی عزیز خان**

پژوهشگر دوره دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان

چکیده:

عماد الملک نواب غازی الدین خان نظام (د. ۱۲۱۵/ق/۱۷۹۵م) از برجسته ترین چهره های سیاسی، ادبی و فرهنگی دوره تیموریان متأخر در شبه قاره پاکستان و هند است. نظام نخست وزیر دربار تیموری در دهلی، شاعر چندین زبان، نویسنده فارسی، خوشنویس و دانشمند امور سیاسی و کشور داری بود. برخی آثارش چاپ و به اردو ترجمه شده است و به برخی از آنها، از جمله ناله نی، اعتنای شایانی نشده است. ناله نی مثنوی کوتاه و ارزنده ای است که ۱۸ بیت دارد و به پیروی از مثنوی معنوی مولوی سروده شده است. موضوع آن عشق الهی، عرفان و آرزوی دیدار با مرشد شاعر، خواجه فخرالدین فخر جهان چشتی نظامی دهلوی (د. ۱۱۹۹/ق/۱۷۸۴م) است. متن حاضر از روی دست نویسی نادر تصحیح شده است و نخستین بار در اینجا چاپ می شود. کلید واژه ها: غازی الدین خان نظام، خواجه فخرالدین چشتی نظامی دهلوی، تأثیر مثنوی معنوی در شبه قاره، مثنوی سرایی در شبه قاره، عارفان چشتی و ادب فارسی.

*moeen.persian@pu.edu.pk

**uzmaazikhan@gmail.com

معرفی شاعر:

مثنوی نالہ نی اثر عماد الملک نواب غازی الدین خان فیروز جنگ سوم متخلص به نظام (۱۱۴۸ق/۱۷۳۶م - ۱۲۱۵ق/۱۷۹۹م) است. نام وی میر شہاب الدین بود. وی در حیدر آباد دکن، ہند بہ دنیا آمد. پدرش میر محمد پناہ ملقب بہ غازی الدین خان فیروز جنگ دوم (د. ۱۱۶۵ق/۱۷۵۲م) امیر الامرا و سپہ سالار احمد شاہ تیموری (حک. ۱۱۶۱ق/۱۷۴۸م - ۱۱۶۷ق/۱۷۵۴م) و مادرش فرزند اعتماد الدولہ قمر الدین خان (د. ۱۱۶۱ق/۱۷۴۸م) وزیر اعظم محمد شاہ تیموری (حک. ۱۱۳۱ق/۱۷۱۹م - ۱۱۶۱ق - ۱۷۴۸م) بود. پدر بزرگ نظام، نواب نظام الملک آصف جاہ (د. ۱۱۶۱ق/۱۷۴۸م) از دو لتمر دان بزرگ دربار تیموریان ہند و پایہ گذار دولت آصف جاہیان در دکن است (برزگر ۱۳۸۱: ۲۵۵۳).

خانوادہ نظام از اہمیت و نفوذ سیاسی، نظامی و فرهنگی برخوردار بود و بیشتر اعضای آن شاعر، نویسندہ، خوش نویس، ہنر دوست و فرہنگ پرور بودہ اند. نظام کودکی تیز ہوش بود و بہ فراگرفتن دانش های گوناگون گرایش فراوان داشت. وی در کودکی حافظ و قاری قرآن شد و در حدود ہفدہ سالگی دورہ آموزش و پرورش را بہ پایان رسانید. افزون بر آن در ہنر هایی مانند خوشنویسی، موسیقی و سپاہ گری نیز درخشد. او ہفدہ سالہ بود کہ در ۱۱۶۵ق/۱۷۵۲م میر بخشی و امیر الامرا در دربار تیموری شد و خطاب پدری نیز یافت. وی در همان سال با خواجہ فخرالدین چشتی نظامی ملقب بہ محب النبی و فخر جہان (۱۱۲۶ق/۱۷۱۷ - ۱۱۹۹ق/۱۷۸۴م) آشنا شد و تا آخرین لحظہ زندگی عاشق شوریدہ مرشدش بود (نظام ۱۸۸۷: ۱۳).

نظام چندین بار بہ عنوان فرماندہ سپاہ پادشاهی در کارزارها شرکت جست و داد دلوری ہا داد. وی در ۱۱۶۷ق/۱۷۵۴م نخست وزیر دربار تیموری شد و بی درنگ احمد شاہ تیموری را برکنار و دستگیر کرد و پس از یک ہفتہ وی را کور ساخت. پس از احمد شاہ، نظام، عالمگیر دوم (حک. ۱۱۶۷ق/۱۷۵۴م - ۱۱۷۳ق/۱۷۵۹م) را بہ شاهی برداشت. در دورہ عالمگیر دوم زمام پادشاهی تیموریان در واقع در دست نظام بود. نظام در ۱۱۷۰ق/۱۷۵۷م مورد خشم احمد شاہ ابدالی (د. ۱۱۸۷ق/۱۷۷۳م) نیز قرار گرفت کہ بہ پایان نقش سیاسی نظام انجامید. نظام در ۱۱۷۳ق/۱۷۵۹م پادشاہ دست نشاندہ خود، احمد شاہ را بہ فریب کاری کشت و شاہزادہ ای گمنام از خانوادہ تیموریان ہند را بر تخت شاهی نشاندا اما ابدالی

باشتاب هرچه بیشتر خود را به دهلی رساند و نظام از بیم او گریخت و انجام کار از صحنه سیاست و اقتدار برای همیشه رانده شد. از آن پس نام وی تنها در تاریخ شعر و ادب و حلقه های صوفیه پنجاب دیده می شود.

نظام در دوره آشفستگی و سرگردانی خود چندی در بهرت پور، فیض آباد بنگش، کالپی، حیدرآباد دکن و بندر سورت سکونت داشت و "در یک جا قرار نمی گرفت و سراسیمه ایام به سر می برد" (قاسم ۱۹۷۳: ۲۷۷). او در حدود ۱۱۹۴ق/۱۷۸۰م به حج رفت و از راه بصره و قندهار به هند باز گشت. نظام از ۱۱۹۵ق/۱۷۸۱م تا ۱۲۱۱ق/۱۷۹۷م در نواحی پنجاب و سند بود و به خانقاه خواجه نور محمد مهاروی چشتی نظامی (د. ۱۲۰۵ق/۱۷۹۰م) و مراکز دیگر صوفیه چشتی در آن نواحی رفت و آمد داشت (سلیمانی ۱۷۹۴: ۱۶۵، ۱۶۶). خواجه مهاروی خلیفه ارشد خواجه فخر جهان بود و نظام، بنابه روایتی، از او حرقه خلافت نیز یافت (منزوی ۱۹۸۸: ۱۱/۹۸۵). سرانجام وی در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م در کالپی، هند در گذشت (نظامی ۱۹۸۲: ۱۸۵) و در همان جا به خاک سپرده شد. برخی از محققان مزار وی را در پاک پتن، پنجاب، پاکستان نوشته اند (آروین ۱۹۲۱: ۹۳). جالب است که مرقدی در خانقاه چشتی نظامی خیر پور تامیوالی، پنجاب، پاکستان وجود دارد که به عنوان خاکجای نظام شناخته می شود (سیال ۱۹۹۴: ۷۸).

عماد الملک غازی الدین خان نظام امیری دانشمند، شاعری برجسته و نویسنده ای مهم در زمان خود بود. وی در چندین زبان شعر می سرود (شیفته ۱۹۷۳: ۶۲۵). دست نویسی از دیوان فارسی او که حاوی بیشتر قوالب سنتی شعر است، در موزه بریتانیا نگهداری می شود (Rieu 1881: II/719-20) و در ۱۳۰۱ق/۱۸۸۳م در هند چاپ شده است. مثنوی فخریه النظام از آثار ارز شمنند او به فارسی است که در ۱۱۹۱ق/۱۷۷۷م سروده شده و بهترین تذکره منظوم عارفان چشتی نظامی به شمار است. مناقب فخریه او در احوال و کرامات مرشدش به نثر فارسی است که در ۱۲۰۱ق/۱۷۸۷م نوشته شده و در ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م در دهلی به چاپ رسید. اثری دیگر از نظام اسماء الابرار نام دارد که در ۱۲۰۴ق/۱۷۸۹م به نثر فارسی نوشته و زندگی نامه کوتاه صوفیه چشتی نظامی است (منزوی ۱۹۸۸: ۱۱/۹۸۵) که معاصر نویسنده و بیشتر آنان پنجابی بودند. این اثر تاکنون چاپ نشده است.

نام مثنوی :

نام مثنوی چنان کہ در ص ۳۴۲ در دست نویس ماضبط شدہ است، نالہ نی است و ابیات شماره ۷۱ تا ۷۸، ۱۱۵، ۱۱۶ و ۳۹۶ تا ۴۱۱ از متن حاضر مثنوی نیز مؤید آن است. با در نظر گرفتن محتویات آن می شود گفت کہ نالہ نی گویا ترین و بہترین نامی برای آن است.

موضوع آن :

مثنوی نالہ نی در بر دارندہ مطالب عشق الہی و عرفان وجودی است کہ در فراقِ مرشدِ شاعر خواجه فخرالدین دہلوی و در آرزوی بی پایانِ وصال با او سرودہ شدہ است. آن را شکوائیہ نیز می توان نامید چون شاعر در ابیات شماره ۲۷۶ تا ۲۸۰ بہ شکوہ از دوری توان فرسای مرادش پرداختہ است. شاعر در دورہ سرایش آن از بیم دربارِ تیموری ہند و احمد شاہ ابدالی در بہ در بود و از سالہا بہ زیارتِ مرشدش سرافراز نشدہ بود.

زمان تالیف آن :

سالِ دقیقِ سرودنِ نالہ نی مشخص نیست ولی چنان کہ از بیشترِ ابیاتِ آن پیدا است، این مثنوی در زندگی خواجه فخرالدین و قطعاً پیش از ۱۱۹۹ ق/ ۱۷۸۴ م، کہ سالِ درگذشتِ خواجه است، سرودہ شدہ است.

ناشناختہ بودن آن :

مثنوی نالہ نی در میان آثار منظوم و منثورِ نظام تا کنون ناشناختہ ماندہ است. تذکرہ نویسان و پژوهشگرانی کہ بہ شرح حال و آثارِ نظام پرداختہ اند، هیچ اعتنایی بہ آن نکرده اند و نوشته های آنان حتی از نامِ نالہ نی خالی است (قمر الدین ۱۹۸۵). تنہادو محقق احتمالاً ذکرِ اشارہ واری از آن می کنند (برزگر ۱۳۸۰: ۲۵۵۵، قاسم ۱۹۷۳: ۲۷۷).

نالہ نی بہ پیروی از مثنوی معنوی و در وزنِ آن سرودہ شدہ است. شاعر در چند مورد بہ مثنوی معنوی اشارہ هایی کردہ، مولانا را "در سخن سلطان صاحبِ اجتہاد" گفته (بیت ۶۱) و چندین بیت از مثنوی معنوی را تضمین و اقتباس نیز کردہ است (ابیات ۶۱ تا ۷۵، ۲۱۰ و ۲۱۱، ۴۰۶ تا ۴۱۳). گذشتہ از آن تأثیر هنر و اندیشہ والای مولانا در برخی ابیاتِ نالہ نی بہ کمال دیدہ می شود و این مثنوی از نمونہ های کامل عیاری از پیروی مثنوی معنوی در شبہ قارہ پاکستان و ہند بہ شمار است اما در پژوهش هایی در زمینہ تبع و تأثیر مولانا در شبہ قارہ، بدون

هیچ استثناء، نامی از ناله‌نی نیامده است. علت آن را باید در اندک شمار بودن نسخه‌های خطی دیوان نظام و معرفی نشدن ناله‌نی در فهرست‌های مخطوطات جستجو کرد.

سبک ناله‌نی و ویژگی‌های آن:

شیوه سخن در ناله‌نی بیشتر به سبک عراقی نزدیک است تا سبک هندی اما در مواردی اندک تأثیر سبک هندی نیز در آن مشهود است. خیال بافیها و مضمون آفرینی‌ها که در تمام قوالب شعری از جمله مثنوی در سبک هندی وجود دارد، در ناله‌نی موجود نیست. سادگی، روانی و انسجام کلام، وفور عواطف عاشقانه، بیان مؤثر احساسات دوری و درد و گداز و شیوه استادانه سخن از ویژگی‌های برجسته ناله‌نی است و براهیمت عرفانی و ادبی آن می‌افزاید. شاعر ما هم مثل مولانا جلال‌الدین رومی عاشق مُرادش است. شیفتگی نظام به خواجه فخرجهان از هر بیت مثنوی آشکار است. شور و شوق فوق‌العاده پاره‌ای از ابیاتش یاد آور حال و هوای غزلیات شور انگیز دیوان شمس تبریزی است.

شاعر در سرودن ابیات به زبان عربی نیز مهارت کافی دارد و چندین بیت نغز به عربی در ناله‌نی سروده (ابیات ۱، ۱۲۰ تا ۱۲۴ و ۲۲۲) و گاهی مصرعی از ابیات به عربی آورده است (۲۶۹، ۱۴). کاربرد بجای آیات و احادیث نشانه احاطه سراینده در دانش‌های دینی است (۴۴، ۴۷، ۲۶۴، ۱۹۴، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸).

نظام گرایش شدیدی به عرفان و جودی دارد که مشرب صوفیان چشتی بود. تأثیر اندیشه و جودی در ناله‌نی فراوان به نظر می‌رسد. شاعر از اصطلاحات رایج در آن مکتب عرفانی استفاده زیادی کرده است. به عنوان مثال: اتحاد ذات، اختلافات صور (۱۱)، ذات، صفات (۱۲)، ظهور بعد کتمان (۴۱)، شیونات ظهور (۴۲)، تمثال وحدت (۲۳۳) و اتصال تام (۳۲۰). کار برد هنرمندانه آرایه‌های ادبی و ترکیب‌سازی خوشایندی در ناله‌نی نیز از ویژگی‌های در خور ستایش این مثنوی است.

دست نویسی ناله‌نی:

ظاهراً یگانه دست نویسی مثنوی ناله‌نی در پاکستان که تاکنون فهرست نشده و مورد استفاده ما در تصحیح حاضر قرار گرفته است، در کتابخانه شخصی پیر سید محمد اکرم شاه چشتی نظامی، خانقاه فاضلیه، گرهی افغانان، بخش راولپندی، پنجاب، پاکستان نگهداری می‌شود. نسخه مزبور کامل و سالم و به خط نستعلیق معمولی کتابت شده است. شمار صفحات

آن ۴۰۵ است و مثنوی نالہ نی از ص ۳۴۳ تا ۳۵۱ در آن مضبوط است. ما با لطف صمیمانہ مولانا محمد رمضان معینی، تونسہ شریف، بخش دیرہ غازی خان، پنجاب، پاکستان از آن نسخہ استفاده کردہ ایم و سپاسگزارِ صاحب کتابخانہ و مولانا معینی هستیم.

روش تصحیح:

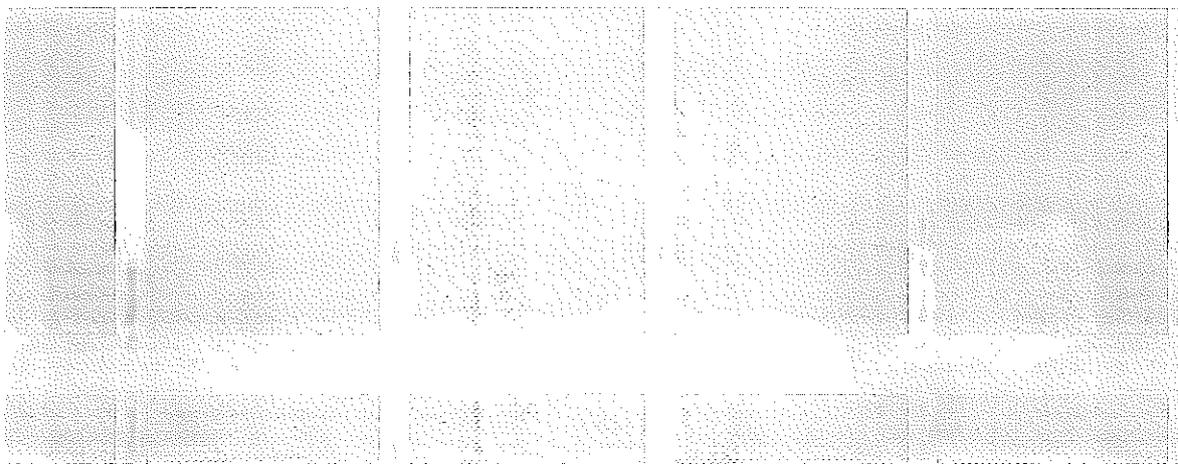
متن مثنوی نالہ نی با قید شماره صفحه و بیت به املائی امروزہ ضبط شدہ است. در چند مورد غلطی های مسلم و اشتباهات معمولی در متن تصحیح شدہ و ضبط نسخہ در پایان مقاله آمدہ است. همچنین برخی افتادگی ها کہ قطعاً نشانه شتاب زدگی کاتب است، در پراکنش افزوده شدہ است.

منابع:

- ☆ آروین ویلیام، ۱۹۲۱، تاریخ فرخ آباد، مترجم حسین بخش، لکھنؤ.
- ☆ برزگر کشتلی، حسین، ۱۳۸۰، دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبہ قارہ (ہند، پاکستان، بنگلادش)، بہ سرپرستی حسن انوشہ، ج ۴، بخش سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تہران.
- ☆ سیال، واحد بخش، ۱۹۹۴، دیباچہ اشارات فریدی: مقابیس المجالس، الفیصل، لاہور
- ☆ سلیمانی، نجم الدین، ۱۸۹۴، مناقب المحبوبین، مطبع محمدی، لاہور
- ☆ شیفتہ، محمد مصطفیٰ خان، ۱۹۷۳، تذکرہ گلشن بی خار، مرتبہ کلب علی خان فائق، مجلس ترقی ادب، لاہور
- ☆ قاسم، حکیم قدرت اللہ، ۱۹۷۳، مجموعہ نغز، مرتبہ حافظ محمود شیرانی، نیشنل اکادمی، دہلی
- ☆ قمر الدین، محمد، ۱۹۸۵، احوال و افکار و آثار عماد الملک غازی الدین خان نظام، بہاگل پور، بہار، ہند.
- منزوی، احمد، ۱۹۸۸، فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- نظام، غازی الدین خان، ۱۸۹۷، مناقب فخریہ، مطبع احمدی، دہلی.
- نظامی، خلیق احمد، ۱۹۸۲، تاریخ مشایخ چشت، دارالمصنفین، اسلام آباد.
- ☆ Rieu, Charles, 1881, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol. II, The British Museum, London.

بسم الله الرحمن الرحيم

- [۱] نحمد الله العليم المستعان
تایبانِ رازِ عشقی او کنیم
چون بیانِ رازِ پنهانی کنیم
گوهرِ سرارِ دل بر کرده به
دُر به روی افسرِ شاهان سزد
گوشِ خوبان از صدف به بهر دُر
گوهر اندر سلك بستن خوش نماست
رازِ دل هر چند از گفتن بری است
رازِ دل از غیر می باید نهان
ای برادر، غیر اندر خانه کیست
- [۲] اتّحادِ ذات را اندر نظر
ذات را بشناس نیک، ای نیک ذات
وربگویی، هست منع افشای راز
بشنو از من معنی آن متّضح
همچو جان و دل تو پاسِ راز دار
چون زمام اختیار از دست رفت
سیرنهان به، تا زبان و دل دو اند
چون سرو پایت تمامی گشت راز
خود تو رازی و نهانی و عیان
تخم چون سر بر کشد اندر بهار
غنچه را گرددشگفتن چون هوس
رازِ دل گر غنچه سان سر بسته است
از شگفتن غنچه را نبود گزیر
- الذی اعطی لنا علم الیّان
نغمه سر با سازِ عشقی او کنیم
از معانی گوهر افشانی کنیم
گوهر از دریا برون آورده به
نه به آغوشِ صدف پنهان سزد
گوشِ یاران به ز رازِ سینه پُر
در عبارت رازِ دل رونق فراست
این دُرِ نایاب از سُفتن بری است
کُن عیان چون غیر نبود در میان
هر که بینی غیر خود، غیر تونیست
نیست مانع اختلافاتِ صُور
رخت بیرون کش ز گردابِ صفات
نیست جز گنجینه دل، جای راز
الذی فی مذهب العارف یصحّ
تا بود جان و دلت در اختیار
حبّذا کارت که کار از دست رفت
پرده هم رازی ما و تو اند
شُد زبان را از رخِ دل پرده باز
خود تویی معنی و اخفاء بیان
باشد ابرِ آسمانی آب و بار
باشدش بادِ بهاری هم نفس
قفلِ آن يك مدّتی نشکسته است
تا نماید رنگ و بوی دلپذیر



- غنچہ وا گردد گل خندان شود
جلوہ اش از پیش صد چندان شود
- بلیلان مستانہ گردش پرزنند
گل عذاران یکسرش بر سرزنند ۲۵
- [۳] قفل تا وقتی است، کش ناید کلید
می کشاید چون کلیدش در رسید
- قفلی مازان روست کزدستِ ظلم
در دودستِ ما کلیدِ ما ست گم
- ماہ ما تابد چو براوج کمال
زو کلیدِ ما نماید چون هلال
- چون شعارِ ما قماشِ حقد و کین است
این یدِ بیضای ما در آستین است
- چون کہ فرعونی رود از جانِ ما
رخ فرورد موسی عمرانِ ما ۳۰
- ماسرپا نوری ایم از نارِ عشق
راحتِ ما کردہ گل از خارِ عشق
- دل کہ در پهلوی ما خوابیدہ است
اخگری در پنبہ خوش پیچیدہ است
- پنبہ با اخگر سر آرد چند لیک
گرچہ پیچندش میانِ پنبہ نیک
- این تین ما پنبہ و خاکستر است
وان دلِ عشق آفریدہ اخگر است
- چون شود این آتشِ ما رخ فرورز
ہست بر قش پردہ اسرار سوز ۳۵
- چون بر آرد آتشِ دل شعلہ ای
این زبانِ گردد زبانِ نالہ ای
- چون کسی با آتشِ دل تن زند
خاصہ چون بادِ نفس دامن زند
- پردہ راز است از ضبطِ نفس
چون نفس سوزد دگر آہ است و بس
- عشقِ موسی چون نماید آتشش
افکند صاحبِ تجلی سر خوشش
- چون نیاید بر لبش آن است نار
با چہ دل باشد حریفِ اختیار ۴۰
- [۴] در بیانِ رازِ پنهان لذتی است
در ظہورِ بعدِ کتمانِ حکمتی است
- خالقِ ما یافت تا حُبِ ظہور
از شیوناتِ ظہور افگندہ شور
- پس چو آن حب گشت کامل شد حبیب
جملہ نور و جملہ لطف و جملہ طیب
- فعلِ قد بالا کشید و شد فعیل
فعلِ حق بین فا صفع الصفع الجمیل
- با خدا گر خود محمد عشق باخت
اندرین رہ سالہا بس گرم تاخت ۴۵
- روزها شب کرد در غارِ حرا
در حقیقت بود این جذب از خدا
- گر نہ زینسان بود، لولاک از چہ بود
قرب ادنی، خرقِ افلاک از چہ بود
- چون سخن مردانِ آگہ گفته اند
عشقِ کامل را ہواللہ گفته اند

- عشق کامل بود ذاتِ مصطفیٰ
 آتشِ عشقش عذاری بر فروخت
 گشت از آن آتش فروزان صد چراغ
 شمعِ جانِ اولیا زان^۱ روشن است
 عشق باشد نورِ شمعِ جانِ شان
 نشه سرشارِ شان عشق است و بس
 عشق شان در جزو و کل جامع بود
 [۵] عاشقِ مست آن مه اوجِ کمال
 در گداز، آیینسه و درسوز، شمع
 منبعِ شوریدگی و کانِ درد
 آگه عیش و غم وصل و فراق
 ازدمش دل کرده خوبان سرزبان
 عارفِ صاحبِ دلی، رومی نژاد
 کرد تا در سخن را آب دار
 گفته اندر وصفِ آن استادِ جنام
 ”من چه گویم وصفِ آن عالی جناب
 مثنوی مولوی معنوی
 اول آن رازدارِ سوزدم
 ”بشنو ازنی چون حکایت می کند
 کز نیستان تا مرا بیریده اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 هر کسی کو دور ماند از اصلِ خویش
 [۶] بشنو ازمن شرح این ترانه ای
 چیست نی کلک طراز مولوی
 کلک نه، شیرین زبانی در بیان
- مستدام و ابتدا و انتها
 دعوی آتش پرستان جمله سوخت ۵۰
 همچو لاله شد فروغِ باغ و راغ
 وان گهر این جمع را در دامن است
 عشق باشد گوهرِ ایمانِ شان
 مُفشی اسرارِ شان عشق است و بس
 عشق راز و مُفشی و سامع بود ۵۵
 آفتابِ مطلعِ عز و جلال
 نه، بل از سوزش ضیا اندوز شمع
 شاهِ عشق و خواجه دگانِ درد
 واقف سوز و گدازِ اشتیاق
 نی نوازم بزم کلکش نیستان ۶۰
 در سخن سلطانِ صاحبِ اجتهاد
 مثنوی ای زد رقم گوهر نگار
 آن شرابِ جنامِ عشقِ اورا به کام
 نیست پیغمبر ولی دارِ کتاب
 هست قرآنی^۲ به لفظِ پهلوی“ ۶۵
 ازنی کلکش برآمد این نغم
 وز جدایی ها شکایت می کند
 از نسفیرم مرد و زن نالیده اند
 تا بگویم شرح دردِ اشتیاق
 باز جوید روزگارِ وصلِ خویش“ ۷۰
 جمله تن دل تا بنالم همچونی
 کز وی آمد راست نقشِ مثنوی
 جمله اعجازِ مسیحش در بیان

- از دم دل نای درشور آمده
داروی دل های رنجور آمده
- ۷۵ بالی زخم جگر همدم نی ای
هم زبان شرح درد و غم نی ای
- بی تکلف آستین دست دل
ره گزار ناله های مست دل
- نال او از رشتہ جان ساختند
برزبانش راز دل انداختند
- خون شود از ناله آن خوش صریر
بر سر منقار هر بلبل صفر
- خالی از مغزی ولیکن جمله مغز
در سر فکرش همه معنی نغز
- زخمه زن بر تار جان نایی به چنگ
بردل هر بی خبر از غم خدنگ
- اهل معنی را ید طولای فکر
در رهش در مانده از ره، پای فکر
- شعله ای آماز نخل شمع طور
میلی آما رونی چشم ظهور
- دید تا شیرینی نظمش ثمر
در گره شد بند بند نیشکر
- راست بین باشم الف بر خوانمش
یا که انگشت شهادت دانمش
- ۸۵ خامه نتوان گفت کاتش آورد^۳
نشتیری در راه شریان ره نورد
- [۷] در فضای نظم خوش جولان کمیت
پیش او خط کش چه سبحان چه کمیت
- خامه مانی به پیشش کم زخس
یک قلم مثلش ندیده چشم کس
- خامه کی تاند به وصفش نقش بست
دولتی از بخت سعد آید به دست
- می کشیدم چون سر از کتم عدم
سر نوشت من رقم شد زان قلم
- استخوانم جمله از نی ساختند
نالہ ام را چون علم افراختند
- درد می جوشد ز سرتا پای من
چرخ رس شد ناله شب های من
- از تن من عشق می روید چو موی
وز مسام ذوق می جوشد چو جوی
- درد من ای درد منندان بشنوید
خواه گریان، خواه خندان، بشنوید
- سو ختم من، ز آتش غم سو ختم
سو ختم، اما چو شمع افرو ختم
- آتش سوزان من از دیر نیست
گرچه دیر و کعبه این جا غیر نیست
- آب چشم من ز جوی آتش است
آتشین آهم ز عشق سرکش است
- گر طیب اندر علاجم داد تن
مضطرب شد ز اضطراب نبض من
- نبض من در دست نباض من است
آن که در عشقش مراجان در تن است

- من نَیمِ درناله، بالله من نَیم
برفلك شد هی هی و هیهای من
[۸] یارب من می رسد تا عرش زب
خواب راحت را نمی بینم به خواب
من ز خود رفتم، کسی یادم نکرد
شب، من و اختر شماری های من
دست بردل، ناله زن رفتم ز خویش
طایر رنك رخم پرواز کرد
می کند مستی جمم از جام عشق
آتش عشقم بود مشعل فروز
عشق شد سر جوش مینای دلم
من مریض دل شدم، دارو کنید
سوختم از عشق و خامش سوختم
در طپیدن نشنوی غوغای من
من نمی دانم ری و روم و دمشق
من به جام عشق مستی می کنم
من ننالم، پس که نالد در جهان
[۹] من ننالم، من نمویم، چون کنم
در رو آرام نبود بوییه ام
عشق در من آتشی افکنده است
بین که از برق تجلی سوخت کوه
لاتلومونی فمالی اختیار
احرقتنی نار عشق کل حرق
ایها الاصحاب انی نائماً
این لی شی علی ما ابتکئی
- من نَیم، یاراست، من عشق وی ام
دهر پُر گردید از غوغای من ۱۰۰
نیم بسمل چون بنالم نیم شب
اشك می پاشم براو همچو گلاب
غیر دست ناله امدادم نکرد
من، سحر وین اشك باری های من
ای جنون هویی که من رفتم ز خویش ۱۰۵
بی نیازی با دل من ناز کرد
نقش شد بر خاتم دل، نام عشق
آتش عشقم بود کاشانه سوز
جوش زد از عشق صهبای دلم
رومگردانید با من رو کنید ۱۱۰
سوختم مست و نه بیهش سوختم
آه من گر سر بر آرد، وای من
مولد من ملك عشق و شهر عشق
موسی ام، آتش پرستی می کنم
کیست کسو دارد چو من درد نهان ۱۱۵
چند از ضبط نفس دل خون کنم
هر سر مویی بود در مویه ام
کوه صبر، و طاقتم برکنده است
شد ز خود موسی به پیش آن شکوه
حرق قلبی مثل شمس فی النهار ۱۲۰
هل تری فی حرقتی کیداً و زرق
لیس لی حس فسکری دایماً
عند من ابکی الی من اشتکئی

قد احاط العشق سکرانا علی لا دواء لی فلی حرق و کی
عشق غالب شد، مرا از من ببرد هر مراد و مدعا از من ببرد ۱۲۵
قبله من عشق و عشقم سجده گاه بنده عشقم، خدا دارم گواه

در بیان عشقِ الہی گوید

مرحبا عشقا، بیا، خوش آمدی در دلم جاکن که دلکش آمدی
آمدی [و] بُردی از من صبر و تاب خانه ات آباد ای خانه خراب
خیر مقدم، خیر بادِ عقل و هوش لطف بخشِ جسم و جان [و] چشم [و] گوش
[۱۰] محفل آرای کن ای مهمانِ نو من ز تو، خانه ز تو، زین جا مرو ۱۳۰
همچو ما نوسان زدی صبحی که در در کشادم بر تراز چاکِ جگر
مردہ ای بودم تو جان بخشیدی ام جان چه، عمرِ جاوَدان بخشیدی ام
ای تو جان راجان وای دل را تو دل خونِ غفلت های ما بادت بحل
شاهبازا صعوه را بنواختی تا به این ثروت به صیدش تاختی
سایه افکندی به فرقم ای هما با گدایی ساختی ای پادشا ۱۳۵
این دو دیده فرش پا انداز تو بهتر از عمرِ ابد آغاز تو
اژدها بودی کمنید من شدی ای ز خود وارسته، بند من شدی
آفتابی بوده داغ دل شدی داغ نه، چشم و چراغ دل شدی
از کجای آبی ای دشنه به کف حاصل عمرِ که را کردی تلف
خنجرت سیرابِ خون و تشنه لب رنجش و لطفِ تو یکسری سبب ۱۴۰
عشقی ای خونخوار و معشوقِ منی رنجشِ جانم ز تن کو دشمنی
این تو بودی کو هکن را سرشکن این تو بودی قیس را در غم فگن
این تویی امروز دم سازِ نظام خانه طاقَت بر اندازِ نظام
طاقتی بُردی و داری صدتوان از توام در عرصه دل پهلوان
[۱۱] طاقَتِ من از تو بهتر نه ز من ای تو روح و من ترافرسوده تن ۱۴۵
یَلّی ای عشق با من مایلی یَلّی و یَلّی و یَلّی
دشمنِ جانی و جان افشانمت ناوکی اما به دل بنشانمت

- نالِه ام بر خِصاست، بر گردون رسید
 من نِیم در خویش بِاللَّهِ الْاِاحِد
 بی خودم در من خودی را دخل نیست
 هر چه جز یار است از وی رسته ام
 غیر را هر گز نمی دانم که کیست
 یار اگر [از] در در آید خوشتر است
 یاری ام از یار در کار است و بس
 یار از من غافل و من مستِ او
 نه نه از من یار گر غافل بُدی
 از وی است آمد شدِ دم بر تنم
 گرمم من، اوست در من جلوه گر
 ظاهر من باطن من دوست دوست
 [۱۲] در مراد ما ارادت از وی است
 گرچه ما هستیم این جا مرد کار
 پرده ایم اما به غایت او نه ایم
 هستی ما آیتی ز آیاتِ اوست
 در زمانی "کن" بگفت و "کان" شدیم
 چون بگوید "لاتکن"، گردیم نیست
 یاری از یار است، کو یاری ما
 من به الاله مستثنی شدم^۶
 هیچ کس از گفتِ من آگاه نیست
 رمز الاله را من سایرم
 دایرم، هم دایره، هم نقطه ام
 نقطه من نقطه موهوم نیست
 نقطه من مردم چشم دل است
- اشک من جوشید تا هامون رسید
 هر چه می گویم نمی گویم ز خود
 اصلِ اصلم حالت من^۵ نقل نیست ۱۵۰
 خود به روی غیر او در بسته ام
 غیر یارِ خود نمی دانم که چیست
 ورنه جان از تن بر آید خوشتر است
 مدعای من همین یار است و بس
 اوزمن روتاب، من در دستِ او ۱۵۵
 زندگانی کی مرا حاصل بُدی
 از شمولِ اوست گر خود من منم
 در میانِ چشم مانند بصر
 در میانه من که باشم، اوست اوست
 در مرام ما کفالت از وی است ۱۶۰
 جمله می باز د ولی در پرده یار
 دامنی هم نه که گرد دامنیم
 نفسی ما آینه اثباتِ اوست
 مابه يك آن، هر چه گفت او، آن شدیم
 نیست آن گه يك نفس مان تابِ ایست ۱۶۵
 تابعِ رای وی است آرای ما
 تابری از لاشدم، الا شدم^۷
 گفتِ من جز رمزِ الاله نیست
 معنی اثبات را من دایرم
 فهم کردن می توان این نکته ام ۱۷۰
 نکته من جز به دل مفهوم نیست
 هر چه زین نقطه برون شد، باطل است

- نقطہ ام قسمت کنی، گردد جهان
 آشکارا گردد از وی ہر نہان
- گر تنم در عرصہ جان می تنم
 نورِ جان دوری ندارد از تنم
- [۱۳] چون ننالم، سینہ من چاک شد
 آتشِ خوابیدہ ام چالاک شد ۱۷۵
- برق افتادہ است بر کشتِ دلم
 برگ و بارِ سوختن شد حاصلم
- آن چہ بگذشت از غم جانکاہ من
 کس نمی گوید بہ عبد اللہ من
- خیز چہ بنشستہ ای، عبد اللہا
 ای بہ بندت من زہر بندی رہا
- خیز چہ بنشستہ ای، ای محترم
 ای دو صدمنت زداغت برسرم
- خیز چہ بنشستہ ای، ای دل نواز
 ای تو شمعِ محفلِ سوز و گداز ۱۸۰
- خیز چہ بنشستہ ای، ای سرفراز
 با نشستن سرفرازان را چہ ساز
- خیز چہ بنشستہ ای، ای ہم نفس
 ای مرا مثل تو در دنیا نہ کس
- خیز چہ بنشستہ ای، ای مہربان
 ای مرا دم سازی ات آرام جان
- خیز چہ بنشستہ ای، ای یارِ من
 ای تو داروی دلِ بیمار من
- خیز چہ بنشستہ ای، ای کانِ درد
 ای سراپا روحِ عشق و جانِ درد ۱۸۵
- خیز چہ بنشستہ ای، ہان خیز و خیز
 خیز خیز ای برقِ خاطر تند خیز
- نالہ ای تو، نالہ بیرون جستہ بہ
 شعلہ ای، شعلہ زیبا نشستہ بہ
- ای تو برقِ تند خوش چالاک بہ
 برجہ از جا عرضِ چالاک کی بدہ
- آفتابی تو، علم بہ آفتاب
 خوش نباشد آفتاب اندر حجاب
- [۱۴] خیز چون موج و چو دریا جوش زن
 کف زمستی وز دهن بیرون فکن ۱۹۰
- خیز با ہم دستی ام پایی بکوب
 صد غم دیرینہ ام از سینہ روب
- خیز با ہم پایی ام دستی فشان
 تا بہ چرخ آید زمین و آسمان
- ای سبہ مست ابر، در جنبش بیا
 ای خروشان رعد، برگردون بر آ
- چہرہ ای، برقِ تجلی برفروز
 لن ترانی گوی [و] رختِ صبر سوز
- بادہ ای سر برکش از مینای دل
 نشہ ای، پیدا شواز صہبای دل ۱۹۵
- تو دم گرمی، ز سینہ بر خرام
 صرصری تو، تند تر بگشای گام
- ناو کی، تا کی بہ زہگبیرت مقام
 ای خراشِ دشنہ، تا چند التیام

- غمزه ای، باشد ستم بیکاری ات
بانیازت چند رو ای طرز ناز
ای مرا از دلبَرِ من ماشطه
چشم تو بینای راهِ فخر دین
ای شرر افکنده اندر خرمنم
ای تو هم درد من و هم راز من
سوختم من، آتشم را آب زن
[۱۵] جرعه ام دادی، نمودی نشه تیز
ای قبس آورده زایمن موسی ام
آتش دل دارم از سرتابه تن
ای تو عبدالله، من عبادت به جان
ای مرا با مهرِ مهتر آگهی
داده این نظم کهن در تونوی
”مطلق این آواز خود از شه بود
ای تو حرفِ عشق، چون در زیر لب
ای تو ایمایی، نه ایمایی که چه
ای سپند، از روی آتش گرم خیز
آشتی کن ای نمک با زخمِ دل
پای هایی برکش [و] هی هی بزن
جام می از چشم مستِ خویش زن
نغمه ای، از پرده رنگین تبر آ
نره شیرا، نعره شیرانه زن
[۱۶] عنبدلیسا، سرز زیر پر بر آ
قُمریا، بر سرو خود کُو کُو بزن
یا حمامه اسجعی سجع الوفاق
- تو نگاهی، حیف پرده داری ات
ای ادا آه ار نباشی گرم تاز
ای مرا از صاحبِ من واسطه ۲۰۰
او یَدِ بیضا، تو او را آستین
خیز هم بادی بزن از دامنم
ای تو غم خوارِ من [و] دم سازِ من
یافزون تر آتشی پرتاب زن
در سرم صد ساغرِ لبریز ریز ۲۰۵
ای دلت هر لحظه در جاسوسی ام
یک نگاه تند آتش کاو کن
ای مرا عشقِ ترا دل تو امان
از فروغ دوده عبداللهی
آن چه گفته مولوی معنوی ۲۱۰
گرچه از حلقوم عبدالله بود
ای تو شورِ عشق، خامش چه سبب
ای تو شیدایی، نه شیدایی که چه
ای شرر، آتش به رختِ صبر ریز
خنجر، تار سکون از هم گسیل ۲۱۵
مست تر شو یک دو جام می بزن
وزنگاه تند بردل ریش زن
زخمه ای، بر تار زن، برکش نوا
آتش اندر پیشه و کاشانه زن
چه چه مستانه زن بر شاخسار ۲۲۰
عاشقا، از شوقِ دل هو هو بزن
سجعة یزداد منها الاشتیاق

- لب گشا در ناله و منشین خموش
پخته ای هر چند از سر آب جوش
- گرم شو، سوز دل خود تازه کن
گرمی من نیز بی اندازه کن
- بادہ نوشین بیا از سر بنوش
این می دوشین بنوش و کن خروش ۲۲۵
- بادم گرم آ، دمی با من نشین
بشنو و برخوان حدیثِ فخرِ دین
- نام فخر الدین مرا از خویش بُرد
بهر استقبالِ عشقش پیش بُرد
- فخرِ دین، فخرِ من و فخرِ جهان
فخرِ دین، فخرِ زمین و آسمان
- فخرِ دین، خاقانِ دین، سلطانِ دین
سر نهد بر در گهش خاقانِ چین
- فخرِ دین، آیینہ انوارِ حق
فخرِ دین گنجینہ اسرارِ حق ۲۳۰
- فخرِ دین حق است، جز وی باطل است
فخرِ دین رمزِ حقیقت را نشان
- فخرِ دین، علمِ لدنی را کتاب
فخرِ دین تمثالِ وحدت را کتاب
- فخرِ دین، تفسیرِ قرآنِ مجید
فخرِ دین، منطوقِ فرقانِ حمید
- [۱۷] فخرِ دین، وارسته از بندی که هست
فخرِ دین مسبِ خرد مندی که هست ۲۳۵
- فخرِ دین، آن کس که چون او کس ندید
مثلی او جان آفرین هم نافرید
- فخرِ دین، امروز فخرِ اولیا است
فخرِ دین محبوبِ حق، مردِ خداست
- در ذکر و در بیانِ عشقِ خواجہ خواجگان حضرت خواجہ فخرِ دین مدظله العالی
چون سخن در عشقِ فخر الدین رسید
- فخرِ دین درد است، فخر الدین دوا
ذوق های تازه از دل سر کشید
- فخرِ دین گویم ز خود میرم، روم
فخرِ دینم گشت و دیگر زنده کرد
- جانِ من بگرفت و خود شد جانِ من
جان گرفت و تا ابد پا بنده کرد
- اوست در من جلوہ گر، من نیستم
جان فدایش، جانِ من، جانانِ من
- او چو خیزاند، همی خیزم ز جا
اوست جمله، در میان من کیستم
- او چو گوید رو، روم در راه پیش
او چو بنشاند، نشینم من به پا
- او چو موج است و به پیشش من چو کاه
او چو گوید خُسب، بندم چشم خویش ۲۴۰
- او چو نگاه او نگاهم را نگاه
برنگاه او نگاهم را نگاه ۲۴۵

<p>در برش من ذره و او آفتاب ذره ام لیکن به سویش جسته ام من کجا جستم نشد تا جذب او ۲۵۰ من دویدم همچو گه سویش ز جا تا شدم از هستی خود باخبر مست از او شد عقلی صحوارشاد من غرق شد این قطره دار من به خم می کشیدم پیش خود صهبا شدم ۲۵۵ این طلسم من ز خاک دیگر است عنصرم نور است نه ز آب و گل است تا که شکلی عنصری ام ریختند باد دم سامان فریاد من است فخر دین، ای مایه سودای من ۲۶۰ فخر دین، ای موجب تسکین من ای به حکم تو زبان و گفتم من چون نمویم چون تو فرمایی، بگو گر کنم شکر و شکایت، آن ز تست وان زبان گوید هزاران داستان ۲۶۵ کی ادا سازد یکی از صد هزار آن چه فوق الفوق باشد، آن تویی تو ورایی هر چه آید در نسق کی ورا مالک بود درک تورا هالکات هالکات هالکات ۲۷۰ هیزم بُردی به کار آتشی مرده بودم، جان به تن آوردی ام</p>	<p>او چو دریا، من به پیشش قطره آب قطره ام لیکن به او پیوسته ام [۱۸] جسته ام سویش ولی با جذب او جاذب آمد او مرا چون کهریا جذب او در هستی من کرد اثر هست از او شد هست بی بنیاد من عقل من در عقل او گم گشت، گم خم کشیدم، فارغ از مینا شدم این می تندم ز تاك دیگر است خاک من پاك است کز ارض دل است آب چشم و خاک دل آمیختند آتش عشق اصلی بنیاد من است فخر دین، ای ^۸خواجه مولای من فخر دین، ای ^۹خواجه فخر الدین من من نمی گویم، تو می گویی سخن چون نگویم، چون تو فرمایی، بگو رشته گفتم من اندر دست تست [۱۹] هر سر مویم اگر گردد زبان باشد آن گه شکر احسانت گذار صاحب احسان و شکر ای جان تویی فوق هم دارد جهت ای نور حق ماورا و تو ورایی از ورا این حواسِ خمسه اندر کُنه ذات دادی ام از عشق شوقِ دل کشی خار بُن بودم، تو گلبن کردی ام</p>
---	--

- بودم افتاده، مرا برداشتی
 کور بودم، دادی ام نور بصر
 بسرره آوردی مرا از گمرهی
 خاک بودم، بردی ام بر آسمان
 می کند لطف تو بر شکرم بنا
 شکوه در لفظ [و] به معنی عین شکر
 شکوه چه، جمله نمک در خوان شکر
 [۲۰] شکوه چه، تفسیر قرآن وفاق
 شکوه چه ۱۱ گل گونه رخسار عشق
 وصف شوخی های یار نازنین
 غمزه و شوخی و انداز و ادا
 این همه دزدیدن اسباب گریز
 شکوه های آن بیان حسن آن
 فخر دین، ای از تو کاخ دل به پای
 ای دلست را از غم دل هافراغ
 برده از ما تاب و خود بی تاب نه
 ساخته خوش برمتاع صبر ما
 چشم را بر اشک ما ننموده نم
 خنده زن این خنده ات روزی مدام
 دائم با این و آن در خنده تو
 سوختم من، ای علاج جان برس
 چند پسندی اسیر غم مرا
 [۲۱] چند سوزی ز آتش خویشم ز دور
 من اگر پروانه ام ای شمع رو
 سوختی از داغ عشقم سوختی
 سوختن می زبیدم دریای تو
 این مگر از پیرره آموختی
- بر سررم از عشق افسر داشتی
 سامع ام کردی چو بودم محض کر
 غفلتم بردی و دادی آگهی
 روشنم کردی به تیره خاک دان ۲۷۵
 می کند عشقم زبان شکوه و
 هوش در اصل [و] به پیش دیده سکر
 سر به سر دین سپاس، ایمان شکر
 شکوه چه ۱۰ شرح حدیث اشتیاق
 شکوه چه جوش می سر شار عشق ۲۸۰
 مدح ناز دلبر حجله نشین
 چین ابرو و ملال بر ملا
 آتش دل کردن اندر پرده بیز
 گرچه آن هرگز نیاید در بیان
 از فراق ت های های و های های ۲۸۵
 آتش عشقت دل ما کرده داغ
 برده از ما خواب و خود بی خواب نه
 صبر خود از کف نداده ۱۲ مطلقا
 چشم ما بکشاده از عشق تویم
 فارغ از ما با رقیبان صبح و شام ۲۹۰
 برق ها در زرع ما افکنده تو
 مردم از حجر توهان و هان برس
 ای نه فرصت از غمت يك دم مرا
 بر سر من آی هم چون شمع طور
 سوختن می زبیدم دریای تو ۲۹۵
 این مگر از پیرره آموختی

کو نگاهی کز وی ام دل برده ای
 کو لیبی کز وی تبسم کرده ای
 کو کفی کز وی تو بگرفتم دست
 کو کف پایبی که چشم جویدش
 کو دهانی کز وی ام گفتی سخن
 کو بگو ای آن که خوش پروردی ام
 دیدن این جمله را من شایقم
 چشم می خواهد که بیند روی تو
 روپوش از چشمم ای آرام جان
 گر ندیدم جلوه رخسار تو
 دلبر، وقت تغافل نیست این
 گر جمال تو نینم این زمان
 [۲۲] من که مُردم در غمت با جان ریش
 گر چه دورم از تو، تویی من نه ای
 هر زمانی در تماشا گاه دید
 هر دمی دمساز من در شکل جان
 با منی دایم اگر دور از منی
 آتش تو دور و نزدیکم بسوخت
 نقش تو کامد محبت زای من
 لی مع الله آن معیت راست اصل
 فعلی من از جنس من بی فصلی اش
 جای تو در خانه چشم و دلم
 مرد مک سان کرده روشن چشم من
 گر بعیدی لیک یکسر متصل
 رشته مهرت که دل آویخته است
 چشمم از سر پنجه اش افشرده ای
 هستی ام از دست من گم کرده ای
 تازه کردی از پی ام عهد البت
 لب کند او از بوسه گویدش ۳۰۰
 غنچه ات گل شد پی تألیف من
 پنجه ای کز وی اشارت کردی ام
 چاشنی های نگه را ذایقم
 هم دماغم راست عشق و بوی تو
 هست دانی روی عشق اندر میان ۳۰۵
 می دهم جان تشنه دیدار تو
 جان من، جای تأمل نیست این
 آن زمان بینم جمال حق چه سان
 زنده ام کن با زلال وصل خویش
 هیچ گاهی دور از دیدن نه ای ۳۱۰
 بر دوامی اقرب از جبل الورد
 نیستی یک لحظه از چشم نهان
 گر تو دوری، کیست در آتش زنی
 شمع تو در محفل جانم فروخت
 نیست خالی از معیت های من ۳۱۵
 خاصه اوقاتش ولی گاهی نه فصل
 جنس من از کار گاه اصلی اش
 واصلم من با تو و تو حاصلم
 بوی تو هر ساعت در پیرهن
 اتصالت تام و غیر منفصل ۳۲۰
 از کشاکش ها گهی نگسیخته است

نیست از بزم تو ام هر گز حجاب
 این جدایی عین يك جایی بود
 [۲۳] گر تو و خود را دو بینم، احولم
 دورم از ایمان اگر دانمت دور
 تو محیطی چون نباشی هم به من
 فانی از خود گشته با توباقی ام
 من تو را از چشم تو بینم مدام
 دین تویی، دل هم تویی، جان هم تویی
 از نگاه غیر چشمم بسته ای
 بر رخست بگشاده است این در مرا
 چشم جانم بر جمالت دوخته است
 چشم حس را لیک چون تسکین دهم
 کو به غیر از دیدن رو شاد نیست
 گریه اش از اختیار من بری است
 خود نه بی جا بزم شوق آراسته است
 گریه او داده دل [را] نیز جوش
 بحر خونابش رسیده تا کمر
 [۲۴] نوح دل هم غرقه طوفان او ست
 اولاندر تماشاگاه دید
 دل ازین روزن بدید آن نور را
 پس نبیند چون رخ مرغوب خویش
 هست در شوق تو ای فریاد رس
 کو به انداز^{۱۳} پرسیدن پرزند
 ره نیابد تا برون آید از ان
 گر نیابم چشم بر تو بستنی
 جلوه سازی پیش من چون آفتاب
 این دو تایی عین یکنایی بود
 کی بود در بزم وحدت مدخلم
 با حضورم، با حضورم، با حضور ۳۲۵
 خاصه چون من در تو رفتم بی سخن
 هم گزنده عشق تو، هم راقی ام
 هم به خلوت هم میان خاص و عام
 ذوق کان آید به دل آن هم تویی
 تو مرا در منظره بنشسته ای ۳۳۰
 نیست جز شخص تو در منظر مرا
 در نگاهم مهر تو افروخته است
 از تقاضای شدیدش چون رهم
 خانه اش بی این طرب آباد نیست
 کار او از گیر و دار من بری است ۳۳۵
 عشق هم آخر که از وی خاسته است
 سوزش او سوخته سامان هوش
 موج هایش بل که بگذشته ز سر
 از تنور دل اگر سیلان او ست
 آشنایی هاز چشم آمد پدید ۳۴۰
 جلوه آن روی رشک حور را
 چون بگیرد صبر بی اندازه پیش
 مرد مک در چشم، طیر اندر قفس
 برد ریچه خویش را یکسر زند
 خون کند دل، کم کند ذوق فغان ۳۴۵
 خواهمش از غیر تو رو بستنی

به که بر بندم جیبیره بر دو چشم
چشم گر بیند ترا روشن به است
دور اگر از همدم جانی است این
گر نباشد چشم دیدن چشم را
چشم اگر خصال رخ دلبر ندید
چون نکردم خانه در وصلت سفید
چشم چون بر روی تو کردم سیه
[۲۵] هست عین آرزو دیدار تو
عین من مشتاق آن روی چو عین
تا نینم غیر تو زین هر دو چشم
ورنه صد کرت از او روزن به است
ننگ و عار چشم قربانی است این
ای عجب گر خود نباشد چشم ها ۱۴ ۳۵۰
به تهی از مرد مک گردد سفید
خانه چشم به از فرقت سفید
به سفید از دوری ات ای رشک مه
عین من غین است بی رخسار تو
بیند ار غیرش، سزد آن عین غین ۳۵۵

در بیان پینا شد [ن] کوری

بود کوری، چشم دل بیناش لیک
کرد بر روی شیخ او روزی گذر
چیزی از من خواه تا آنت ۱۵ دهم
نو به "ادعونی" زبان را برگشا
گفت پیغمبر عبادت شد دعا
چون کنی از من به کاری مسلت
حاجتت را من روا سازم، روا
مدعای من چو آمد دعوتت
گفت پیغمبر که شد عفو الیه
قاضی الحاجات آمد ذات رب
در حقیقت خالق اسباب او ست
اولیا پاکان و خاصان وی اند
[۲۶] چون که جان شان ز حق آگه بود
کور چون بشنید زان پینا سخن
گفت، خواهم چشم تا بینم ترا
کوری او زین بصر صد بار نیک
گفت کز من خواه چیزی ای پسر
در تنت یک جان ست صد جانت دهم
تا سؤالت "استجب" یابد جزا
هر بلارا دافع و مشکل کُشا ۳۶۰
زود تر سازم روا آن حاجتت
این زمان دارم دعایت مدعا
هست عین حاجت من حاجتت
هر زمان و لحظه مشتاق گناه
فضل او گه با سبب، گه بی سبب ۳۶۵
در وجود آورنده اعجاب او ست
در حقایق مظهر شأن وی اند
قم باذنی، قم باذن الله بود
دید بحر بخشش او موج زن
کور را جز چشم نبود مدعا ۳۷۰



چشم ده تاروت نظاره کنم
چشم ده تا بینمت سر تا به پا
آن لب چون لعل و آن نازک دهن
آن رخ چون ماه و آن روی چومهر
آن دو چشم دلکش و طرز نگاه
وان کمان ابرو و تیر مژہ
غمزہ و ایمان آن چشم نکو
قامت چون سرو و رفتاری چو موج
وان اشارت های نغز از چشم و دست
بینم و ز این ها برم حظی خطیر
چون رسد نظاره از سر تا به پات
گرد مت گرد و به قربانت روم
[۲۷] شیخ بر چشمان کورش بُرد دست
چشم خود آن نور چشم اہل دید
بہرہ بُرد از دیدن آن مقتدا
بار دیگر گفت او کای نیک خوی
گفت با او کای بہ عالم ظلّ حق
کور کن چشمم کہ چون دیدم تو را
کور کن چشمم بہ آینی کہ بود
این در بگشادہ را دیگر بیند
من بہ این چشمنی کہ دیدم سوی تو

وین دل مشتاق را چاره کنم
حسن جان بخش و ادای دلربا
کز وی ام در گوش می آید سخن
وان عرق بر روی تابش های چہر
وان جبین و آن رخ مانند ماہ ۳۷۵
کز جراحت هاش دل یابد مزہ
جنبش آن لب زمان گفت و گو
کز تماشایش فتد طایر ز اوج
کافکنند نظارہ را بی ہوش و مست
ز حمت عمی ام برد چشم بصیر ۳۸۰
باز از سر گیرد ای جانم فدات
بندہ این لطف و احسانت شوم
دست بردش شد بصر و از عمی رست
یافت روشن، دید عالم را پدید
وز نگاہش کرد حاصل کام ہا ۳۸۵
حاجت دیگر اگر داری، بگوی
کار خود خواہم دگر چون ما سبق
بر رخ غیر نی سازم چشم وا
تا بہ روی غیر نتوانم کشود
کاندرو دارم قدومت را پسند ۳۹۰
حیف باشد، بنگرم جز روی تو

در ذکر خواستن دعایی از خواجہ مدظلّہ العالی

فخر دین، ای سرفراز دل نواز
روی خود بنما کنونم زود تر
من نخواہم چشم کانت ننگرد
یا بہ من بنمای روی ای جان من

چشم را بر غیر تو خواہم نہ باز
در گذشتم ورنہ زین چشم و بصر
وان نگہ کان بر رخ غیر یزد
یا بگیر این چشم بی سامان من ۳۹۵

در فراقِ زار و لاغر شد تنم
 [۲۸] سینه سوراخ و تهی شد پیکرم
 استخوان ماند از تن من یا که پی
 بشنواز من چون حکایت می کنم
 کز نیستان یعنی آن ما وای من
 آن که اندر وی نیستان دل است
 هر نفس تو نسایی و هر دل چونی
 می شوی هر دم به آنان هم نفس
 ناله شان از ذوقِ دمسازی تو
 در هوایت شان نوای جان فزا
 تا من دل خسته را بریده اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 نیست دردِ اشتیاقم را حدی
 سینه ام از درد شرحه شرحه شد
 قرحه هایم گشت سان انگین
 قرحه شد در سینه ام یکسر دهن
 [۲۹] مولوی فرمود حسبِ حالِ من
 "هر کسی کو دور ماند از اصلِ خویش
 اصلِ من آن محفل است ای شاهِ من
 عمر هاشد مانده ام بس دور از آن
 وصلِ تو می خواهم و هم تو بخواه
 خواستت با خواستم چون شد یکی
 چون که تو خواهی، خدا خواهد همان

ناله های تند هر دم می زنم
 مغز از خشکی نماند اندر سرم
 در غم عشقِ تو گشتم همچونی
 و از جدایی هاشکایت می کنم
 کوی تو ای فخرِ عالم جای من ۴۰۰
 همچونی فریاد و افغانِ دل است
 از دم جان سوزِ تو فریادِ وی
 می نوازی هر یکی راپیش و پس
 نغمه شان از لطفِ هم رازی تو
 جمله در وصلِ تو با برگ و نوا ۴۰۵
 "از نفیرم مرد و زن نالیده اند
 تا بگویم شرحِ دردِ اشتیاق"
 شرحِ آن نتوان یکی هم از صدی
 شرحه ها از جوشِ خون قرحه شد
 در غمت ای یارِ شیرین، فخرِ دین ۴۱۰
 تا بگویم شرحِ دل در انجمن
 قولِ او آمد در این جاقالِ من
 باز جوید روز گارِ وصلِ خویش"
 ای ز اصل وصلِ اصل آگاهِ من
 چون نحویم باز گشت آن به جان ۴۱۵
 خواستت بنمایدم باشد که راه
 خواسته آید به دستم بنی شکی
 ای قضا با خواهشِ تو تو آمان

حواشی:

- ۱- در اصل: اولیان.
- ۲- در اصل: قرآن.
- ۳- در اصل: کاورد.
- ۴- در اصل: کوه و صبر.
- ۵- در اصل: ما.
- ۶، ۷- در اصل: شدیم.
- ۸، ۹- در اصل: این.
- ۱۰- در اصل: چون.
- ۱۱- در اصل: جو.
- ۱۲- در اصل: ندارد.
- ۱۳- در اصل: اندازہ.
- ۱۴- در اصل: چشمہ را.
- ۱۵- در اصل: تانت.

نگاهی گذرا به شرح حال و آثار راجه انور

دکتر محمد سلیم مظہر*

دکتر محمد ناصر**

چکیده:

راجہ انور شخصیت علمی، ادبی و سیاسی است شناخته شده در پاکستان و اردو زبانان از چیرہ دستی وی در حوزہ ادب سیاسی- اجتماعی نیز آشنایی کامل دارند. او در دہہ شصت در قرن گذشتہ میلادی بر بساط سیاسی کشور پاکستان بہ عنوان یک ایدئولوژیک، نظریہ پرداز و پیرو مارکسیسم نمودار شد و بہ زودی توجہ مردم عامہ را جلب کرد. اما در دہہ ہفتاد چندین اثر ادبی- سیاسی را چاپ و منتشر کرد و بہ عنوان نویسنده چیرہ دست شناختہ شد. در مقالہ حاضر شرح حال و آثار وی بہ اختصار مورد بر رسی قرار گرفته است.

واژہ های کلیدی: راجہ انور، نویسنده آغوش قبر، زندان پُل چرخ، ترجمہ های متوان اردو بہ فارسی، محمد سلیم مظہر، محمد ناصر، تاریخ و فرهنگ افغانستان.

*saleem.persian@pu.edu.pk

**nasir.persian@pu.edu.pk

راجہ انور از شخصیت های نامدار علمی، ادبی و سیاسی پاکستان است. او در ۲۹ آوریل ماه ۱۹۴۸ م، تقریباً یک سال پیش از استقلال پاکستان، در دهکده ای به نام "در کالی شیر شاهی" در اطراف کلر سیدان، شهرستان کوچکی در ۳۵ کیلو متری در شرقِ راولپندی، شهرِ دوقلوی اسلام آباد، پایتختِ فعلی پاکستان، در یک خانواده قشر متوسط راجپوتان چشم به جهان گشود. پدرش راجہ خان زمان در ارتشِ شاهیِ ہندِ متحدہ (۱) به عنوان افسر کار می کرد. نیاکانش مدتی پیش از جمون، منطقہ کشمیر، به آنجا مهاجرت کرده بودند. از میان اجدادش شخصی به نام "پکھر دیو" حدوداً ۳۵ سال و تقریباً پانزده نسل پیش مسلمان شده بود.

راجہ انور تحصیلاتِ مقدماتی یعنی دورہ دبستان راتا کلاس پنجم در دبستان دولتی زاد گاهش و دورہ دبیرستان را در دبیرستانی کہ در "کاخ کھیم سینگ" بنا شده بود، در ۱۹۶۶ م در کلر سیدان، به پایان رساند. پس از آن وی در دانشکده دولتی گوردن (۲) راولپندی در مقطع دیپلم ثبت نام کرد و از آنجا در ۱۹۶۸ م به احراز دیپلم و سپس در ۱۹۷۰ م مدرک کارشناسی نایل آمد. از آن به بعد او رھسپار لاهور، مرکز ایالت پنجاب، شد و موفق شد در دانشگاه پنجاب، بزرگ ترین و قدیم ترین دانشگاه پاکستان، ثبت نام کند، و در ۱۹۷۲ م از همان دانشگاه در رشته فلسفہ مدرک کارشناسی ارشد را دریافت کند.

راجہ انور در ۲۰ مارس ۱۹۸۳ م با یک دختر افغان به نام "بصیرہ خان" دختر آصف خان در شهر کابل، پایتخت افغانستان، در زمان تبعید، ازدواج کرد و از او صاحب سه فرزند از جمله یک دختر "انیتا راجہ" (زاده در ۴ مارس ۱۹۸۴ م در برلین، پایتخت آلمان) و دو پسر "سنیل راجہ" (زاده در ۲۳ آوریل ۱۹۸۷ م در شهر فرانکفورت، آلمان) و "نبیل راجہ" (زاده در ۲۰ مه ۱۹۹۴ م در اسلام آباد، پایتخت پاکستان) شد.

راجہ انور تنها نام یک آدم عادی و معمولی نیست بلکه نماد یک نهضت ایدئولوژیک سیاسی، مظهر تاریخ نظریات تجدد گرا و علامت تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در حوزه سیاسی برای انقلاب مردمی در جهان سوم به ویژه در پاکستان است. اولین راه پیمایی بر ضد دولت نظامی سپہبد محمد ایوب خان، نخستین رئیس جمهور نظامی پاکستان (دوران

حکومت: ۱۸ اکتبر ۱۹۵۸م تا ۲۳ مارس ۱۹۶۹م)، به رهبری وی، از دانشکده دولتی گوردن در شهر راولپنندی آغاز شد که به شکل يك نهضت بزرگ بر ضد دولت نظامی وقت در آمد و در نتیجه آن سپهد محمد ایوب خان در مارس ۱۹۶۹م وادار شد از منصب ریاست جمهوری استعفیٰ بکند. وی در روزهای نهضت بر ضد دولت نظامی چندین بار دستگیر و هدف سختی های پلیس قرار گرفت و مدتی در زندان های مختلف ایالت پنجاب بسر برد. در ۱۹۷۰م در دوره ژنرال یحییٰ خان، دومین رئیس جمهور نظامی پاکستان که پس از برکناری سپهد محمد ایوب خان زمام کار را به دست گرفته بود، به اتهام اعتراض به دولت نظامی در زندان بهاول پور، شهری در جنوب ایالت پنجاب، پاکستان زندان شاقه را تحمل کرد.

او در دوره ذوالفقار علی بوتو، نخستین نخست وزیر منتخب پاکستان، برای مدت چهار سال (از ۱۹۷۳ الی ۱۹۷۷م) سمت مشاور نخست وزیر در امور دانشجویان را به عهده داشت. اما در ۵ ژوئیه ۱۹۷۷م در نتیجه کودتای نظامی دولت بوتو برکنار شد و ژنرال ضیاء الحق به عنوان رئیس دولت نظامی روی کار آمد. خود بوتو را به زندان فرستادند و در ۴ آوریل ۱۹۷۹م به اتهام يك قتل سیاسی اعدام کردند. در آن زمان طرفداران بوتو از سوی دولت نظامی به شدت تحت فشار بودند و راجه انور، به عنوان همکار نزدیکی وی هیچ استثنایی نداشت. پس مجبور شد کشور خود را ترک کند و در ۱۹۷۹م به دعوت آقای مرتضی بوتو، فرزند ذوالفقار علی بوتو و دوست نزدیکی خود، به افغانستان فرار کند. مرتضی جوانی خون گرم، اما فاقد بلوغ سیاسی بود. پس دیری نگذشت که از راجه بدگمان شود و تصمیم ترور وی را بگیرد. اما راجه آدم خوش شانسی بود که توانست جاننش را به سلامت ببرد. باز هم در آنجا میان سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳م به فشار مرتضی بوتو به دولت افغانستان در کابل زندانی بوده است. حتی در آن زمان در رسانه های پاکستان اخبار ترور و مرگ وی در کابل پخش شد. او در ۱۹۸۳م در نتیجه دخالت سازمان های بین المللی حقوق بشر زندان بدنام "پل چرخشی" افغانستان رهایی یافت. پس از رهایی عازم اروپا شد و مدتی در آلمان و انگلستان به سر برد و پس از مرگ ضیاء الحق در يك سقوط هوا پیمایی در ۱۷ اگوست ۱۹۸۸م به میهن خود باز گشت.

او در حال حاضر رئیس بنیاد علمی پنجاب (۳)، دستگاه اجرایی وزارت آموزش و پرورش ایالت پنجاب است.

آقای راجه انور افزون بر فعالیت های سیاسی به نگاشتن کتاب هایی باارزشی به زبان اردو و انگلیسی نیز پرداخته که بدین ترتیب است:

۱- اخلاقیات مارکسی:

”اخلاقیات مارکسی“ اثری به زبان اردو (۴)، رساله کارشناسی ارشد آقای راجه انور است که به راهنمایی استاد خواجه غلام صادق نوشت و در ۱۹۷۲م به دانشگاه پنجاب تحویل داد. از آنجا که کتاب یاد شده در این موضوع اولین کار پژوهشی در یکی از دانشگاه های پاکستان و برعکس سایر کارهای پژوهشی که درباره کارل مارکس (۵) در جهان انجام شده، در باره نظریه اخلاقی وی است، فراوان ارزش دارد.

”اخلاقیات مارکسی“ از سوی انتشارات کلاسیک لاهور، پاکستان در ۱۹۷۳م به

چاپ رسید.

۲- دیدار زیبایی دروغین:

”دیدار زیبایی دروغین“ اثر معروف آقای راجه انور به زبان اردو (۶) و دارای نامه هایی است که نویسنده به دوست دختر همکلاسی اش در مقطع کارشناسی ارشد در رشته فلسفه در دوره دانشجویی نوشته بود. این کتاب در جوانان به ویژه دانشجویان بسیار طرفدار دارد و شهرت فراوان به دست آورده است و یکی از پُرخواندنی ترین کتاب های اردو به شمار می رود.

راجه انور همه نامه هایش را که به دوست دخترش به زبان اردو نوشته بود، بعدها از او گرفت و پاسخ های وی را که به زبان انگلیسی بود، خودش به سبک بسیار شیوا و هم آهنگ با روش نگارش نامه های خویش به زبان اردو برگرداند و در کتاب پس از هر نامه خود، جوابی را که از دوستش دریافت می کرد، درج کرد.

این کتاب نخستین بار در ۱۹۷۳م توسط مؤسسه انتشاراتی کلاسیک از لاهور به چاپ

رسید.

۳- آن سوی هیمالیا:

”آن سوی هیمالیا“ اثر دیگر از راجه انور به زبان اردو است (۷) که در واقع گزارش سفر وی است با ذوالفقار علی بوتو به عنوان مشاور و نخست وزیر وقت، به کشورهای این جمله: کره جنوبی، هنگ کنگ و جمهوری خلق چین در مه ۱۹۷۶م.

این سفر نامه نه تنها دارای وقایع سفر اوست بلکه نویسنده به تحلیل و بررسی مسایل فرهنگی و اجتماعی آن کشورها نیز پرداخته و اطلاعات بسیار مفیدی در اختیار خوانندگان قرار داده است.

این سفر نامه اولین بار از مؤسسه انتشاراتی کلاسیک لاهور در ۱۹۷۸م و بار دیگر توسط انتشارات سنگ میل لاهور در ۲۰۱۱م با تجدید و اضافه چاپ شد.

۴- المیه افغانستان:

”المیه افغانستان“ اثر مهمی به زبان انگلیسی (۸) از راجه انور است که او آن را در زندان کابل تألیف کرد. این کتاب از منابع بسیار با ارزش در باره تاریخ، سیاست، وضع اجتماعی و فرهنگی افغانستان است که جزو مواد درسی درباره افغانستان در اروپا و کشورهای مهم جهان بوده و هست.

این کتاب نخستین بار علاوه بر انگلستان و آمریکا، از چهار کشور دیگر غربی، در ۱۹۸۸م توسط مؤسسه انتشاراتی ویرسو (۹) که در آمریکا و انگلیس کارهای چاپ و نشر کتاب ها انجام می دهد، منتشر شد و بار دیگر در ۱۹۸۹م با تجدید و اضافات از همانجا به چاپ رسید.

۵- شهزاده تروریست:

”شهزاده تروریست“ اثری به زبان انگلیسی (۱۰) درباره مرتضی بوتو، فرزند ذوالفقار علی بوتو است. نویسنده به شرح عملیات تروریستی مرتضی بر ضد دولت پاکستان پرداخته است. این کتاب نخستین بار در ۱۹۸۸م و دومین بار در ۱۹۸۹م توسط انتشارات ویرسو منتشر شد.

۶- از زندان بزرگ تا زندان کوچک:

”از زندان بزرگ تا زندان کوچک“ اثر دیگر از راجه انور به زبان اردو (۱۱) که در واقع سرگذشت روزهای اسیری وی در زندان‌های راولپنڈی و بهاول پور است.

نویسنده به سبب فعالیت‌های سیاسی به اتهام رهبری از دانشجویان یاغی در مارس ماه ۱۹۶۹م در دهکده خود از سوی کلانتری کلرسیدان، دهکده ای نزدیک به خانۀ وی، دستگیر شد، او را به زندان راولپنڈی فرستادند و تا دسامبر ماه در همانجا اسیر ماند. سپس از آنجا به زندان بهاول پور، شهرستانی در جنوب ایالت پنجاب، زندانی شد و بالاخره پس از پایان دولت نظامی در دسامبر ۱۹۷۰م رهایی یافت.

بخش‌هایی از این کتاب در مجله هفتۀ نامۀ ای به نام ”کهنای“ از لاهور در قسط‌ها به چاپ می‌رسیده که نخست در ۱۹۷۱م و بار دیگر در ۲۰۱۰م توسط مؤسسۀ انتشاراتی سنگ میل به صورت کتابی مستقل از لاهور منتشر شد.

۷- آغوش قبر:

”آغوش قبر“ اثر دیگری از آقای راجه انور به زبان اردو است (۱۲) که وقایع زندگی خود نویسنده را شرح می‌دهد و به ویژه یاد آور آیام تلخ و خون‌آشامی است که او در زندان پُل چرخ‌چی در افغانستان بسر برد.

کتاب یاد شده را می‌توان تاریخ واقعی و زنده افغانستان پس از حملات شوروی به آن سرزمین، نام داد. مؤلف به سبک بسیار جالب، مؤثر و ساده از راه زندگی نامۀ خود، به طور غیر مستقیم، درباره روان‌شناسی عمومی ملت افغان، اوضاع سیاسی، تغییر حکومت‌ها، عوامل دخالت خارجی در افغانستان، اطلاعات مفید و جالب به سبک بسیار ظریف و مؤثر درج کرده است.

”آغوش قبر“ نخستین بار در ۲۰۱۰م و از آن به بعد تاکنون سه بار از سوی جهانگیر بکس از لاهور با تجدید نظر چاپ شده است.

شایان ذکر است که ترجمۀ فارسی این اثر اردو توسط گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب لاهور به چاپ می‌رسد.

۸- زندگی در جنگل:

”زندگی در جنگل“ تألیف دیگر از راجه انور به زبان اردو است. (۱۳) این کتاب شرح حال نویسنده در زمان تبعید است که خودش آن را ”داستان خون رنگ تبعید“ نام می دهد.

در این کتاب نویسنده گرامی زیر ۱۷ عنوان به گفته خودش ”با همان راستی که جهان را دیده، بیان کرده است.“ او به شرح احوال پاکستانی های مقیم در خارج از کشور نیز پرداخته و فرهنگ و روش زندگی در کشورهایی که به آنها مسافرت کرده، را مورد نقد و بررسی قرار داده است. به قول خود نویسنده این کتاب داستان تبعید ۱۸ ساله و نتیجه جهانگردی ۱۳ ساله وی است.

اثر مزبور نخستین بار در ژانویه ۲۰۱۲ م از سوی جهانگیر بکس در لاهور چاپ شد.

۹- باز گشت:

راجه انور افزون بر آثار مستقل یاد شده، از سال ۱۹۹۶ م در روزنامه های مختلف پاکستان تحت عنوان ”باز گشت“ ستون نیز می نوشته است که اکنون به شکل مجموعه ای در حال چاپ است.

راجه انور هم خودش در زندگی اش نشیب و فرازهای زیادی دید و سختی های بی پایانی کشید و هم عامه مردم بیچاره را در قعرهای رنج و دردهای خانمان سوز دید و چون قلب حساس و روح روان ظریف داشت، بر ناهمواری و بی عدالتی ها در حق مردم محروم جامعه سخت نا راحت می شد. پس به سهم و توان خود تلاش کرد که در برابر این همه بی عدالتی و ستمها مبارزه کند تا بتواند محرومان و محکومان را به سر و سامان برساند. او به دست آوردن این هدف قلم و علم را به دست گرفت، چنانکه نخست بر ضد حکومت نظامی سپهبد محمد ایوب خان به عنوان رهبر دانشجویان در دانشکده گوردن، راولپندی راهپیمایی ها به راه انداخت که سرانجام در نتیجه آن حاکم وقت و ادار به استعفی شد و دوم این که در تمام

عمرش علیه نا همواری های اجتماع به نوشتن و چاپ ستون، مقاله و کتاب ها پرداخت و با آنها نه تنها به مردم شعور داد که در برابر ستم ها تسلیم نشوند و از حق و حقوق خود دفاع کنند، بلکه به ستمکاران خاطر هم نشان ساخت که هر بی عدالتی و ستم بالآخره به نحوی برای خود آنان هم رنج و درد را به دنبال می آورد. چنانکه او در مقدمه "آغوش قبر" به صراحت بیان داشته است که میر مرتضی بوتو، سلام الله تیپو حکمرانان مختلف افغانستان هر سختی ای را که بر دشمنان خود روا داشتند، بالآخره سر خودشان نیز هم دچار آن شدند.

راجه انور از دوره دانشجویی در زمینه سیاست فعال بود که در نتیجه آن چندین بار به زندان هم رفت، سوی دیگر در روزگار حکومت ذوالفقار علی بوتو به عنوان مشاورش در امور دانشجویان مشغول به کار بوده و بدین گونه طعم خوش و تلخ روزگار را خوب چشید و در عکس العمل خواست عالمیان را از آن تلخی ها برهاند. او قلم زیبا و رسایی داشت و آن را برای پیشرفت اجتماع به کار برد و اغلب در قالب سفر نامه و زندگی نامه خود سرگذشت روزگار را با ظرافت و راستی بیان کرد. در این زمینه کتابهایش "زندگی در جنگل"، "آغوش قبر" و "آن سوی هیمالیا" بسیار ارزش دارد.

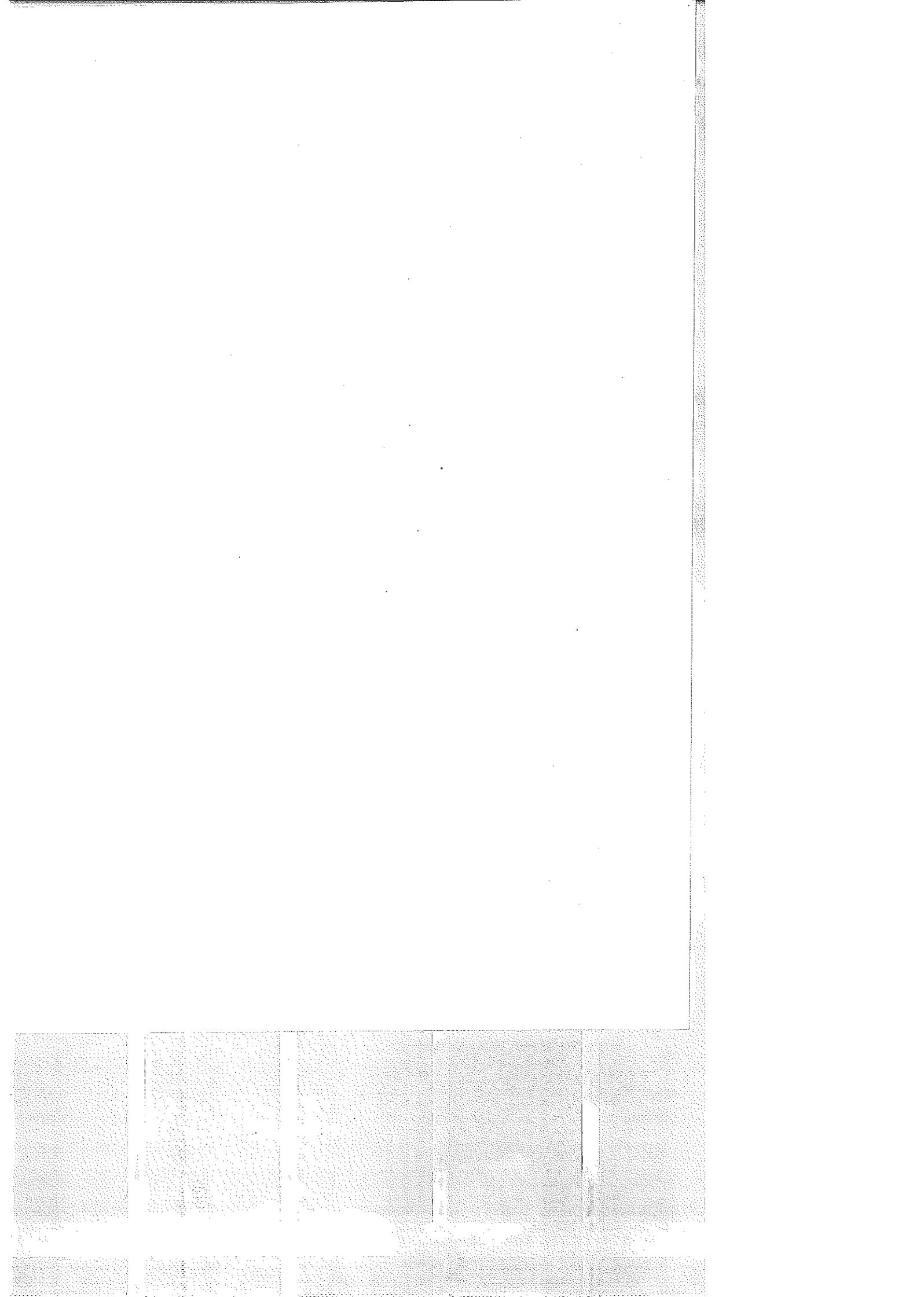
اثر معروفش "آغوش قبر" یک دانشنامه با ارزش و بروز فرهنگ، تاریخ، سیاست، نظام دولتی، باورها، اساطیر، کمونیسم، نهضت، حزب های مذهبی و روانشناسی و غیره ملت افغان است که با مطالعه آن يك عامی نیز اطلاعات خیلی مهم از این کشور و مردم عامه اش به دست می آورد. سبک نویسندگی راجه انور بسیار ساده، صریح، مؤثر، دلنشین و در عین حال جایگاه بلند ادبی را داراست.

یادداشت ہا:

- 1- Royal Indian Army
- 2- Gorden College
- 3- Punjab Education Foundation
- ۴۔ مارکی اخلاقیات۔
- ۵۔ متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعہ شناس، تاریخ دان و اقتصاد دان آلمانی
- ۶۔ جھوٹے روپ کے درشن۔
- ۷۔ ہمالہ کے اُس پار۔
- 8- The Tragedy of Afghanistan
- 9- Verso
- 10- The Terrorist Prince
- ۱۱۔ بڑی جیل سے چھوٹی جیل تک۔
- ۱۲۔ قبر کی آغوش۔
- ۱۳۔ بن باس۔

کتاب شناسی:

- ☆ راجہ انور، (۲۰۱۰ء) بڑی جیل سے چھوٹی جیل تک، انتشارات سنگ میل، لاہور، پاکستان.
- ☆ سمو، (۲۰۱۲ء) بن باس، جہانگیر بکس، لاہور، پاکستان.
- ☆ سمو، (۱۹۷۳ء) جھوٹے روپ کے درشن، انتشارات کلاسیک، لاہور، پاکستان.
- ☆ سمو، (۲۰۱۰ء) قبر کی آغوش، جہانگیر بکس، لاہور، پاکستان.
- ☆ سمو، (۱۹۷۳ء) مارکی اخلاقیات، انتشارات کلاسیک، لاہور، پاکستان.
- ☆ سمو، (۱۹۷۸ء) ہمالہ کے اُس پار، انتشارات کلاسیک، لاہور، پاکستان.
- ☆ Raja Anwar, (1988) The Tragedy of Afghanistan, Verso Publishers, UK.
- ☆ Ibid, (1988) The Terrorist Prince, Verso Publishers, UK.



بررسی تطبیقی در سنبلستان تفته و بوستان سعدی (حمد بازی تعالی، ستایش پیغمبر(ص) و سبب نظم کتاب)

دکتر محمد اقبال ثاقب*
دانشگاه جی.سی، لاهور

چکیده:

منشی هر گوپال متخلص به تفته (۱۲۹۶-۱۲۱۴ق)، سراینده سنبلستان، فرزند موتی لال برهمن، شاعر فارسی گوی شبه قاره، از قوم کاپسته هندوان و از مردم سکندر آباد بود. شاگرد و دوست بسیار نزدیک غالب دهلوی بود. بیشتر به فارسی و به ندرت به اردو شعر می سرود. به نوشته مؤلف "صبح گلشن" تفته پنج دیوان، هر یک نزدیک سیزده هزار بیت، دارد. سنبلستان، علاوه بر حمد خدای متعال، نعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و سبب تالیف کتاب، شامل سیزده باب به قرار زیر می باشد:

به خدا پرستی؛ در طرافت؛ در حسد؛ به مذمت ابلیس؛ در شعر و شاعری؛ در راستی؛ در کید زنان؛ در مذمت حسد؛ در عشق؛ در ذکر مرگ؛ در انتقام؛ در ذکر مصنف و در خاتمه کتاب. در این مقاله بررسی تطبیقی بین سنبلستان و بوستان بر دو محور زیر صورت گرفته است:

(یک) در سبک شعر تفته و سعدی

(دو) در افکار اخلاقی هر دو شاعر

کلید واژه ها: سنبلستان، تفته، بوستان، سعدی، بررسی تطبیقی، مقدمه

وضع سیاسی و اجتماعی رُوژگار سعدی و تفته:

با وفات سعد زنگی فرمانروایی فارس به اتابك ابوبکر رسید. که سعدی وی را در بوستان مدح کرده است. این اتابك زاده که قتلخ خان نام داشت سختگیر، بی رحم و خود رای بود. نه فقط به خاطر حفظ ملك با پدرش سعد زنگی در آویخت و او را زخم زد، بلکه برادرش سلغور را بی آنکه از جانب او مورد تهدید باشد، به زهر هلاك كرد. از وقتی بعد از پدر که به فرمانروایی رسید، سعی کرد رسم و راه تازه بی درپیش گیرد. شهر شیراز در رُوژگار سعدی در دست زهد بود. خانقاه ها، صومعه ها و مسجدها در تمام کوی های شیراز شکفته بود. در جامع ها و اعطان، جلوه ها در محراب و منبر می کردند. ظاهر شهر تحت حکومت زهد بود. اما در باطن فسق گه گاه بیش از حد حکومت می کرد. زرق و شید که زاهدان، صوفیان و بازاریان بدان متهم می شدند، باطن شهر را نشان می داد. با این حال در گوشه کنار شهر فسق و جنایت هم همه جا وجود داشت. شهر خرابیات داشت و کسانی که طالب عیش و باده بودند اگر به خرابیات نمی رفتند در خانه مغان، در خانه ترسایان و گاه در خانه یهودیان از شراب خانگی، ترس محتسب ناخورده، مست می شدند. در همین کوچه های پست و فقیر بود که جوانان را مست می کردند، عربده می زدند و گه گاه بی هوش در کنار راه می افتادند. دزدی که مولد فقر و بی تعادلی بود، بارها خانه توانگران و گاه خانه درویشان را به غارت می داد. عشقبازی با پسران، در بین این طبقات معمول بود و بارها رقابت های عشقی به جرم یا جنایت می انجامید. مواردی پیش می آمد که پسر جوان جنایت می کرد و می گریخت و به جای او پدر به زندان می افتاد.

(زرین کوب، ۱۳۷۹ش: ۱۱-۱۴)

در رُوژگار تفته اوضاع سیاسی و اجتماعی سرزمین هندوستان برای مسلمانان هیچ موافق نبود. در این دوره انگلیسی ها در نتیجه دسایس و توطئه های دامنه داری که برای برانداختن سلطنت تیموری در هند چیده بودند، بالاخره توانستند نقشه خود را عملی سازند و بعد از فرونشاندن شورش ۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق. که در تاریخ هند این شورش را به نام "غدر" یاد می کنند. در همان سال طبق اعلامیه صادر شده از طرف سلطنت انگلستان به حکومت کمپانی هند شرقی خاتمه داده شد و ملکه و کتوریای انگلستان سرزمین هندوستان را جزو مستعمرات

خود قرار داده و نماینده خود را به عنوان حاکم اعلیٰ و نایب السلطنه انگلستان برای شبه قاره هندوستان فرستاد. در تاریخ هند این دوره به نام "دوره استعمار انگلستان" تا صد سال طول کشید. (علی رضا نقوی، ۱۳۴۳ ش: ۵۷۹)

در دوره استعمار وضع اجتماعی و سیاسی هندوستان دگرگون گشت و جامعه آنسامان به بی دینی گرایید.

مثنوی های بوستان و سنبلستان با حمد خدای متعال شروع می شود.

بحر بوستان و سنبلستان:

منظومه های زیر بحث تعلیمی است در باب اخلاق و تربیت که شکل ساختاری آن ها به صورت بحر متقارب است.

تقریر نکات اخلاقی و تربیتی در سنت شعر فارسی بیشتر در قالب مثنوی متداول بوده، و از مدّت ها قبل از شیخ سعدی بحر متقارب وزن مناسبی برای تقریر نکات اخلاقی تلقی شده است. نه فقط نظامی و فردوسی لطایف اخلاقی و فلسفی و تربیتی را در همین بحر مطرح کرده اند و بحر متقارب را در بیان این گونه مطالب متناسب یافته اند، بلکه این بحر در نزد قدما به وسیله ابوشکور بلخی در "آفرین نامه" و به وسیله شاعری به نام بدیع یا بدایعی در منظومه بی به نام "راحتة الانسان" که شامل پندنامه منسوب به انوشیروان است، در عهد سامانیان نیز مورد توجه بوده است. و این جمله استفاده از قالب مثنوی و از وزن بحر متقارب را تدریجاً در مورد نکات اخلاقی هم مثل حکایات رزمی، به صورت يك سنت مقبول در آورده بوده است و سعدی با اتخاذ این قالب و این وزن در عین حال قدرت طبع خود را در امری که لازمه آن چالش با کسانی چون فردوسی و نظامی هم هست، نشان می دهد. (زرین کوب، ۱۳۷۹ ش: ۷۲-۷۳)

مطلع های بوستان و سنبلستان:

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

(سعدی، ۱۳۶۵ ش: ۲۰۱)

به نام خدای جهان آفرین زمین آفرین آسمان آفرین

(تفته، ۱۲۸۲: ۲)

اهتمام و توفیق سعدی در مطلع آرابی گوشه ای از سبک شناسی شعر اوست که حتی در شعرهای عربی او هم تشخیص دارد. شاید برای فارسی دانان و سعدی خوانان دانستنی باشد که یکی از منتقدان به نام در ادبیات عربی، نیرومندی و قدرت انگیزش مطلع های سعدی را به مطالع ابو تمام مانند کرده است. سعدی شیرینکاری که بر مطلع آرابی قصاید و غزلیات خود جادو و شانه پا می فشارد، روشن است که از مطلع بوستان بی خزان خود، سرسری نمی گذرد. (جعفر مؤید، ۱۳۷۷ ش: ۲۲)

مفهوم مطلع بوستان یاد آور مضمون آیات شریفه است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، سورة رحمن (۵۵) آیه ۳ و ۴: بیا فرید انسان را، بیا موخت به او سخن گفتن. (یوسفی، ۱۳۷۵ ش: ۲۰۳) سخن گفتن یا بیان وسیله ایست که از مافی الضمیر حکایت کند و اندیشه های یکی را برای دیگران روشن سازد، از این رو بیان شامل است اشاره و گفتار و نوشتن هر سه. (خزایی، بی تا: ۱)

منشی هر گوپال تفته، به پیروی سعدی مثنوی خود را به نام خدا آغاز می نماید که شیوه مسلمانان است. مسلمان ها هنگام آغاز هر کار "بسم الله الرحمن الرحيم" می خوانند. هر دو شاعر مطلع ها به منزله "بسم الله....." آورده اند. اما در مطلع آرابی بوستان، نیرومندی و جادو و شیء که افصح المتکلمین سعدی نشان داده است در مطلع سنبلستان از منشی هر گوپال تفته مشاهده نگردیده است.

آغاز بوستان و سنبلستان:

بعد از مطلع، سعدی با ذکر صفات خدای متعال بوستان را آغاز می نماید که بخشنده، کریم، خطا بخش، و پوزش پذیر است. تصویری که از صفات حضرت باری دست می دهد نشانه اعتدال روح شاعر است:

اگر با پدر جنگ جوید کسی	پدر بی گمان خشم گیرد بسی
و گر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگانش براند ز پیش
و گر بنده چابک نباشد به کار	عزیزش ندارد خداوندگار

وگر بر رفیقان نباشی شفیق به فرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری شود شاه لشکر کش از وی بری
بیت بعدی نتیجه ای است که از ابیات قبل حاصل می شود.

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نیست

(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۶-۱۴۵)

سعدی در این ابیات اول منظره بر منظره کشیده است و در یک بیت بعدی نتیجه ای اعلام کرده است که بسیار مؤثر به نظر می رسد.

بعد از مطلع، منشی هر گوپال تفته نیز با ذکر صفات الله ذوالجلال و الاکرام سنبلستان را آغاز می نماید:

به هر برگ رنگ و به هر غنچه بو به این رنگ و بو جا به جا، سو به سو
به هر قطره بحر و به هر بحر در ز درهای او دامن خلق پر
به هر جسم جان و به هر جان نشاط نشاط ابد چیده در هر بساط
به هر ملک شاه و به هر شاه داد به داد اندرش خاطر خلق شاد

ازین به بعد تفته از عناصر اربع و وابستگی آن ها با آفریدگار، سخن به میان آورده

است:

گر آبست بودست آتش به جان تپان بر سر خاک و هر سو روان
و گر خاک را بینی افتاده است تن اندر رضا سر به سر داده است
کند میل بالا اگر آتش است که ماوای بالا تری دلکش است
چنان در هوای وی آشفته باد که گر گفته باشیم ناگفته باد
به هر در مسافر به هر کو غریب نه جای سکونش نه جای شکیب

بیت بعدی نتیجه ابیات ما قبل می باشد:

چو آن چار را باشد این مردمی ازان چار بودست خود آدمی

(تفته، ۱۲۸۲: ۳)

در ابیات بالا تفته نیز از سبک سعدی پیروی نموده است و اول منظره بر منظره کشیده و در یک بیت بعدی نتیجه ای بیان کرده است.

در پایان ابیات حمد خدای متعال، سخن سعدی رنگ عرفان به خود می گیرد و به نظر می رسد که ناگهان از درون هم متحول می شود.

نه هر جای مرکب توان تاختن	که جاها سپر باید انداختن
وگر سالکی محرم راز گشت	بیند به روی در بازگشت
کسی را در این بزم ساغر دهند	که داروی بیهوشیش در دهند
اگر طالبی کاین زمین طی کنی	نخست اسب باز آمدن پی کنی
تأمل در آینه دل کنی	صفایی به تدریج حاصل کنی
مگر بویی از عشق مستت کند	طلبکار عهد الستت کند
به پای طلب ره بدانجابری	وزان جا به بال محبت پری

می بینیم حتی زمانی هم که اندکی مست می شود هنوز در فضای شریعت است:

در این بحر جز مرد راعی نرفت	گم آن شد که دنبال داعی نرفت
خلاف پیمبر کسی ره نگیرد	که هرگز به منزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا	توان رفت، جز بر پی مصطفی

(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۶)

بعد از بیان صفات خدای متعال، منشی هر گویال تفته نیز ابیات پُر از عشق و معرفت سروده است:

ز ماهی بود عشق او تا به ماه	خدا را توان کرد یاران نگاه
نه تنها به اشک خود دست ابر غرق	خروشانش بود رعد و بیتاب برق
میدان قطره را اینکه ریزد فرو	زند بر زمین سر که دورست ازو

(تفته، ۱۳۸۲: ۲)

هر چند که منشی هر گویال تفته بر همین زاده هندو بود اما در این قسمت سنبلستان که برای حمد خدای متعال مخصوص است، ابیات سروده است که هرگز به نظر نمی رسد که تفته

يك هندو بود. ابیات زیر ملاحظه شود:

که روز جزا چون پریشان شوم کند با من آن ها که حیران شوم
منم آنکه با این همه های و هو نخواندم گهی غیر لاتقنطو
منم آنکه ناید زمن جز گناه گناه از من و جمله عفوآله

مقطع های حمد بوستان و سنبلستان:

مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز برپی مصطفی
(سعدی، ۱۳۶۵ ش: ۲۰۳)

محمد (ص) فرستاد و رحمت نمود محمد (ص) طریق شریعت نمود
(تفته، ۱۲۸۲: ۱۰)

هر دو شاعر مطالب حمد را به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به پایان رسانده اند.

ستایش پیغمبر (ص) در بوستان و نعت محمد (ص) در سنبلستان:

بعد از حمد باری تعالی سعدی و تفته به ستایش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته اند.

سعدی شیرازی ضمن مدحت، پیامبر اکرم (ص) را به لقب های زیبا همچون، کریم السحایا (ص)، جمیل الشیم (ص)، نبی البرایا (ص)، شفیع الامم (ص)، امام رسل (ص)، پیشوای سبیل (ص)، امین خدا (ص)، مهبط جبرئیل (ص)، شفیع الوری (ص)، امام الهدی (ص)، شفیع (ص)، مطاع (ص)، نبی کریم (ص)، قسیم (ص)، جسیم (ص)، نسیم (ص)، و سیم (ص) و نبی الورا (ص) یاد کرده است. ابیات ملاحظه شود:

کریم السحایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم
امام رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل
شفیع الوری خواجه بعث و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر

شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسم نسیم و نسیم
چه نعت پسندیده گویم ترا عليك السلام ای نبی الورا

(سعدی، ۱۳۶۵ش: ۲۰۳-۲۰۴)

منشی هرگوپال تفته نیز در نعت حضرت محمد(ص)، لقب های بسیار زیبا همچون، امام رسل(ص)، اشرف انبیاء(ص)، نبی الوری(ص)، سید المرسلین(ص)، ختم رسل(ص)، شفیع الامم(ص) و شفیع(ص) آورده است (سلطان شاه، ۲۰۰۹م: ۱۴۸). ابیات زیر ملاحظه شود:

امام رسل اشرف انبیاء مقدم نشین صف انبیاء
نبی الوری سید مرسلین نه سید جز این نبی غیرازین
جهان حرم از نام ختم رسل به باغ رسالت عجب تازه گل
کنند امت خویش را محترم بود روز محشر شفیع الامم
ازین پس من و بارگاه رفیع به وجهی که دارم محمد(ص) شفیع

(تفته، ۱۲۸۲: ۱۰ تا ۱۵)

سعدی پس از نعت و برشمردن صفات حضرت پیامبر(ص) چند بیتی پیرامون معراج می آورد تا جایی که جبرئیل می فرماید:

اگریک سر موی برتر پریم فروغ تجلی بسوزد پریم

(آذر، ۱۳۷۵ش: ۱۴۶)

تفته نیز چند بیتی پیرامون معراج می آورد، ملاحظه شود:

زمعراج او تا چه دیگر بیان درین ره پران هوش افلاکیان
خرد را بود پای چندانکه لنگ به وهم است صد چند ازان عرصه تنگ
خیال اندران ره که پامی خورد قیاس من و تو کجا پی برد

(تفته، ۱۲۸۲: ۱۱)

و سپس سعدی دست در دامان پیامبر(ص) و آل پیامبر می زند و می گوید:
خدایا به حقّ بنی فاطمه که بر قولم ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم رد کنی و رقبول من و دست و دامان آل رسول

(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۶)

منشی هر گوپال تفته نیز در پایان نعت دو دست دُعا بالا می کشد و می گوید:
 به عشقش همه عمرم آید به سر بود محو او سر به سر دل دگر
 دم مرگ گردد رُخم سُوی او که فرض است کردن سُوی قبله زو
 و در آخرین دو بیت تفته بر آل رسول (ص) و دوازده امام (ع) درود می فرستد:
 پس از نعت او از من کامجو درود از سر صدق بر آل او
 درود خُدا برده و دو امام به حق محمد علیه السلام

(تفته، ۱۲۸۲: ۱۵)

روی هم رفته سعدی در ستایش پیغمبر (ص) ۳۱ بیت و تفته در نعت محمد (ص) ۹۸

بیت سروده است.

سبب نظم کتاب بوستان و سنبلستان:

پس از نام و یاد خدا و برشمردن صفات پیامبر (ص) سعدی در سبب نظم کتاب

بوستان ابیات سروده است. در این قسمت اشاره به شعرهای خود دارد:

تمتع به هر گوشه ای یافتم ز هر خرمی خوشه ای یافتم
 و سپس موضوع بوستان را مطرح می کند که:
 به دل گفتم از مصر قند آورند بر دوستان ارمغانی برند
 مرا گر تهی بود از آن قند دست سخنهای شیرین تر از قند هست
 نه قندی که مردم به صورت خورند که ارباب معنی به کاغذ برند

(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۷)

منشی هر گوپال تفته نیز در باره سنبلستان به شرح زیر آغاز می نماید:

زمانیکه گشتش ده و هفت سال ز گردون بسی داشتم خسته حال
 نه مشفق نه همدم نه امید گاه همان در دل آوخ همان برب آه

مشوش که آیا چه سازم کنون نه دل مانندنی جان چه بازم کنون
و لیکن نظر بر خُدا هر نفس که غیر از خُدا کیست فریاد رس

(تفته، ۱۲۸۲: ۱۵)

بعد ازین تفته به مدح مردی به نام ظهور علی می پردازد که وی را جهت ایصال ثواب پسرش که محمد سلیمان نام داشت برای سرودن این مثنوی وادار کرده بود. ابیات ملاحظه شود:

که مردی نکو سیرت و حق شناس صفیایی درونش برون از قیاس
اگر پُرسیم نامش از خوشدلی خود اول ظهور است و آخر علی
بگفت از محمد سلیمان من حدیثی است کاید نه اندر سخن
دریغ از محمد سلیمان دریغ! بدی وقت مرگش به من کاش تیغ!
توان گفت يك مثنوی آنچنان که گردد ازان حال اُوهم عیان
چه نظم آنکه خنجر به دل ها زند ز خونخوارگی دم به هر جا زند
به روح لطیفش دُعا ها رسد ز خوانندگان مرحبا ها رسد

(تفته، ۱۲۸۲: ۱۶، ۲۴ تا ۲۲)

سعدی در این قسمت نام ده باب بوستان را در شش بیت برمی شمرد. بوستان را به کاخی تشبیه می کند و این کاخ را باده باب از تربیت می گشاید:

چو این کاخ دولت برداختم بر او ده در از تربیت ساختم
سپس هر يك را با نام و نشان برمی شمرد:
یکی باب عدلست و تدبیر و رای نگهبانی خلق و ترس خدای
دوم باب احسان نهادم اساس که مُنعم کند فضل حق را سپاس
سوم باب عشق است و مستی و شور نه عشقی که بندند بر خود به زور
چهارم تواضع، رضا پنجمین ششم ذکر مرد قناعت گرین
به هفتم در از عالم تربیت به هشتم در از شکر بر عافیت

نهم باب توبه است و راه صواب دهم در مناجات و ختم کتاب
(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۷)

منشی تفته نیز سیزده باب سنبلستان را در هفت بیت بر می شمرد:

یک‌ی بابِ حقِ بینی است و رضا	نکوکاری و زهد و فقر فنا
دوم در ظرافت سوم در حسد	چهارم به ابلسی مرد بد
به نیک و بد شاعران پنجمین	ششم راستی را بود بالیقین
به کیدِ زنان هفتم آمد دگر	به جز نامِ حسّت به هشتم میر
به عشق و محبّت نهم بوده است	دهم مسلکِ موت پیموده است
ده و یک کند آگه از انتقام	ده و دو به ذکر مصنف تمام
بد اینجا ده و دو امام مراد	ده و سه به ختم اندر آید زیاد

(تفته، ۱۲۸۲: ۲۵)

سعدی در پایان این قسمت، ابو بکر بن سعد بن زنگی و سعد بن ابی بکر بن سعد را
مدح می کند.

در مدح سعد بن ابی بکر بن سعد با همه علاقه ای که به او نشان می دهد، در کمال
اقتدار به او می گوید:

تو هم گردن از حکم داور میبچ که گردن نیبچد ز حکم تو هیچ
بعد او را راهنمایی کرده و راه رستگاری را به او نشان می دهد:
ره این است، روی از طریقت متاب بنه گام و کامی که داری بیاب

(آذر، ۱۳۷۵ ش: ۱۴۸)

ازین قسمت معلوم می شود که روی سخن سعدی به ابو بکر بن سعد بن زنگی بود که
فرمانروایی فارس به عهده داشت. اما روی سخن تفته به هیچ پادشاه نبوده بلکه به عام الناس بوده
که کلام با آن ها آسان و سهل می باشد.

نتیجه گیری:

در این قسمت سنبلستان که مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، منشی هرگوپال تفته مویه مو از بوستان سعدی اتباع ورزیده است. اما امر لایق توجه این است که تفته باوجود اینکه هندو نژاد و هندو مذهب بوده، در حمد باری تعالی و نعت حضرت محمد(ص) ابیاتی سروده است که به نظر می رسد که تفته به توحید و روز رستاخیز و به رسالت حضرت محمد(ص) ایمان داشت. شاید این بدین سبب باشد که هر انسان به صفت طبیعی خود به دنیا می آید و اسلام دین طبیعی است (سلطان شاه، ۲۰۰۹م: ۱۴۵).

ممکن است تفته هیچ وقت به اسلام نگرویده باشد، اما چیزی که روشن است این است که وی به بوستان سعدی ایمان آورده بود که هیچ مطلب بوستان خارج از اسلام نیست.

کتاب شناسی:

- آذر، دکتر امیر اسماعیل: سعدی شناسی، تهران، نشر میترا، اول/۱۳۷۵ ش.
- تفته، منشی هرگوپال: سنبلستان، لکنؤ، نول کشور، ۱۲۸۲ ق.
- جعفر مؤید شیرازی، دکتر: باز یافت بوستانی های سعدی، شیراز، نشر ایما، اول/۱۳۷۷ ش.
- خزایی، دکتر محمد: شرح بوستان، بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، بی تا.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین: حدیث خوش سعدی، تهران، سخن، ۱۳۷۹ ش.
- سعدی، مصلح الدین: کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۵ ش.
- سلطان شاه، دکتر محمد: سفینه، گروه فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان، شماره ۷، ۲۰۰۹ م.
- علی رضا نقوی، دکتر سید: تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، علمی، ۱۳۷۵ ش.
- یوسفی، غلام حسین: بوستان سعدی، تهران، خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ ش.

نقش نثر نویسان ایرانی و آسیای مرکزی در دوره غزنویان در شبه قاره

دکتر صوفیه صابر*

دانشیار، دانشکده دولتی ابوا، لاهور

دکتر سید محمد فرید**

استاد یار، گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چکیده:

سبک‌نگین بنیان گذار سلسله غزنویان بود. در زمان وی مناطق کابل و پیشاور به سلطنت غزنویان شامل شد. محمود غزنوی در پیروی از پدرش با راجه های هند جنگید و با چندین حمله بسیاری از مناطق شبه قاره را به قلمرو خود افزود و لاهور را پایه تخت شرقی حکومت خود قرار داد. محمود در سفرهای جنگی خود شاعران، ادیبان، دانشمندان و عالمان را همراه می برد. اینطور پایه تخت غزنویان به صورت مرکز ادبی، علمی و فرهنگی در آمد. در مقاله شرح حال نویسندگان و دانشمندان و زمان مهاجرت و تاثیر آنان بر ادبیات فارسی و آثار آنان معرفی شده.

کلید واژه ها: غزنویان، عارفان، عالمان، شبه قاره، فارسی.

*sofiasabir11@yahoo.com

** faridpu@gmail.com

سبکتگین یکی از امیران و فرماندهان سامانیان و بنیان گذار این سلسله در ۳۶۷ ق / ۹۷۷ م قدرت را به دست گرفت و غزنه را پایه تخت خود قرار داد و تا درگذشت خود در ۳۸۷ ق / ۹۹۷ م تحت حمایت سامانیان حکومت کرد. آنزمان کابل، پیشاور و پنجاب تحت تصرف راجا جیپال بود. سبکتگین به راجا جیپال شکست داده، مناطق کابل و پیشاور را تصرف کرد (اکرام، ص ۵۷) و به سلطنت غزنویان شامل کرد. در دوره سبکتگین، سلطنت غزنویان مناطق وسیع بلوچستان شمالی، غور، زابلستان و طخارستان را در برمی گرفت (فرشته، صص ۱۸ - ۲۲؛ لین پول، صص ۲۵۵ - ۲۵۶). بعد از سبکتگین فرزندش اسمعیل بر تخت سلطنتی نشست. ولی در ۳۸۸ ق / ۹۹۸ م محمود فرزند دیگرش بر وی چیره شد و حکمفرمایی سلطنت آن خاندان را از آن خود کرد (منهاج سراج، صص ۲۲۷ - ۲۲۸؛ فرشته، صص ۲۱، ۲۲؛ با سورت، صص ۳۳ - ۴۳ - ۴۵) و برادر خود را در سلطنت خود شریک ساخت. امیر ابوالحارث منصور دوم سامانی (حک ۳۸۷ - ۳۸۹ ق / ۹۹۷ - ۹۹۸ م) حکومت محمود را بر غزنه، بست و شهرهای مشرق خراسان به رسمیت شناخت. و بعد در ۳۸۹ ق / ۹۹۸ م محمود تمامی خراسان را در قلمرو غزنویان در آورد.

محمود در پیروی از پدرش با راههای هند جنگید و با چندین حمله، بسیاری از مناطق شبه قاره را به قلمرو خود افزود و لاهور را پایتخت شرقی حکومت خود قرار داد.

پس از فوت محمود در سال ۴۲۱ ق / ۱۰۳۰ م میان فرزندان وی محمد و مسعود جنگ تخت نشینی در گرفت و در آن مسعود پیروز شد. او نیز مانند حکمرانان غزنوی دیگر به شبه قاره حملات خود را آغاز کرد و مناطق دیگر را در قلمرو خود در آورد. سلجوقیان در غرب قوت گرفتند و خراسان را از تصرف مسعود در آوردند. طغرل به فرماندهی لشکر سلجوقیان در میدان "دندانقان" مسعود را شکست داد و تمام مناطق ایران را از وی گرفت. پس از وی، با اقتدار تدریجی سلجوقیان قلمرو دولت غزنوی رفته رفته تنگ تر شد (جهان تاب، (ب) ص ۹۵۲). مسعود پس از شکست به غزنین رفت و بعد عازم هند شد و برادر نابینا خود را به همراه

برد. در میان راه، گروهی از سپاهیان مسعود به طمع مال بروی بشوریدند و محمد را به پادشاهی برداشتند و به فرمان برادر در ۴۳۲ ق/ ۱۰۴۰ م در بند کردند و اندکی بعد در زندان کشتند.

(منهاج سراج، صص ۲۳۲-۲۳۴؛ فرشته، صص ۴۰-۴۳). بعداً مودود فرزند مسعود بالشکروی جنگید و او را در ۴۳۴ ق/ ۱۰۴۲ م در نگرهارشکست داد و کشت (اردو دقره معارف اسلامی، صص ۵۲۳-۵۲۵؛ جهان تاب، ص ۹۵۳). هر چند مناطق ایران از قلمرو سلطنت غزنه کاملاً خارج شد ولی غزنه و لاهور و مناطق اطراف این دو شهر باز هم جزو آن سلطنت ماند (فرشته، صص ۴۳-۴۶؛ منهاج سراج، صص ۲۳۳، ۲۳۵).

پس از مسعود یکم غزنوی، فرزند مودود برای مدت کوتاهی و پس از آن علی فرزند مسعود در ۴۴۰ ق/ ۱۰۴۸ م و سپس در همان سال عبدالرشید فرزند محمود به تخت نشستند (باسورث، صص ۱۸-۴۰). در زمان عبدالرشید غزنه از حملات بیگانه‌ها محفوظ ماند. ولی اوضاع داخلی کشور همچنان ناآرام ماند. وی در ۴۴۳ ق/ ۱۰۵۲ م کشته شد. پس از وی فرزند مسعود یکم "فرخ زاد" فرمانروای غزنه شد. وی برای استحکام سلطنت خود بیسار تلاش کرد و حتی مکران را نیز به قلمرو خود پیوست. ولی در ۴۵۱ ق/ ۱۰۵۹ م در ۳۴ سالگی درگذشت. بعد از وی ابراهیم برادر فرخ زاد با سلجوقیان پیمان دوستی بست و بسیاری از مناطق هند را فتح کرد و فرزند خود سیف الدوله را به استانداری لاهور منصوب کرد. وی پس از چهل سال حکومت در ۴۸۲ ق/ ۱۰۹۹ م درگذشت (خواند میر، صص ۳۹۶-۳۹۷، باسورث، صص ۶۷-۷۶). بعد از ابراهیم مسعود سوم غزنوی شانزده سال درین مناطق حکومت کرد و در ۵۰۸ ق/ ۱۱۱۵ م درگذشت و بعد از وی سه فرزند وی به نامهای شیرزاد ملک ارسلان و بهرام شاه چهل و هفت سال یکی پس از دیگری به حکومت رسیدند. بهرام شاه با کمک سلطان سنجر سلجوقی به حکومت رسیده بود. نه تنها بدان علت از وی اطاعت می‌کرد، بلکه به او خراج نیز می‌پرداخت. او در سالهای ۵۱۲ ق/ ۱۱۱۹ م، ۵۱۴ ق/ ۱۱۲۰ م و ۵۲۳ ق/ ۱۱۲۹ م بایورش‌های خود به شبه قاره اقتدارش را در آن سرزمین مستحکم کرد و در دوره وی امنیت نسبی

در کشور برقرار شد. ولی درگیری او با غوریان سبب شد که علاء الدین حسین غوری معروف به جهانسوز (حك ۵۴۴-۵۵۶ ق/۱۱۴۹-۱۱۶۱ م) در ۵۴۵ ق/۱۱۵۰ م به غزنه حمله کرد و پس از کشتار بسیار شهر غزنه را به آتش کشید و بهرام شاه به هندوستان گریخت. ولی پس از اسارت علاء الدین غوری به دست سلجوقیان به غزنه بازگشت و تادم مرگ هما نجا ماند (باسورث، صص ۱۰۳-۱۳۲). بعد از مرگ وی غوریان مناطق زمین داور، بست و تگنیاباد را از تصرف غزنویان در آوردند و در زمان خسرو شاه، فرزند و جانشین بهرام شاه سلطنت غزنویان در مناطق پنجاب، غزنه، زابلستان و کابل محدود شد. خسرو شاه در ۵۵۵ ق/۱۱۶۰ م در غزنه درگذشت (اردو دائره معارف اسلامیه، صص ۵۲۵-۵۲۷).

بعد از حکومت خسرو شاه، خسرو ملک فرزند و جانشین وی تخت نشین شد و در سال ۵۵۸ ق/۱۱۶۲ م غزها، غزنه و مناطق دیگر افغانستان را از دست وی خارج کردند و پس از مرگ سلطان سنجر سلجوقی که با غزنویان پیمان دوستی داشت، مناطق شرقی ایران نیز به دست غوریان افتاد. شهاب الدین غوری به پنجاب نیز یورش ها را آغاز کرد و در ۵۷۱ ق/۱۱۷۶ م ملتان و در ۵۷۵ ق/۱۱۷۹ م پیشاور را نیز از وی گرفت و سرانجام در ۱۱۸۶/۵۸۲ م خسرو شاه به دست غوریان زندانی گشت و پس در ۵۸۵ ق/۱۱۹۰ م همراه با فرزندانش به قتل رسید و بدینگونه سلسله سلطنتی غزنویان از میان رفت (منهاج سراج، صص ۲۴۲-۲۴۴؛ فرشته، ص ۵۲؛ خواند میر، صص ۴۰۰-۴۰۱).

دربار محمود و مسعود در غزنه از مراکز درخشان فرهنگی بود. به نوشته دولت شاه، همواره چهارصد شاعر ملازم سلطان محمود بودند. از جمله این شاعران می توان به عنصری، فرخی، زینبی علوی، محمودی خراسانی، محمد بن علی غضایری رازی، کسایی مروزی، امینی نجار بلخی، ابو سعید احمد بن منشوری و ابوالفتح بستی یاد کرد. افزون بر این شاعران دولت مردانی فرهیخته مانند احمد بن حسن میمندی و بونصر مشکان نیز در دربار محمود بسر می بردند. دانشمند و ریاضی دان بزرگ، ابو ریحان بیرونی نیز چندین سال در دربار محمود بوده است. وقتی محمود برخوارزم دست یافت. وی را با خود به غزنین آورد. بیرونی در لشکر

کشی های محمود به هند از هم‌رهان وی بود و این همراهی هاسبب شد تا وی زبان سنسکرت و لهجه های محلی هند و دانش هاوسنن آن هارا فراگیرد. نتیجه مانندن بیرونی درهند نوشتن کتاب تحقیق ماللهند بود که تالیف آن را در ۲۳ق/۱۱۳۱م پس از درگذشت محمود به پایان بزد. پشتیبانی سلطآن محمود از فرهنگ ناشی از ادب و فرهنگ دوستی وی بود. شهر لاهور که از دوره محمود پایه تخت شرقی این خاندان سلطنتی شد، به صورت مرکز ادبی علمی و فرهنگی آن منطقه درآمد. محمود غزنوی نه فقطه اینکه باشعروادب فراوان علاقه داشت و گاه گاه حتی خودش نیز شعرمی سرود. در سفرهای جنگی خود شاعران، ادیبان و دانشمندان راهمراه می برد(تفهیمی، صص ۲۰۸-۲۰۹؛ هاشمی، صص ۳۰-۳۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، صص ۴۱-۴۳؛ امیری، صص ۷-۵). یکی از اهداف یورش های او به شبه قاره گسترش اسلام در آن منطقه بود. از این رو وی از عالمان و عارفان نیز برای مهاجرت از مناطق فارسی نشین به دربار خود تشویق می کرد که بعضی از این عارفان شاعر هم بودند(اکرام، صص ۵۹-۸۳؛ هاشمی، صص ۳۰-۳۴).

لاهور از زمانی که در قلمرو غزنویان درآمد و پایتخت آنان گردید. آمد و رفت مردم به ویژه فارسی زبانان به آن منطقه گسترش بیشتری یافت. همه فرماندهان، امیران و نظامیان غزنوی که به آن سرزمین رفتند، فارسی زبان بودند. آنان برای حفظ موقعیت سیاسی و نظامی غزنویان در آنجا ماندند و برای رفع نیاز های علمی، فرهنگی و مذهبی مدرسه ها و مسجد هاساختند. برای تدریس در این مدرسه ها و راهنمایی مردم در امور شرعی و دینی فارسی زبانان به این منطقه مهاجرت کردند که در میان آنان اهل علم و هنر نیز بودند. چون علاء الدین جهانسوز، در دوره بهرام شاه غزنوی شهر غزنه را سوزاند، شهر لاهور اهمیت ویژه ای گرفت و سپس باخارج شدن غزنه از قلمرو غزنویان برارزش این شهر افزوده شد و بدین سبب شاعران و ادیبان و به خصوص آنها نکه بادر بار غزنویان وابستگی داشتند، به شبه قاره مهاجرت کردند. علاوه برین در مناطق مزبور حکومت پایداری و تشویق کننده ادیبان و شاعران نبود. این امر نیز از عوامل مهم دیگر مهاجرت به شبه قاره افزوده شد.

مسمود یکم غزنوی در چهارده سالگی دانش نسبتاً زیادی در ادب داشت. در فارسی نویسی صاحب سبک بود. غزنویان پرورده سنت های درخشان ادبی و فرهنگی سامانیان فرهنگ دوست و ادب پرور فارسی بودند. در طول ایام غزنویان، لاهور مرکز آموزش مسلمانان شد. (امیری، ص ۷). در همین زمان در پنجاب آمد و رفت کاروان های تجاری از مناطق فارسی زبان به شبه قاره شروع شد. بعضی اوقات شاعران و ادیبان و عارفان نیز درین کاروانها حضور داشتند و با توجه به اوضاع مساعد در آن سرزمین و تشویق و حمایت حکمرانان آنجا در لاهور ماندگار می شدند. صله های گران بها و فراوان که پادشاهان، امیران، وزیران و شاهزادگان به شاعران می دادند، یکی از عوامل مهم مهاجرت شاعران به این مناطق بود. نخستین اثر عرفانی فارسی یعنی کتاب کشف المحجوب، از علی بن عثمان هجویری در آنجا شکل گرفت. در این مقاله شرح حال نویسندگان و دانشمندان و زمان مهاجرت و تاثیر آنان بر ادبیات فارسی و نمونه نثر آنان آورده می شود.

علی بن عثمان هجویری

ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی جلابی هجویری غزنوی معروف به داتا گنج بخش، صوفی، نویسنده و شاعر ایرانی که به شبه قاره مهاجرت کرد. وی بین سالهای ۳۹۸ تا ۴۰۰ ق / ۱۰۰۷ تا ۱۰۰۹ م در شهر غزنه بدنیا آمد (تسبیحی، ص ۴۹؛ عبدالرحمان، ص ۱). در آنجا دوره اول زندگی را گذرانده بود و به همین نسبت هجویری و جلابی هم خوانده می شد. از زندگانی وی اطلاعات ویژه ای در دست نیست. مگر اندکی از آنچه در کتابش "کشف المحجوب" بدین اشاره کرده است.

هجویری نزد پدر فرهیخته اش مبادی عرفان و تصوف را فرا گرفت. هنگامی که به سن جوانی رسید، طریقه دانشمندان عصر خود سفر و سیاحت را پیش گرفت و بیشتر زندگانی وی در سفر به شهرها و نواحی قلمرو مسلمانان مانند عراق، شام، آذربایجان، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان، فرغانه و هند سپری شد. او در این سفرها گاهی نیز در مقبره شیخی از گدشتگان اقامت می کرد، یا از محضر مشایخ بهره مند می شد. هجویری از بیشتر کسانی که دیده یا

باسخنان و شرح حالشان آشنا بوده است، به نیکی یاد کرده، اما از تنی چند از اینان به نام استاد خود یاد کرده است.

هجویری پیش ابوالعباس شقانی درس خواند و با راهنمایی ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی، به طریق تصوف روی آورد و بعضی از تعلیمات تصوف را پیش ابوالقاسم الجرجانی (۴۵۰ ق/۱۰۵۸م) و خواجه ابوالمظفر احمد بن حمدان فراگرفت و با ابوالقاسم القشیری (۴۶۵ ق/۱۰۷۲م) که معاصروی بود، مرتبط گشت (تسییحی، مقدمه ص ۴۹). هجویری پس از درك محضر این مشایخ خود صاحب خرقه شد و به نگارش چندین کتاب پرداخته است. وی در دوره مسعود بن محمود غزنوی (۴۳۲ ق. - ۴۴۰ ق/۱۰۴۰-۱۰۴۸م) به فرمان مرشدش ابوالفضل محمد بن حسن ختلی به شبه قاره رفت و در لاهور اقامت گزید (عبدالرحمان، ص ۱۴۱ اکرام، صص ۷۶-۷۷).

هجویری از اولین مبلغان و دعاة اسلام است. در شبه قاره هند و پاکستان که محققاً بسیاری از ساکنان شهر لاهور را به دین اسلام درآورد. یکی از آنها پیشوایان هندو ها، که مسلمان شد. "رای راجو" نایب لاهور در عهد سلطان مودود بود. هجویری به نشر دین اسلام و تعلیمات عرفانی در شهر لاهور مشغول گردید (تسییحی، ص ۴۹). وی در آنجا مسجدی ساخت و در آن تدریس و تالیف و هدایت و ارشاد پرداخت. مردم آن سرزمین بسیار تحت تأثیر اخلاق، رفتار و تعلیماتش قرار گرفتند و عده زیادی به دست وی مسلمان شدند و او را مرشد خود پنداشتند. علی هجویری در آخرین سالهای سده پنجم هجری در لاهور در گذشت و در همانجا به خاک سپرده شد (عبدالرحمان، ص ۹). مزارش در حال حاضر نیز زیارتگاه مردم است. صوفیای عظام شبه قاره مثل خواجه معین الدین چشتی اجمیری، بابا فرید الدین مسعود گنج شکر و حضرت مجدد الف ثانی، برای کسب فیض روحانی بر مزارش معتکف بوده اند. وقتی خواجه معین الدین چشتی به مقام قطب لاهور رسید، به زیارت مزار هجویری رفت و در برابر قبر وی این بیت را بر خواند.

گنج بخشش فیض عالم مظهر نور خدا

ناقصان را پیر کامل، کاملان را راهنما

وی ازین تاریخ به لقب گنج بخش آوازه یافت. اما در کتاب کشف الاسرار منسوب به هجویری که در لاهور منتشر شده، چنین آمده است: "ای علی! مردم ترا در عین افلاس گنج بخش می نامند، مغرور نشو که بخشنده خدای تعالی است" (جهان تاب، ج ۱ ص ۱۰۹۷)

در شبه قاره پاک و هند کسی نیست که نام "داتا گنج بخش" را نشناسد. وی کسی است که باسلوک و اخلاق و حب خود برای نشر اسلام و تعالیم محمدی، نمونه ای از اسلام حقیقی و راستین بوده است. هجویری کسی بود که از هنگام آمدنش به سرزمین هند مشعل اسلام را روشن گردانید و شرع رسول را در آن سرزمین و نواحی مفتوحه توسط لشکر اسلام در خشان ساخت و ریشه دانه های دین اسلام را در دل های مردمان این بلاد استوار گردانید (تسبیحی، ص ۱۵۹). هجویری کتابهای بسیار تألیف کرده است. داراشکوه در سفینه الاولیاء (داراشکوه، صص ۱۶۴-۱۶۵) نام های آنان، که در کشف المحجوب ذکر شده، چنین آورده است.

- ۱- دیوان اشعار، وجدان
- ۲- منهاج الدین
- ۳- فناء و بقا
- ۴- کتاب در شرح کلام حلاج
- ۵- کتاب البیان لاهل العیان
- ۶- بحر القلوب / نحو القلوب
- ۷- اسرار الخرق و المومنات
- ۸- کتاب الایمان
- ۹- الرعاية به حقوق الله تعالی
- ۱۰- ثواقب الاخبار
- ۱۱- کتاب الحج

۱۲- فرق فرق

۱۳- کشف الاسرار

۱۴- کشف المحجوب

چندین کتاب در زندگی مؤلف گم شده بود و بعضی از کتابها بعد از وفاتش از بین رفته است. ولی در حال حاضر از آثار وی تنها کشف المحجوب در دست است. این کتاب از کهن ترین متنهای تصوف به زبان فارسی است که بین سالهای ۴۸۱-۵۰۰ ق/ ۱۰۸۸-۱۱۰۷ م تالیف شد.

کشف المحجوب:

کشف المحجوب قدیم ترین و معتبرترین کتابی است که در علم تصوف به زبان فارسی نوشته شده. این نخستین کتابی است که در اصول نظری و علمی متصوفه تنظیم شده است. کشف المحجوب در فاصله سالهای ۴۸۱-۵۰۰ ق/ ۱۰۸۸-۱۱۰۷ م تالیف شد و چندین بار چاپ و چندین ترجمه به زبان های اردو، انگلیسی، ترکیه، سندی و عربی و روسی انتشار شده اند. موضوع کتاب کشف المحجوب پاسخ پرسشی است که یکی از دوستان هجویری به نام ابوسعید هجویری در غزنه از وی کرده است. این کتاب بیست و پنج بخش قسمت شده است که در آن مؤلف از اصول نظری و علمی در تصوف شرح احوال و آثار مشایخ صوفیه، اقوال صوفیه و رموز آنها، فرقه های صوفیه، عقاید دینی، عبادات، معاملات، رسوم صوفیه و تقلید های آنان بحث می کند.

کشف المحجوب مشتمل بر مهم ترین آرای صوفیان، شرح حال مشایخ نامدار از سده یکم هجری تا روزگار نویسنده، فرقه ها و مذاهب صوفیه و ویژگی های هر یک از فرقه ها، آداب، مقامات، احوال، تعریف و توضیح اصطلاحات و عبارت های دشوار است. (جهان تاب (الف)، صص ۸۲۲-۸۲۳)

علی هجویری بنا بر اعتبار سؤال پاسخ معتبر و علمی داده است، تا برای مردم عامه طریقت و شریعت را توضیح بدهد و مابین تعلیمات صوفیه و دین اسلام موافقت داده شود و آن چیزی

است که پیش از هجویری مؤلفان متصوف درباره آن بحث کرده اند. مانند ابو نصر سراج طوسی در کتاب اللمع و ابوالقاسم قشیری در رساله قشیری. (جهان تاب (الف)، صص ۸۲۱-۸۲۳)

ملك الشعراى بهار، سبك هجویری در نگارش كشف المحجوب را اصیل تر و برتر از كتاب های چون اسرار التوحید، تذکره الاولیاء و نورالعلوم دانسته و نثر آن را به نثر دوره اول نزدیک تر خوانده است و آن كتاب در شمار كتاب های طراز اول قرار داده است. این كتاب هر چند در قرن پنجم تالیف شده و بیش از كتب قدیم دستخوش تازی و لغت های آن زمان است. اما از نمونه سبك قدیم از دست نداده و روی هم رفته دارای سبك كهنه است. (تسییحی، تحلیل كشف المحجوب، پیشگفتار)

افعال و لغات كهنه دوره سامانی درین كتاب دیده می شود. علاوه برین اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آنها بعد ازین در كتب تصوف مصطلح گردیده است. عطار گاه بدون كو چك ترین تغییر عبارات های كشف المحجوب را در كتابش آورده و جامی هم در نفعات الانس مطالب زیادی از كشف المحجوب نقل کرده است. (بهار، صص ۱۸۷-۱۸۸)

علی هجویری در آغاز هر فصل یا باب آیه از قرآن کریم می آورد و به فارسی ترجمه نمی کند. امادر همان فصل یا باب تفسیر و توضیح آن آیه با آیات دیگر می آورد و بطور جمعی ۲۳۶ آیه قرآن در كشف المحجوب آمده است.

علی اغلب در توضیح آیات قرآنی از احادیث نبوی استفاده می کند و آنرا به فارسی روان ترجمه و تفسیر می کند. جمعاً ۱۴۴ حدیث در كشف المحجوب ذکر شده اند. هجویری بعد از آیات قرآنی و احادیث نبوی از اقوال مشایخ استفاده می کند. اقوال مشایخ گاهی به زبان فارسی و گاهی به زبان عربی آمده است و بطور کلی ۳۵۲ قول از بزرگان عرفا در كشف المحجوب آمده است. هجویری اشعار عربی را بطور دلیل می آورد. ولی بیشتر آنرا ترجمه نمی کند. ولی مفهوم آنها در ضمن موضوع مورد بحث کاملاً قابل درك است. جمعاً ۵۶ بیت عربی و يك بیت فارسی در كشف المحجوب وارد شده است.

کشف المحجوب در ۱۹۰۳ م اولین بار در لاهور چاپ شد و در ۱۹۳۰ ق در سمرقند و تاشکند نیز به چاپ رسید. (جهان تاب (الف)، صص ۸۲۱-۸۲۲) در ۱۹۲۶ م به همت و التین ژو کوفسکی در نسخه چاپ لینن گراد با مقدمه ای از محمد عباسی و بار سوم در ۱۳۳۷ ش با تصحیح علی قویم منتشر شده است. کشف المحجوب به زبان های انگلیسی عربی، اردو، سندی و ترکی نیز برگردانیده شده است. برگردان انگلیسی این اثر بر اساس نسخه چاپ ۱۹۰۳ م لاهور، به همت نیکلسن در ۱۹۱۱ م در لندن به چاپ رسید. (جهان تاب (الف)، صص ۸۲۳) برگردان عربی بخشی از این کتاب به همت عبدالهادی قندیل در ۱۹۷۴ م در مصر منتشر شد. سلیمه الاک علی بن عثمان کشف المحجوب را به ترکی برگردانیده و ترجمه سندی آن به همت دین محمد ادیب فیروز شاهی در حیدرآباد به چاپ رسیده است. چندین ترجمه از این کتاب به زبان اردو نیز در دست است. نظام الدین اولیاء درباره این کتاب می فرماید: "اگر کس را پیری نباشد، چون این کتاب را مطالعه کند، او را پید اشود."

نمونه نثر:

گفته اند: لیس الصفاء من صفات البشر مدر لایخلوا من کدر: صفا از صفات بشر نیست. زیرا که مدار ملو جز بر کدر نیست و مر بشر را از کدر گذر نیست. پس مثال صفایه افعال نباشد و از روی مجاهدت مر بشریت را زوال بنا شد و صفت صفا را نسبت به افعال و احوال نباشد و اسم آن تعلق به آسامی والقاب نه. الصفاء صفة الاحباب و هم شמוש بلا سحاب، از آن صفا صفت دوستان است و آن که از صفت خود فانی و به صفت دوست باقی بود، دوست آن است و احوال ایشان به نزدیک ارباب معانی چون آفتاب عیان است. (علی بن عثمان، صص ۴۶)

ابوریحان البیرونی

محمد بن احمد خوارزمی، حکیم، ریاضی دان، ستاره شناس، پزشک، فیلسوف، جغرافیا دان، مؤرخ، ادیب، شاعر و لغت شناس ایرانی است. (عوفی، (الف) صص ۱۶۰) درباره تاریخ تولد و سالهای اوایل زندگانی وی اطلاعات روشن در دست نیست. جز اینکه در بیرون شهر کات (شمال شرقی خیوه بر کرانه راست آمو در یا در ایالت خوارزم) بدنیا آمد و اوایل زندگی را در زاد

بوم خود گذرانید و به خوارزم شاهیان (آل عراق) که در کاث فرما نروا بودند، پیوست .
(قربانی، صص ۱۷۶-۱۷۷)

تذکره نویسان با توجه به آگاهیهای که از تالیف خود بیرونی بدست آمده ، نوشته اند که چون توقف او در مولدش خوارزم کم بوده و بیشتر در بیرون از شهر خود بوده ، به بیرونی آوازه یا فته است - (عوفی، (الف) ص ۱۶۰) ابوریحان البیرونی نزد ابونصر منصور بن علی عراق پیش از (۲۷/ق ۱۰۳۵م) به فراگیری علوم ریاضی پرداخت. بعد ها همین استاد رسالات مختلف ریاضی خود را به نام بیرونی نوشت - استاد دیگر وی عبدالصمد / عبدالاول بن عبدالصمد بود. ابوریحان بین سالهای ۳۸۴- ۳۸۵/ق ۹۹۴-۹۹۵م در جنوب شهر خوارزم به رصد می پرداخته است. وی در قانون مسعودی مشاهدات علم هیئت بین سالهای ۴۰۰- ۴۰۷/ق ۱۰۰۹-۱۰۱۶م را به نگارش آورده است.

پس از برافتادن خاندان آل عراق به دست مامون بن محمد چند سال در پریشان حالی بسر برد و بالاخره به ری رفت و در آن جا با ابومحمود خجندی و کوشیار گیلی دیدار کرد. چون نتوانست، به دربار مجد الدوله ابوطالب دیلمی پیوندد، به طبرستان نزد ابوالعباس مرزبان بن رستم از میرزادگان باوندی رفت و کتاب به نام مقالید علم الهیه در ریاضی به نام او نوشت (عوفی، (الف) صص ۱۶۰-۱۶۱). ابوریحان در ۳۸۸/ق ۹۹۸م به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر در گرگان پیوست و کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه را که در ۳۹۰- ۳۹۱/ق ۹۹۹-۱۰۰۰م تالیف کرده بود، به او اهدا کرد. وی چندان مورد توجه قابوس بود که قابوس از وی خواست تا اداره ملک او را در دست گیرد، اما بیرونی نپذیرفت (حتی (الف) ، صص ۳۷-۳۹) و در ۳۹۹/ق ۱۰۰۸م به خوارزم بازگشت ، و به دربار امیر ابوالعباس مامون بن مامون خوارزم شاه که از مراکز مهم فکری و علمی آن عصر بود ، پیوست و در ۴۰۷/ق ۱۰۱۶م عضو انجمن دانشمندان دربار امیر ابوالعباس شد (صفا ، صص ۳۳۷-۳۴۲) چون در ۴۰۸/ق ۱۰۱۷م محمود غزنوی امیر ابوالعباس را شکست داد و بر خوارزم چیره شد و مراکز علمی و فرهنگی آن جا را نابود کرد. بیرونی و استادش عبدالصمد

را دستگیر کرد. محمود عبدالصمد را کشت، و بیرونی به سببی از مرگ نجات پیدا کرد و سلطان او را با همراه خود به هندوستان برد. وی در غزوات سی ساله محمود در هند همراه او بود و همین امر سبب شد که وی زبان سنسکریت و لهجه های محلی هندو، نیز عقاید، علوم و سنن آنان را فرا گیرد و نتیجه آن تالیف "ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل مرذولة" است که آن را در ۴۲۳ ق/ ۱۰۳۱ م پس از گذشت سلطان محمود به پایان رساند. بیرونی علاوه بر زبان فارسی، عربی، زبان های سفدی، ترکی، سریانی و عبری را هم می دانسته است. (حجتی (الف)، صص ۳۷-۳۹) شمار آثار بیرونی صدو شصت عنوان است. ولی اکنون فقط سی و پنج اثر باقی مانده و بیست و دو جلد از این شمار در ریاضیات و نجوم و سیزده جلد دیگر در موضوعات دیگر است. آثار ابوریحان همه به زبان عربی هست و تنها کتاب "التفهیم لاوائل صناعة التنجیم" به فارسی و عربی است. جرج سارتن در کتاب خویش ربع آخرین قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم را به نام البیرونی منسوب کرده است (Sarton, P.693).

التفهیم:

بیرونی این کتاب را در ۴۲۰ ق/ ۱۰۲۹ م در غزنه در پنج باب به زبان عربی نوشت. بعداً خود به زبان فارسی ترجمه کرد. باب اول در هند سه، باب دوم در حساب و جبر، باب سوم در هیت و جغرافیا، باب چهارم در اسطرلاب و باب پنجم در احکام نجوم (حجتی (الف)، ص ۳۸). این کتاب در نشر سبک قدیم نوشته شد. این کتاب بالعکس نثر دوره غزنوی به زبان ساده و روان است. ابوریحان کو شیده است که درین کتاب تا آنجا که ممکن است، از اصطلاحات موجود فارسی برای علم ریاضی استفاده کند. غالب این اصطلاحات عیناً اصطلاحاتی است که از او اواخر عهد ساسانی در نجوم و ریاضیات وجود داشته است. مانند پُری یا پُرماهی برای حالت امتلاء نور قمر، بهر و بهره به معنی قسمت و بخش. بعضی اصطلاحات و تعبیرات نیز از میانی هندی و سانسکریت است. (صفا، ص ۲۷۰؛ عوفی، (الف) ص ۱۶۰)

استعمال کلمات عربی در این کتاب کم است و آنچه از لغات عربی آمده، ساده و مستعمل در

زبان فارسی آن روزست. کتاب التفهیم چنین شروع می شود:

”دانستن صورت عالم و چگونگی نهاد آسمان و زمین و آنچه به میان هردو است ، از روی شنیدن و به تقلید گرفتن ، همچو چیزهای سخت سود مند اندر بیثقه نجوم. از براك گوش به نامها و لفظ ها که منجمان بکار دارند ، خو کند و صورت بستن معانی آسان گردد ، تا چون بعلمت ها و حجت های آن باز آید و آنرا به حقیقت خواهد تا بداند ، از اندیشه و فکر آسوده بود و رنج او از هر دو سو بر او گرد نیاید و این یادگار همچنین کردم مرریحانه بنت الحسین الخوارزمیه را که خواهنده او بود ، بر طریق پرسیدن و جواب دادن بر رویی که خوبتر بود و صورت بستن آن آسانتر و ابتدا کردم به هند سه ، پس به شمار ، پس بصورت عالم ، پس به احکام نجوم .

این کتاب بامقدمه جلال همایی در ۱۳۱۸ ش/۱۹۳۹ م در تهران به چاپ رسید. متن عربی و ترجمه انگلیسی آن به همت رمزی ریت در ۱۹۳۴ م در آکسفورد چاپ شد .

تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل و مردولة:

اسم کامل این کتاب ، ”کتاب ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی فی تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل و مردولة“ است. بیرونی درین کتاب تمام عقاید هندوان را بدون هیچ نوع تعصب جمع آورده است . (احمد ، ص ۱۷۰) بیرونی به مناطق مختلف این کشور مسافرت کرد و تمام علوم هندو هارا مطالعه کرد و زبان سانسکریت یاد گرفت.

بیرونی از دانشمندان اسلام و جهان ، مقام برجسته ای دارد. او سعی کرد و سد حائل میان اقوام عالم را دور انداخت. بیرونی سبب تألیف کتاب را چنین تذکر داده است ، که باری در مجلس استاد ابوسهل عبدالمنعم بن نوح الطفلیسی درباره ادبیات تاریخ مذاهب و فلسفه بحثی بود. چون بحث درباره فلسفه مذهب هند در میان آمد ، بیرونی گفت ، که اطلاعات مسلمانان نسبت به هندو ها مبنی بر اغلاط است. چون این اطلاعات از تراجم و تألیفاتی بدست آمده است که از پایه تحقیق ساقط است. چون ابوسهل از راه ادبیات عربی علوم هند را مطالعه کرده بود. نظر بیرونی را مبنی بر حق دانست. ابوسهل از بیرونی تقاضا کرد و این کتاب به تقاضای ابوسهل به نگارش در آمد.

درین کتاب البیرونی مذهب، فلسفه و ادبیات و جغرافی و هیئت و علم نجوم و آداب و سنن و دستورات هندوان را مفصلاً بیان کرده است. درباره هر مسئله از کتابهای مهم مذهبی هندوها استفاده کرده، عقیده آنان را بدون هیچ نوع تعصب و بی طرفانه توضیح داده است. طبق مولانا عبدالکلام آزاد درباره هند پز و هشهای وی نه فقط در آن دو له مهم بود، بل تا امروز مقام ممتازی دارد. (حجتی (الف)، صص ۳۷-۳۹؛ آزاد، صص ۷۳-۷۴)

نصرالله منشی

ابوالمعالی نظام الملک معین الدین نصرالله / نصر بن محمد بن عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد غزنین، نویسنده، شاعر، ادیب و مترجم ایرانی که به شبه قاره مهاجرت کرد. (عوفی، (الف) صص ۹۲-۹۳؛ رازی، صص ۱۸۷-۱۸۸؛ صفا، صص ۹۴۸-۹۵۰) وی به گفته امین احمد رازی در شیراز و به نظر محققین دیگر در غزنین به دنیا آمد. از آغاز زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. جز اینکه باعده ای از عالمان غزنین روابط داشت و مورد حمایت و سرپرستی بهرام شاه غزنوی (حک ۵۱۲-۵۴۷ ق / ۱۱۱۸-۱۱۵۲ م) بود و در کارهای دبیری شرکت می جست و به دلیل برخورداری از دانش فراوان و زبردستی در نگارش در دوره خسرو شاه (حک ۵۴۷-۵۵۵ ق / ۱۱۵۲-۱۱۶۰ م) در دربار او منصب دبیری را به عهده داشت. (تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص ۱۷۳). محمد عوفی درباره کارهای دبیری وی در دربار خسرو شاه داستانی نقل کرده است که در آن به خطاهای انشایی وی اشاره شده است (عوفی، (ب) ص ۳۸۷). نصرالله در دوره خسرو ملک آخرین حکمران غزنویان در شبه قاره به وزارت رسید ولی به علت سعایت حسودان، پادشاه بروی خشم گرفت و او را به حبس فرستاد که سرانجام وی در آنجا به فرمان پادشاه کشته شد (عوفی، (الف)، ص ۹۳؛ صفا، ص ۹۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص ۱۷۳) تاریخ کشته شدن نصرالله منشی معلوم نیست، جز اینکه این واقعه پیش از ۵۸۲ ق / ۱۱۸۶ م، سال برکناری و کشته شدن خسرو ملک رخ داد. (صفا، ص ۹۴۹) در شاعری از نصرالله منشی سه رباعی که در اواخر حیات خود در زندان سروده، به جا مانده

است. ولی شهرت نصرالله منشی به سبب ترجمه تالیف کلیله و دمنه است. تاریخ قطعی ترجمه معلوم نیست ولی به بهرام شاه غزنوی تقدیم شده و نویسنده در ضمن تالیف کتاب از اشعار مسعود سعد سلمان استفاده کرده است. این کتاب به نظر صفا در حدود ۵۳۶ ق / ۱۱۴۲ م و به عقیده استاد عبدالعظیم قریب در سالهای ۵۳۸ ق / ۱۱۴۴ م یا ۵۳۹ ق / ۱۱۴۵ م تالیف شد.

ابوالمعالی نصرالله منشی به دستور بهرام شاه غزنوی کلیله و دمنه را به فارسی ترجمه کرد. چون این کتاب به بهرام شاه غزنوی پیشکش شده است، برای این به نام کلیله و دمنه بهرام شاهی آوازه دارد. اصل این کتاب هندی و به زبان سنسکریت، به نثر آمیخته به نظم است که پنجه تتره / پنجاتترا نام دارد که مجموعه ای از داستان های پندآموز اخلاقی، بیشتر از زبان جانوران، به شکل بیان حکایت های گوناگون در چار چوب يك حکایت پایه است. (برزگر، ص ۸۲۶) در روزگار ساسانیان برزویه طبیب از دانشمندان بنام دربار نوشیروان به فرمان او به هندوستان سفر کرد و در بازگشت پنجه تتره را به همراه خود برد و به پهلوی برگردانید و ترجمه خود را کلیلک و دمنگ نامید. البته این ترجمه دقیق یا کاملاً مطابق با اصل پنجه تتره نبود. برخی حکایات از متن اصلی نیاورده و بعضی حکایات از منابع دیگر آورده است. متأسفانه تحریر پهلوی پنجه تتره یا کلیلک و دمنگ به جانمانده است ولی ترجمه های به سریانی و عربی از آن در دست است. کلیله و دمنه پهلوی را اندکی پس از پدید آمدن آن کشیشی ایرانی به نام در ۵۷۰ م به سریانی برگردانید و ابن مقفع این را در حدود ۱۴۰ ق / ۷۵۸ م به عربی ترجمه کرد. ترجمه مقفع از نمونه های عالی نثر کلاسیک عربی است. (برزگر، ص ۸۲۸) ابوالمعالی نصرالله منشی به دستور بهرام شاه غزنوی (حک ۵۱۱ - ۵۵۲ ق / ۱۱۱۷ - ۱۱۵۷ م) کلیله و دمنه ابن مقفع را از عربی به فارسی ترجمه کرد و ترجمه او آوازه یافت. نصرالله منشی باب برزویه طبیب را مختصر کرد و باب های دیگر را با شرح و توضیح نوشته است. این بیشتر برای نشان دادن هنر و قابلیت نویسندگی و سخنرانی خویش بود. کتاب را به آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان حکمت آمیز و اشعار عربی و فارسی آراست و کتاب خود را در شمار اولین نمونه های نثر مصنوع فارسی در آورده است. و با این حال هیچ گاه مغلوب صنعت نشده و در هیچ موردی

از کتاب خود لوازم فصاحت و بلاغت را فراموش نکرده است (صفا، صص ۹۵۰-۹۵۱). نصرالله منشی در ترجمه کلیلله و دمنه روش نگارش تازه را معرفی کرده است. آوردن شواهد شعری و آیات و احادیث در کتب قدیم مرسوم نبود. درین کتاب صفحه ای نیست که بدین قبیل زینت ها آراسته نباشد. انشای این کتاب از قرن ششم در حکم سر مشقی برای مترسلان به کار رفت و همواره جزء کتب درسی فارسی بود ۵۱ (بهار، ص ۲۷۰) این روش را بعد هادیگران تقلید کرده اند. از میان آثاری که به پیروی از کلیلله و دمنه بهرام شاهی نوشته شده است می توان از تاریخ جهانگشای جوینی، ترجمه ملل و نحل شهرستانی، چهار مقاله نظامی عرو ضی و اخلاق ناصری نام برد. بعدها بسیاری از نویسندگان از سبک نصرالله تقلید کردند. به ویژه در کتاب های تاریخی مانند تاریخ و صاف و دره نادره. کلیلله و دمنه بهرام شاهی تاکنون بارها از جمله کوشش عبدالعظیم قریب (تهران ۱۳۸۲ ق / ۱۳۰۸ ش) به تصحیح و توضیح محتوی مینوی (تهران ۱۳۴۳ ش) و به اهتمام امیر نظام گروسی (تبریز ۱۳۰۵ ق / ۱۸۸۷ م) به چاپ رسیده است (خانبابا مشار، صص ۴۱۳۲-۴۱۳۶).

نمونه نثر کلیلله و دمنه:

حکایت، گفت آورده اند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بودو عکس آن روی فلک را منور گردانیده از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره بی هزار سپهر حیران.

یضاحک الشمس منها کوب شرق موزربنعیم البننت مکتهل

سحاب گویی یاقوت ریخت برمینا نیسم گویی شنگرف بیخت برزنگار

بخار چشم هوا و بخور روی زمین ز چشم دایه باغ وز روی بجه خار

و وحوش بسیار به سبب چرخور و آب در خصب نعمت بودند لاین به مجاورت شیر آن همه نعمت و آسایش منغص بود روزی فراهم آمد ندو به نزدیک شیر رفتند و گفتند تو هر روز پس از رنج بسیار و مشقت فراوان از مایکی شکار می توانی شکست و ما پیوسته در مقاسات بلا

و تودرتکاپوی طلب اکنون چیزی اندیشیده ایم که تو را از آن فراغت و مارا امن و راحت باشد. اگر تعرض خویش از ما زائل کنی هرروز موظف یکی شکار به وقت چاشت به مطبغ ملک فرستیم. شیربرآن رضا داد و مدتی براین بگذشت. یک روز قرعه به خرگوش آمد. یاران را گفت. اگر در فرستادن من مسامحتی کنید. شمارا از جور این جبار خونخوار و جان ستان ستمکار برهانم. گفتند مضایقتی نیست. او ساعتی توقف کرد تا وقت چاشت شیر بگذشت. به آهستگی سوی او رفت. شیررا تنگدل دید و آتش گرسنگی او را بریاد تند نشانده و فروغ خشم در حرکات و سکنات او پیدا آمده. چنان که آب دهان او خشک شده بود و به قصد می کوشید و نقض عهد را در خاک می جست. چون خرگوش را بدید، آواز داو که از کی می آیی و حال و حوش چیست؟ گفت در صحبت من خرگوشی فرستاده بودند. در راه شیری بستدهر چه گفتم غذای ملک است التفات ننمود و جفا ها راند و گفت این شکارگاه من است و صید آن به من اولی که قوت و شوکت من زیادت است. من بشتافتم تا ملک را خبر کنم. شیر برخاست و گفت او را به من نمائی. خرگوش پیش ایستاد و شیر را به سر چاهی برد که صفای آب آن چون آینه بی شک تعین صورتها نمودی و او صاف چهره هر یک برشمردی.

عبدالحی گردیزی

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی غزنوی نویسنده و تاریخ نگار ایرانی سده پنجم هجری است. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست، جز اینکه از مردم قصبه گرد یزاست. که در جنوب شرقی کابل و بر سر راه سابق غزنین به هندوستان واقع بوده است. این شهر اکنون از شهرهای درجه سوم افغانستان و جزو حکومت اعلای جنوب در جنوب کابل که اکنون پختیانامیده می شود و در جنوب غربی جلال آباد و نزدیک مرز وزیرستان در مشرق غزنین واقع است و تا کابل ۱۲۲ کیلومتر فاصله دارد. (سبحانی، ص ۳۱)

گردیزی در روزگار غزنویان می زیست و از معاصران ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ق/۹۷۲-۱۰۴۸ م) بود. وی "زین الاخبار" کتاب ارزشمند خود را در زمان پادشاهی

عبدالرشید غزنوی (۴۴۱- ۴۴۴ق/۱۰۴۹-۱۰۵۲م) به پایان رسانده و آخرین واقعه‌یی که در آن آورده، از سال ۴۳۲ق/۱۰۴۰م است. موضوع این اثر تاریخ و آثار و اعیاد و عادات و رسوم و انساب و معرفت ملت‌های گذشته چون پادشاهان پیش از اسلام، دوره‌های ملوک طوایف ساسانیان، حضرت محمد و خلفاء و پادشاهان دودمان‌های اسلامی، امرای خراسان، سامانیان و غزنویان است. (حجتی (ب)، ص ۸۳۷) گردیزی بعضی قسمت‌های کتاب خود را از "التاریخ فی اخبار ولایة خراسان" تألیف ابوعلی سلامی بیهقی نیشاپوری در گذشته ۳۰۰ق/۹۱۲م برداشته است. از اثر گردیزی برمی‌آید که گردیزی از ابوریحان بیرونی مطالبی را شنیده و در تدوین کتاب خود از کتاب الهند و آثار الباقیه بیرونی بهره‌مند شده است. (سبحانی، ص ۳۱) نسخه‌های زین الاخبار بسیار نادر و پریشان است دو نسخه از این کتاب در دست است. یکی نسخه کینگز کالج کیمبریج، نوشته سال ۹۰۳ق یا ۹۳۰ق/۱۴۹۷ یا ۱۵۲۳م در هندوستان، دیگری نسخه بادلیان در آکسفورد که به تاریخ ۱۱ ذالحج سال ۱۱۹۶ق/۱۷۸۱م در هند نوشته شده است. آغاز هر دو نسخه ناقص است. اگر مقدمه کتاب در دست بود، شاید مطالب زیادی درباره خود نویسنده بدست می‌آمدند. زین الاخبار نثری ساده و روان دارد که نمونه بسیار ارجمندی از نثر فارسی دری سده پنجم هجری است. در کتاب واژگان عربی کمتر به کار رفته اندو گاه به برخی آیات، احادیث و اشعار استشهد شده است. به سبب پریشانی و نادرستی بسیار دست نویس‌های این کتاب کار تصحیح کامل آن دشوار بود. از این سبب بعضی قسمت‌های این کتاب چاپ شده است. قسمتی از فصل انساب و معارف ترکان را "بارتولد" در کتابی به نام "شرح سفری در آسیای مرکزی به اندیشه علمی" در ۱۸۹۲-۱۸۹۴م در پترزبورگ به چاپ رسانده است. (حجتی (ب)، ص ۸۳۷) خاورشناس چک گزاکون (Geza Kuun) در سال ۱۹۰۳م آن را به زبان مجاری ترجمه کرد و بارتولد در ترکستان پیش از مغول قسمت‌های آن کتاب که مربوط به تاریخ خراسان است، در ۱۸۹۸م در پترزبورگ انتشار داده است. بعضی از این قسمت‌ها را میرزا عبدالله غفارف در چاپ دوم منتخبات فارسیه در ۱۹۱۶م در مسکو منتشر کرده است. قسمتی از فصل "اخبار امرای خراسان" را محمد ناظم،

معلم دانشگاه اسلامی علیگره در هندوستان با اغلاط فاحش در برلین به چاپ رسانده است. استاد قزوینی بخشی از آن و سعید نفسی بخش دیگری را در سالهای ۱۳۲۷ ش و ۱۳۳۳ ش به چاپ رسانده اند. مرحوم عبدالحی حبیبی از روی همان دو نسخه، متن تمام کتاب را در سال ۱۳۵۳ ش در تهران به چاپ رسانده است. (حجتی (ب)، ص ۸۳۷).

نمونه نثر گردیزی:

چون طاهر بمرد، طلحه پسر او به ولایت خراسان بنشست و میان طلحه و حمزه خارجی حربهای فراوان بود. پس حمزه اندر سنه ثلث عشر و مائین کشته شد، و مرطاهر بن الحسین را مامون ذوالیمینین لقب کرده بود، اندر و سبب آن بود که چون طاهر را پیش علی بن عیسی همی فرستاد، فضل بن سهل آن ساعت خروج او اختیار کرد و طالع بنهاد، و دو ستاره یمانی، یکی سهیل و دیگری شعری یمانی اندر وسط السما یافت. بدین سبب او را ذوالیمینین نام کرد و مامون به سبب آن اختیار موافق که که افتاد، علم نجوم را دوست گرفت.

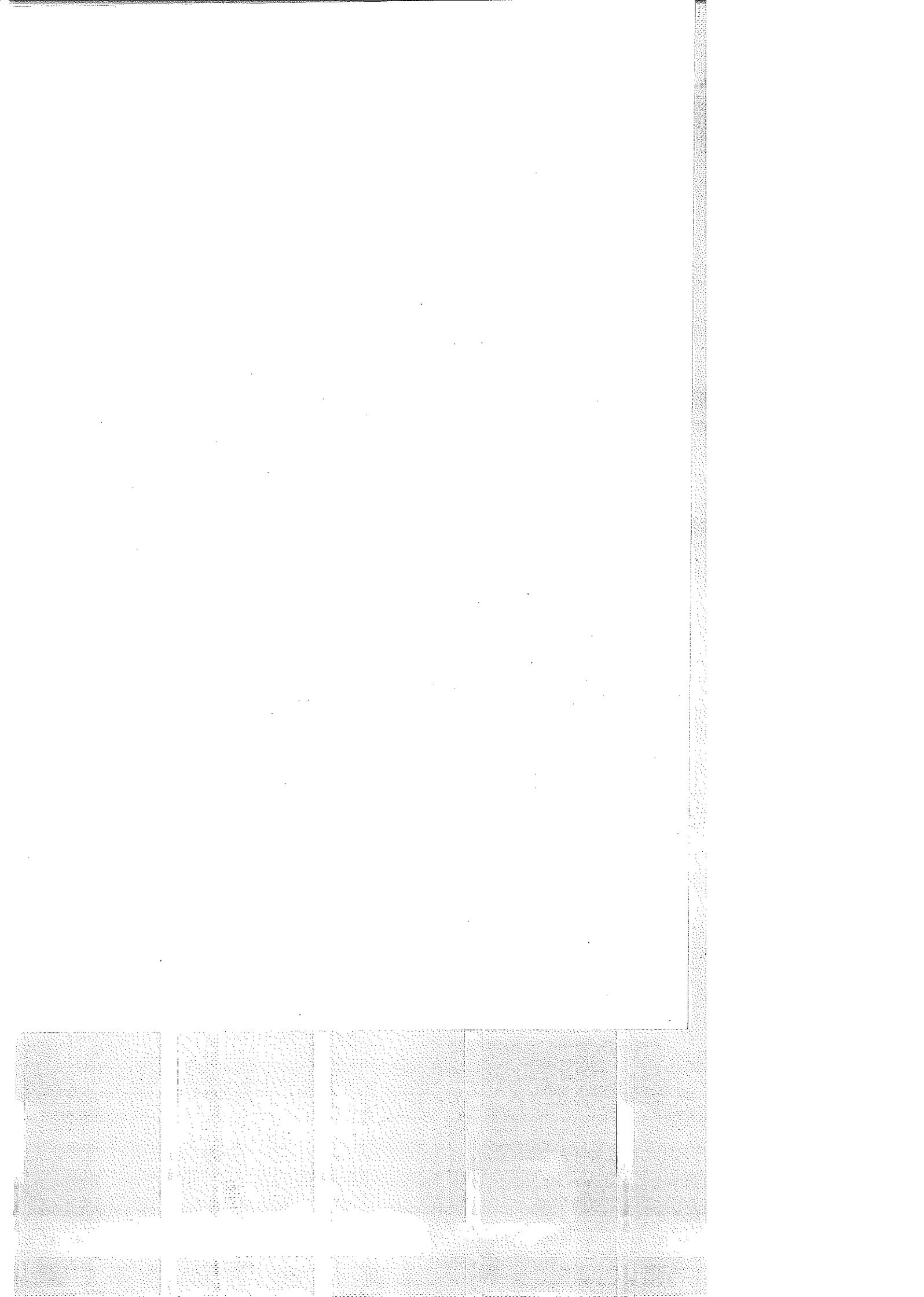
کتابشناسی:

- ۱- آزاد، ابوالکلام ۱۹۸۲م، البيروني و جغرافي جهان، اداره تصنیف و تحقیق پاکستان، لاهور
- ۲- اکرام، شیخ محمد، ۱۹۵۲م، آب کوثر، کراچی
- ۳- اردو دلره معارف اسلامی، ۱۹۸۰م-۱۹۸۹م، ج ۱۴، دانشگاه پنجاب، لاهور
- ۴- احمد، عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاقحی، انتشارات کیهان، تهران
- ۵- امیری، کیومرث، ۱۳۷۴ ش، زبان و ادب فارسی در هند، تهران
- ۶- باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۶۴ ش، تاریخ غزنویان ترجمه حسن انوشه، ج ۱، تهران
- ۷- برزگر، ۱۳۷۵ ش، کلیله و دمنه بهرام شاهی، دانش نامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۸- بهار، محمد تقی، ۱۳۴۹ ش، سبک شناسی، جلد ۲، ج ۳، تهران
- ۹- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲م، ج ۳، دانشگاه پنجاب، لاهور
- ۱۰- تسبیحی، محمد حسین، ۱۳۳۶ ش، تحلیل کشف المحجوب (ژو کوفسکی) به تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران
- ۱۱- تفهیمی، ساجد الله، ۱۳۷۴ ش، عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره، در مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ۱، اسلام آباد

- ۱۲- جهان تاب (الف)، ۱۳۷۵ ش، کشف المحجوب، دانش نامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۱۳- همو (ب)، ۱۳۷۵ ش، مسعود یکم غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۱۴- همو (د)، ۱۳۷۵ ش، هجویری، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۱۵- حجتی، ۱۳۸۰ ش، البیرونی، دانش نامه ادب فارسی در آسیای میانه، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۱۶- همو، ۱۳۷۵ ش، دانش نامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- ۱۷- خا نیا با مشار، ۱۳۴۳ ش، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۴، تهران
- ۱۸- خواند میر، ۱۳۳۰ ش، حبیب السیر، ج ۲، طبع خیام، تهران
- ۱۹- داراشکوه، ۱۳۴۴ق، سفینه الاولیاء، به تصحیح و تحشیه تارا چند و محمد رضا حلالی، انتشارات علمی، تهران
- ۲۰- رازی، امین احمد، بی تا، هفت اقلیم به کوشش جواد فاضل، ج ۱، تهران

21. Sarton, george, introduction to the history of science,
vol.1, P.693, Raltimore: williams and wilkins, 1927

- اسلامی علیگره در هندوستان باغلاط فاحش در برلین به چاپ رسانده است - استاد قزوینی بخشی از آن و سعید،
- ۲۲- سبحانی، توفیق، ۱۳۷۷ ش، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران
- ۲۳- صفا، ذبیح الله صفا، ۱۳۷۱ ش، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، فردوس، تهران
- ۲۴- عبد الرحمان، سید صباح الدین، ۱۹۸۹ م بزم صوفیه مطبع معارف، اعظم گڑه
- ۲۵- عوفی، محمد، (الف) ۱۹۰۳ م، لباب الالباب، به کوشش ادورد براون، ج ۱، لیدن
- ۲۶- همو (ب)، ۱۳۵۲ ش، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش بانو مصفا کریمی، تهران
- ۲۷- فرشته، محمد بن قاسم هندو شاه، ۱۸۸۲ م، تاریخ فرشته، ج ۱، کانپور
- ۲۸- قربانی، ابوالقاسم، ۱۳۶۵ ش، زندگی نامه ریاضی دانان اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
- ۲۹- لین پول، استانی، ۱۳۱۲ ش، طبقات سلاطین اسلام به ترجمه عباس اقبال، تهران
- ۳۰- منهاج سراج، ۱۹۵۴، طبقات ناصری به کوشش عبدالحی حبیبی، ج ۱، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاهور
- ۳۱- هاشمی، نعیم الدین، ۱۹۸۵ م، هند و ستان میں فارسی ادب دهلی سلطنت سے قبل، نئی دهلی
- ۳۲- هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۸۳ ش، کشف المحجوب، به تصحیح و تعلیقات عابدی، تهران



داستان سوهنی و مهینوال و داستان سرایان زبان فارسی آن

دکتر محمد صابر*

استاد یار، گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چکیده:

شبه قاره پاکستان و هند سرزمین صلح و آشتی و محبت است. درین سرزمین هزارها داستان نوشته شده که در سراسر جهان جایگاه خاصی دارند. داستان سرایی فارسی شبه قاره از زمان سلاطین دهلی شروع شده تا امروز ادامه دارد و داستان سرایی فارسی شبه قاره برگرفته از فرهنگ ایرانی، اسلامی، افسانه های کهن و رویدادهای عشقی و تاریخی این سرزمین است. داستان های کهن و محلی شبه قاره معمولاً با تغییرات و تبدیلاتی به زبان فارسی نیز برگردانیده شده است. داستان سوهنی و مهینوال داستان دل انگیز و پر درد و پر سوز این منطقه است و این داستان را چند نفر به زبان فارسی برگردانده اند. کلید واژه هائسوهنی و مهینوال، داستان سرایی فارسی، داستان عشقیه، شبه قاره.

سرزمین شبه قاره پاکستان و هند بعد از ایران بزرگترین منطقه ای است که در اینجا زبان و ادبیات فارسی گسترش و رشد پیدا کرده و این سرزمین دومین مرکز جهان زبان فارسی است که در اینجا از همه بیشتر نوشته شده است و ادبیات منظوم و مثنوی فارسی شبه قاره در دوره های مختلف به اوج رسیده و در این زبان شعرا، ادبا و عرفای بزرگ آثار گرانبها، پُر ارزش و ماندنی گذاشته اند و شعرای شبه قاره در هر قالب شعری همیشه نماینده بوده اند و نثر نویسندگان اینجا نیز از کسی کم تر نبودند. همینطور شعرای شبه قاره در داستان سرایی فارسی آثار گرانبها و پُر ارزش گذاشتند و به خصوص در داستان سرایی عشقیه شهرت زیاد داشتند که در سراسر جهان مقایسه کردنی نیست و داستانهای عشقیه شبه قاره از داستانهای عشقیه جهان کمتر نیستند. مهمترین داستانهای عشقیه شبه قاره از زبانهای محلی به شعر فارسی درآمدند، درج ذیل هستند: رتن و پدم، اکرنندن، سسی و پنون، هیر و رانجها، میرزا و صاحبه و سوهنی و مهینوال و غیره.

داستان عشقیه سوهنی و مهینوال، از کنار رودخانه چناب شهر گجرات استان پنجاب منطقه فعلی پاکستان شهرت دارد. این داستان از لحاظ دلسوزی و دلگدازی منفرد و بی مثال است. در شهر گجرات يك كوزه گر پولدار به نام تولا زندگی می کرد. خدای متعال بزرگ و برتر به او يك دختر نازنین، زیبا و خوشگل به نام سوهنی داد. وقتی سوهنی بزرگ شد، گاه گاه با پدرش در مغازه برای خرید و فروش کمک می کرد. روزی قافله ای از بلخ به گجرات آمد و چند روز اینجا در گجرات توقف کرد. در آن قافله پسری به نام عزت بيگ هم همراه شان بود. وی نیز پولدار و پُر ثروت بود. عزت بيگ يك روز با دوستانش برای خریداری به بازار گجرات رفت و آنجا به مغازه تولا برای خریدن ظروف سفال رفت و با دیدن سوهنی دل باخته شد. همین طور برای دیدن سوهنی هر روز به بهانه خریدن ظروف سفال به مغازه تولا می رفت. بعد از چند روز قافله به بلخ برگشت، ولی عزت بيگ همانجا در گجرات ماند و نزد مغازه تولا يك مغازه كوچك باز کرد. اما بعد از چند روز ورشکست شد و برای کارگری به تولا درخواست کرد و تولا نیز برای کارگری وی

را پذیرفت. چند روز وی در مغازه با سوهنی کار کرد و همین سبب شد که وی نزدیک سوهنی شد. تولا از کار وی راضی نبود و وی را به کار چوپانی گاوهای خودش گماشت. به همین سبب وی به نام مهینوال معروف گشت. پس از مدتی تولا و زنش از دلدادگی و دل بستگی سوهنی و مهینوال آگاه شدند و تولا، مهینوال را از کار خود اخراج کرد و دخترش سوهنی را به زرگری به نام دامو به ازدواج داد. سوهنی بعد از ازدواج هم گرفتار عشق و محبت مهینوال بود و شب و روز به یاد مهینوال می گذاشت و وی نتوانست با راحتی بماند. بلاخر به وسیله سبوی سفال هر شب رودخانه چناب را عبور می کرد و با مهینوال ملاقات می کرد. بلاخر مادر شوهرش از ملاقات های وی آگاه شد و به وی سرزنش کرد. اما سوهنی نصیحت مادر شوهر را در گوش نگذارد و با مهینوال ملاقات ها ادامه داد. بلاخر مادر شوهرش يك شب به جای سبوی سفالین، سبوی خام گذاشت. وقتی سوهنی توی رودخانه چناب با سبوی خام رفت. در وسط رودخانه آن سبوی خام شکسته شد و سوهنی بی چاره در وسط رودخانه با امواج پر شور و سهمناك آه و فریاد کرد و مهینوال با شنیدن صدای پُر سوز و پُر درد سوهنی توی رودخانه برای کمک وی رفت. اما نتوانست سوهنی را بیابد و جان خود را نیز در همان امواج پُر طلائم سپرد. (بزرگر، ۱۳۷۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۵؛ نقوی، ۱۳۴۷، ۱۸۶، ۱۸۳)

این داستان را شعرای زیاد به زبان پنجابی که زبان محلی استان پنجاب است، سروده اند. کسانی که به زبان پنجابی سرودند، نام آنان درج ذیل هستند: سید فضل شاه، میران شاه جالندهری، چراغ دین، وارث شاه، هاشم شاه، احمد یار، قادر یار، میان محمد، گنگارام، محمد بوت، فضل دین، غمناك، امیر علی، فیروز دین، بهگوان سنگه، اقبال دایم، میان احمد دین، عبدالعزیز، سندر سنگه، سندارام، میر محمد وغیره.

همینطور این داستان را به زبان اردو رفیع الدین متخلص به رفیع به نام غمکده سوهنی مهینوال سروده است.

همچنین این داستان دل انگیز و پُر درد و پُر سوز را بعضی شعرای بزرگ و نامدار به

زبان فارسی سروده اند، کسانی که به زبان فارسی سرودند، مختصر معرفی و بررسی داستان های آنان درج ذیل است:

رایزاده دونی چند بالی :

اسم پدر دونی، میگهراج بود و پدرش در زمان کودکی او فوت کرده بود. وی با گردش، شکار، تیراندازی، نیزه بازی و موسیقی علاقه فراوان داشت و با علم طب نیز آشنایی داشت و مردم را معالجه می کرد و پیش سلطان دلاور خان گکهر ملازمت کرد و مدتی در زندان گزراند و سپس به بغداد رفت و آنجا ۱۲ سال ماند و بعد از آن به کشور خود "پوتههار" برگشت. درباره احوال وی مفصل آگاهی به دست ما نیست. از آثارش فقط کتابی "کیگوهر نامه" دیده می شود. (دونی، ۱۹۶۵، ۷-۶)

کیگوهر نامه، تاریخ گکهران است و به خواهش سلطان مبارز خان نوشته و در سال ۱۱۳۷ هجری قمری به انجام رسانده است (سید عبدالله، ۱۳۷۱، ۹۶؛ دونی، ۱۹۶۵، ۷) در این پسرش برجناته و نوه اش رایزاده رتن چند اضافه کرده اند. بعد از آنان رایزاده عزت رای نیز اضافه شده است. این کتاب را دکتر محمد باقر در سال ۱۹۶۵ م از پنجابی ادبی اکادمی، لاهور به چاپ رسانده است. از کیگوهر نامه ۵ نسخه خطی در مجموعه آذر، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور نگهداری می شوند. (نوشاهی، ۱۹۸۶، ۴۱۶) متسفانه دکتر محمد باقر آنان را نگاه نکرده است و دونی در تمهید آن دو نسخه خطی شماره های H-۵۵ و H-۱۱۲ چند مثنوی اضافه کرده است که موضوعات آن درباره قلم، کاغذ، شکوه و شکایت فلک، حکایت یوسف و زلیخا، قصه لیلی و مجنون، قصه شیرین و فرهاد، قصه وامق و عذرا، قصه رسالو و کوکلا، قصه سسی و بنون، قصه هیر و رانجها، قصه میرزا و صاحبان، قصه بون و جلالی، قصه سوهنی و مهینوال، قصه مادهو و کام کندن، قصه سورتیه و بیجا، قصه رود و جلالی، قصه مصری و ماهی، قصه باغ این جهان است. (ظهور الدین، ۱۹۷۷، ۴۴۰/۳-۴۳۳).

دونی درباره سوهنی و مهینوال يك مثنوی مختصر سروده است. این مشتمل بر ۵۵ بیت

و خلاصه داستان سوهنی و مهینوال است و در این قصه غرق شدن سوهنی ذکر شده است.
صالح محمد صفوری:

در باره احوال صالح بیشتر آگاهی به ما نرسیده است، فقط از مثنوی او تخلصش

صالح دیده می شود که وی آن را در مثنوی خود بارها بکار برده است. مثال:

صالح قربان چه ثنایش کند به که دل زار فدایش کند

(تبسم، ۱۹۵۷، ۲۲۱)

پدر بزرگ صالح، خواجه ابوالفتح داود فاروقی در زمان لشکر کشی شاه ابدالی از سر زمین عرب به دهکده جراه شهرستان کبیر والا، ملتان مهاجرت کرده بود و پدر صالح، رستم علی در علم و فضل و در زهد و تقوی شهرت داشت و مادرش صفوره نام داشت که آن زن کامله روزگار خودش بود. صالح درباره مادر چنین می نویسد:

مرا مادری بود عالی مقام خدا یار مایی صفوره به نام

زبیده نشانی خدیجه نقاب به مشهور نام چون آفتاب

صالح از پدر و مادر تنها فرزند بود که در سال ۱۱۷۲ هجری قمری در جهان فانی چشم خود را گشود. وی در همه علوم ظاهری و باطنی مهارت داشت و بعد از تربیت روحانی مادر به حکم وی مرید حضرت عبدالخالق خلف الرشید حضرت عبدالحکیم رنگریز شد. صالح از پیر اسمعیل دهان نیز کسب فیض کرد و در نخستین سالهای دولت سیک ها به "سردار پور" رفت و بعد از شش سال به وطن خود برگشت و اینجا سلسله درس رشد و هدایت ادامه داد و در سال ۱۲۴۷ هجری قمری برای همیشه از این دنیای فانی چشم خود را بست. وی چهار پسر عبدالرحمن، قمر الدین، شمس الدین و اکبر لعل داشت. حاجی محمد صفوری پسر عبدالرحمن شاعر زبان پنجابی بود که آن در زبان پنجابی "سسی پنون" را سرود.

آثار صالح درج ذیل هستند: ۱. مثنوی سوهنی مهینوال، ۲. ملفوظات عبدالحکیم،

۳. عملیات صالحه، ۴. سوهنی مهینوال (پنجابی)، ۵. سسی پنون (پنجابی)، ۶. عاجزی

(پنجابی)، ۷. رساله عربی (ظهور الدین، ۱۹۸۵، ۴/۲۹۱).

سال تالیف مثنوی سوهنی مهینوال هم به درستی معلوم نیست. این مثنوی مشتمل بر ۱۷۹۰ بیت است (طاهره صدیقی، ۱۳۷۷، ۱۸۳) از آن ۷۲۰ بیت به پیروی مثنوی های مخزن الاسرار، مطلع الانوار و تحفة الاحرار سروده شده است و ۱۰۷۰ بیت داستان سوهنی و مهینوال است (تبسم، ۱۹۵۷، ۲۱۶).

موضوعات مثنوی اش درج ذیل هستند: تحسین جمال و طلب حسن کلام، سپاس پروردگار، سه مناجات، پنج نعت، ذکر معراج، منقبت پیر طریقت عبدالحکیم رنگریز، مدح شاه شجاع، راز پوشی عشق، التماس بی خودی، بیان عشق، تقاضای ظهور جلوه، عشق مطلق جلوه نما و وجه تصنیف.

از این مثنوی فقط يك نسخه خطی منحصر به فرد پیدا است که در کتابخانه عمومی پنجاب، لاهور به شماره ۹۹، ۸۷۱ صا نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۷، ۱۲۴۹-۱۲۵۰/۸)

صالح این داستان را از کنار رودخانه سند قرار می دهد. اما دیگر داستان سرا این داستان را کنار رودخانه جناب از شهر گجرات، اُستان پنجاب قرار می دهند. صالح، سوهنی و مهینوال هر دو را از روستای کنار رودخانه سند قرار می دهد و می نویسد که سوهنی همراه شوهر می رفت و در راه با خوردن شیر از مهینوال عاشق وی شد. اما دیگر مثنوی سرا می نویسند که مهینوال در مغازه تولا عاشق و فریفته سوهنی شد. البته انداز بیان وی پُر درد و پُرسوز است. اما در بعضی جا جذبات نگاری کم دیده می شود.

شیخ عطا محمد زیرک:

شیخ عطا محمد، زیرک تخلص داشت و پدرش عبدالرحیم حکیم و سخندان زمان خودش بود. وی از کلا نور بوده. احوال زیرک کم دیده می شود. از آثارش فقط يك مثنوی به نام ارژنگ عشق پیدا است که در آن داستان عشقیه سوهنی و مهینوال بیان شده است. زیرک این داستان را در سال ۱۲۷۶ هجری قمری سروده است. سال نگارش مثنوی ارژنگ عشق ازین بیت مشخص است:

چکد چون خون ز زخم خامه عشق به تاریخش "شهادت نامه عشق"

(ضیاء، ۱۹۵۷، ۲۳۲)

اگرچه پیش از زیرک، رابزاده دونی چند و صالح محمد صفوری به زبان فارسی سروده بودند. اما زیرک درباره آن آگاهی نداشت. زیرا وی در مثنوی خودش می نویسد که وی این مثنوی را به خواهش دوست نوشته است. زیرک، مثنوی ارزنگ عشق به پیروی مثنوی نیرنگ عشق تالیف غنیمت کنجاهی سروده است. این مثنوی در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به اهتمام ملا محمد یحیی پشاور، مطبع محمدی پشاور به چاپ رسیده است. (ظهیر الدین، ۱۹۹۰، ۱۵۸/۵).

این مثنوی از مثنوی های دیگر ویژگی خاصی دارد که همه عنوان آن منظوم اند که مشتمل بر ۳۲ عنوان است و این عناوین مشتمل بر ۳۴ بیت است و از حیث سلاست و لطافت زبان، شایستگی خیالات شیرینی و روانی منحصر به فرد است. در این مثنوی ۲۸ غزل در بحرهای مختلف، یک قصیده ۴۵ بیت در تعریف کلانور، یک رباعی و یک قطعه در تعریف گجرات درج است و غیر از این یک غزل به زبان اردو نیز در این درج است.

زیرک در این مثنوی در واقعات نگاری تبدیلی خاص نکرده است. اما وی اسم پدر سوهنی را عزت الله و اسم مهبینوال را عزت بیگ نوشته است و مثل شعرای بزرگ و نامدار مثنوی سرا در آخر هر موضوع ساقی را خطاب کرده است.

موضوعات مقدماتی ارزنگ عشق درج ذیل هستند: حمد، نعت، مناجات، معراج نبوی، مدح چهار یار، منقبت شیخ عبدالقادر جیلانی، تعریف مرشد، مدح پادشاه و سبب تالیف و غیره.

این مثنوی دو نسخه خطی دارد، از آن یک نسخه در کتابخانه پروفیسور احمد حسین احمد قلعداری گجراتی و دیگر نسخه در کتابخانه دکتر محمد باقر نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۷، ۱۳۴۷/۸ - ۱۳۴۶).

شیخ نجم الدین مسکین:

شیخ نجم الدین، مسکین تخلص داشت و پدرش محمد بخش بود. وی از گوروال دهکده سیالکوت بود. ناشر مثنوی منشی نذیر احمد خان و کاتب مثنوی فیض رسول آن را به نام علامه عصر، فهامه دوران، برگزیده اصفیای کرام یاد می کردند. وی منشی نواب علاء

الدین علایی ، نواب ریاست لوهارو بوده است. نواب علاالدین علایی از سال ۱۸۶۹ تا مرگ یعنی ۱۸۸۴ م نواب ریاست لوهاروی هندوستان بوده است. از آثارش سه مثنوی به یادگار مانده که نام آنان درج ذیل اند:

۱. مثنوی گل بکاولی (به زبان پنجابی) ، ۲. مثنوی بایی / چشمه فیض ازل (به زبان فارسی) ،
۳. مثنوی قند لذت (به زبان فارسی)

در مثنوی قند لذت داستان عشقیه پنجاب سوهنی و مهینوال مطرح شده است. مسکین این مثنوی را در سال ۱۲۸۴ هجری قمری سروده است و سال تالیف مثنوی از این بیت مشخص می شود.

ز تحریرش چو شد حاصل فراغت به گوش گفت هاتف قند لذت

(دیوانه، ۱۹۵۷، ۲۶۰؛ ظهور الدین، ۱۹۹۰، ۱۵۶/۵)

این مثنوی مشتمل بر ۴۸ صفحه است و از مطبع محمودیه، لاهور به چاپ رسیده است. مسکین این مثنوی را با اختصار نوشته و تبدیلی خاص نکرده است ، اما در بعضی جا واژه های پنجابی نیز بکار برده است.

موضوعات مثنوی درج ذیل هستند: حمد ، مناجات ، نعت ، مدح شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی ، سبب تالیف مثنوی و داستان و غیره.

نسخه خطی این مثنوی به شماره ۱۳۹ / ۲۲۰ در مجموعه محمد شفیع در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب ، لاهور نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۷، ۱۳۲۹/۸).

غلام رسول مندیالوی:

در باره احوال مندیالوی به ما بیشتر آگاهی نیست. فقط همین معلوم است که وی از "کله مندیاله" سه میل از نارووال بوده است و در بدو ملهه نزد نارووال استاد بوده است. درباره آن چنین می نویسد:

اصلی متوطن این احقر در موضع کله مندیاله بالفعل ملازم در مکتب به بدو ملهه ماند حالا

مندیالوی شاگرد شاهباز خان ملهه مولف وقایع پنون بوده است. وی به پیروی وقایع

پنوں، داستان سوهنی و مهینوال را منظوم کرده است. این مثنوی را در سال ۱۲۸۷ هجری قمری سروده، و سال تالیف چنین نوشته است:

تاریخ تمامش چو جستم ناگاه ز هاتف گشت ندا

این تازه بهار خدا داد چه خوش است "ریاض روح آسا"

(ظهور الدین، ۱۹۹۰، ۵/۱۳۸)

این مثنوی مشتمل بر ۷۲ صفحه است. مندیالوی درین مثنوی تبدیلی خاص نکرده است و نسخه خطی آن به شماره ۴۰۱۴/۹۶۲ در مجموعه شیرانی، در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور نگهداری می شود. (بشیر حسین، ۱۹۷۵، ۱/۱۵۰؛ منزوی، ۱۹۸۷، ۱۳۲۹/۸)

کتابشناسی:

- برزگر (۱۳۷۵ ش) سوهنی و مهینوال؛ دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بشیر حسین، محمد (۱۹۷۵ م) فهرست مخطوطات شیرانی، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- تبسم، فضل حسین (۱۹۵۷ م) مثنوی سوهنی مهینوال اثر صالح پنجابی قصه فارسی زبان میں، دکتر محمد باقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی.
- دونی چند، راینزاده (۱۹۶۵ م) کیگوهر نامه، به تصحیح دکتر محمد باقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی.
- دیوانه، مومن سنگه (۱۹۵۷ م) قند لذت اثر شیخ نجم الدین مسکین پنجابی قصه فارسی زبان میں، دکتر محمد باقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی.
- سید عبدالله (۱۳۷۱ ش) ادبیات فارسی در میان هندوان؛ مترجم دکتر محمد اسلم خان، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار.
- ضیا، محمد ضیا (۱۹۵۷ م) مثنوی ارزنگ عشق اثر شیخ عطا محمد زیرک پنجابی قصه فارسی زبان

- میں، دکتر محمد باقر، لاہور، پنجابی ادبی اکادمی.
- طاہرہ صدیقی (۱۳۷۷ ش) داستانسرائی فارسی در شبہ قارہ در دورہ تیموریان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ظہور الدین احمد (۱۹۹۰، ۱۹۸۵، ۱۹۷۷ م) پاکستان میں فارسی ادب، ج ۵، ۴ و ۳، لاہور، ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاہور.
- منزوی، احمد (۱۹۸۷ ش) فہرست مشترک نسخہ خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- نقوی، زہرا شہریار (۱۳۴۷ ش) سوهنی و مهینوال، کراچی، مجلہ ہلال، شماره ۴-۵، جلد ۱۶.
- نوشاہی، خضر عباس (۱۹۸۶ م) فہرست نسخہ های خطی فارسی کتابخانہ دانشگاه پنجاب، لاہور "گنجینہ آذر"، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

خلیلی و سنایی

دکتر محمد افضل زاهد*

دانشیار، گروه فارسی، دانشکده دولتی اسلامیه

گوجرانواله

چکیده:

خلیل الله خلیلی شاعر و نثر نویس معروف زبان فارسی عصر حاضر افغانستان بوده، وی در ادب فارسی آثار گرانبها گذاشته است و همچنین حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنایی شاعر عالی مقدر و عارف بلند مقام قرن ششم بوده. خلیلی با حکیم سنایی عقیدت و احترام فراوان داشت و او را به القاب بزرگترین عارف، متفکر اسلام، امام الغیب و فخر العارفین ذکر کرده است. و در آثار خود جا به جا مقام و مرتبه وی را ذکر کرده است.

کلید واژه ها: خلیل الله خلیلی، حکیم ابوالمجد محدود بن آدم، سنایی، شعر و ادب فارسی، افغانستان.

خلیل الله خلیلی (۱۳۲۵-۱۴۰۷ق / ۱۲۸۵-۱۳۶۶ش) از سخن سرایان چیره دست روزگار است، قصاید وی در آن اوج بلاغت است که کمتر کسی را دسترسی به آن است. هر کلمه آنها احاطه وی را در ادب هزار سال زبان دری می رساند. در غزلیاتش سخنان پر شوری هست که با نوای هزار داستان برابری می کند، در مثنویات وی هزاران نکته عرفان و معرفت نهفته است که دانایان را نیز اندیشه می افزاید. رباعیات وی که هر یک شاهکاری از پیوستگی معانی دقیق با الفاظ رشق هنر نمایی معدودی از سخن سرایان را که در این روش استاد مسلم شده اند، به یاد می آورد. در مقطعات نیز همیشه حق مطلب را به بهترین وجهی ادا کرده است (۱).

حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنایی شاعر عالی مقدار و عارف بلند مقام قرن ششم و از استادان شعر فارسی است (۲) خلیلی نسبت به حکیم سنایی عقیدت و احترام و علاقمندی خاصی داشت و در آثار خود جا به جا مقام و مرتبه والدی- سنایی در ادبیات فارسی ذکر کرده است.

در احوال و آثار سنایی می نویسد:

”گردش روزگار و تطور لیل و نهار- غزنی را ویران نمود- آن به قصه نور به گور تیره
بختان تبدیل داد، کاخ فیروزه را آتش زد- بنیاد افغان سلی (پشتو) را با خاک برابر کرد- پرچم
گلگون محمود را ملتوی ساخت ولی نتوانست کاخی را که سنایی بر افراخته بود، منهدم سازد-
آتشی را که وی افروخته بود خاموش کند- صدایی که او بلند نموده بود خفه نماید، زیرا این
صدای حق بود و صدای حق تا ابد خاموش نمی شود“^(۳)

خلیلی در نطق ها و خطابه های خود نیز ذکر سنایی را با ادب و احترام و ارادت و محبت کرده است. او در سال ۱۳۳۹ش به ایران رفت و آنجا در تهران در پزیرایی از طرف فروزانفر شریک شد و خطابه ای در دانشکده معقول و منقول تهران در ضمن ذکر سنایی و غزنی گفت:

”حضرت استاد بزرگوار بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده معقول و منقول که خود از مفاخر جهان اسلام اند، به بنده افتخار بخشودند تا در مورد ملك سنایی و تحقیقاتی که در این او اخر در غزنی شده توضیحی دهم- البته این توضیحات در کمال اجمال است- چه بهتر

از این که در جمع دانشمندان و استادان گرامی حدیث شهر را در میان می آورم که نه صد و اندی سال قبل از این کعبه علم بود و مرکز ارباب ذوق و خانه خداوندان حال شهری که بزرگترین عارف و متفکر اسلام ابوالمجد محدود سنایی غزنوی بر آن می نازید و آن را برتر از آسمان می دانست و می گفت:—

عرش و غزنه به نقش هر دو يك است ليك غزنه رفيع تر فلک است
در آفتاب رویه غزنی آرامگاه امام الغیب فخر العارفين محدود بن آدم سنایی است که چون بنخواهیم از کابل، پایتخت وطن محبوب ما به غزنه وارد شویم. دیدار قبه و بنای وی بی اختیار ما را به تعظیم و عرض درود می کشاند و گویی منادی عشق ما را به سوی مُلک سنایی ندا می کند:

ای که شنیدی صفت روم و چین خیز و بیاملک سنایی بین
پای نه و چرخ به زیر قدم دست نه و ملک به زیر نگین (۴)

تحلیلی مقام و مرتبه والای سنایی به خوبی آگاه بود و او را به القاب ”بزرگترین عارف، متفکر اسلام. امام لغیب و فخر العارفين ذکر کرده است. در شعر زیر عظمت سنایی را ذکر کرده می گوید:

سرزمین ما مقام او ستادان بوده است باز بین از بلخ بامی تا باقصای هری
بر سنایی بین که برتر رفته در سیر معاد با عروج معنوی از پایگاه مشتری (۵)

تحلیلی افغانستان و غزنه را مُلک سنایی می نامد:

دل من قاصد مُلک سناییست سفیر سرزمین آشناییست (۶)

دو بار کرد فلک خانه سنایی را زگیر و دارِ حوادث به خاک دان هموار (۷)

ای وارث کشور سنایی وی قاصد مُلک آشنایی
زان بزم کهن نشانیست کو آن فطرت باستانیست کو (۸)

خلیلی در اشعار خود همیشه نام سنایی را با ادب و احترام می برد، جا به جا عظمت او را اعتراف نموده است، به عنوان مثال در جای می گوید:

خوشا غزنه کزان اقلیم دانش سالها تایید
 گهی مهر جهانتابی، گهی نجم دل افزایی
 گهی چون خواجه آزادگان محدود بن آدم
 که چشم اخترش کم دیده زیر چرخ همتایی
 برهنه پای سلطانی، سر به آرایی درویشی
 (۹) که نازد نامه بر نامش، بود تا لفظ و معنایی

در جای دیگر سنایی را این گونه خراج عقیدت تقدیم می کند:

زرشحه قلمش باغ معرفت خرم ز موجه هنرش ساحه سخن گلزار (۱۰)

خلیلی شاعران را آموزگار جامعه قرار می دهد و سنایی را میر کاروان می پندارد:

” خلاصه این که شعرا در حقیقت آموزگاران جامعه می باشند. بزرگان این طایفه که از دانش و خرد بهره داشته اند. طبعاً آن عقاید و افکاری را که محصول دانش و خردمندی آن ها است و آن تجارب و مشاهداتی را که مولود روزگار زندگانی شان است، در اشعار خود به ودیعه می گذارند. اشعار سعدی، خیام، عطار، حافظ و خاقانی واجد این حالت می باشند، اما سنایی در این باب از بزرگان این طایفه محسوب می شود“ (۱۱)

خلیلی می افزاید:

” از طبقه عرفا کسی که از همه بیشتر به حکیم احترام داشته، مولانا جلال الدین بلخی است که در حقیقت قدم به قدم حکیم گذاشته و يك قسمت از کتاب مثنوی را شرح ابیات حکیم قرار داده است. چنانچه کتاب خود را در برابر حدیقه ترك جوشی نیم خام، گفته و بر پختگی حدیقه اعتراف نموده است:

ترك جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

در جای دیگر او را شیخ کبیر یاد کرده و گفته مواعظ سنایی را بشنوید تا در تن کهنه

شما روح نوی و تجدد بدمد:

بشنو این پند از حکیم غزنوی تا یابی در تن کهنه نوی
 این رباعی را شنو از جان و دل تا به کل بیرون شوی از آب و گل
 آن حکیم غزنوی شیخ کبیر گفته است این پند نیکو یاد گیر
 در جای دیگر او را امام الغیب و فخر العارفین خوانده:

آن امام الغیب و فخر العارفین در الهی نامه گفته شرح این
 و در جای دیگر حکیم را پیر دانا لقب داده و گفته است سخنان حکیم شما به گنج های
 نهانی واقف می سازد و به دیده باطن شما سرمه بینایی می کشد:

بشنو از قول سنایی در رموز معنی تا واقف آیی بر کنوز
 گر تو بگشایی ز باطن دیده زود یابی سرمه بگزیده
 پیر دانا اندر این رمزی بگفت در حقیقت ز این صدف دری بسفت
 در غزلیات خود می فرماید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم
 شمس الدین محمد افلاکی در کتاب مناقب العارفین فرموده است، بهاء الدین بحری
 که از علم معانی بهره کمال داشت، روایت کرد که روزی حضرت مولانا فرمود که هر که به
 سخنان عطار مشغول شود، از سخنان حکیم سنایی مستفید شود و هر که سخنان سنایی را بجد
 مطالعه کند بر سر سخنان ما واقف شود^(۱۲) -
 تحلیلی حدیقه سنایی را خزینه عرفان می داند و همیشه از آن استفاده کرده است و جا به جا این
 را اعتراف نیز کرده است، به عنوان مثال:

در حدیقه سیر کردم با سنایی سال ها تا از آن باغ این همه بوی گلاب آورده ام^(۱۳)
 تحلیلی عقیده دارد که بدون مطالعه حدیقه، دانستن رموز و نکات تصوف بسیار دشوار است.
 نکرده در حدیقه گر کسی سیر چه می داند رموز منطق الطیر^(۱۴)

در خطابه ای که در ایران ایراد کرد، علاقه مندی خود نسبت به حدیقه را بیان کرده می

گوید:

”این ناتوان را عادت بر آن است که هر گاه بیمار شوم یا به مصیبتی گرفتار گردم به

دامن شعر می آویزم و به عرفان پناه می برم و می گویم -

کر شدم، تا چند شور حق باطل بشنوم

بشکنند این سازها چیزی از دل بشنوم

آنگاه گوش به حدیث دل می نهم از دستبرد حادثه گاهی به حدیقه شاعر بزرگ غزنوی سنایی می گریزم، گاهی سوی گلستان می شوم و به پیر مناجاتیان متوسل می گردم، الهی الهی های سوزناک وی را می شنوم و به نوای مولوی جان می سپارم و در آتش آن گلبنانک ملکوتی دفتر اندیشه را پاک می سوزم" (۱۵) -

خلیلی در گوش روح عارفان و شاعران بلند مرتبه پیام سنایی و سلام سنایی می رساند مثلاً وقتی بر آرامگاه خسرو در دهلی رفت، در مدح خسرو قصیده ای سرود و در آن قصیده پیام سنایی را به خسرو می رساند:

خسروا در بار گاهت ارمغان آورده ام از شبستان سنایی داستان آورده ام (۱۶)

در منظومه به نام "بر آرامگاه حضرت شیخ علی هجویری غزنوی" سلام سنایی را این گونه می رساند:

از سنایی من سلام آورده ام (۱۷)

در سال ۱۳۶۵ ش از طرف دانشمندان لاهور برای شرکت در مراسمی که به مناسبت بزرگداشت علامه اقبال برگزار می شد، دعوت شده بود. چون در آن هنگام اتفاق مسافرت در حجاز افتاد و شوق زیارت حرمین شریفین گریبان گیر گردید. لذا از شمول در آن محفل عذر خواست و اشعاری به عنوان "کعبه و اقبال" گفت. چند شعر از آن منظومه بدین قرار است:

بودیم به آرزو که امسال آیم به آستان اقبال
گوییم پیام از سنایی هر روز به گوش جان اقبال
بودیم بدین امید شادان که آمد خبری ز کشور جان (۱۸)

خلیلی عقیدت اقبال نسبت به سنایی را به نظر تحسین می بیند. در منظومه ای به نام

”بر آرامگاه عارف شرق، علامه اقبال“ به این طرف اشاره کرده است:

(۱۹) از سنایی سوزها در سینه اش وز نوبلخی نوا در نغمه اش

تأثیر و نفوذ سنایی در شعر خلیلی زیاد است. او در کلام خود در بعضی جاها شعرها و

مصراع های سنایی را عیناً به کار برده است. به عنوان مثال در شعر زیر مصرع دوم از سنایی است:

سحر آمد پیام از پیشگاه کاخ سلطانی

(۲۰) مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان

خلیلی این مصرع سنایی را در جای دیگر نیز تضمین کرده است:

به ناموس مسلمان می کند بازی کتون ملحد

(۲۱) مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان

شعر سنایی این گونه است:

مسلمانان مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان

(۲۲) از آیین بی دینان، پشیمانی پشیمانی

با مطالعه اشعار سنایی و خلیلی این امر به اثبات می رسد که خلیلی تحت تأثیر سنایی

قرار گرفته است. به عنوان مثال سنایی اخلاق و ادب را برای مردم لازم می داند:

بسامه خلق جهان گرچه از آن بیشتر بی ره و کمتر بره اند

(۲۳) تو چنان زی که بمیری برهی نه چنان چون تو بمیری برهند

خلیلی درباره اهمیت و ارزش اخلاق جا به جا اشاره کرده است، به عنوان مثال:

(۲۴) ادب آموز که سرمایه مردان ادبست تو ز حیوان متمایز به بنایی ادبی

جای دیگر می گوید:

(۲۵) رفتن اخلاق مرگ ملت است مرد نش در بستر صد ذلت است

(۲۶) با خلق نکو بزی که زیور اینست در آینه جمال جوهر اینست

در باره بی ثباتی دنیا تقریباً عامه شعرا شعر گفته اند ولی سنایی درین باب از گویندگان طراز اول محسوب می شود و این موضوع را آنقدر با استدلال منطقی و حکیمانه بیان می کند که يك مرتبه انسان را از این زندگانی مستعار دلگیر می گرداند.

ما از زمانه عمر و ام کرده ایم ای وای ما که هست زمانه غریم ما (۲۷)

در جای دیگر این جهان بی ثبات را مذمت کرده می گوید:

این جهان بر مثال مرداری است کس گسان گرد او هزار هزار (۲۸)
خلیلی فکر سنایی را تایید کرده می گوید:

این جهان بر مثال مرداریست مایه رنج و نکبت و خواریست
کس گسان دور او هزار هزار همه مردار خواری و مرده شکار (۲۹)

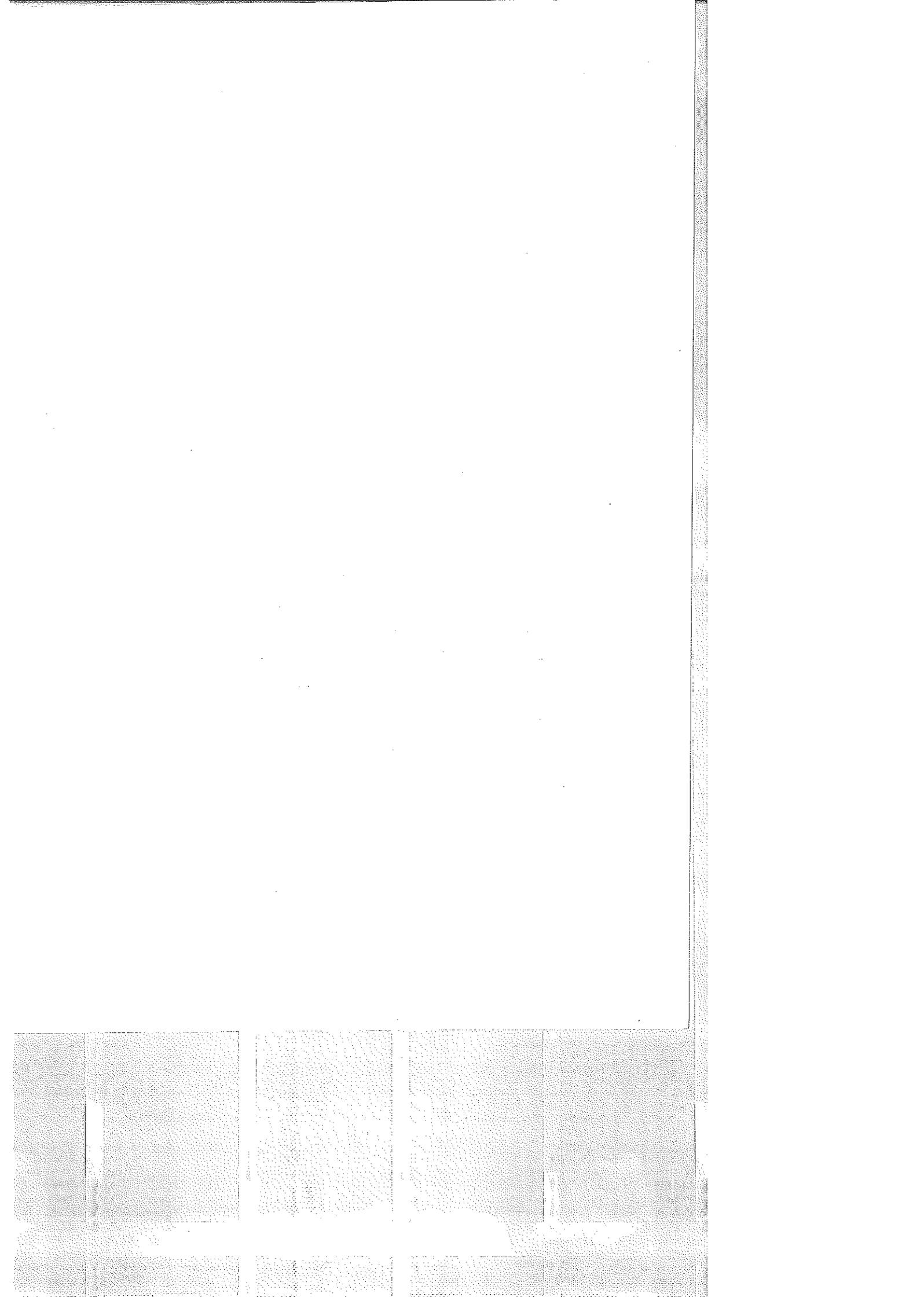
حواشی:

- ۱- نفیسی، سعید، مقدمه دیوان خلیل الله خلیلی، ص ۱۰.
- ۲- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۵۵۲.
- ۳- خلیلی، خلیل الله، احوال و آثار سنایی مقدمه، ص ۱.
- ۴- همو، دیوان خلیل الله خلیلی، (پیوند دلها)؛ ص ۹۵-۹۳.
- ۵- همو، کلیات اشعار خلیلی، ص ۱۵۸.
- ۶- همو، همان؛ ص ۳۷۴.
- ۷- خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیلی، ص ۸۵.
- ۸- همو، همان؛ ص ۳۷۹.
- ۹- همو، همان؛ ص ۱۷۰.
- ۱۰- همو، همان، ص ۸۵.
- ۱۱- همو، احوال و آثار سنایی، ص ۷۳.
- ۱۲- همو، همان، صص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۱۳- همو، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی، ص ۱۱۳.
- ۱۴- همو، همان؛ ص ۳۷۳.
- ۱۵- همو، دیوان اشعار خلیلی، پیوند دلها؛ ص ۵۰۸.
- ۱۶- همو، کلیات اشعار خلیلی، ص ۲۰۹.

- ۱۷- همو، همان؛ ص ۳۷۶.
- ۱۸- همو، همان؛ ص ۱۸۲.
- ۱۹- همو، همان، ص ۳۸۳.
- ۲۰- همو، همان؛ ص ۱۶۷.
- ۲۱- همو، همان؛ ص ۱۶۷.
- ۲۲- سنایی، ابوالمجد حکیم، دیوان سنایی، ص ۶۷۸.
- ۲۳- همو، همان، ص ۱۰۵۸.
- ۲۴- خلیلی، خلیل الله، کلیات استاد خلیل الله خلیلی، ص ۵۲.
- ۲۵- همو، کلیات اشعار خلیلی، ص ۵۲۱.
- ۲۶- همو، همان؛ ص ۲۳۴.
- ۲۷- سنایی، ابوالمجد حکیم، دیوان سنایی، ص ۲۷۷.
- ۲۸- همو، همان؛ ص ۵۱۲.
- ۲۹- خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیلی، ص ۴۵۹.

کتابشناسی:

- ۱- خلیلی، خلیل الله، (۱۳۵۶ش) احوال و آثار سنایی غزنوی، کابل.
- ۲- همو، (۱۳۷۸ش) دیوان خلیل الله خلیلی با مقدمه دکتر محمد سرور مولایی چاپ اول به کوشش محمد ابراهیم شریعتی، تهران.
- ۳- همو، (۱۳۷۸) کلیات اشعار خلیل الله خلیلی به کوشش عبدالحی خراسانی، تهران.
- ۴- سنایی، ابوالمجد حکیم، (۱۳۶۲ش) دیوان سنایی به اهتمام مدرس رضوی، تهران.
- ۵- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۱ش) تاریخ ادبیات در ایران، فردوسی، تهران.



بررسی نسخه دستنویس اصطلاحات صوفیه سجان رای

دکتر رضیه سلطانه *

گروه فارسی، دانشکده دولتی خواجهان، لیه

چیکده:

اصطلاحات صوفیه " نسخه ای است بسیار نفیس قرن ۱۷ هجری از سجان رای. سجان رای در دوره های اورنگ زیب و داراشکوه منصب کتاب باشی دانشاء نویس و منشی بعضی از امرای آن اران داشته است.

کتاب مذکور علاوه بر اصطلاحات خاص صوفیه، اصطلاحات عشق و عاشقی و واژه های مخصوص شبه قاره و اصطلاحات شعری این دیار، بررسی می کند. کلید واژه ها: سجان رای، خلاصه التواریخ، ادبیات فارسی شبه قاره.

شرح حال زندگی مولف :

نویسنده در اثر مشهور خود در خلاصه التواریخ نام خود را ذکر نکرده، مورخین و مقاله نویسان از او با نامهای سبحان رای، سنجان رای و سجان رای یاد کرده اند. ریو در فهرست کتابش تقریباً در ۵۰ جا نام مولف را سجان رای نوشته است. در فهرستهای اندیا آفس بانکسی پور و دیگر کتابخانه ها نام مصنف سجان رای نوشته شده است. آقای بیورج نیز در مقاله اش این چندین نوشته است.

پیرامون احوالات شخصی سجان رای اطلاعات زیادی در دسترس ما نیست. از نوشته های سجان رای در می یابیم که او کاتب باشی بعضی از امرا بوده است. همان طور که از نام او پیداست و در اواخر نیمه دوم قرن ۱۷ می زیسته است. از تفحص در خلاصه التواریخ مشخص می شود که او اهل شهر بتاله استان گوردا سپور بوده است. او شغل منشی گری را اختیار کرد و با رؤسای دربار و حکومت در ارتباط بود. از اختتامیه خلاصه الانشا همین قدر مشخص می شود که شخصی بنام میر آند که عموی سجان بوده و استاد نیز بوده در دیوان شاهزاده دارا شکوه منشی بود. بعد از کشته شدن دارا شکوه او تا بیست و دو سال در خدمت نواب امیر خان عالمگیری بود. وقتی امیر خان به کابل رفت او کارش را رها کرد و گوشه عزلت را بر گزید. در مورد بیوگرافی سجان رای فقط آن قدر می دانیم که به منظور یافتن کابل، تنه و دامنه های هیمالیه رفته بود.

تالیفات:

- سجان رای چهار اثر دارد: ۱- خلاصه التواریخ ۲- خلاصه المکاتیب
۳- خلاصه السیاق ۴- خلاصه الانشا

معرفی کتاب:

نسخه خطی "اصطلاحات صوفیه" در فهرست نسخه های خطی فارسی دانشگاه پنجاب لاهور در کتاب گنجینه آذر تالیف سید خضر عباس نوشاهی در صفحه ۶۴ می باشد این يك نسخه منحصر به فرد است.

این نسخه گنجینه آذر شامل بر ۱۵۸ صفحه است که قطع آن ۱۲ در ۸ سانتی متر است، به خط نستعلیق نگاشته شده و در صفحه ۱۳ سطر است.

این کتاب فرهنگ اصطلاحات صوفیه است، مولف خود اسم آن را "اصطلاحات صوفیه" نوشته است. تاریخ جمع آوردی مطالب آن را نمی توان مشخص کرد زیرا که مؤلف در مقدمه کتاب یا در خاتمه آن چیزی نگفته است. در دانشگاه پنجاب نسخه موجود نسخه منحصر می باشد برای همین به طریقه های دیگر نیز نمی توان تاریخ تالیف را مشخص کرده کتاب این نسخه تاریخ نوشتن نسخه را ۱۱ شعبان نوشته است ولی سال آن را مشخص نکرده است به همین علت تاریخ نوشتن آن را نیز نمی توان گفت.

در این کتاب با اطمینان به نظریه و معلومات نمی توان به تشریح و توضیح اصطلاحات پرداخت بلکه عبارات و کلمات دیگری که برای تکمیل معانی تصوف به ویژه شاعران نیز استفاده کرده اند معنی و مفهوم آنها را روشن می کند.

اصطلاحات را می توان به صورت زیر تقسیم بندی کرد.

- (۱) اصطلاحات خاص تصوف همانند تجرید، تفرید، فکر، فنا، بقا.
- (۲) شراب و جام و می نیز اصطلاحات مربوط به تصوف هستند که برای بیان معانی تصوف از آنها استفاده می شوند. شراب، میکده، جام، پیر مغان.
- (۳) معشوق و متعلقات آن واژه های مرتبطی هستند که برای بیان معانی به کار می روند. رخسار، زلف، زرخدان، ابرو و غیره.
- (۴) اخلاق فاضله صبر، شکر، رضا، قناعت، تقوی.
- (۵) حالت افراد مرتبط با تصوف شیخ، زاهد.
- (۶) روشن کردن و شرح دادن اعضای انسانی مثلاً چشم، قلب.
- (۷) واژه های معمولی و عادی که شاعران به عنوان تشبیه استفاده می کنند مثلاً صبا شمع.
- (۸) الفاظ متفرق مثلاً کشتی نوح

نویسنده در متن کتاب این مأخذ را ذکر کرده است

کشف اللغات:

مثلاً می نویسد: «شاهان پناه علی شاه مسلمه الله ابقاه اصطلاحات متفرقه صوفیه و مضمورات این فرقه علیه را که برای واقفان موافق اسرار بر صراط مستقیم مدعا رهنمون گشته اند. و نامحرمان راه عشق و محبت را نعل و ازگون زده از نسخه کشف اللغات که مصنفش از کامل اولیاست و تصنیفش شهود معارف و معانی را آئینه مصفا بر آورده تدوین داد. و انتخاب اصطلاحات صوفیه نام نهاد و دوست بی همتا لاله جواله ناتھ هم در ترتیب این نسخه غریبه داد تلاش و مرافقت داد. بر آوردن این درر غرر آبدار از آن بحر ذخارنه کار غواصی قطره بی مقدار بود.

علاوه بر این از کشف المحجوب و دیگر کتابها نیز نام برده است. قبل از این نیز در شبه قاره فرهنگ مستقلی برای اصطلاحات تصوف وجود نداشت. البته برای تشریح اشعار شاعران عرفانی کتابهایی نوشته شده است که در آنها به تفصیل در مورد اصطلاحات تصوف سخن به میان آمده است. مثلاً شرح هایی که بر اشعار حافظ نوشته شده.

این کتاب با عنوان حروف جار به تشریح الفاظ می پردازد. لیکن از دیدگاه فرهنگ نویسی رعایت این ترتیب کاملاً صحیح نیست.

نویسنده برای علاقه مند کردن خواننده در جاهای مناسب از اشعار استفاده کرده که این از حسن سلیقه نویسنده می گوید. در جاهایی نیز با آوردن حکایات و روایات مفهوم را به خواننده می فهماند.

ارزش عرفانی کتاب:

ارزش عرفانی این کتاب کاملاً مشخص است چرا که در آن به توصیف و تشریح اصطلاحات دارای کاربرد زیاد در تصوف و طریقت پرداخته است و از شاعران صوفی و از سخنان دیگر نویسندگان بسیار کمک گرفته است. نویسنده با استفاده از مدارك مستند این کتاب را تنظیم کرده است. به همین علت در این کتاب اطلاعات کتاب های نوشته شده را یکجا گرد آوری

کرده است و مارا از خواندن کتابهای دیگر بی نیاز کرده است. تقریباً ۳۵۰ اصطلاح قابل فهم بیان شده است بدین ترتیب کتاب مذکور گنجینه منحصر به فرد اطلاعات در زمینه سلوک و تصوف است. گرد آورنده برای تأیید معانی واژه‌ها از آیات قرآنی، احادیث نبوی، سخنان عارفان و اشعار شاعران استفاده کرده است به همین خاطر اهمیت کتاب دو چندان شده است گفته‌های شاعران، عارفان و صوفیان حفظ شده است. مؤلف مآخذ و منابع کتاب را به طور کامل مشخص نکرده است. در بیان مآخذ و منابع به کتابهای اشاره کرده است که هنوز چاپ نشده‌اند بدین ترتیب دانشجویان به واسطه مطالعه این کتاب از آن کتابها (چاپ نشده) نیز استفاده می‌کنند. در این کتاب در بسیاری جاها حکایات بزرگان و گفته‌ها و سخنان ایشان آمده است بدین ترتیب علاوه بر تصوف و عرفان زندگینامه‌های عارفان نیز مشخص می‌شوند. در این کتاب توضیح و تشریح سه نوع اصطلاحات مصطلح در مورد تصوف نیز آمده است:

(۱) اصطلاحات ویژه علم تصوف مثلاً شکر، صعق، شهادت و خطر (اندیشه).

(۲) برای معشوق و چیزهای وابسته به آن واژه‌هایی وجود دارند که در معانی غیر حقیقی خود به کار برده می‌شوند. مانند: ابرو، رخسار، زلف، لب، قد و غمزو.

(۳) شراب و الفاظ وابسته به آن که برای بیان مضامین تصوف به کار می‌روند مانند:

جام، ساقی، میکده و خرابات و غیره.

علاوه بر این‌ها واژه‌هایی نیز هستند که صوفیان در معانی ویژه‌ای به کار می‌برند مانند: صبا و خیال.

صفات اخلاقی که صوفیان آنها را در معانی خاص خود به کار می‌برند، مثل صبر، شکر و توبه اصطلاحات مذهبی یعنی اصطلاحاتی که در ارتباط با این هستند و در معانی خاص خود به کار برده می‌شوند. مثل توحید و نبوت.

باتوجه به اوصاف مذکور این کتاب در زمینه تصوف یک تصنیف بی نظیر است و از جهت اهمیت عرفانی بی همتا است و برای یک صوفی به منزله گنجینه ارزشمندی است که هر لحظه می‌تواند از آن بهره‌مند شود.

اهمیت ادبی کتاب:

شیوه این کتاب در بیان موضوعات در خور اهمیت است. به طوری که موضوعات را به روشنی بیان کرده است. خواننده هنگام خواندن احساس خستگی نمی کند و تا انتها با علاقه بسیار به خواندن ادامه می دهد.

سادگی و تسلسل:

سبک نگارش کتاب ساده و مسلسل است. موضوعات مهم را با چنان عبارات ساده ای بیان کرده که خواننده با هیچ مشکلی مواجه نمی شود. چونکه معانی مفاهیم مشکل همراه آن نوشته شده است بنا برین مفهومی نمی ماند که غیر قابل فهم باشد. حکایات و روایات با زبانی ساده بیان شده و از محاورات نیز استفاده شده است. جملات بسیار شیرین و رسا هستند نمونه ای را ببینید.

حکایت: مردی در ویشی را گفت که آن ساعت که ترا با خدای تعالی وقتی باشد مرا یاد کن و به دعا مددی فرمای. در ویش جواب داد که وای بر آن وقت که تو در آن یاد آیی. ای برادر، وقت آن است که جز حق چیزی در دل نیاید و از غیر آگاهی نباشد.

ایجاز:

بارزترین سبک این کتاب ایجاز بیان است به طوری که مفاهیم گسترده ای را در کوتاه ترین جملات بیان می کند. مؤلف توضیح کلمه ای را می توانست در چند صفحه بیاورد در دو کلمه بیان کرده است و واقعاً با موفقیت از عهده این کار بر آمده است. مثلاً (قرب بالضم) تشریح قرب بالضم در نهایت وضاحت در چند جمله بدین صورت آمده است قرب مالفم: نزد یک شدن و نزدیکی و در اصطلاح متصوفه قرب عبارت است از وفا به عهد سابق میان حق و بنده یعنی بشریعت طریقت رانگه دارد و به طریقت حقیقت را محافظت کند.

از حجابِ نفسِ ظلمانی برآ

تا شوی شایستهٔ قربِ خدا

بی تصنع:

در سبک نگارش "اصطلاحات صوفیه" هیچ تصنع و اغراقی وجود ندارد.

منایح ادبی:

مؤلف برای هر چه زیبا تر کردن شیوه نگارش از انواع آرایش های کلامی بهره جسته است. با به کار بردن واژگان و ترکیبات دلنشین و جملات مناسب و به جا مفهوم را بسیار زیبا و پر معنا ساخته است. مثلاً عبارت زیر را ملاحظه فرمایید:

"شاه شاهان پناه غلام علی شاه مسلمه الله ایقاه اصطلاحات متفرقه صوفیه و مضمرات این فرقه علیه را که برای واقفان موافق اسرار بر صراط مستقیم مدعا رهنمون گشته اند." جمله ای کاملاً و به جا و مناسب را ملاحظه کنید:

"جامه زیبایی اصطلاحات سالکان پوشش وجود واجب حقیقت اوست و استعارات نگارین نگار گریبان مناقب جمهور خاص سزد."

استفاده از مترادفات:

مؤلف برای زیبا تر کردن جملات از کلمات هم معنی نیز استفاده کرده است و این استفاده کاملاً مناسب و به جا بوده به همین علت جملات زیبا و دلنشین هستند. مثلاً "صوفی صوف و پشمینه پوش و در اصطلاح سالکان صوفی آن را گویند که نگاره دارد دل خود را از غیر خدای تعالی خطرۀ نفسانی و شیطانی مدخل در سرا پرده دل ندهد و دایم در عبادت و ریاضت بر جاده شرع باشد." "در اصطلاح سالکان زهد عبارت است از بیرون آمدن از دنیا و آرزوهایی که بدو تعلق دارد. مثل مال و ملک و جاه و ناموس و غیره."

استفاده از کلمات متضاد:

همانند مترادف ها در متن نیز کلمات متضاد به کار برده است، بی جا نگفته ایم اگر بگوییم که این زیبایی نگارش را دو چندان کرده است. (آنچه که باعث زیبا تر شدن شیوه نگارش شده است استفاده از واژگان متضاد است.) مثلاً

”دل بریان و چشم گریان و روی زرد و موی ژولیده و سرو پا برهنه، شب و روز در کوی دوست حاجی و ارطواف کند و از غیر بیزار باشد.“

”او را در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت وجود نماند و به عدم اصلی و ذاتی را جمع گردد و این را فقر حقیقی گویند.“

ایستاده از اوگان عربی:

نویسنده برزبانی عربی تسلط کامل دارد. او با استفاده به اقوال عارفان و استفاده مناسب از آنها گفته های خود را از نهایت زیبایی بیان کرده است و به تصنیف خود ارزش علمی و ادبی بخشیده است. وقتی که پیرامون مسأله ای وارد بحث می شود فارسی می نویسد ولی کم کم شروع به آوردن جملات عربی می کند. به مثالی توجه کنید.

”در اصطلاح متصوفه فقیر آن را گویند که هیچ چیز محتاج نبود چنان که بزرگی گفته است که الْفَقْرُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى و خواجه جنید رحمت الله علیه فرموده است که الْفَقْرُ الْفَقْرُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا إِلَى رَبِّهِ و بندگی شیخ حریری گفته است که الْفَقِيرُ مَنْ لَا قَلْبَ لَهُ وَلَا رَبَّ لَهُ وَلَا دِينَ لَهُ زیرا که احتیاج صفت موجود باشد و فقیر چون در بحر نیستی غوطه خورد، احتیاجش نماند. فقرش تمام شد انا تم الفقر فهو الله این باشد.“

جملات عربی را توجه کنید.

”وَ اختلفوا في المهدي فقال بعضهم ان المهدي هو محمد بن حنفية فهذا القول مردود
 دَوْ قَالَ بَعْضُهُمْ اِنَّ الْمَهْدِيَّ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَكَذَلِكَ مِنْ أَوْلَادِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ اِنَّ الْمَهْدِيَّ هُوَ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ فَالْقَوْلَانِ الْأَخِيرَانِ صَحِيحٌ وَفِي الْحَدِيثِ كَيْفَ يَهْلِكُ أُمَّتِي أَوْ أُمَّتُهُ فِي أَوْلِيَّهَا وَ
 عِيسَى فِي آخِرِهَا وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا وَفِي رِوَايَةٍ كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّتِي أَوْ
 أُمَّتُهُ اَنَا قَا يَدَهَا وَعِيسَى سَا يَهْدِيهَا وَ الْمَهْدِيُّ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا وَ يُوْدِيهَا مَا
 فِي الْحَدِيثِ عَنِ الْمَوْسَى الْأَشْعَرِيِّ،،“

استناد به قرآن و احادیث:

مولف بر زبان عربی تسلط کامل دارد. به همین خاطر همواره از آیات قرآن و احادیث نبوی در جاهای مناسب استفاده کرده است همان گونه که يك زر گر با مهارتی خاص نگین را در انگشتر جای می دهد. مؤلف نیز آیات قرآنی و احادیث نبوی را جای مطلب قرار می دهد. مشاهده این آیات در نوشته های يك مورخ هندو باعث تعجب است. همچنین اثر عمیق و دیر پای فرهنگ و علوم اسلامی بر غیر مسلمانان آن زمان آشکار می شود. مثلاً

آیه قرآنی: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رَوْحِي ۲۹ ك الْحجر ۱۵

قال الله تعالى النفس الأماره بنالسوء ۳۵ ك يوسف ۱۲

”هوا بالتحريك. آرزو كردن و دوست داشتن و بی فرزند شدن ما در و آنچه از روی نفس بان باشد که قوله تعالى أفرأيت من اتخذها لهه هواه. ۲۳ ك الحايته ۶۵

واژگان و ترکیبات زبانهای دیگر:

نویسنده در نوشته فارسی خود، با توجه به علم و آگاهی خود واژه های هندی، عربی و همان طور واژه های بومی و محلی را در جاهای بسیاری به کار برده است. ادیبان و نویسندگان شبه قاره در نوشته های خود چاره ای جز آوردن واژه های بومی (محاورات محلی) نداشتند چونکه معادل آنها در زبان فارسی وجود نداشت و اگر هم واژه های معادل فارسی داشت خواننده از فهم آن عاجز بود.

مثلاً لفظ عربی قیل که معادل آن در فارسی می شود ”می گویند

و یالفظ هندی بهگندر که معادل فارسی آن دمل است.

استفاده از شعر شاعران:

سبحان رای برای رساندن پیامش به خواننده از گفته شاعران شاهد می آورد. مثلاً در

توضیح شوق بالفتح اشعار را درج کرده است.

شوق بالفتح: آرزو مند شدن و آرزو مندی نمودن و آرزو مند گردانیدن و در آویختن ریسمان به

چیزی و آرزو مندی و او معتدی و لازم آمده است.

شوق شهباز محبت را پسر است
 در حریم انس و جان را رهبر است
 دوستی بی شوق نپذیرد کمال
 زان که بی چوگان نشد گویی به حال

چونکه "اصطلاحات صوفیه" يك فرهنگ است و فرهنگ به منظور توضیح و تشریح اصطلاحات و واژگان تالیف می شود، به همین علت باید زبانی ساده و گویا داشته باشد و در آن هیچ گونه پیچیدگی و دشواری و شکی نباشد تا کسی که از آن استفاده می کند دچار هیچ نوع ابهامی نشود. اصطلاحات صوفیه تمام این خصوصیات را دارد (براین اساس کامل شده است) مولف جملات کوچک و قابل فهم به کار برده و تلاش کرده است که بیانی رسا داشته باشد. اگرچه در بیشتر جاها پیرامون علم کلام و فلسفه و تصوف وارد بحث شده ولی کوشش کرده که موضوعات را به روشنی و سادگی بیان کند. اگر مولف در جاهای بسیاری واژگان عربی را به کار برده ولی در عین حال که مولف در جاهای بسیاری واژگان عربی را به کار برده برای يك فرد تحصیل کرده فهم آن دشوار نیست.

"اصطلاحات صوفیه" نه تنها از جهت معنی و مفهوم بلکه از جهت بیان و گفتار نیز می توان گفت کتابی نمونه است، به علت تمام خصوصیات ذکر شده اهمیت ادبی و علمی این کتاب را نمی توان انکار کرد.

حواشی:

- ۱- پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ (۱۹۷۴م) دکتر ظہور الدین احمد، جلد دوم، مجلس ترقی ادب، لاہور، ص ۲۶۵.
- ۲- همان، ص ۲۶۶.
- ۳- فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان کراچی (۱۳۶۲ش) عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۴- نسخہ های خطی اصطلاحات صوفیہ، سبحان رای، ص ۲.
- ۵- نسخہ های خطی اصطلاحات صوفیہ، سبحان رای، ص ۷۵.
- ۶- همان، ص ۵۳.
- ۷- همان، ص ۳۹.

احوال و آثار وارسته

دکتر انجم طاهره

استاد یار، گروه فارسی، دانشگاه بانوان، آل. سی. لاهور

چکیده:

سیالکوتی مل وارسته در اواخر دوره تیموریان هند چهره ای است بسیار ممتاز و برجسته که از سرزمین شبه قاره هند و پاکستان برخاسته است. او نه فقط انشا نگار ماهر بود بلکه در زمینه لغت نویسی، نقد و فن شعر دستگاه کامل و جایگاه خاصی دارد. وارسته يك محقق دقیق و لغت نویس پرکار است. او در زمینه های متنوع فعالیت داشت. جواب شافی و احقاق حق، مطلع السعدین و مصطلحات شعرا منبع موثق محققان دیروز و امروز و فرداست.

کلید واژه ها: وارسته، مصطلحات شعرا، مطلع السعدین، جواب شافی.

وارسته معروف به سیالکوتی مل، ادیب و دانشمند بزرگ و ناقد برجسته ادبیات فارسی گوی شبه قاره در قرن دوازدهم در سیالکوت از نواحی لاهور به دنیا آمد. در باره نام اصلی وی فقط يك ماخذ چار باغ پنجاب (۱) از گنیش داس و دیره در دست داریم که نام وارسته "لاله اندر بهان" می نویسد:

"در عهد آخرین محمد شاه و احمد شاه قاضی بدرالدین مرد با خوبی از اکابیر شهر سیالکوت بود. در همین عهد لاله اندر بهان المعروف سیالکوتی وارسته تخلص قوم خطری [کهتری] صاحب علم و قلم بوده است." (۲)

وارسته در تالیفات خود (مطالع السعدین، جواب شافی، احقاق حق، مصطلحات شعرا) جایی نام کامل خود نیآورده فقط "بنده وارسته" و "فقیر وارسته" می نویسد. اما بنا به گفته گنیش داس نام وی لاله اندر بهان، معروف به سیالکوتی [مل]، تخلص وارسته است. او از قوم خطری (کهتری) هندوان تعلق داشت. همانطور آزاد بلگرامی در خزانه عامره وی را "وارسته سیالکوتی" خوانده است. (۳) و در تذکره های دیگر سیالکوتی مل آمده است و جایی وی را وارسته لاهوری هم می خوانند:

تذکره بینظیر:

"وارسته لاهوری که هندویست، سیالکوتی مل نام." (۴)

گل رعنا:

"مولد او سیالکوت از توابع لاهور است لهذا نام او سیالکوتی مل بود." (۵)

صبح گلشن:

"وارسته لاهوری، سیالکوتی مل نام داشت." (۶)

انیس العاشقین:

"نامش سیالکوتی مل مولدش لاهور و از فرقه کهتری بود." (۷)

و در نامه ای که واقف بتالوی به آزادبلگرامی نوشته است، نام وی سیالکوتی مل

وارسته می آورد. (۸)

در میان هندوان اسامی مانند سیالکوتی مل، پیشاوری مل، امرتسری لال و امثال آنها که مربوط به شهرها می باشد مرسوم بوده است. (۹) لاله اندر بهان متخلص به وارسته نیز به مناسبت به شهر تولد خود به سیالکوتی مل شهرت یافته است. لاله واژه هندی و اسم مذکر است و بمعنی عزیز و محترم و گرامی و معتبر بکار می برند و بالعموم برای احترام در آغاز اسم هندوان می آید. به همین طریق کلمه "مل" (۱۰) مختصر "مل جی" معنی معزز و محترم دارد و در میان هندوان برای مخاطب کردن شخصی معزز به نشانه احترام به آخر اسم اضافه می شود.

چون سیالکوت قصبه بی نزد لاهور بود و لاهور آن روزها مرکز عمده ای از علم و دانش به شمار می رفت. پس اینکه تذکره نویسان وارسته را وارسته لاهوری هم می گویند و این بعید از قیاس نیست. درباره فامیل وارسته و نیاگانش دقیقاً معلوم نیست و در واقع در هیچ تذکره ای در مورد زن و فرزند داشتن اشاره نشده است و نه در آثار وارسته درین مورد سخنی به میان آمده است. فقط این قدر معلوم می شود که شاعر و انشا نگار معروف محمد حسن قتیل نوّه وی بود:

"حضرت استادی مرحوم مغفور میرزا محمد حسن قتیل دخترزاده"

او [وارسته] است. (۱۱)

تحصیلات و استادان:

مسأله دیگر مربوط به روزگار وارسته تحصیلات اوست. متأسفانه معلوم نشد که وارسته در کدام مدرسه ها کسب علم کرده است ولی ظاهراً می توان گفت که وارسته تحصیلات خود حتماً از محضر اساتید برجسته و نامدار در حوضه های علمی آن زمان در سیالکوت طی کرده باشد. چنانکه خود در مقدمه مطلع السعدین می نویسد:

"مدت العمر در تتبع دواوین فصحا و منشورات بلغا بسر بردم و از خدمت

اکابر زمان استفاده و افاضه نمودم. و از جناب اهل کمال انواع افاده و

افاضه دیدم و به قدر لیاقت و استعداد از بوارق فیوض مستعدان روزگار

چشم بینش را سرمه کشیدم" (۱۲)

وارسته در تالیفات خود میر محمدعلی رایج سیالکوتی که شاعر معروف آن عصر بود، را استاد خود گفته است و برای وی احترام زاید الوصفی ملحوظ داشته است:

"مثال از ترکیب بند از افادات استادی میر محمد علی رایج غفرالله

له" (۱۳)

وارسته در آثار خود از شعر رایج سیالکوتی استفاده سرشاری نموده است. بطور مثال در ضمن شرح ترکیب بند این شعر رایج سیالکوتی:

بیرون و درون جز تو ام ای ماه ندارد چشم اشک ندیدست و جگر آه ندارد
در خلوت حق معرفت نفس بود یار از خویش برون رفته درون راه ندارد

....

نه چرخ غبار ره آواره فقر است عالم همه یک خرقه صد پاره فقر است (۱۴)
و در ذیل تصرفات فارسیان این شعر رایج:

بر آ از کوی باغ دهر نتوان آر مید اینجا

که رنگ از تنگی جا بوی گل گشت و پرید اینجا (۱۵)

وارسته در مصطلحات شعرا این بیت رایج را در شرح آتش خوردن بطور استناد آورده است:

آب گردد شکر از شرم کلامی که تراست

کبک آتش خورد از داغ خرامی که تراست (۱۶)

وارسته مثالی از نثر رایج در تالیف خود [انتخاب منشآت] آورده است:
در صفت مدرسه:

"جهات سته بر وسعت قانون علومش چشم تنگی است و آسمان مصفاً

پیش چهره پردازی تصور و تصدیقش صدف رنگی." (برک ۱۸۳)

دکتر سیروس شمیسا در مقدمه مصطلحات شعرا می نویسد.

”آنجا که [وارسته] به جای اسم شاعر ”استاد“ می آورد مراد او همین میر محمد علی

رایج سیالکوتی است. (نک: ص ۲۹)“

ولی این گفته او به نظر بنده درست نیست چون جایی که وارسته مثالی از شعر ”استاد“ بطور

استناد می آورد آن شعر در دیوان رایج مرتبه دکتر محمد سرفراز ظفر موجود نیست. بطور مثال

این بیت در جواب شافی :

”... مع ذلك از این عالم بیتی از استاد:

دارد آسیب نزاکت دل غم پیشه ما

خود به خود بشکنند از موج هوا شیشه ما“ (۱۷)

و لاله تیک چند بهار هم در بهار عجم در شرح اصطلاح ”خود به خود شکستن از

چیزی“ همین بیت را از استاد گفته است:

”... چنانچه او ستادی گوید:

دارد آسیب نزاکت دل غم پیشه ما

خود به خود بشکنند از موج هوا شیشه ما“ (۱۸)

ولی من در دیوان رایج سیالکوتی مرتبه دکتر محمد سرفراز ظفر جایی این بیت را پیدا نکردم.

اخلاق:

برخی عقیده دارند که وارسته اخلاق خوبی نداشت:

”مرد قصیر القامت بود و زبان گزنده داشت اکثر معاصران خود را همچو

کرد“ (۱۹)

علاوه بر این معاصر او عبدالوهاب افتخار مؤلف تذکره بینظیر می نویسد:

”طور تحریر وارسته نطق می کند که او مردیست طعنان دریده دهان.

خورده گیری موزونان شعر خود ساخته و زبان خود را از دندان مار و

دم عقرب بیش برده“ (۲۰)

مسافرت ها:

سید محمدعلی حسن خان در تذکره صبح گلشن می نویسد:

”[وارسته] برای تحقیق اصطلاحات فارسی بسر زمین ایران قدم

گذاشت. سی سال در آنجا بود...“ (۲۱)

وارسته در مقدمه مصطلحات شعرا می نویسد:

”هر چند گرد کتب لغات گردیدم، نفحۀ حل معانی بعضی از آن نشنیدم،

ناچار رجوع به زبان دانان ایران آوردم و پانزده سال درین تلاش بسر

بردم.“ (۲۲)

علی حسن در مورد اینکه وارسته در حدود سی سال در ایران اقامت داشت، اشتباه

گرفته است. چون وارسته برای گردآوری تراکیب و لغات و اصطلاحات از ایرانیان ساکن در

هند استفاده نموده است، و مراد وارسته از زبان دانان ایران دیار ساکنان ایران در هند

هستند. وارسته در جواب شافی نامهای محاوره دانان و ثقات ایران هم می نویسد که از آنها در

ردّ اعتراض خان آرزو در بارهٔ يك اصطلاح ”ابرو نازك کردن“ پرسش می کند:

منیر در حالت گرفت برین بیت طالب آملی که:

نگشود چین ز ناصیهٔ ماتم و هنوز

صد بار خفته در خم ابروی انتعاش

آرزو گوید:

”راستی آن است که ابرو نازك کردن درست نیست.“

فقیر وارسته گوید:

”هرچند ابرو نازك کردن در شعر استادی به نظر نیامده، الا مقیمای

حشمت حسنی که زبانندان واقع است در نثر گوید که:

”از پهلوی تربیت آفتاب ضمیرش ماه نو، ابرو به چرخ نازك می کند.“

[نیز وارسته می گوید:]

”و منیر در نثر و نظم خود این محاوره بسیار دارد. نظر به کمال تنبّع و تحقیق منبر و قول مقیما نمی توان نادرست گفت و معهداً فقیر از میر اسماعیل صفاهانی و میر هادی عشرت الدین تغائی زاده زاهد علی خان سخا و صادق علی خان فراهانی پرسید، بالاتفاق گفتند که ابرو نازک کردن... محاوره فصیحای ایران است.“ (۲۳)

ولی به عقیده بنده وارسته در هندوستان در شهرهای مختلف مسافرت کرده است. و اینکه دکتر سیروس شمیسا می گوید:

”[وارسته] در لاهور می زیست اما ظاهراً منزوی بود و جز با قلیلی از ادبا مثل واقف و حاکم که از شاعران معروف لاهور بودند ارتباط نداشت.“ (۲۴)

درست نیست چون مؤلف گل رعنا در مورد سفر و سیاحت و وارسته ذکر می آورده است: ”از برآمده جهان آباد [شاهجهان آباد] و جاهای دیگر را سیر کرد و جماعت موزونان را بر خورد...“ (۲۵)

وارسته خود در مقدمه احقاق حق در ضمن انگیزه تالیف ذکر مصائب سفرهای خود می کند و گوید که بنا بر عدم دستیابی منابع نتوانستم تمام ایرادهای آرزو بر اشعار حزین که در تنبیه الغافلین آورده است را پاسخ دهم:

”اما چون در این روزها مصائب سفر بی ماحصل که به حسب آبخورد و قسمت بد بر سبیل خواهش و زغبت اتفاق افتاده به انضمام مکروهات شتی سر رشته حواس از هم گسیخته و حضور خاطر را خواب فراموش نموده... اجوبه بواقعی به عونه تعالی بعد تا وصول به وطن و نفس راست کردن بشرط حیات بی وفا به قلم آرم.“ (۲۶)

علاوه بر این وارسته در بیاض خود جایی که از شعر شاعران استفاده می کند گاهی با آنان آشنایی خود را برای خوانندگان بیان می کند که نشان دهنده محالست وی با نویسندگان

و فامیل وی است:

”آقا محمد زمان عشرت در لاهور بسر برد. آقا ابراهیم پسرش به فقیر

وارسته آشنا است.“ (۲۷)

غرض این نیست که گفته شود که وارسته سفر نکرده است، در حقیقت او با شعرای مراکز فرهنگی حشرو نشر نداشت تا مقبولیت خود را بعنوان يك شاعر مسجل نماید.

وفات:

وفات وارسته بنا به نوشته مؤلف گل رعنا در دیره غازی خان در سال ۱۱۸۰ ق اتفاق

افتاده است:

”آخر حال به دیره غازی خان که قریب ملتان است، رفت و در

همانجا سنه ثمانین و مایه و الف [۱۱۸۰ ق] رخت ازین عالم

بریست.“ (۲۸)

ولی سید حسام الدین راشدی و دکتر ظهور الدین احمد درین مورد می نویسند: که نور العین واقف بتالوی در آغاز ماه محرم سال ۱۱۸۲ ق نامه ای طویل از مولتان به میر سید غلام علی آزاد بلگرامی نوشته که به بیست و یکم ماه ذی الحجه سال مذکور (۱۱۸۲ ق) به اورنگ آباد رسید. در این نامه می نویسد که سیالکوتی مل يك سال پیش [یعنی در سال ۱۱۸۱ ق] در دیره غازی خان وفات یافته است.

”سال گذشته لاله سیالکوتی مل وارسته تخلص که مجموعه کمال نظم

و نثر بود، در دیره غازی جان سپرد.“ (۲۹)

آثار وارسته:

۱- مصطلحات شعرا:

فرهنگ مصطلحات شعراء معروف به مصطلحات وارسته اثر معروف و ارزشمند سیالکوتی مل وارسته (د: ۱۱۸۱ ق) است. این فرهنگ مشتمل بر بیش از سه هزار (۳۰) اصطلاح کنایی و مثل فارسی همراه مفردات (۳۱) و ترکیبات فارسی و عربی و ترکی با شواهد شعری و

نثری است. مؤلف ضمن بیان اصطلاحات اشعار سخنورانی را بعنوان استاد و استشهدا قرار گرفته است که بیشتر آنان وابسته به عصر تیموریان و صفویان (۳۲) اند.

آغاز کتاب:

کتاب مصطلحات الشعراء بدین جملات آغاز می شود:

”بسم الله مسجریها می خوانم و سفینه کاغذی در بحر سخن

می رانم. الهی شرط توفیق هوا دارم کنی تا کشتی شکسته بسته خود را

به جودی سلامت و اصل گردانم و تاجر سخن را که عرشه نشین زورق

زبان است به ساحل تحقیق رسانم.“ (۳۳)

سبب تالیف:

وارسته در مورد انگیزه تالیفش در مقدمه چنین می نویسد:

”بسنده وارسته به محض سر نوشت ازلی، شب و روز محو مطالعه دو اوین

فصحا بودم و دل و جان را وقف عشق نو خطان الفاظ و معانی می نمودم.

اکثر محاورات غریبه فارسی زبانان در اشعار فصاحت بار دیدم به تحقیق

آن کمر سعی محکم برستم. هر چند گرد کتب لغات گردیدم نفعه حل

معانی بعضی از آن نشنیدم، ناچار رجوع به زبان دانان ایران دیار آوردم

و پانزده سال در این تلاش بسر بردم و آنچه از زبان جماعت شنیدم برای

انتفاع جمهور سخن پردازان خواستم در حیز کتابت در آرم، لهنذا آن را با

بعضی لغات غریبه با وصف آنکه معانی آن در نسخ لغات و شروح

دو اوین و مثنویات قدما مرقوم است به جهت سهولت طلبه در این

صحیفه مسطور نمودم و از ضبط محاورات و لغاتی که در مصنفات تازه

گویان به نظر در نیامد، عطف عنان اشهب قلم واجب دیدم.“ (۳۴)

ازین عبارت دیباچه معلوم می شود که وارسته سیالکوتی مل به تحقیق الفاظ مذاق

خاص دارد (۳۵) و سعی به جمع کردن اصطلاحات خاص آن زمان ایران و هندوستان نموده

است. سیالکوتی مل فرهنگ خود را به این منظور نوشت تا اصطلاحات عامیانه و محاوره‌یی و لغاتی را که در ادبیات معاصر دوره او یعنی شعر سبک هندی وجود داشت عمدتاً در فرهنگ‌ها به آن معنی ثبت و ضبط نشده بود، یکجا گرد آورد. او معانی را به کمک پرسش از ایرانیان و بعضاً رجوع به فرهنگ‌ها و کتب معتبر و مهم استنباط می‌کرد و شواهدی از ابیات شاعران را جهت تایید معانی در ذیل لغت می‌آورد. پس این کتاب سیالکوتی مل و ارسته مشتمل است بر این لغات و اصطلاحات و ضرب المثله‌ها که برخی از آنها هنوز هم رایج است.

سال تالیف مصطلحات شعرا:

وارسته تالیف مصطلحات شعرا را در سال ۱۱۴۹ ق شروع کرد. چنانکه خود در مقدمه

می‌نویسد:

”این نامه را به مشعر تاریخ شروع تالیف است موسوم گردانیدم.“ (۳۶)

سیالکوتی با مهارتی که در حساب جمل داشته آن را برای اسم کتاب خود مناسب تشخیص داده باشد. اما سنال تالیف آن در برهان قاطع به تصحیح محمد معین ۱۱۵۱ ق و در کتاب فرهنگ نویسی در هند و پاکستان از دکتر شهر یار نقوی و دیباچه جلد پنجم فرهنگ نظام سید محمد علی داعی الاسلام، ۱۱۸۰ ق آمده است. گمان می‌رود که سبب اشتباه شهر یار نقوی اینست که هم تاریخ تالیف این اثر و هم سال درگذشت مؤلف آن را ۱۱۸۰ ق یاد کرده است

اگر بر مبنای حروف ابجد تمام حروف عبارت ”مصطلحات الشعرا“ را در محاسبه به شمار آوریم عدد ۱۱۸۰ ق بر می‌آید. حال آنکه حرف ’ش‘ از حروف شمسی است و حرف ’ال‘ نباید به حساب آید. و از عبارت مصطلحات شعرا تاریخ آغاز تدوین در سال ۱۱۴۹ ه ق به دست می‌آید.

علاوه بر این و ارسته در مطلع السعدین (که سال تالیفش ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۴ م است) از

مصطلحات شعرا استفاده کرده است. و ارسته در شرح ضعف تالیف می‌نویسد:

ضعف تالیف

”که آن آوردن کلام ست خلاف محاوره و قاعده اهل زبان .مثالش

.... مستشهدات در مصطلحات الشعرا نوشته ام پس اگر این معنی درین

شعر بگویم.“ (۳۷)

لاله رای تیک چند کهنتری دهلوی متخلص به بهار (د: ۱۱۸۰: ق/ ۱۷۶۶م) پس از

تالیف بهار عجم به منابع دیگری مانند مصطلحات شعرای وارسته سیالکوتی دست یافت و در

تالیف خود تجدید نظر کرد و مندرجات غیر مکرر آن منابع را نیز در بهار عجم جا داد بلکه تمام

مصطلحات را داخل لغت خود کرد:

”بعد از اتمام مسوده اولین... نسخه ای چند دیگر به هم رسید، مثل

مصطلحات شعرای وارسته و رساله مخلص کاشی... ملقطات آنها را

برآورده به تکمیل رسانید.“ (۳۸)

بنا به گفته دکتر سید عبدالله رساله ای از مخلص کاشی مربوط به این موضوع معلوم

نیست. نیز ذبیح الله صفا در کتاب خود تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم، بخش دوم

صص ۱۳۸۶-۱۳۸۷) در ترجمه مخلص کاشی وی را از شاعران نیمه نخستین در سده

دوازدهم می شمرد. او در ضمن تالیفاتش هیچ رساله ای را در زمینه لغت نویسی ذکر نکرده

است.

دلیل دیگر اینست که در کتابخانه بانکی پور (پتنا) خلاصه بهار عجم مؤلفه

اندرمن (شاگرد تیک چند) موجود است. در این نسخه خطی به جای ”رساله مخلص کاشی“

”رساله انندرام مخلص“ نوشته است. (۳۹)

جالب توجه این است که در سراسر بهار عجم مؤلف آن از مصطلحات شعرا و

”رساله انندرام (فرهنگ

مرآة الاصطلاح)“ استفاده کرده است. سال تالیف مرآة الاصطلاح ۱۱۵۸ ق/ ۱۷۴۵ م و از

فرهنگ ”مصطلحات شعرا“ تاریخ آغاز تالیف آن (چنانکه وارسته در دیباچه اش گوید) ۱۱۴۹ ق

۱۷۳۷م بر می آید.

پس حتمًا می توان گفت که وارسته مصطلحات شعرا را در سال ۱۱۴۹ق تالیف کردن آغاز کرد. و پس از تالیف مرآة الصطلاح (۱۱۵۸ق) و پیش از تالیف مطلع السعدین (۱۱۶۸ق / ۱۷۵۴م) تکمیل تالیف مصطلحات شعرا کرد.

وارسته در مصطلحات شعرالغات و اصطلاحات را از دیگر کتاب های فرهنگ به شیوه آنها گردآوری نکرده است، بلکه نخست درستی و نادرستی هر واژه و اصطلاح را بر رسیده و سپس آن را به فرهنگ خود افزوده است. همچنین گاه در برخی موارد توضیحات وی مفصل تر و شواهد و استنادش کامل تر و بیشتر از سایر آثار در این زمینه است.

از ویژگی های مصطلحات شعرا وابستگی به فرهنگ پیرامنه و دیر پای ایران و هندوستان است و این فرهنگ در زمینه های گوناگون فرهنگی اطلاع دارد و تحقیق و بررسی وارسته در باره ویژگی های چند طبقه اجتماعی، نهادها، روابط و رفتارهای اجتماعی مردم ستودنی است. او محاورات نادر و اصطلاحات اهل حرفه مانند منشیان، نقاشان، میرزایان دفتر، بازارگانان، موسیقی دانان کشتی گیران، بازیگران، کبوتر بازان، کشتی گیران و امثال آنها را نیز در تالیف خود گنجانیده است که منبعث از آداب و رسوم اجتماعی ایران و هند است.

این کتاب چندین بار از هندوستان و پاکستان و ایران چاپ شده است.

۲- جواب شافی. تالیف: ۱۱۶۳ق:

جواب شافی کتابی است بسیار سودمند و با ارزش که در نقد شعر فارسی به تالیف در آمده است و بر اساس موضوع خود در میان نویسندگان و نقادان بعدی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. مؤلف آن وارسته سیالکوتی مل در ۱۱۶۳ق این رساله را تالیف نمود.

این رساله کوچک در ردّ حواشی سراج الدین علی خان آرزو بر دیوان حاکم لاهوری و جواب نقد و ایراد آرزو بر ۱۱ شعر منیر لاهوری می باشد. ابوالبرکات منیر لاهوری کتابی به نام کارنامه بر اشعار عرفی شیرازی (د: ۹۹۹ق)، طالب آملی (د: ۱۰۳۶ق)، زلالی خوانساری (د: ۱۰۳۴ق) و ظهوری ترشیزی (د: ۱۰۳۵ق) نقدی نوشت. آرزو در مقام

مدافعه آمد و در رساله بی موسوم به سراج منیر (۴۰) ایرادات منیر لاهوری را از نظر جنبه های گوناگون با دلایل و شواهد علمی پاسخ گفته است. در پایان کتاب 'سراج منیر' خان آرزو ۱۱ بیت از دیوان منیر لاهوری گرفته، مورد نقد قرار می دهد. وارسته در جواب شافی پاسخ به این ایرادهای آرزو بر اشعار حاکم و منیر لاهوری می دهد.

از این رساله چند نسخه های خطی در کتابخانه های زیر حفظ می شود:

کلیکته، کتابخانه ایشیاتک سوسائتی بنگال، ذخیره کرزن، شماره: ۴۴۳، ۶ مکتوبه ۲۷ محرم ۱۱۹۳ق/ ۱۴ فوریه ۱۷۷۹م در فرخ آباد.

لکهنشو، کتابخانه عمومی امیرالدوله، شماره ۴۸۳۳۸، ۱۱۷۳ق، به عنوان: جوابات خان آرزو، اسم مولف حکیم بیگ خان حاکم غلط نوشته است، ۲۰ ص.

□ لکهنشو، دانشگاه لکهنشو، کتابخانه تاگور، شماره: ۴۵۱۵۵، نستعلیق، نوشته ۸ صفر ۱۲۲۹ق، به عنوان محاکمه از وارسته، ۱۲ ص.

□ داکا، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه داکا، شماره: ۱۹۶، مجموعه ده رساله. رساله جواب شافی در آخر این مجموعه است؛ برگ ۱۰۱ تا ۱۱۱ ب. تاریخ کتابت: ۱۲۳۵ق/ ۱۸۱۹م.

□ رام پور، کتابخانه عمومی صولت، شماره: ۱۸۴، نستعلیق، جمادی الاول، ۱۲۵۲ق، ۲۱ ص

□ پیشاور، کتابخانه مولانا اسرائیل کان الله له، نستعلیق پخته، ۱۲۹ق

□ پتنا؛ کتابخانه خدا بخش، شماره ۱۹۴۷/۱، نستعلیق، بدون تاریخ کتابت،

□ جواب شافی رادکتر سیروس شمیسا تصحیح کرده با یک مقدمه مبسوط از تهران بسال ۱۳۸۱ش چاپ کرده اند. دکتر سید حسن عباس استاد ادبیات فارسی در دانشگاه هندوی وارانسی، بنارس، هندوستان نیز متن این رساله را تصحیح و تنقیح کرده و به وسیله فصلنامه "دانش" تحت شماره ۹۰ از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ شده است.

۳- احقاق حق. [تالیف قبل از سال ۱۱۵۲ق].

هیچ کس از نویسندگان ذیل تالیفات وارسته ذکر می از احقاق حق نکرد. دکتر حسن

عباس استاد ادبیات فارسی، دانشگاه هندوی، بنارس، وارانسی، نسخه خطی احقاق حق را تصحیح

کرده است و متن تصحیح شده را برای دکتر نجم الرشید، استاد و پژوهشگر فارسی، دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور فراهم آوردند و دکتر نجم الرشید به کمال مهر و شفقت نسخه احقاق حق را برای استفاده رساله دکتری در اختیار من دادند. من برای این کمک و مساعدت ایشان سپاسگزار هستم.

احقاق حق یکی از آثار برجسته در خصوص نقد شعر فارسی دارای اهمیت فراوان است. وارسته این کتاب را در پاسخ به خرده گیری های آرزو و در دفاع از شیخ علی حزین تألیف کرده است.

آرزو در کتاب خود - تنبیه الغافلین - به نقد و بررسی شعر حزین در دیوان چهارم (۴۱) پرداخته است. چون شیخ علی حزین در آثار منظوم و منثور خود هجو هندوستان و ساکنانش کرد و فارسی گویان هند را با آن همه شعر های نفز و خدمات بزرگ حقیر شمرده و بر سبک نگارش آنان خرده گرفت. تنبیه الغافلین از دانشگاه پنجاب به کوشش دکتر سید محمد اکرم اکرام به چاپ رسیده است.

نقد آرزو بر شعر حزین باعث شد که نویسندگان و نقادان کتابهایی با ارزش در دفاع از حزین و آرزو تألیف کردند. وارسته 'احقاق حق' را در دفاع از حزین تألیف کرد و ۶۷ بیت حزین - مورد نقد آرزو - را پاسخ داده است.

وارسته ابیاتی از سروده های حزین برگزیده ایرادهای آرزو را می نویسد. آن گاه آن ایرادها را يك به يك بی طرفانه از دیدگاه های گوناگون نقد و بررسی کرده است. وارسته نقایص فنی و لفظی آن ها را نشان می دهد. پاسخ های او نوعاً به لحاظ زبان و دستور و عروض و بلاغت است. وارسته بیت شیخ حزین را ذیل عنوان "قوله" و ایراد آرزو را به عنوان "قال" نقل می کند. در آخر پاسخ خود تحت عنوان "اقول" می آورد.

احقاق حق بنا بر مطالب خود بین منتقدان و نویسندگان شبه قاره اهمیت وافر داشت و مورد استفاده ادیبان مثل لاله تیک چند بهار و امام بخش صهبائی قرار گرفته است. وارسته در نوشتن این رساله به بررسی عناصر مختلف شعر و آژگان و ترکیبات و اصطلاحات و موسیقی

شعر، بلاغت و عروض و غیره پرداخته است.

احقاق حق نمونه بارزی از ادبیات نقد همراه اطلاعات وافی در باره فن بلاغت و فصاحت است و در باب نقد شعر فارسی یکی از آثار با ارزش و رساله مختصر با استناد معتبر به منابع متعدد به شمار می رود.

تفصیل نسخه های خطی این رساله بدین قرار است:

□ رام پور، کتابخانه رضا، شماره ۲۴۵۲ ب در يك مجموعه، نستعلیق مایل به شکسته، تاریخ کتابت ۲۷ جمادی الآخر ۱۲۳۶ ق،

□ رام پور، کتابخانه عمومی صولت، شماره ۱۸۴، در يك مجموعه که شامل چهار شربت قتیل، احقاق حق و ارسته و جواب شافی، نستعلیق، تاریخ کتابت ۴ ذی الحجه ۱۲۵۲ ق.

□ پتیا، کتابخانه خدا بخش، شماره ۱۹۸۶، نستعلیق، تاریخ کتابت ندارد.

دکتر سید حسن عباس نسخه خطی احقاق حق را تصحیح و تدوین کرده است و احتمال دارم که تا حالا چاپ نشده است.

۴- مطلع السعدین:

کتاب مطلع السعدین از سیالکوتی مل متخلص به و ارسته در فن بلاغت و آیین ترسل است. که در يك مقدمه، دو باب و يك خاتمه تدوین یافته است. و ارسته تالیف این کتاب را در سال ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۴ م آغاز نمود. و ارسته در مطلع السعدین در بیان موضوعات مورد نظر از مستحبات آثار بر جسته از استادان و شعرهایی که دارای صنایع لفظی و معنوی بوده برگزیده است که حاکی تسلط او بر زبان فارسی عربی است و گاهی نثر و نظم خود را نیز به مناسبت آورده است این گونه چاشنیها ملاحظتی به نوشته او می بخشند.

۵- [انتخاب منشآت].

کتابی است بسیار جالب و دلنشین انتخاب منشآت و نگارشات از استادان و خود مؤلف یعنی و ارسته. نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب در گنجینه شیرانی تحت شماره ۳۹۹۴/۱۹۴۲ نگهداری می شود. دکتر محمد بشیر حسین در فهرست

مخطوطات شیرانی (چاپ ۱۹۶۹م) این کتاب را ذیل عنوان "نامه نگارین و صحیفه رنگین" ذکر کرده است. (۴۲) و ارسته در داخل متن نام کتاب جایی نیارود و ظاهراً مرتب (دکتر محمد بشیر حسین) این نام را از این ترقیمه کتاب اخذ کرده است:

"لله الحمد و المنة که این "نامه نگارین و صحیفه رنگین" ... به اتمام

رسید و به اختتام گرایید (... من تصنیف و ارسته سیالکوتی سنه ۱۲۳۶

هجریه مقدسه علی صاحبها الصلوٰة والسلام. (۴۳)

نسخه چاپی از این کتاب در کتابخانه عمومی پنجاب، لاهور ذیل شماره "۷۷۸ وار" به نام "صفات کاینات" موجود بود. این نسخه از مطبع نولکشور، لکهنو در سال ۱۸۷۸م انتشار یافت. من تلاش و سعی بسیار کردم ولی این نسخه چاپی را از کتابخانه مزبور یا جایی دیگر پیدا نکردم. دکتر ظهورالدین احمد در "پاکستان میں فارسی ادب" جلد سوم، از این نسخه چاپی استفاده کرد و بنا به گفته وی مرتب و مصحح مطبع نولکشور این کتاب را "صفات کاینات" نامگذاری کرده است. (۴۴)

اصطلاح "نامه نگارین و صحیفه رنگین" یا "صفات کاینات" برای توصیف کتاب آورده اند. چون مطلوب و مقصود کاتب یا مرتب باز نمودن ارزش و ویژگی کتاب است نه که اسمش، نمی توان آن را نام کتاب تصور کرد. نگارنده این سطور معتقد است که نام این کتاب باید "انتخاب منشآت" بشود.

[انتخاب منشآت] در نوع خود گلدسته ای است یگانه و منفرد مشتمل بر عناوین مختلف مربوط به جامعه بشری و شرح و توصیف آنها. وصف این عنوانها را و ارسته از آثار نویسندگان پیشین یا معاصر انتخاب نموده است و گاهی از انشای خود هم کتاب را تزیین داده است و فوایدی را آورده که برای تحقیقات ادبی و علمی لازم است.

وارسته انشای نویسندگان پیشینیان و معاصران زبان فارسی را با دقت مطالعه می کرد. او علاقه وافر با تالیفات آنها داشت و عنوانهای گوناگون مربوط به لوازم روز و شب از آن تالیفات جمع نموده است و اثر بسیار ارزنده ای نوشته است. بطور مثال: صفت روز، صفت

هلال، صفت شب، صفت جمعه، صفت سراپای معشوق تحت عناوین مختلف: خال، ابرو، زلف... و غیره، صفت اعیاد و مراسم مذهبی و جشن های هندوستان و غیره. در مطالعه این کتاب چند نکته بیش از هر چیز جلب نظر می کند. نخستین آنها عشق سرشار و دلپستگی بی شایه و ارسته به زبان و ادبیات فارسی است که هر عنوان زندگی را از لایه لای صفحات کتابها می جوید. و این نامه نگارین را از نگارشهای زیبا و دلنشین آراسته می کند. دیگر اینکه وسعت خیال و ذهن کنجکاو مؤلف به خواننده نشان می دهد و وی را به شکفتی می آورد.

۶. بیاض و ارسته. [تالیف بین سالهای ۱۱۷۹-۱۱۸۱ ق]

نسخه خطی از بیاض و ارسته در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، در گنجینه شیرانی تحت شماره ۱۴۷۴/۴۵۲۴ نگهداری می شود.

این بیاض در اصل انتخاب کلام شعرا به ترتیب الفبائی است و این نسخه دست نوشته مؤلف است چون دکتر محمد بشیر حسین در فهرست مخطوطات شیرانی، گنجینه شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور در شرح بیاض و ارسته (انتخاب کلام شعرا) آن را دست نوشته و ارسته می گوید:

”مرتب: سیالکوتی مل و ارسته، نسخه مصنف است“ (۴۵)

علاوه بر این دکتر سید عبدالله در کتاب ”ادبیات فارسی میں هندوؤں کا حصہ“ در شرح و ارسته مقاله ای نوشته است. در ضمن مقایسه مصطلحات شعرا (تالیف و ارسته) و چراغ هدایت (تالیف خیاب آرزو) عکس نمونه يك صفحه نسخه خطی از چراغ هدایت می آرد که و ارسته بر حاشیه آن از دست خود نقد ادبی کرده است. این خط با خط بیاض و ارسته همانندی دارد. (۴۶)

۷. تذکره الشعرا:

هیچ نسخه یی از این تذکره به ما نرسیده. مؤلف تذکره بینظیر (تالیف: ۱۱۷۲ ق) در تالیف تذکره خود از مقدمه تذکره الشعرا و ارسته استفاده کرده است. (۴۷) چنانکه در شرح احوال آزاد بلگرامی می نویسد:

«وارسته لاهوری، که هندوئیست، سیالکوتی مل نام، تذکره الشعرائی نوشته. اگرچه تذکره او به فقیر نرسیده، اما شخصی نقل دیباچه آن فرستاد...» (۴۸)

لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی در گل رعنا می نویسد:

«[وارسته] تذکره الشعرائی نوشت و بر اکثر ان ایراد یافت گویا اعتراض نامه ایست اما این تذکره به نظر فقیر نرسیده از زبان شاه عبدالحکیم حاکم حقیقت آن استماع یافت.» (۴۹)

۸- انشای سیالکوتی:

گنیش داس ودیره در چار باغ پنجاب در ذیل ذکر وارسته نام دو اثر وی می آورد: (۱) مصطلحات شعرا (۲) انشاء سیالکوتی:

«چنانچه نسخه مصطلحات شعرا و انشای سیالکوتی از تصنیفات او یادگار است.» (۵۰)

چنانچه وارسته در [انتخاب منشآت] در ضمن آرایش سراپای معشوق در صفت «قشقه مرصع» و علاوه بر این در «صفت مکتب» از «انشای سیالکوتی» مثالها آورده است. وی این مثالها را تحت عنوان «از منشآت مؤلف» می آرد. به احتمال قوی این همان کتاب «انشای سیالکوتی [مل]» است که گنیش داس ودیره ذکر کرده است:

صفت قشقه مرصع:

«شفق صبح حبیب است یا شعله حسن آتشین، گل زرد خورشید از نظاره
الماسش رنگ باخته، لاله آن شفق از تماشای یاقوتش رو ساخته، مروارید
آبدارش از چشم جوهری آب مروارید آورده، لعل رخشانش شعله غیرت
در روی گل تر بر کرده. گوهرش یتیمی است ناهید حلقه بگوش
، ز مردش سبزه ایست. گل خورشید در آغوش بلبل از نظاره گلهای آبدار
تر صیغش به مرصع خوانی مثل و نیلم مردمکش به یک آب خوردن

یاقوت بی بدل. (۵۱)

و مثال دیگر از "انشای سیالکوتی":

صفت مکتب از منشآت مؤلف:

"بنام ایزد مکتب ریاض القنصی [القنصی] است که گلهایش چون
عندلیبانِ تر زبان نوا خوانی اند. و شکرستانی است پیش شیرین
طوطیانش از صبح تا شام شکرریز شیرین زبانی اند. نی نی اسیر چاهی
است که یوسفی چند بی جرم در آن گرفتار اند و به صد زبان سوره
الحمد بر زبان دارند. مشرقستان چندین خورشید است. و مطلع انوار
یک آسمان مهر و ماه امید روضه الصفاست یا نسخه یوسف زلیخا،
نصاب صبیان است یا صفحه نگارستان گلستانی است به خط مصنف
نگاشته، بوستانی است که هشت بهشت نسخه ازو برداشته، اجدی
طفلاش سپهر بهشت را ورق ورق دیده و به سیرمخزن اسرار رسیده
اند. فردوسیه ایست سواد باغ نعیم روشن کرده، حدیقه ایست بلبلاش
به اسرار حدث و قدیم بی پرده هر کودک این دبستان با آنکه هنوز حرف
خط به گوشش نرسیده خط بر خط ریحان کشیده. چندان مشق خط
کشیده که خط دستش خط آفتاب گردیده. حروف تهجی بیک ایامی
ابرو و اشاره چشم سخن گوی شان زیروزیر گردیده و از چوب
سرزنشها دیده و بر زبانها افتاده و سر بر خط شان افتاده سینه چاک.
این نو سوادان است و دوات از حیرت دهان تنگ شان باز مانده
دهان. (۵۲)

ولی نسخه ای از "انشای سیالکوتی [مل]" یا منشآت وارسته در دست نیست.

۹- جنگ رنگارنگ:

چنانکه قبلاً ذکر شده مجموعه نظم است که در آن وارسته تحت ۷۲۰ عنوان شعر

شاعران را جمع آوری کرده است. نسخه خطی جنگ رنگارنگ در کتابخانه شاه اوده موتی محل وجود داشت، ولی اکنون این کتابخانه از میان رفته است. در فهرست نسخه های خطی سپریگر تفصیل این نسخه بدین قرار نوشته است:

شماره: ۲۶، برگ: ۳۰۶، سطور ۲۵، به خط زیبا، فهرست نگار نوشته که در این نسخه

خطی مولف مقدمه یا دیباچه نیاورده؛

آغاز: بسمله رنگین کلامی تعریف بسم الهی است. (۵۳)

□ گلدسته برجسته یا جنگ رنگارنگ. دکتر حسن عباس، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هندوی وارانسی، بنارس احقاق حق - تالیف و ارسته - را تصحیح و تدوین کرده است. در حین

مطالعه دیباچه رساله متوجه شدم که دکتر حسن عباس تالیفی از و ارسته را ذکر می کند:

”جنگ رنگارنگ تذکره و ارسته نیست بلکه بیاض مانند است و نسخه

خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در دو مجلد به شماره های

۷۷۵۵-۵۶ موجود است. و نام آن گلدسته برجسته یا جنگ رنگارنگ

آمد. و به احتمال قوی به خط و ارسته است. بنده آن را دیده بودم.“ (۵۴)

من با توجه به این دلایل واضح و قراین روشن فهرستهای نسخه های خطی کتابخانه

مرکزی دانشگاه تهران را ملاحظه کردم و دیدم که در فهرست نسخه های خطی کتابخانه

مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه تهران، جلد ۱۶، مرتبه محمد تقی دانش پژوه تحت شماره

۷۷۵۵-۵۶ يك بیاض به نام ”گلدسته برجسته و گنجینه سرپسته“ از و ارسته نگهداری می

شود. (۵۵) من سی دی هر دو جلد را برای خود فراهم آوردم. بعد از مطالعه دریافتم که دکتر

حسن عباس به منسوب داشتن این بیاض به و ارسته اشتباه کرده است چون این بیاض نه مال

سیالکوتی مل و ارسته است نه در تمام بیاض هیچ جا عنوان بیاض ”جنگ رنگارنگ“ به نظر می

آید.

در حالیکه این بیاض مشتمل بر انتخاب نظم و نثر نویسندگان معروف است و نوشته شاعر

معروف کشمیر بیربل کاجرو متخلص به و ارسته (۲۰-۱۲۱۹-۱۲۹۲ق/ ۱۸۰۵- ۱۸۷۵م

ساکن رعنا واری [واژی] سرینگر، کشمیر است. نام پدرش پندت دیارام متخلص به خوشدل است.

۱۰- دیوان وارسته: مؤلف گل رعنا می نویسد:

”.. [وارسته] صاحب دیوان است، اما اشعار او به مؤلف نرسیده.“ (۵۶)

درباره دیوانش اطلاعی در دست ما نیست اما ازین نوشته معلوم می شود که وی اگرچه در شاعری شهرت بهم نرسانیده و لیکن در آن مشق و تمرین کرده چه اشعاری از وی بر جا مانده است که نگارنده از کتب مختلف (یعنی از تذکره ها و تالیفات وارسته) به دست آورده است. □ شرح گل کشتی (۵۷). محمد حسین آزاد در نگارستان فارس شرح گل کشتی [تالیف خان آرزو] را به خطا به وارسته منسوب داده است:

”...قتیل [نوه وارسته] می نویسد که سراج الدین علی خان آرزو مسموده

شرح گل کشتی که در اصل تالیف وارسته بود، را دزدیده به نام خود

مشهور کرد.“ (۵۸)

ولی محقق نامبرده در ضمن استدلال خود ماخذی نیاورده است. در حالیکه حقیقت آن است که گل کشتی تالیف میر نجات اصفهانی را نگارندگان مختلف شرح کرده اند که معروفترین آنها خان آرزو و محمد ملاح و غیره اند.

شخصیت و سهم پژوهشی وارسته از دیدگاه نویسندهگان:

وانمود ساختن شخصیت و سهم وارسته از دیدگاه تذکره نویسان و محققان برای

خوانندگان این رساله در درک نقش وارسته در ادبیات فارسی کوشش شایسته ای

خواهد بود:

لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی:

”..از ابتداء سن شعور ذوق سخن بهم رساند. و در نظم و نثر رتبه

شایسته پیدا کرد. و رسایل مفیده نوشت.“ (۵۹)

لاله تیک چند بهار:

لاله تیک چند بهار در تالیف خود "بهار عجم" از شعر و ارسته استاد کرده وی را استاد

خوانده است:

"باجی: خواهر و باج گذار..... استادی و ارسته صاحب مصطلحات الشعرا:

نواب که باشد به جهان تاراجی چسبان شده اختلاط او با باجی

زرها گیرد زوجه فرج لولی باشند این قوم از برایش باجی (۶۰)

بهگوان داس هندی:

"... در نظم و نثر ماهر بود. که بعروض و قافیه و اصطلاحات و لغت

باخبر. چنانچه درین فن تالیفی دارد. و شعر هم خوب می گفت." (۶۱)

سید علی حسن خان:

"... کتاب مصطلحات الشعرا و صفات کاینات به کمال تنقیح و تهذیب تالیف

نمود..." (۶۲)

صفات کاینات همان تالیف و ارسته است که نگارنده [انتخاب منشآت] نام داده است.

رتن سنگه زخمی:

"... در انشاء ید بیضا داشته و در نظم به صحت زبان و محاوره اهل ایران

علم بی نظیری می افراشته." (۶۳)

گنیش داس و دیره:

"در عهد آخرین محمد شاه و احمد شاه قاضی بدرالدین مرد با خوبی از

اکابر شهر سیالکوت بود. در همین عهد لاله اندر بهان المعروف

سیالکوتی و ارسته تخلص قوم خطری [کھتری] صاحب علم و قلم بوده

است." (۶۴)

سید محمد علی داعی الاسلام:

"مصطلحات الشعرا تالیف یک مرد ادیب و شاعر

هندو... است... (۶۵)

شمس العلماء نواب عزیز جنگ بهادر:

”مصطلحات الشعرا: از تصنیفات وارسته که همین قدر از دیباچه اش می کشاید کتابی است مفید... وارسته به تحقیق الفاظ مذاق خاص دارد. تالیفش اگرچه مختصر است و لیکن خیلی معتبر. تواتر طبعش قیمتش را به ارزانی رسانده.“ (۶۶)

خدا بخش خان:

”... اکثر به هجو معاصرین خود پرداخت.“ (۶۷)

سید سلیمان ندوی:

”خدمتی که وارسته مثل يك زبانان در صحبت ایرانیان به زبان رسمی دوره خود انجام داد، نظیر ندارد.“ (۶۸)

دکتر سید عبدالله:

”وارسته بهترین محقق عصر خود بود و نیروی انتقادی عجیب در خود داشت، روشی که محقق رشیدی در علم لغت تجویز کرده، وارسته همان طرز را اختیار نموده سعی داشت که آن را در پایه کمال رساند. متأخرین به استادی وارسته قایلند. او شعر را با ترکیب نوین آراست. وارسته در انشا روش خاصی داشت. او در شعر تصرف را غلط می دانست.“ (۶۹)

دکتر ظهور الدین احمد:

”سیالکوتی مل وارسته (د: ۱۸۱۱ق) در علم عروض و قوافی مهارت کلی داشت. لفظ لفظ را تحقیق می کرد. محاسن و معایب نثر و نظم را خوب می شناخت. هزارها بیت شاعران را حفظ داشت. نقایص شعر را نشان داده از کلام استادان سخن سند می آورد. مطلع السعدین و مصطلحات

شعرا دو تالیف او بر کمال نقطه و نظر او در تحقیق الفاظ شاهد عادل

است. (۷۰)

دکتر شهریار نقوی:

”قوت انتقادی و ارسته کم نظیر است... و در واقع این تالیف

او [مصطلحات شعرا] در فن مربوط یک کتاب مهم و پر ارزشی از آب در

آمده است. (۷۱)

دکتر محمد سرفراز ظفر:

”وی از آغاز جوانی به سخنوری پرداخت و بر نظم و نثر تسلط

یافت. او در شعر شاگرد میر محمد علی رایج و یکی از معروفترین

شعرا و نویسندگان و نقادان و محققان عصر خود بود. (۷۲)

دکتر سیروس شمیسا:

”سیالکوتی جزو آن دسته ای از ادبای هند بود که ایران و ایرانیان را از صمیم قلب دوست داشت

و این محبت او گاهی در این فرهنگ [مصطلحات شعرا] منعکس شده است. (۷۳)

پرفسور عباس مهرین (شوشتری):

”شاعر و ادیب و ناقد و محقق. (۷۴)

پی نوشتها:

۱. کتابی است مشتمل بر احوال و واقعات از زمان قدیم تا مارس ۱۸۴۹م. این کتاب به نام

چارباغ پنجاب یا رساله صاحب نما تاریخ پنجاب هم معروف است.

۲. گنیش داس و دیره، چارباغ پنجاب، مرتبه: کربال سنگه، صص ۲۲۷ - ۲۲۸

Ganesh Das Wadehra, Char Bagh-i- panjab [Early Nineteenth Century

Punjab] Translated by J.S. Grewal, pp86-87.

۳. آزاد بلگرامی، خزانه عامره، ص ۲۰۲.

۴. عبد الوهاب افتخار، تذکره بینظیر، مرتبه: سید منظور علی، ص ۵

۵. لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، نسخه خطی، برک ۳۳۲ ب.

۶: علی حسن، صبح گلشن، ص ۵۸۰.

۷: رتن سنگھ زخمی، انیس العاشقین، روتو گراف کتابخانہ دانشگاه پنجاب، بذیل حرف واو

۸: سید حسام الدین راشدی، تذکرہ شعرائی کشمیر، جلد ۴، صص ۱۶۶۰-۱۶۶۲.

۹: دکتر سید عبداللہ، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، ص ۱۳۹.

10. (Mallji): or Malji, A respectful form of address to a Hindu gentleman. (Platts)

۱۱. رتن سنگھ زخمی، انیس العاشقین، روتو گراف کتابخانہ دانشگاه

پنجاب، لاہور، شماره: ۳۹/۱۷۵۵؛ دکتر وحید قریشی، مطالعہ ادبیات فارسی، ص ۲۰۰؛ ضمیمہ

اورینٹل کالج میگزین، ۸ مہ ۱۹۴۸ م، مقالہ: محمد حسن قتیل، از: وحید قریشی، صص ۳-۴۲.

۱۲. وارستہ، مطلع السعدین، ص ۱.

۱۳. ہمو، همان، ص ۱۰.

۱۴. ہمو، همان، صص ۱۰-۱۱؛ دیوان رایج سیالکوٹی، مرتبہ: دکتر محمد سرفراز ظفر، ۶۴۷.

۱۵. ہمو، همان، ص ۷۴؛ دیوان رایج سیالکوٹی، ص ۶۳.

۱۶. ہمو، مصطلحات شعرا، ص ۵۹؛ دیوان رایج سیالکوٹی، ص ۱۲۸.

۱۷. ہمو، جواب شافی، مرتبہ: دکتر سیروس شمیسا، ص ۸۰.

۱۸. لالہ تیک چند بہار، بہار عجم، مرتبہ: دکتر کاظم دزفولیان، جلد ۲، ص ۸۵۰.

۱۹. لچھمی نراین شفیق اورنگ آبادی، نسخہ خطی گل رعنا، برگ ۳۳۲ ب.

۲۰. عبدالوہاب افتخار، تذکرہ بینظیر، مرتبہ: سید منظور علی، ص ۶.

۲۱. علی حسن، صبح گلشن، ص ۵۸۰؛ سید سلیمان ندوی، مقالات سلیمان، مرتبہ: سید صباح

الدین عبدالرحمن، صص ۶۸-۶۹.

۲۲. وارستہ، مصطلحات شعرا، مرتبہ: دکتر سیروس شمیسا، ص ۳۷.

۲۳. ہمو، جواب شافی، مرتبہ: سیروس شمیسا، ص ۹۲.

۲۴. ہمو، همان شافی، مرتبہ: دکتر سیروس شمیسا، ص پیشگفتار ۴۵.

۲۵. لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، برگ ۳۳۲ ب.
۲۶. وارسته، احقاق حق، نسخه خطی کتابخانه رضا، رام پور، شماره ۲۴۵۲ ب، برگ ۱۱۷ ب.
۲۷. همو، بیاض وارسته، نسخه خطی برگ ۱۱۲۸.
۲۸. لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب، ذخیره شیرانی، شماره: ۱۴۹۰، ورق ۳۳۲ ب.
۲۹. سید حسام الدین راشدی، تذکره شعرای کشمیر، جلد ۴، صص ۱۶۶۰-۱۶۶۲؛ دکتر ظهور الدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، جلد سوم، ص ۵۰.
۳۰. برخی تعداد مدخل های مصطلحات رادر حدود دو هزار تخمین زده اند. ولی به نظر بنده تعدادش بیش از سه هزار است.
۳۱. ”در تعریف مصطلحات پایند سند است. و خال خال مفردات راهم ذکر می کند.“ شمس العلماء نواب عزیز جنگ بهادر، آصف اللغات، ج ۱، ص ۱۸.
۳۲. ”برای هر اصطلاح و استعمال اشعار عصر صفوی شاهد آورده.“ داعی الاسلام، فرهنگ نظام، ج ۵، ص ۴۴.
۳۳. وارسته، مصطلحات شعرا، مرتبه: سیروس شمیسا، ص ۳۷.
۳۴. همان، ص ۳۷.
۳۵. نواب عزیز جنگ بهادر، آصف اللغات، ج ۱، ص ۱۸.
۳۶. وارسته، مصطلحات شعرا، مرتبه: سیروس شمیسا، ص ۳۷.
۳۷. همو، مطلع السعدین، ص ۸۴؛ مصطلحات شعرا، چاپ مؤسسه پژوهشگاه فرهنگی، صص ۹۰-۹۱.
۳۸. لاله تیک چند، بهار عجم، مرتبه: دکتر کاظم دزفولیان، ص سی.
۳۹. دکتر سید عبدالله، ادبیات فارسی میں هندوؤں کا حصہ، صص ۱۳۸، ۱۶۵.
۴۰. سراج منیر [تالیف: بین ۱۱۵۴-۱۱۵۹ ق] نوشته سراج الدین علی خان آرزو از کتابهای نقد شعر فارسی در شبه قاره محسوب می شود. این کتاب بر شش بخش مشتمل است که در ردّ و

جواب رساله کارنامه از منیر لاهوری تالیف یافته است. این اثر همراه با رساله کارنامه به کوشش دکتر سید اکرم اکرام در ۱۹۷۷م به چاپ رسیده است.

۴۱. سراج الدین علی خان آرزو ابیات شیخ حزین سروده در دیوان چهارم که شامل غزلیات، متفرقات و رباعیات و قطعات می باشد. را مورد نقد و بررسی قرار داده است و همین دیوان چهارم باعث منازعه ادبی میان نویسندگان و منتقدان شبه قاره شد و در نتیجه آن چندین تالیفات نقد ادبی در رشته تحریر آمد.

۴۲. بشیر حسین، دکتر محمد، فهرست مخطوطات شیرانی، ص ۳۷۸.

۴۳. وارسته، نامه نگارین [انتخاب منشآت]، برگ ۱۲۱۳، ب.

۴۴. دکتر ظهور الدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۳، ص ۵۶.

۴۵. دکتر محمد بشیر حسین، فهرست مخطوطات شیرانی، ص ۱۰۰.

۴۶. دکتر سید عبدالله، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، مقابل ص ۱۵۰.

۴۷. احمد گلچین معانی، تاریخ تذکرہ های فارسی، جلد اول، ص ۱۹۵.

۴۸. عبدالوہاب افتخار، تذکرہ بینظیر، ص ۵.

۴۹. لچھمی نراین شفیق اورنگ آبادی، نسخه خطی گل رعنا، ورق ۳۳۲ ب.

۵۰. گنیش داس و دیرہ، چار باغ پنجاب، مرتبه: کربال سنگھ، ص ۲۲۷.

۵۱. وارسته، [انتخاب منشآت] برگ ۴۷ ب.

۵۲. همو، همان، برگ ۸۳ ب، ۱۸۴.

53.A.Sprenger,A Catalogue of the Arabic,Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of the King Oudh,Vol:1,Contains Persian and Hindustani Poetry,Cālcutta,1854,p.146

۵۴. وارسته، احقاق حق، مرتبه: دکتر حسن عباس، ص ۴.

۵۵. محمد تقی دانش پژوه، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه

تهران، جلد ۱۶، صص ۶۹-۷۰.

۵۶. لچھمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، نسخه خطی، برگ ۳۳۲ ب.

۵۷. گل کشتی کتابی است درباره فن کشتی نوشته میر نجات.
۵۸. محمد حسین آزاد، نگارستان فارس، ص ۲۷۱.
۵۹. لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، تالیف: ۱۱۸۱-۱۱۸۲ ق، خطی، برگ ۳۳۲ ب. ۱.
۶۰. لاله تیک چند، بهار عجم، ص ۲۱۶.
۶۱. بهگوان داس ہندی، سفینہ ہندی، تالیف: ۱۲۱۹ ق، ص ۲۳۶.
۶۲. سید علی حسن، صبح گلشن، تالیف: ۱۲۹۵ ق، ص ۵۸۰.
۶۳. رتن سنگھ زخمی، انیس العاشقین، تالیف: ۱۲۳۹ ق یا ۱۲۴۵ ق، روتوگراف کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، بذیل حرف و او.
۶۴. گنیش داس ودیرہ، چار باغ پنجاب، مرتبہ کریال سنگھ، صص ۲۲۷-۲۲۸.

Early Nineteenth Century Panjab, English Translation of Char Bagh-i-

Panjab, By

۶۵. محمد علی داعی الاسلام، فرهنگ نظام، جلد پنجم، دیباچہ ص ۴۴.
۶۶. نواب عزیز جنگ بہادر، آصف الغات، جلد اول، ص ۱۲.
۶۷. خلدای بخش خان، محبوب الالباب فی تعریف الکتب والکتاب، ص ۶۰۶.
۶۸. سید سلیمان ندوی، مقالات سلیمان، حصہ اول، ص ۷۰.
۶۹. دکتر سید عبداللہ، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، ص ۱۴۳.
۷۰. دکتر ظہور الدین احمد، نقد شعر فارسی، ص ۶۹.
۷۱. دکتر شہریار نقوی، فرهنگ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، ص ۱۶۰.
۷۲. رایج سیالکوٹی، دیوان رایج سیالکوٹی، مرتبہ: دکتر سرفراز ظفر، ص مقدمہ ہفدہ.
۷۳. وارستہ، مصطلحات شعرا، مرتبہ: دکتر سیروس شمیسا، ص ۲.
۷۴. عباس مہرین شوستر، تاریخ زبان و ادبیات در خارج از ایران، ص ۱۷۰.

منابع:

نسخ خطی:

- زخمی برتن سنگه، انیس العاشقین، روتوگراف کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۳۹/۱۷۵۵.
- شفیق اورنگ آبادی، لجهمی نراین، گل رعنا، نسخه خطی مجموعه شیرانی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۴۵۴۰/۱۴۹۰.
- وارسته، سیالکوٹی مل، [انتخاب منشآت]، نسخه خطی، ذخیره شیرانی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره: ۳۹۹۴/۹۴۲.
- وارسته، سیالکوٹی مل، احقاق حق، نسخه خطی، تصحیح: دکتر حسن عباس، استاد ادبیات فارسی، دانشگاه هندوی، وارانسی، بنارس.
- وارسته، سیالکوٹی مل، [انتخاب منشآت]، نسخه خطی، ذخیره شیرانی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره: ۳۹۹۴/۹۴۲.

کتابهای چاپی:

- بشیر حسین، دکتر، محمد، فهرست مخطوطات شیرانی، ۳ جلد، اداره تحقیقات پاکستان، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاهور، (۱۹۶۹م).
- بهار، لاله تیک چند، بهار عجم، تصحیح: دکتر کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، تهران، (۱۳۸۰ ش).
- بهگون داس هندی، سفینه هندی، مرتبه: سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتته، (۱۹۵۸م).
- دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه های خطی، ج ۱۶، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه تهران، (۱۳۵۷ ش).
- راشد، سید حسام الدین، تذکره شعرا کشمیر، بخش چهارم، اقبال اکادمی، کراچی، (۱۹۶۹م).
- رایج سیالکوٹی، میر محمد علی، دیوان رایج سیالکوٹی، مرتبه: دکتر محمد سرفراز ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۵ ش.
- شفیق اورنگ آبادی، لجهمی نراین، گل رعنا، فصل دوم، در ذکر نکته پردازان اصنامیان، حیدرآباد، دکن، (سال ندارد).
- شهریار نقوی، دکتر، فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، (۱۳۴۱ ش).

- ظهور الدین احمد، دکنتر، نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، (۱۹۹۵م).
- عباس مهین شوشتری، پرفسور، تاریخ زبان و ادبیات در خارج از ایران، تهران، (۱۳۵۲ش).
- عبدالوهاب افتخار، سید، تذکره بینظیر، تصحیح: سید منظور علی، اله آباد، (۱۹۴۰م).
- عزیز جنگ بهادر، نواب، آصف اللغات، جلد اول، عزیز المطابع، حیدر آباد، دکن، (۱۳۲۳ق).
- علی حسن خان بهادر حسینی قنوجی بخاری، سید، صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، (۱۲۹۵ق).
- گنیش داس و دیره، چار باغ پنجاب، مرتبه: کریال سنگھ، سکه هستری ریسرچ دیپارتمنت، خالصه کالج امرتسر، (۱۹۶۵م).
- محمد علی داعی الاسلام، سید، فرهنگ نظام، جلد ۵، تهران، (۱۳۶۴ش).
- وارسته، مصطلحات الشعراء، مرتبه: سیروس شمیس، انتشارات فردوس تهران، (۱۳۸۰ش).

کتابهای اردو:

- سلیمان ندوی، سید، مقالات سلیمان، حصه اول، مرتبه: سید صباح الدین عبدالرحمن، نیشنل بک فاؤنڈیشن، لاهور، (۱۹۹۷م).
- عبداللہ، سید، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، مجلس ترقی ادب، لاهور، (۱۹۶۷م).
- ظهور الدین احمد، دکنتر، پاکستان میں فارسی ادب، جلد ۳، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور، (۱۹۷۷م).

کتابهای انگلیسی:

- Ganesh Das Wadehra, Char Bagh-i-Panjab [Early Nineteenth Century Punjab] Translated by J.S. Grewal, Guru Nanak University, Amritsar, 1975.
- Platts, John T., A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English, Oxford University Press, London, 1965.
- Springer, A., Catalogue of Arabic, Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of the King Awadh, Calcutta, 1854.

مجله ها:

- فصلنامه "دانش"، شماره: ۹۰، ۱۳۸۶، ۹۰ ش مقاله: رساله جواب شافی، از دکتر سید حسن عباس، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد،
- اورینتال کالج میگزین (ضمیمه)، ۱۹۴۸م، مقاله: مرزا محمد حسن قتیل، از دکتر وحید قریشی.

بررسی نعت و منقبت سرایی به زبان فارسی در سند

عظمی زرين نازيه*

مربی گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چکیده:

نعت سرایی، یکی از موضوعات مهم دینی و از اصناف سخن ادبی به شمار می آید. در شاعران مسلمان کمتر شاعری به نظر می رسد که درین صنف لطیف و متبرک شعری نه سروده باشد و حتی شاعران غیر مسلم نیز در مدحت و منقبت سرور کونین پراخته اند. در این پژوهش تحول نعت سرایی در سند؛ یکی از استان پاکستانی بررسی شده است. با معرفی شاعر نمونه نعت نیز آورده شده است.

کلید واژه ها: ادبیات فارسی در سند، نعت سرایی در شبه قاره، نعت و منقبت،

ادب فارسی در پاکستان

بر پایان دوره تالپران، در ۱۸۴۳ م، سند تحت تصرف انگلیس ها آمد. سرچارلس جیمز نیپتیر (حك: ۱۸۴۳-۱۸۷۴ م) اولین گورنر (Governor) بود. سپس سند جزو استان بمبئی شد. و از آقای برنگل تا آقای جیمز (۱۸۷۴-۱۸۹۹ م) ۲۰ نفر به عنوان کمشنر بر سند حکمفرمایی کردند.

در ۱۹۳۶ م سند از بمبئی جدا شد و تا ۱۹۴۱ م سرلینسی لارد گراهم گورنر سند شد و از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ م سرپوچ دو و بعداً آقای فرانسیس مودی (ژانویه ۱۹۴۶ تا اگست ۱۹۴۷ م) گورنر سند بودند.

با دو قسمت شدن شبه قاره هند به دو کشور هندو پاکستان، حکومت های مستقل کانگریس و مسلم لیگ بوجود آمدند. درین دوره (۱۸۴۳ تا ۱۹۴۷ م هر چند زبان و ادبیات فارسی رو به انحطاط بود و انگلیسی جایگزین فارسی می شد ولی شاعران و ادیبان و صوفیان بسیار به این جامعه علمی رشد کردند و هفت نامه مانند مفرج القلوب، خورشید و اکیلی منتشر می شد. عارفان بزرگ مانند بیدل، عاشق و بعضی دیگر نقش مهمی ایفا کردند. میر شهداد خان حیدری، میر حسین علی خان، نواب الهداد خان صوفی، میر حسین علی خان حسین، قاضی غلام علی جعفری، پیر حزب الله شاه مسکین، سید جان الله شاه عاشق و مخدوم ابراهیم خلیل شاعران صاحبیدیان این دوره هستند.

شرح حال و نمونه های نعت گویان این دوره بدینگونه است:

میر شهداد خان حیدری (م ۱۲۷۶ ق / ۱۸۵۷ م)

میر شهداد خان فرزند نور محمد خان متخلص به "حیدری" شاعر فارسی گوی و فرمانروای تالپراست. در ۸۴۳ م انگلیسی ها بر سند تسلط یافتند و میر شهداد خان را به اتهام قتل سروان انیس (Captain Ennis) و آتش کشیدن اردوی انگلیس ها در سورت، به زندان انداخته شد (۱). و پس از رهایی به کلکته منتقل شد و همانجا در ۱۲۷۶ ق / ۱۸۵۷ م وفات یافت و در گورستان خانوادگی اش در پهلوی پدرش دفن گردید (۲). يك دیوان شعر فارسی که دارای حمد و نعت، منقبت، مرثی، مثنوی، ترکیب بند، مخمس و رباعی است از میر شهداد

خان به جا مانده است.

دیساجچہ این دیوان حاجی محمد حسن 'بیدل' شیرازی نوشته است. يك نسخه خطی این دیوان بخط میان نور محمد "انور" بن میان عبدالقادر 'جوهری' سیوستانی، در کتب خانہ تالپوری (حیدرآباد، سند) نگهداری می شود. این نسخه برای "میر حسین علی تالپر" در ۱۲۷۴ هـ در "دمدم" کتابت شده است. بیت اول نعت بدینگونه است:

به فیض ابرِ نو روزی شگفته عرصه گلشن

دم بادِ بهاری مشک را آورد در دامن (۳)

در دیوان پس از حمد و نعت و منقبت و مرثیه، غزل ها درج است. انتخاب تخلص "حیدری" بیان گر عشق شاعر با حضرت علی رضی الله عنہ، چهارمین خلیفہ راشد مسلمانان است. وی در منقبت زیر برای حضرت علی القاباتی مانند امیر المومنین، شه خوبان، مفخر اولادِ آدم، وصی مصطفی، شاه غضنفر، امام المتقین و غیره به کار می برد و امیدوار است که روز محشر از شفاعت می کنند.

در آرزوی دیدار و حمایت، بی تابانه می گوید:

منقبت امیر المومنین

امیر امونین مشکل گشاهست	به دستش درد دلها را دوا هست
گشاید عقده های مشکلی ما	به لطف خود کند خرم دل ما
به غربت ها که گویم درد دل را	همی خوانم به یادت این غزل را
کجای ای شه خوبان کجایی	که جانم برب آمد از جدایی
من دل خسته را کردن فراموش	نباید در طریق آشنایی
دلیم به جلوۀ روی تو هرگز	نخواهد یافت از حسرت رهایی
خیالت را ز دل بیرون نکردم	ندانسی راه و رسم بی وفایی
چنین فرمود سلطانِ دو عالم	علی آن مفخر اولادِ آدم
وصی مصطفی، شاه غضنفر	شفیع عامیان در روز محشر

جدایی افگند در دوست داران زند آتش به جان بی قراران
ولیکن حامی من مرتضیٰ هست امام المتقین مشکل کشا هست
سراز درد بیماری رهاوند وزین پس غم به جان من نماند
کجایی یا علی آخر کجایی! ز حال من چنین غافل چرایی

ترحم کن! ترحم کن! ترحم

که از رحم تو باشم فارغ از غم (۴)

میر صابر علی صابر (۱۲۸۵ق / ۱۸۶۸م)

میر صابر علی متخلص به صابر شاعر نام آور سند، فرزند غلام علی مائل، عاشق صادق پیامبر اکرم حضرت محمد و علی رضی الله عنہ بود (۵)، علاوه بر مرثیه سرایی به تاریخ گوئی و استخراج ماده های تاریخ از عبارات و مصرع هانیز مهارت داشت. از سروده هایش تنها چند بیاض در دسترس است که در کتابخانه "سندی ادبی بورڈ" (مرکز ادبی سند) در شهر... نگهداری می شود (۶).

صابر مثل يك عاشق صادق با پیا مبرو خانوادۀ گرامی اش عشق می و رزد. نعت هایش آمیخته با وصف، حضرت علی رضی الله، فاطمة الزهرا و امام حسن و حسین است.

نمونه نعت و منقبت در زیر درج است:

در فشان کلکم به مدح ساقی کوثر شود چوب زبان من ز نیسان معانی تر شود
دولت "الفقر فخری" هر که را گردد نصبت از شه دین و دنیا یابد و بوذر شود
در دل هر کس که مهرشاه مردان جا کند ذرۀ او آفتاب و چشم او انور شود (۷)

کس نیست کاین خبر بر ساند بمصطفیٰ کای مرسل خدا سپری داشتی چه شد

بشکست در درج تو درد شت کربلا یا بنبت مصطفیٰ درری داشتی چه شد

سفته به نوک خنجر بسیداد از ستم یا مرتضیٰ خوش آب گهر داشتی چه شد (۸)

فقیر قادر بخش بیدل (۱۲۳۰-۱۲۸۹ق/۱۸۱۴-۱۸۷۲م)

عبدالقادر معروف به فقیر قادر بخش بیدل، فرزند محمد حسن حنفی قادری عارف، نویسنده و شاعر فارسی گوی شبه قاره در "لوهری" در اطراف شهر "روهری" در سند (پاکستان) در سال ۱۲۳۰هـ/ ۱۸۱۴م به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی تا سن دوازده سالگی به پایان رسانید. با عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر عارف بزرگ سرزمین سند، عقیدت داشت و از مزار وی فیض یافت. بیدل در ۱۲۸۹ق/ ۱۸۷۲م در 'روهری'، در گذشت (۹).

او مردی عارف و درویش بود و به نام های محمد محسن و محمد فرید دو فرزند داشت. بیدل در زمینه عرفان و تصوف شعر می سرود. بیدل شاعر فوق العاده ای بود. او نه فقط بر زبان فارسی بلکه سندی، سرائیکی و اردو نیز مهارت کامل داشت.

آثار مشور و منظوم زیر به جا گذاشته است:

۱- ریاض الفقر:

(تالیف ۱۲۵۸ق) مثنوی هشتاد و پنج صفحه که دارای یک هزار بیت در یازده باب است، در آخر هر باب یک غزل درج است که مشتمل بر قول های صوفیا است (۱۰).

۲- سلوک الطالبین:

دیوان فارسی، بیدل این دیوان را در ۱۲۵۹ق مرتب کرد و در آن "طالب"، تخلص کرده است (۱۱).

۳- مثنوی نهر البحر:

مثنوی هزار و هشت صد و شش بیت است. شاعر در آن "مثنوی معنوی جلال الدین بلخی" را 'بحر' و مثنوی خودش را 'نهر' گفته است. وی در این مثنوی اسرار و رموز عرفان را از دیدگاه قرآن و حدیث شرح کرده است (۱۲).

۴- مصباح الطریقت:

(تالیف ۱۲۶۵ق) دیوان غزلیات فارسی بیدل که علاوه بر غزل، رباعی، قطعه، مسدس و مخمس نیز در بردارد.

۵- رموز العارفین:

شرح فرمان های ۲۲ عارف در مورد توحید است.

۶- قره العین فی مناقب السبطین:

(منظوم و منثور) ۲۹ تا حدیث پیغمبر اکرم در وصف حضرت امام حسن و حضرت امام حسین نقل کرده است که پیانگ عشق پیامبر اکرم نسبت به آنها است.

۷- فی بطن الاحادیث:

(نثر) شرح مفصل و استادانه شش حدیث پیامبر اکرم است.

۸- لغت میزان طب:

لغت اصطلاحات طب است.

۹- انشای قادری:

مجموعه مکاتیب.

۱۰- دلکشا (مثنوی):

مثنوی ۲۵۰ بیت که در ۱۲۶۳ سروده شد.

۱۱- رموز القادری:

شرح منظوم قصیده عربی سید عبدالقادر جیلانی است. و در ۱۲۵۹ ق تالیف شد.

۱۲- دیوان منهاج الحقیقت:

(تالیف ۱۲۶۵ ق) سی غزل عربی دارد (۱۳).

۱۳- الفوائد المعنوی:

متن عربی است.

۱۴- سند الموحدین:

(هندی / سرائیکی) نثر، چند عرفان دارد.

۱۵- تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب:

(نثر) در زبان هندی و سرائیکی است.

۱۶- پنج گنج:

نثر) بزبان هندی و سرائیکی است و جنبه عرفان دارد.

۱۷- وحدت نامه:

مجموعه منظومه های سندی و سرائیکی است و ۱۵۰ بیت دارد.

۱۸- سرود نامه:

مجموعه منظومه های سندی.

نمونه نعت

افروخت عشق شمع جمال محمدی	شد مرتضی ظهور کمال محمدی
حضرت حسن شعاع همان آفتاب بود	شیر شمس نور جلال محمدی
زین العباد و باقر و جعفر صفات است	کاظم و رضاست مظهر حال محمدی
نقی و نقی عسکری القاب وی شده	مهدی ست موبه مومثال محمدی
'بیدل' ز عشق بهره دهندت بگو به صدق	صلوات بر محمد و آل محمدی (۱۴)

میر حسن علی خان تالپور حسین: (در گذشته ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۵م)

میر حسین علی خان فرزند میر نور محمد خان و برادر میر شهداد خان تالپور بود. در حیدرآباد به دنیا آمد. و در همانجا از استادان نام آور کسب فیض کرد. زمانی که سنده تحت تسلط انگلیسی ها در آمد. وی اسیر شد و به کلکته تبعید شد. بعد از پانزده سال در ۱۸۵۹م از کلکته به حیدرآباد رفت (۱۵). و در آن جا در ۲۴ ربیع الاول ۱۲۹۵ق وفات یافت و در گورستان خانوادگی خود "میرن جا قبا دفن شد (۱۶). میر حسین علی خان حسین نه فقط گرایش به ادبیات فارسی داشت بلکه با شعر و ادب سندی مهارت داشت. آثار منشور و منظوم به یادگار گذاشت.

آثار منشور:

مناقب علوی، شاهد الامامت و لب لباب آثار میر حسین علی خان است.

آثار منظوم:

دو تا دیوان غزل وی به یادگار گذاشت.

۱- دیوان فارسی و اردو ۱۶۰ غزل دارد.

۲- دیوان اردو نسخه با تصویر هست.

دیوان اردو دوران اسارت حسین مرتب و مصور شد. غزل، مضامین رائج دارد و بعضی از ابیات وی تأثیر محیط است. یعنی در فرقت میهن و دوستان، گله ای از اسارت و همینطور.

منقبت حضرت علی ابن ابی طالب

شفیع عرصه محشر علی ابن ابی طالب	به محشر ساقی کوثر علی ابن ابی طالب
غلام در گهش چندین ملایک روز و شب باشد	زهی شاهنشہ صفدر علی ابن ابی طالب
کس از اصحاب پیغمبر نگشته باعث نصرت	گشاده قلعه خیر علی ابن ابی طالب
نبی را نایب بر حق نخستین حیدر و صفدر	رواج دین پیغمبر علی ابن ابی طالب
چه غم دارم علی پرسش روز جزا در دل	چو دارم هامی محشر علی ابن ابی طالب (۱۷)

نواب ضیاء الدین احمد خان نیر رخشان (رئیس لوہارو) (م ۱۸۸۳م):

هر نفس آید بگوش بانگ درای رحیل	نفاق خود را چسرا حکم چریدن دھیم
سال طراز غزل دادہ پیغمبری است	شیر بیان را چو فرس لطف شنیدن دھیم
خار رهش ، دیدہ را رخصت چیدن دھیم	در دل رضوان زرشک نیش خلیدن دھیم
لب بتکلم کشاد نغمہ ز انفاس زاد	دل بشنیدن دھیم جان بشنیدن دھیم
برسر عرش برین طرف کله بشکنیم	بهر قدم بوس شاه سر نجمیدن دھیم
بنده آن خواجه ایم کز پی جنس بہشت	معصیت خویش را برگ خریدن دھیم
روحی و قلبی فداک، درد تو دل را خوراک	در تن زار از غمت جان بدمیدن دھیم
شامگہی گرد بچشم کحل رانی کشیم	صبح ارنی گوی را نیروی دیدن دھیم
بو کہ بہ نیر خورد باد خوش روضہ را	سوی چمن زار پند موج و زیدن دھیم (۱۸)

سید غلام محمد شاه گدا: (م ۱۳۲۲ق / ۱۹۰۴م)

سید غلام محمد شاه فرزند سید حسن علی شاه، متخلص به 'گدا' در 'هاله' بدنیا آمد. نیاکانش از خراسان به قندهار مهاجرت نموده بودند و از آنجا به "هاله" آمدند. "غلام محمد گدا" تحصیلات دینی و فنی و فقهی نزد آخوند احمد پسر عبدالعلم و محمد روشن حیدر آبادی (م ۱۲۸۶ق / ۱۸۶۹ق / ۱۸۶۹م) فرا گرفت. (۱۹) او با میر حسین علی خان تالپر روابط دوستانه ای داشت. به فارسی، اردو و سندی طبع آزمائی می کرد و در پاداش بعضی از زحمات فوق العاده خود از میر حسن علی خان صله هم یافت. در زبان سندهی يك ديوان بياد گار گذاشته است. کلمات گدا بتصحیح و مقدمه جناب رشید احمد لاشاری در سندی ادبی مورد در دسامبر ۱۹۵۷ چاپ شد. (۲۰)

گدا دو مرتبه به حج هم رفته بود. مرتبه اول همراه جام میر خان حاکم لس بيله و بار دوم یا میر نور محمد تالپور رفته بود گدا دو تا پسر و يك دختر داشت. هر دو پسر عنوان سباب فوت کردند و گدائنها ماند. (۲۱)
در شان نبی اکرم چنين ی گوید:

یا رسول خدا عليك صلوة	خاتم انبياء عليك صلوة
کیمیای نگاه تو سازد	مس قلبم طلا عيلك صلوة
بجناب تو ملتجی هستند	حمله شاه و گدا عليك صلوة (۲۲)

حضرت محمد را شافع محشر می گوید و حمایت از شاه مردان حضرت علی

می خواهد:

دل که فارغ شد از هوا و هوس	نزد حق بی گمان چه خوش باشد
یاد حق روح را سزور دهد	نام حق بر زبان چه خوش باشد
خاتم الانبياء رسول الله	روز محشر زمان چه خوش باشد
شاه مردان علی ولی الله	حامی بی کسان چه خوش باشد
نظری گر کند ز عین عطا	سوی این ناتوان چه خوش باشد (۲۳)

غوث بخش خاکی: (م ۱۳۲۵ھ / ۱۹۰۷م)

برادر کوچک رسول بخش رھی مصنف "برات نجات" است. "خاکي" قصیده گوی خوب بود. در وصف برادرش چنین نوشت:

شاهنشہ سربر سخن پروریست لیک

خود را رھی نمود تخلص به انکار (۲۴)

بھایی، تاریخ وفات "غوث خاکي" نوشته است و در آن او را با نام ثنا گوی پیغمبر

یاد می کند:

ثنا گوی پیغمبر پاک حق	فصیح اللسان غوث بخش آنکه بود
شب و روز از شوق غلغل کنان	چو بلبل به باغ ثنا و درود
بنعت نبی عمر خود صرف کرد	جز آتش نمی بود گفت و شنود
سرش بود خاک در آنجناب	تخلص ازین وجه "خاکیش" بود
"بھائی" نکو سال ایصال او	"به فارغ دلی" هاتم گفت زود (۲۵)

میر علی نواز علوی شکار پوری: (۱۸۵۱م - ۱۹۲۰)

میر علی نواز علوی (ت ۱۸۵۱ م - ۱۹۲۰م) فرزند فخر الدین متخلص به علوی و محرم، شاعر فارسی گوی نام آور و نثر نگار معروف شبه قاره، معاصر قاسم، گدا، راهی و احمد است. 'علوی' نه فقط به زبان فارسی شعر سرود بلکه بر زبان عربی، سندھی و اردو نیز تسلط کامل داشت. (۲۶) آثاری که از و بدست می رسند در زیر اند:

۱- البشارة لاهل الاشارة (نثر - عربی).

۲- کلیات علوی (چاپخانه جارج) (فارسی و هندی).

بخشی ازین کلیات غزل و قصیده فارسی دارد و بخشی ازین شعر سندھی دارد. اولین

۲۳ صفحه کلیات ۵۲ غزل نعتیه دارد. سپس یک مخمس نعتیه هست. از صفحه ۲۵ تا ۳۹

هفت تا قصیده است مانند:

۱- منقبت حضرت علی بن طالب

- ۲- فصائد درباره علم غیب رسول
 ۳- قصیده در مدح میر محمد صالح آفندی
 ۴- قصیده در مدح دلیو- ایچ لیو کس کمشنر سند
 ۵- در مدح منقبت سید امیر علی خان بهادر
 ۶- در مدح حضرت پیر سید حزب الله شاه
 ۷- در مدح میر امام بخش صاحب بهادر ریاست خیرپور

دو تا غزل درباره تاریخ تولد سید احمد شاه، سه تا مکتوب منظوم (رباعی) بنام محمد قاسم. شعر صوفیانه بزبان سندی، از ص ۵۱ تا ۸۳ و از صفحه ۸۵ تا ۱۰۵ غزل برای "میر شاه نواز" و وفات برادرش سروده است. شعر "علوی" در "مفرح القلوب" نیز چاپ می شد.

اگرچه علوی به زبان فارسی قصیده، قطعه، مثنوی و رباعی نیز سروده است ولی کلیات وی بیشتر دارای غزل است و موضوع غزل بیشتر نعت پیامبر اکرم است با مدحت مرشدش "میر شاهنواز" چنانکه بر در گذشت مرشد خود نزدیک چهل و پنج غزل سرود. و در مقطع هر غزل تاریخ وفات گفته است. (۲۷)

غزلهای نعتیه علوی پر از ارادت و عقیدت و اخلاص است. شعر وی ساده، روان، و موزون و مترنم است و با کار برد صنائع بدایع پیچیدگی ایجاد نمی کند. چنین تضمین از سعدی شیرازی می کند که بعضی اوقات گمان می شود که شعر خود سعدی است.

نمونه نعت

بشمع روی پیغمبر مرا پروانه کن یارب	ز جام عشق آن سرور مرا مستانه کن یارب
شکر لاله که عشق پاک رسول	در دل و جان می نمود حلول
از هست نور جبینش نور احدیت عیان	گشت در ذاتش هویدا ذات رب لا یزال
عجب دلکش فتادی مصرعه سعدی مرا علوی	نمی دانم شب هجران من دارد سحر یانه (۲۸)

محمد عربی کما بروی هر دو سراست کسیکه خاک درش نیست خاک بر سراو (۲۹)

منقبت حضرت علی علیه السلام

جز تو شاہا کیست کو سازد روا مقصود من از تو گشتم مقصد دنیا و دین را خواستگار
 ہزار شکر کہ شد علوی از سر اخلاص غلام غاشبہ بردار حیدر کرار (۳۰)

بہاؤ الدین بہائی:

بہاؤ الدین بہائی فرزند جلال الدین شاعر، عارف و نویسنده فارسی شہ قارہ در سال ۱۳۳۹ ق در روستای سلطان گبول نزدیک "میرپور ماتھلو" کہ در ناحیہ سکر سند واقع است بدنیا آمد. او از قبیلہ بلوچ بنام "بتافی" بود. (۳۱) بہائی تحصیلات مقدماتی در روستایی "گوتگی" شہر (سکر) فرا گرفت و از علماء و فضلائی آن ناحیہ استفادہ نمود و مہارت یافت. از بیت زیر وی بر می آید کہ اصلش از کابل است می گوید:

در قفس افتادہ بہ ہند آدمم بلبل باغ خوش خوش کابلیم (۳۲)

ولی بیشتر عمر خود در "بہاولپور" بسر برد و برای ہمین در سند زیاد معروف شد. او پیر و شیخ فرید الدین ملتانی (سلسلہ چشتیہ) و معتقد فضیلت پیر حزب اللہ شاہ مسکین نیز بود. بہائی در ۱۳۵۲ ق فوت کرد و در قریہ ای مدفون شد کہ حالا بہ نام مولوی بہاء

الدین معروف شد. (۳۳)

آثار: از بہای آثار بسیار بہ جا مانده است.

دیوان اول:

(چاپ بہاولپور ۱۹۰۴ از دست نواب بہاول خان حاکم بہاولپور) معروف بہ دیوان نعتیہ سیصد و یک بیت در نعت پیامبر اکرم دارد. در آخر این دیوان مثنوی خورد و خواب و یاد خدا نیز اضافہ شدہ.

دیوان دوم: (چاپ ۱۹۲۱ م)

دیوان دوم موسوم بہ دیوان بہائی بہ کوشش سہ فرزند بہائی در ۱۹۲۱ م چاپ شد. آثار بسیار دارد کہ هنوز طبع نشدند. نسخہ های خطی این آثار گرانمایہ پیش آقای عبدالرحمن ضیائی پسر بہائی محفوظ است (۳۴).

بهایبی بر زبان های سندی، بلوچی، پشتو، عربی و اردو نیز تسلط کامل داشت ولی فقط به زبان فارسی شعر سرود. حاکمان بهاولپور ممدوحین وی بودند. نعت پیامبر^ص ویژه شعرش است.

سبک وی سبک بین بین است. او سبک هندی و سبک پاکستانی را با هم آمیخته است. شعرش از نازک خیالی و پند و اندرز است.

وقتی که بهایی نعت می سراید به وجد می آید. مخصوصاً اگر ردیفش 'محمد است' می آورد. تکرار الفاظ در شعرش يك محیط خاصی ایجاد می کند که بر خواننده تاثیر می گذارد. با ائمه اطهار چنان عشق می رزد که شیفتگی وی از هر حرف پیدا است:

نعت رسول

شه انبیاء، فلك آستانه محمد است محمد است
در بی بها گهر یگانه محمد است محمد است
حسبی که پاك ز شك بود ز سماش تا به سمك بود
سر سروران همه زمانه محمد است محمد است (۳۵)

منقبت حضرت علی^ص

نمود جان و دل من به جان سلام علی به جان و دل دل و جانم فدای نام علی
وصی و وارث پیغمبر است و زوج بتول خدا گوست چه عالی است احتشام علی (۳۶)

علی محمد قادری: (۱۸۵۶م - ۱۹۴۰م)

میان علی محمد متخلص به قادر فرزند میان بهاؤ الدین ابن میان محمد صالح لارکانه (۱۸۵۶م - ۱۹۴۰م) شاعر نام آور فارسی و سندی شبه قاره است. از عمویش غلام محمد متخلص به گدا زبان و ادبیات فارسی خواند. قادری در زمینه شعر و سخن و عرفان و حکمت و طب در سراسر سند معروف بود. سالها عضو هیئت انتظامی شهر داری نیز بوده است قادری بزم های مشاعره در لارکانه بر گزار می کرد و شعر فارسی، اردو و سندی می خواند (۳۷). بیشتر به زبان سندی و فارسی شعر سروده است.

مجموعه نعتیه قادری به عنوان "گلدشته قادری" در سال ۱۹۳۵ اداره "مجله مخزن" چاپ کرد. ادارت مجله این اداره هم، خود قادری به عهده داشت. مجموعه اشعار سندی و فارسی قادری به نام دیوان قادری به سال ۱۹۴۰ م به اهتمام آقای غلام عباس به چاپ رسیده است.

جمالش جلوه گر در باغ عالم بیاید در نظر صاحب نظر را
بنوشان از شراب شوق جامی فقیر قادری تشنه جگر را

بیا ای قادری بیخود ز خود شو بحز مستی در آنجا نیست راحت
قادری ام به گدایی به درست آمده ام جز در توبه در دیگری سائل نشدیم
هزار شکر مه من بیا به چشم نشین که از قدم تو روشن غریب خانه شده (۳۸)

عاقل عاقلی: (۱۸۵۱-۱۹۴۱ م)

محمد عاقل فرزند آخوند الله نواز فرزند محمد عاقل، روستای لنگری در ناحیه سکر ۱۲۶۷-۱۳۶۰ ق / ۱۸۵۱-۱۹۴۱ م، شاعر فارسی گوی شبه قاره. (۳۹) تحصیلات ابتدائی نزد پدرش فرا گرفت و از استادانی مانند مولوی نبی بخش عباسی لارکانوی، مولانا غلام محمد صدیق شهزاد کوتی و مولانا غلام محمد کمال دیروی نیز کسب فیض کرد. وی ارادتمند مولانا نظر محمد بهاولپوری بود بعداً مرید پیر حزب الله شاه متخلص به مسکین شد.

عاقلی شاعر زود گو و پر گو بود. او به زبان های عربی، فارسی، سندی و سرائیکی شعر می سرود. در گفتن ماده های تاریخ نظیری ندارد. شاعر سبک هندی است. در تمام قالب های شعری مانند قصیده، غزل، مثنوی، قطعه و رباعی طبع آزمایی کرد. دیوان شعر سندی وی چاپ شد ولی مجموعه فارسی هنوز چاپ نشد.

نمونه نعت

ای عالم خفی و جلی بخش از برای عاقلی
ایمان و دین، نور و یقین، علم و عمل، فضل و هنر
کیست آن سردار عالم مظهر کامل که هست

در میان حق و باطل نور او شمس النهار
 رهنمای هر دو عالم آن که در یک چشم زد
 بر گذشت از چار حد و هفت خط و شش دثار
 با سحاب دست او هر هفت دریا یک حباب
 با شرار قهر او هر هفت دوزخ یک شرار (۴۰)

صغیر فتح محمد (۱۸۸۳-۱۹۴۲م):

حکیم فتح محمد متخلص به صغیر و حکیم در قصبه سهوان در شهرستان داد و در
 سند به سال ۱۳۰۰ سال ۱۳۰۰ هـ ق / ۱۸۸۳ م بدنیآ آمد. (۴۱)
 بیشتر آثارش به سندی است. شعر فارسی وی در دست نیست. نمونه مختصری از
 اشعار فارسی وی این است.

ملت مملت محمد است مذهب حنفی است عزت من (۴۲)

خودش قطعه تاریخ وفات نوشت که ۹ بیت دارد:

مشت خاکم به خاک پیوستم 'مشت خاکم' است سال رحلت من (۴۳)

۱۳۶۱ ق

روشن (۱۸۹۰-۱۹۴۲م):

محمد اسمعیل الفاروقی المجددی نقشبندی متخلص به روشن فرزند مولانا محمد
 حسین سر هندی روز پنجم ماه ذی قعدة ۱۳۰۷ ق برابر با ۲۴ ژوئن ۱۸۹۰ م، در دهکده تکر، در
 ناحیه حیدرآباد سند، متولد گشت. تاریخ ولادت خود چنین نوشته است:

چون جست روشن سال ولادتش الحال

به فکر فاترش آمد "هزار باغ کمال" (۴۴)

روشن به عمر ۵۲ سالگی شب دو شنبه چهار دهم جمادی الثانی ۱۳۶۱ هـ / ۳۰ ژون

۱۹۳۲ در کراچی فوت کرد. (۴۵)

از دیوان روشن پیدا است که او به استقبال غزلیات استادان قدیم غزل ها سروده است.

اشعار روشن، مطبوع و دلپذیر و دارای معانی دقیق و افکار بدیع می باشد و اندیشه های خود را

بخوبی در پرده الفاظ پوشاننده و به زبان شعر عرضه داشته است.

روشن تصنیفات بسیار دارد:

۱- دیوان روشن (فارسی) ۲- انشای روشن و خطبه های منظومه و منثور (فارسی)

۳- نسیم چمن در تتبع نفحة الیمن (فارسی).

مجموعه آثار منظوم فارسی وی به نام دیوان روشن به سال ۱۳۸۱ق/ ۱۹۶۱م در میرپور

خاص چاپ شده که دارای انواع شعر می باشد و آنرا دیوان "بو العجب" هم نام کرده اند.

نعت رسول در تتبع امیر خسرو که در مدینه سرود

بیا سوی مدینه تا بیا بی صد قرار اینجا

گل اینجا سبزه اینجا گلشن اینجا جویبار اینجا

چه خوش باشد که سازم فرش راه سید الکوین

دل اینجا دیده اینجا، سینه اینجا جسم زار اینجا

نماید بی نیاز از باغ جنت نزهت طیه

گل اینجا سنبل اینجا سوسن اینجا لاله زار اینجا

چو نقش پابند بر آستانش هر سر افزای

سر اینجا گردن اینجا افسر اینجا افتخار اینجا

به صبح و شام روشن از خدای ذولمنن خواهد

مکان اینجا وطن اینجا جوار اینجا مزار اینجا (۴۶)

ناظم (۱۸۸۹م - ۱۹۶۴م):

مولانا محمد ابراهیم سندی متخلص به ناظم ۱۳۰۷هـ / ۱۸۸۹م در ناحیه "سکر"

سند به دنیا آمد. (۴۷) تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی از پدرش مولانا محمد هاشم فرا

گرفت.

بعد از وفات پدرش از برادرش مولانا محمد قاسم معروف به "بحر العلوم" کسب

فیض کرد و تحصیلات عالی در رشته های ادبیات فارسی و عربی و فقه و حدیث و تفسیر و

فلسفه به پایان رسانید. ناظم در سال ۱۹۶۴م فوت کرد (۴۸). ناظم به فارسی، اردو، عربی، و
سندی، شعر می سرود. اینک نمونه نعت وی:

ناظم محمد است پناحت به دو جهان هم حیدر و بتول و حسین و حسن حسن

☆☆☆

به یمن عشق دیدار محمد مصطفی کردم
دل و جان را نثار آن شه هر دو سرا کردم
زهی روی منور از برای زنگ دل صیقل
که از دیدار آن آیینه سینه را صفا کردم
بروی این چنین زیبا کس از دل نیست گر شیدا
به روز حشر خواهد گفت بر خود صد جفا کردم
به دستش ناظما دیدم کلید دین و دنیا چون
سپرد کار خود با آن حبیب کبریا کردم (۴۹)

ادیب فیروز شاهی: (۱۸۹۷م - ۱۹۷۳م)

مولانا دین محمد ادیب در سال ۱۳۱۴هـ ق / ۱۸۹۷م در روستای "فیروز شاه" در
نواحی لارکانه متولد شد. ادیب تحصیلات مقدماتی را در "دارالعلوم اسلامیة فیروز شاهی"
پایان رسانید.

ادیب به زبان فارسی و سندی شعر می سرود و از شاگردان مولانا شفیع محمد
مسجدی بود که خودش شاعر سه زبانه سندی، عربی و فارسی بود.

ادیب فیروز شاهی در حیدرآباد معلم عربی و فارسی نیز بود. او در سال ۱۹۷۳ وفات
یافت (۵۰) ادیب، قصیده، مثنوی و قطعه سرود ولی در دیوانش غزل کمتر دیده می شود. نعت
های ادیب در میان نوشته هایش اهمیت بیشتر دارد. مجموعه اشعار وی به نام کلیات ادیب در
۱۳۸۴هـ / ۱۹۶۴م توسط دانشگاه حیدرآباد چاپ شد.
تراجم و کتابهای نثری هم زیاد دارد (۵۱).

نمونہ نعت

قنندیل فلک پر تو انوار محمد	جبیریل امین خادم دربار محمد
ای بی خیر از رتبه سرکار محمد	سرکار خدا آمده سرکار محمد
لولاک پی شان نبی شاهد عادل	تکوین جهان باعث اظهار محمد
ظلمت کده دهر شده رشک سماوات	چون تافت بر او مطلع انوار محمد
ایران و خراسان و سمرقند و بخارا	بر ماه زند خنده ز انوار محمد
آزاد گیم باعث آزاد دلسم شد	یارب به کرم ساز گرفتار محمد
از رنگ گل و لاله سروکار ندارد	آن مرغ که شد بلبل گلزار محمد
در وجد بیاورد بسی خسته دلان را	در شهر مدینه در و دیوار محمد
کن عرض ادبیا ز خداوند تعالی	توفیق عمل بخش به گفتار محمد (۵۲)

شمس العلماء میرزا قلیچ بیگ: (۱۸۵۳م - ۱۹۲۹م)

میرزا قلیچ بیگ فرزند میرزا فریدون بیگ، شاعر بزرگ فارسی و اردو در سال ۱۲۷۰ھ/۱۸۵۳م در محله تندو تورو، حیدرآباد سند، بدنیا آمد. (۵۳) قطعه ماده تاریخ ولادت خود را چنین گفته است:

من چو زادم والد مرحوم من شد خوش یقین
شکر گفت الحمد هم لله رب العالمین
فال نیک از من گرفت و طالع هم دید سعد
آن محرم ماه بد تاریخ بوده چارمین
بهر تاریخ ولادت نیک منظر ماده یافت

باز یافت برحمتک هم یا ارحم الراحمین (۵۴)

تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی از آخوند شفیع محمد و قاضی احمد فرا گرفت. بعد از پایان دوره دبیرستان به دانشکده الفستن بمبئی رفت. از میرزا حیرت (۱۸۹۹م) نیز کسب فیض کرد. (۵۵) بر مراتب بزرگ دولت نیز کار کرد. و از طرف دولت خطاب مانند شمس العلماء و خان بهادر یافت.

قلیچ بیگ ۳ محرم ۱۳۴۸/۳ زولای ۱۹۲۹م فوت کرد.

قطعه وفات خود نوشته بود:

عمرم به همین سال هفتاد شد و هفت
گفتا که بسی زیستی در منزل دنیا
از فرط مسرت زدم آهی و بمردم
تاریخ وفاتم چو دلم خواسته از غیب
آمد ملك الموت ز درگاه حق آخر
شو عازم عقبی که به بینی رخ داور
در عالم ارواح رسیدم دم دیگر
هاتف ز کرم کردند "بخت موقش" (۵۶)

کتابهای خیلی زیاد از وی بیاد گار مانده است. (۵۷)

در شعر وی نمونه های نعمت و منقبت بسیار دیده می شود:

قلیچ اندر پناه عشق تو هر گونه شد ایمن
نبی اینجا، علی اینجا جناب هشت و چار اینجا (۵۸)
نیست غم گر عالمی دارد، عداوت با قلیچ
حامی آس باشد علی ذوالفقار از نازنین (۵۹)
ای آنکه سر کوثر جدت ساقی است
اصلت اعلی ز حسن الاخلاقی است
فانی تونه ای اگر چه آدم فانی است
اسمت فانی است لیک اصلت باقی است (۶۰)

ذهین تاجی (۱۳۲۵-۱۳۹۸/۱۹۷۸):

محمد طاسین فاروقی، معروف به سید بابا ذهین شاه تاجی، فرزند محمد دیدار فراقی، کهنه‌دیده (جیبور) ۱۳۲۵-۱۳۹۸ ق/ ۱۹۷۸ م شاعر فارسی گوی پاکستانی است. (۶۱) او در نه سالگی قرآن خواندن را پایان رسانید. کتابهای ابتدایی فارسی نزد پدرش خواند. برای تحصیلات عالی از مولانا عبدالغنی ودایی خودش مولانا فضل الرحمن کسب فیض کرد. وی به دو زبان فارسی و اردو شعر می سرود.

در آغاز شعر ذهین مشتمل بر نعت رسول و منقبت بود و در دوره بعد به شکل غزل عارفانه و قصیده، مثنوی، قطعه و غیره بدست می رسد. مجموعه شعر از وی با عنوان اجمال جمال و جمال آیات به چاپ رسیده است.

نمونہ نعت

فروغ دو عالم ز روی محمد	بہار جہان رنگ و بوی محمد
تلاش خدا جستجوی محمد	تمنای حق آرزوی محمد
رخ روز، قربان روی محمد	دل شب گرفتار موی محمد
بخوان من رانی ز روی محمد	بسوی خدا بین بہ سوی محمد
ہمہ مہبط و حی قلب منور	کلام خدا، گفتگوی محمد
ہمہ بی مکان، لیک خورشید جانہا	مقید بہ ذرات کوی محمد
جز این رویت حق بہ جنت چہ باشد	کہ باشد نگاہی بہ روی محمد
خدا مرحمت کرد جان ذہین را	شراباً تحور از جوی محمد (۶۲)

نمونہ منقبت

با علی نفس مصطفیٰ ہستی	بخدا معنی خدا ہستی
بہر مشکل کشائی عالم	چارہ درد لا دوا ہستی
درہ التاج صاحب معراج	گوہر درج ہل اتیٰ ہستی
تو شہنشاہ ہفت اقلیمی	تاج دین تاج اولیا ہستی (۶۳)

حواشی:

- ۱- Sadarangani, P-100.
- ۲- خلیل، تذکرہ نگلہ مقالات الشعراء، ص ۱۶۰.
- ۳- سمو، همان، ہمانجا.
- ۴- ظفر، سر فراز، مناقب حضرت علی صص، ۱۵۱-۱۵۰.
- ۵- احمد، ظہور الدین، پاکستان، ج ۵، ص ۲۱۷؛ Sadarangani, P - 240;
- ۶- خلیل، نگلہ، ص ۳۵۳.
- ۷- Sadarangani, P-240.
- ۸- خلیل، نگلہ، ص ۳۵۳.
- ۹- برای اطلاعات بیشتر در بارہ تبدیل رجوع شود بہ: احمد، پاکستان، ج ۵، صص ۴۰۶-۴۱۰.
- ۱۰- شوق، پنج گنج، ص ۲۴.

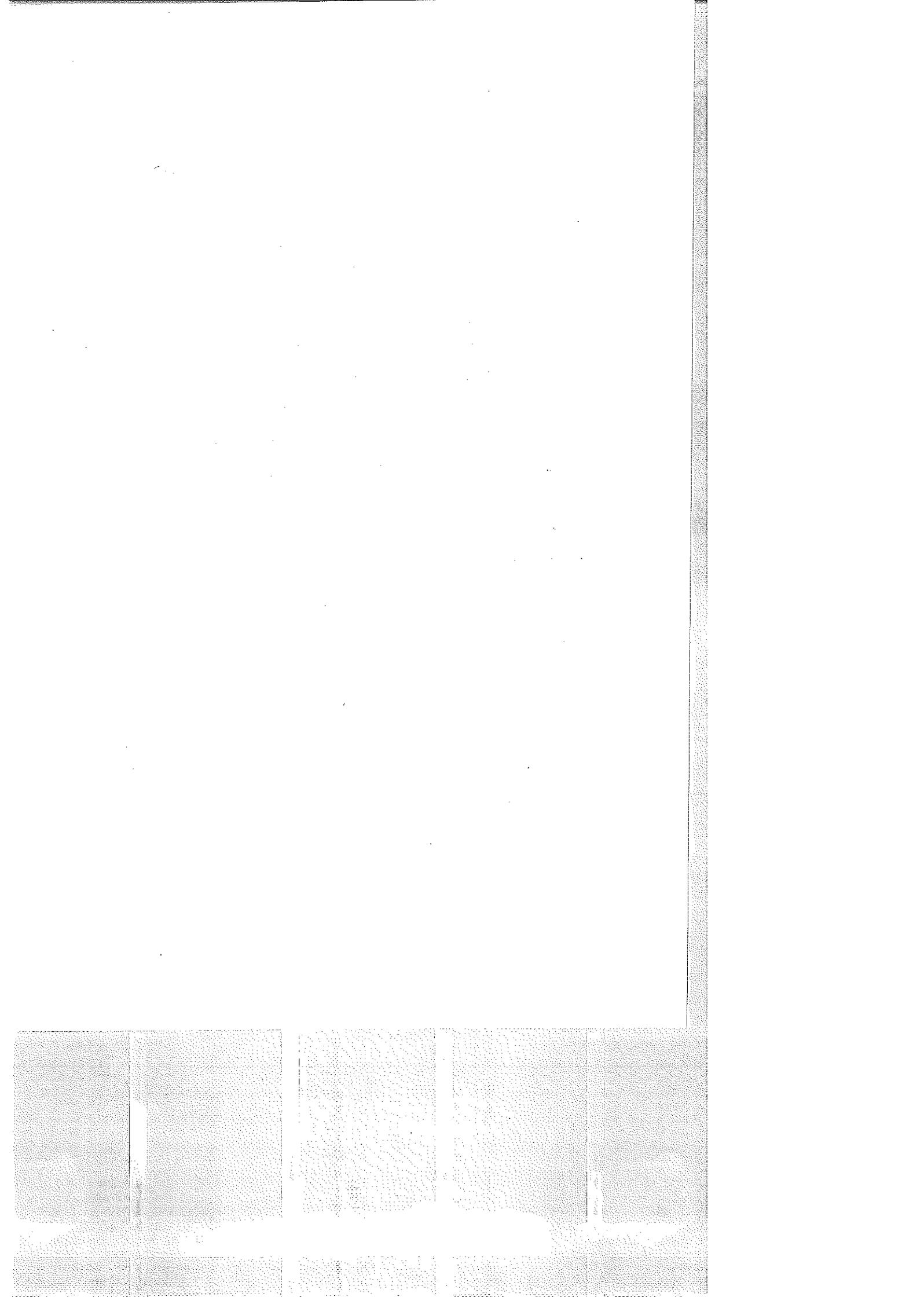
- ۱۱۔ همو، همان، همانجا۔
- ۱۲۔ شوق، بیخ گنج، ص ۲۷۔
- ۱۳۔ همو، همان، ص ۳۱۔
- ۱۴۔ بیدل، قادر بخش، ص (بہ نقل از نور الحسن، عنوان مقالہ، دانش ش۔
- ۱۵۔ ظیل، نکلہ، صص ۷۵۵-۷۵۶؛ احمد، ظہور الدین، پاکستان ج ۵، ص ۳۱۸؛ نبی بخش، سندھ میں اردو شاعری
ص ۱۷۳۔
- ۱۶۔ نبی بخش، ص ۱۷۳۔
- ۱۷۔ ظفر، سرفراز، مناقب، ص ۱۷۲۔
- ۱۸۔ بہ نقل از نقوش، ص ۳۸۰۔
- ۱۹۔ احمد، ظہور الدین، پاکستان ج ۵، ص ۳۲۳؛ Sadarangani, P- 289۔
- ۲۰۔ ظیل، نکلہ، ص ۸۲۷۔
- ۲۱۔ همو، همان، همانجا۔
- ۲۲۔ Sadarangani, P-290۔
- ۲۳۔ Sadarangani, P-291۔
- ۲۴۔ احمد، ظہور الدین، پاکستان، ج ۵، ص ۴۳۹۔
- ۲۵۔ Sadarangani, P-298۔
- ۲۶۔ Sadarangani, P-304۔
- ۲۷۔ احمد، پاکستان، ج ۵، ص ۴۱۲؛ برای اطلاعات بیشتر نک: احمد، پاکستان، ج ۵، صص ۴۱۱-۴۱۳۔
- ۲۸۔ همو، همان، ص ۴۱۳۔
- ۲۹۔ همو، همان، ص ۴۱۲۔
- ۳۰۔ همو، همان، ص ۴۱۳، تخلص علوی، نشانگر الفتش بہ حضرت علیؑ است۔
- ۳۱۔ سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، ص ۱۴۳۔
- ۳۲۔ همو، همان ص ۱۴۴۔
- ۳۳۔ همو، همان، ص ۱۴۴؛ دانشنامہ، ج ۱/۳، ص ۵۱۹۔
- ۳۴۔ برای اطلاعات بیشتر نک: فارسی گویان پاکستان، ص ۱۴۵۔

- ۳۵- سبط حسن، فارسی گویان، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۳۶- سبط حسن، فارسی گویان، ج ۱، ص ۱۴۸.
- ۳۷- همو، همان، ص ۲۰۵.
- ۳۸- احمد، ظہور الدین، پاکستان، ج ۵، ص ۴۴۲.
- ۳۹- همو، همان، ص ۴۴۳؛ دانشنامہ، ج ۲/۴، ص ۱۶۷۷.
- ۴۰- همو، همان، ص ۴۴۴.
- ۴۱- سبط حسن، فارسی گویان، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۴۲- همو، همان، ص ۲۱۵.
- ۴۳- همو، همان، همانجا.
- ۴۴- همو، همان، همانجا.
- ۴۵- همو، همان، ص ۲۱۶.
- ۴۶- همو، همان، ص ۲۱۸.
- ۴۷- همو، همان، ص ۳۴۲.
- ۴۸- همو، همان، ص ۳۴۳.
- ۴۹- همو، همان، ص ۳۴۶.
- ۵۰- همو، همان، ص ۴۰۰.
- ۵۱- برای اطلاعات بیشتر درباره ادیب فیروز شاہی نک: فارسی گویان پاکستان، ج ۱، صص ۴۰۱-۴۰۲.
- ۵۲- سبط حسن، فارسی گویان، ج ۱، ص ۴۰۳.
- ☆ تندر تھورو.
- ۵۳- احمد، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۴۶۱؛ قلیچ بیگ، گرجی نامہ، مقدمہ ص ۱۲.
- ۵۴- قلیچ بیگ، گرجی نامہ، ص ۱۲.
- ۵۵- احمد، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۵، ص ۴۶۱.
- ۵۶- همو، همان، صص ۴۶۱-۴۶۲.
- ۵۷- برای اطلاعات بیشتر نک: احمد، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۵، صص ۴۶۱-۴۶۳.
- ۵۸- قلیچ، گرجی نامہ، ص ۴۲.

- ۵۹- همو، همان، ص ۴۸.
 ۶۰- همو، همان، ص ۵۲.
 ۶۱- دانشنامہ، ج ۲/۴، ص ۱۲۱۴.
 ۶۲- ذہین تاجی، جمال آیات، ص ۱۸۹.
 ۶۳- همو، همان، ص ۲۱۰.

کتابشناسی:

- ۱- احمد ظہور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۹۰.
 ۲- خلیل تھوی، محمد ابراہیم، تذکرہ کلمہ مقالات الشعراء، کراچی، سندھی ادبی بورڈ ۱۹۵۸م.
 ۳- دانشنامہ ادب فارسی در شبہ قارہ، حسن انوشہ، ج ۲/۳، چاپ اول، تہران ۱۳۸۰.
 ۴- ذہین شاہ تاجی، جمال آیات، ۱۹۶۷م.
 ۵- سبط حسن، رضوی، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، مرکز تحقیق فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۹۷۳م.
 ۶- ظفر، سرفراز، مناقب حضرت علی در شعر فارسی شبہ قارہ، انجمن فارسی اسلام آباد، ۱۳۸۱ش.
 ۷- نبی بخش، سندھ میں اردو شاعری از عہد شاہجہان تا قیام پاکستان، مجلس ترقی ادب لاہور، ۱۹۷۸م.
 8. Sadaragani, H-I, Persian Poets of Sind, Sindhi Adabi board Karachi, 1956.



شرح حال و آثار محمد حسن قتیل ادیب و شاعر فارسی

دکتر زاهده پروین*

رئیس گروه فارسی، دانشکده دولتی

اسلامیه دخترانه، لاهور

چیکه:

محمد حسن قتیل نویسنده، شاعر، دستور نویس، زبان شناس و انشانگار فارسی اواخر قرن دوازدهم دسیزدهم هجری قمری/هیجدهم و نوزدهم میلادی در شبه قاره است. او در یک خانواده هنرمند به دنیا آمد و بعد از اسلام پذیرفت. قتیل افزون بر دیوان غزلیات و مثنوی صبح بهار در زمینه لغت، انشا، دستور و ریشه شناسی کلمات فارسی کتاب های مهم مانند: هفت تماشا، نهر الفصاحت، شجره الامانی، چهار شرتب، ثمرات البدایع و رقعات نوشت. او شاگردان فروانی را در شعر و ادب آموزش دارد. در غزل سرایی پیرو سبک سنتی بود و در پیروی از شاعران معروف چون مولانا جلال الدین رومی، سعدی، امیر خسرو، حافظ و صائب و غیره شعر سروده و مورد ستایش ادب دوستان قرار گرفته است. شاگردانش باغالب در زمینه کاربرد بعضی واژه ها در شعر بحث و جدال هایی داشته اند. در این مقاله با اختصار شرح حال و آثار قتیل معرفی شده است.

واژه های کلیدی: محمد حسن قتیل، غالب دهلوی، غزل، مثنوی، قصیده، انشانگاری،

دستور، لغت، زبان شناسی فارسی در شبه قاره.

محمد حسن قتیل شاعر، ادیب، زبان شناس و انشا نگار نامدار زبان فارسی در ۱۱۷۲ ق / ۱۷۵۸ م در فرید آباد، اطراف دهلی به دنیا آمد. وی پیش از مسلمان شدن "دیوانی سنگه" نام داشت. نیاکانش هندو بودند و از بتاله به شهری ناشناس هجرت کردند. پدرش در گاهی مل و جدش رای لال جی مل (در گذشته در ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۴ م) در دهی به نام باغپت در اطراف میرته به دنیا آمدند. جد بزرگ مادری اش سیالکوتی مل وارسته، انشانگار و فرهنگ نویس معروف فارسی روزگار خود بود. (۱)

در ۱۲ سالگی در ۱۱۸۲ م با خانواده اش از دهلی به فیض آباد رفت و در همانجا به شاگردی مرزا باقر شهید اصفهانی در آمد. وی حدوداً پنج سال از اُستادش صرف و نحو، منطق، معانی و بیان، بدیع ریاضی و عروض عربی و فارسی آموخت و در این دانش ها تسلط کامل به دست آورد و به مناسبت "شهید" تخلص استاد و یا به پیشنهادش قتیل را به عنوان تخلص اختیار کرد. (۲)

قتیل در ۱۸ سالگی در ۱۱۸۸ ق / ۱۷۷۴ م مسلمان شد و در همان سال با جدا شدن از خانواده اش به لشکر نواب ذوالفقار الدوله نجف خان پیوست. پس از آن در ۱۱۹۴ ق / ۱۷۸۰ م به دهلی بازگشت و از آن زمان در مجالس شعری شعرا شرکت می کرد و سروده هایش را در آن محافل می خواند. در همان روزگار قتیل، غلام همدانی مصحفی، شاعر و تذکره نویس معاصر خود، را برای نوشتن تذکره شعرا به عنوان "عقد ثریا" پیشنهاد کرد و درباره بعضی از شاعران هم روزگارش اطلاعات مفیدی داد. پس از اقامت چند ماهه در ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۲ م با مرگ نجف خان و در نتیجه انتقال پایتخت از فیض آباد به لکهنو، به اشارت آصف الدوله، به آنجا رفت و نزدیک ۳۶ سال در لکهنو اقامت گزید. (۳)

قتیل با میر حسن سراینده مثنوی ماندگار "سحر البیان" به زبان اردو، روابط دوستانه داشت، چنان که در ۱۱۹۹ ق / ۱۷۸۵ م، سال پایان مثنوی "سحر البیان"، از سوی میر حسن "ماده تاریخش" را بدین گونه سروده است:

زدم غوطه در بحر فکر رسا

که آرم به کف گوهر مدعا

به گوشم زهاتف رسید این ندا

برین مثنوی باد هر دل فدا=۱۱۹۹ق

قتیل روز شنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۲۳۳ ق / ۳۱ ژانویه ۱۸۱۸ م وقت صبح به مرض

استسقا در لکهنو در گذشت، امام بخش ناسخ از "سعدی شیرازی ثانی" و صاحب بلگرامی از

بیت زیر تاریخ مرگش را استخراج کرده:

برای ماتم او گشته اند بی سرو پا

لطیفه و سخن و شعر، نکته رمز و ادا (۴)

آثار:

محمد حسن قتیل به نظم و نثر فارسی آثار فراوان از خود به یادگار گذاشته است که

شرح آنها بدین گونه است:

۱- هفت تماشا:

به نثر فارسی که پس از سال ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م به فرمایش آقا محمد صادق صفاهانی

و آقا ابو الحسن خان قزوینی تالیف کرد. این کتاب درباره عقائد و آداب و رسوم اقوام و مذاهب

شبه قاره به منطقه پنجاب است در هفت فصل (هفت تماشا) بدین گونه:

۱- مذاهب سمارتکان و تحقیقات درباره آن

۲- آدمی و کیفیات انقسام افراد آن به اصناف و فرق با تباین ملل و تخالف معتقدات

۳- اعتقادات فرق هندوانی که از حد شریعت خود بیرون اند

۴- آیام متبرکه این فرقه

۵- تنقید رسوم این گروه

۶- شیوه و آیین ممتاز مسلمانان هند

۷- کاشتن تخم لفظ و معنی در زمین نگارش احوال عجیبه

قتیل در این اثر خود از عین الدوله ناظم الممالک سعادت علی خان بهادر مبارز جنگ ستایش کرده است.

هفت تماشا دوبار چاپ سنگی شده است. (۵) يك نسخه خطی آن در کتابخانه بریتش لندن (ریو، ج ۱/۶۳) و نسخه دیگر به شماره ۱۱/۲۰۲.۱۹۵۸. N.M. موزه ملی کراچی نگهداری می شود. (۶)

۲- نهر الفصاحت:

به نثر در ۱۲۱۴ق در صرف زبان فارسی، نامه نگاری، عروض و صنائع، تصحیح و اژه ها و اصطلاح های فارسی در ده موج که موج پایانی آن نمونه های دشواری را در بردارد که به گفته استاد احمد منزوی "نادرست در زبان فارسی شبه قاره به کار رفته است".

قتیل نهر الفصاحت را در ۱۲۱۴ق به خواهش میرمحمد حسین فرزند بزرگ میر امان علی، دوست خود، در تکمله اثر خود "شجرة الامانی" نوشته است (۷)

وی در مقدمه کتاب درباره این امر بدین گونه اظهار کرده است: اما بعد قتیل نادان به هیچ میرز گوید که چون نور چشم اقبال نشان سعید کونین میرمحمد حسین خلف مهین میر صاحب ... میر امان علی صاحب را بعد دریافت مقدمات نسخه "شجرة الامانی" که به ایامی والد ماجدش طراز تالیف پذیرفته، شوق انشا به هم رسید، روزی تکلیف به این بی سرو پا نمود که اگر رساله مختصری مشتمل بر ذکر فوایدی که در شجرة الامانی پیرایه تحریر نیافته به اهتمام دست و قلم ملازمان از قوه به فعل آید، هرآینه دور از لطف نباشد چون شمع آن سعادت سرمایه عرصه برمن تنگ کرد. سطری چند به طریق ارمغان برای شائقان رقم پذیرفت. (۸)

قتیل نهر الفصاحت را برای آموزش درست زبان فارسی به ساکنان شبه قاره تالیف کرد. این کتاب از آثار برجسته ای است که غیر فارسی زبانان با استفاده از آن می توانند، به این زبان چیرگی بیابند.

آغاز: ترانه سنجی عندلیب قلم در بهارستان صفحه بر سر شاخ سطر به تمنای گل همیشه بهار حمد محمودی است که هر نوک گیا نغمه شکر انعامش زیب زبان دارد. (۹)

پایان: الفاظ مکتوب را بابرگ درختان و ریاحین و بین السطور را با نهر و خیابان و معانی را با جواهر زواهر و پری زادن و هر چه مرادف آنها مشبه نمایند. (۱۰)

مشار (ج ۵، ص ۵۳۵۶) از چهار چاپ سنگی آن سراغ داده است. يك نسخه خطی آن در کتابخانه بریتش، لندن، (British Library U.K.) (۱۱) و دو نسخه دیگر در گنجینه شیرانی، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، به شماره های ۳۵۰۶ و ۴۵۰۷ نگهداری شده است. (۱۲)

۳- شجرة الامانی:

درباره فصاحت کلام در شش "فرع" و چند "ثمره" که به نام سید امان الله در ۱۲۰۶ ق/ ۱۷۸۲ م نوشته شده است. فرع ۱: ماهیت کلمه و تقسیم آن، چهار ثمره (۱) در بیان ماهیت کلمه و کیفیت انقسام آن، ۲. اسم، ۳. فعل، ۴. حرف). فرع ۲: ضرورت کلمه و حذف آن در کلام، اعم از آن که فعل باشد یا حرف، يك ثمره. ۳: ترکیب کلمات در دو ثمره (اضافت، مرکبات تامه). ۴: در بیان زبان فارسی، سه ثمره (زبان تورانیان، ایرانیان، فارسی اهل هند) ۵: فصاحت کلمه، دو ثمره (فصاحت کلمه، فصاحت کلام)، ۶: بلاغت در يك ثمره.

آغاز: فصیح ترین کلامی که از جوش صفا گوهر شاهوار و لؤلؤی آبدار در عرق خجالت نشانند. حمد صورت پرداز معنی آفرینی است که در دانه وحدت را به سلك کثرت کشیده و بلیغ ترین عبارتی که پیش معانی نور آگینش بازار پروین را رونقی نماند.

پایان: گر بیند ابروت زاهد بینم بعد ازین

توبه از می می کد یا توبه از صوم و صلواة

و از قبیل سوق کلام بر نسق عوام است، معشوق را ممدوحانه ستودن چنانچه این مصرع علی حزین همین حال را دارد:

بر فشاندی دست و دل دریا و کان آمد پدید

لیکن با این همه گوی بلاغت از متقدمان ربوده. (۱۳)

استاد احمد منزوی علاوه بر هشت نسخه خطی، از چندین چاپ سنگی این کتاب

سراغ داده است. (۱۴)

شجره الامانی در موضوع خود کتابی برجسته و بی نظیر است، برای کسانی که با زبان و ادب فارسی سروکار دارند، مطالعه آن برای دانستن ریشه های لفظ و معنی این زبان از اهمیت خاصی برخوردار است.

۴. چهار شربت:

که به "شربه محمدیه" نیز شهرت دارد، اثر معروف محمد حسن قتیل است که آن را در ۱۲۱۷ق به نام سید محمد بن میر امان علی برادر کوچک میر محمد حسین که قتیل چهار سال پیش نهر الفصاحت را به نام او نگاشته بود، به سلك تحریر در آورد. این کتاب دارای چهار شربت (چهار باب) است و هر شربت در چند چاناغ (ظرف)، و هر چاناغ در چند ایاغ مورد بحث قرار گرفته است، بدین شرح:

شربت اول، در دو چاناغ، یکم عروض، در ۹ ایاغ، ایاغ یکم در اسمای بحور نوزده گانه سالم، ایاغ نهم اوزان رباعی، چاناغ دوم از شربت اول در قافیه، در سه ایاغ
 ۱. معنی قافیه، ۲. عیوب قافیه، ۳. ردیف، شربت دوم تنها در يك چاناغ، در مصطلحات اهل فن، شربت سوم در نثر نویسی در سه چاناغ، چاناغ یکم از شربت سوم در سه ایاغ. ایاغ ۱. نثر فاضلانه، ۲. نثر صوفیانه، ۳. نثر منشیانه (بامونه نامه ها). چاناغ دوم در دو ایاغ رنگین، (نامه را چگونه آغاز و چگونه به انجام رسانیم). چاناغ سوم از شربت سوم در چهار ایاغ. ایاغ ۱. مکاتیب رنگین، ۲. مکاتیب بلیغ، ۳. مکاتیب ساده (بامونه نامه ها). شربت چهارم، در چهار چاناغ- چاناغ ۱. در مفردات ترکی، ۲. مصادر زبان ترکی، ۳. صرف زبان ترکی با ترجمه فارسی (آمد نامه مانند)،

۴. قوانین زبان ترکی به زبان فارسی.

افرون بر سه چاپ سنگی، استاد احمد منزوی (۱۵) از چهار نسخه خطی آن خبر داده است که در کتاب خانه های هاشمی شیخوپوره، اسد نظامی ملتان، گنج بخش اسلام آباد، موزه ملی کراچی، مجموعه شیرانی (دو نسخه) دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. (۱۶)

۵- دریای لطافت:

در دستور زبان اردو و دانش های وابسته به آن به زبان فارسی در يك "صدف" و پنج "در"

دانه" و هفت "جزیره" و سپس چند "شهر"، "سلطنت" و "بلده" در دو بخش. بخش یکم در صرف و نحو زبان اردو از سید انشاء الله خان انشا. بخش دوم در منطق، عروض، قافیه و معانی از میرزا محمد حسن قتیل.

يك نسخه خطی دریای لطافت در موزه ملی کراچی در ۴۷۰ صفحه به خط نستعلیق به

کتابت نکهت رای مکتوبه در ۱۲۵۴ق به شماره N.M. ۱۹۷۰.۲۲۳ نگهداری می شود. (۱۷)

این کتاب در ۱۲۶۶ق در مرشد آباد، هند، چاپ سنگی شده است و پندت موهن دتاریه

کیفی آن را به زبان اردو ترجمه کرده که چندین بار، در هند و پاکستان به چاپ رسیده است. (۱۸)

۶- صبح بهار:

مثنوی ای است تاریخی و رزمی که نام آن در نخاتمه آمده است: هست هر صفحه اش

به از گلزار. نام این مثنوی ست "صبح بهار"، با سر بندهای: خطاب به حضرت باری، نعت سید

المرسلین، معراج، مدح حضرت علی، شمه ای از احوال خود و تمهید کتاب، سبب تسوید، آغاز

کتاب، ذکر خروج نواب علی محمد خان و درستی امور دولت او برای ... حافظ الملك بر سبیل

اجمال، ذکر وفات نواب علی محمد خان و برمسند نشستن پسر او سعد الله خان به اشاره

حافظ الملك، حاضر شدن رؤسای افغانه پیش حافظ الملك و عیش و عشرت سعد الله خان،

لشکر کشیدن، نواب قایم خان به قصد محاربه با حافظ الملك و فرستادن حافظ الملك پیغام

صلح و نپذیرفتن او ... جنگ حافظ باشجاع الدوله و شهید شدن او.

آغاز: حمد بی حد خدای عادل را

حیرت افزای عقل کامل را

پایان: هست هر صفحه اش به از گلزار

نام این مثنوی است صبح بهار

نسخه خطی منحصر به فرد "صبح بهار" در ۱۸ برگ در خط شکسته چلیپا، کتابت

شده از بخت مل در ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۰۵ در يك بیاض در گنجینه آذر، کتابخانه مرکزی

دانشگاه پنجاب به شماره ۵۰۴۵۶/۷۶۸۲ نگهداری می شود. (۱۹)

۷- رقععات/ مکاتیب/ نامه های قتیل:

مجموعه های مختلفی از رقععات قتیل به چاپ رسیده است، که شرح آنها بدین گونه است:

(الف) معدن الفواید مشهور به رقععات مرزا قتیل:

در سال ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ ق در مطبع معاد هند در لکهنو به چاپ رسید. شاگرد قتیل خواجه امام الدین، معروف به خواجه امامی ۱۸۰ صفحه از رقععه های قتیل را در این مجموعه به چاپ رسانیده است.

(ب) رقععات قتیل:

این مجموعه نیز در مطبع نظامی، لکهنو به چاپ رسیده است و تاریخ چاپ در این مجموعه مذکور نیست.

(ج) رقععات مرزا قتیل:

این مجموعه نامه ها و رقععات در مطبع شعله طور کانپور به چاپ رسیده است.

(د) رقععات قتیل:

این مجموعه در مطبع شیخ جعفر علی در محله تپکایور، کانپور به ۴ ربیع الثانی ۱۲۷۳ ق به چاپ رسید.

همه مجموعه ها تقریباً دارای نامه های یکسانی است که مرتباً با سلیقه و ذوق خودشان مرتب کرده و به چاپ رسانیده اند.

۸- دیوان غزلیات میرزا قتیل:

دارای غزلیات مرزا محمد حسن قتیل است به زبان فارسی که چندین دستنویس از آن در کتابخانه های مختلف نگهداری شده است که شرح آنها بدینگونه است:

۱- نسخه اساس: دیوان میرزا محمد حسن قتیل در ۱۹۴ صفحه به خط نستعلیق خوب که در ۷ شعبان ۱۲۲۹ ق نزدیک به ۳ یا ۴ سال پیش از درگذشت شاعر به دست کاتبی ناشناس کتابت شده و به شماره ۱۲۹/۳۱۰۲، Spi vi در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب پاکستان نگهداری می شود.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحيم .

گه پری گه آدمی گاهی ملک خوانم ترا

پایگه برتر از ان داری که می دانم ترا

پایان:

چو برپایش قتیل افتاد فرمود

گذشتم زین سلام روستائی

دیوان بی عدیل میرزا قتیل به تاریخ هفتم شهر شعبان المعظم ۱۲۲۹ هجریه مقدسه

اختتام پذیرفت.

از آنجا که این نسخه در زندگانی خود شاعر کتابت شده، به خط نستعلیق خوب

و خوانا است و در برابر نسخه دیگر جامع و کامل و دارای غزلیات بیشتر از نسخه های دیگر

است، لذا برای تصحیح دیوان اساس قرار گرفته است.

۲- نسخه ب: نسخه خطی دیگر دیوان میرزا قتیل در ۳۹۴ ورق به خط نیم شکسته، در

۲۹ شعبان ۱۲۴۰ هجری قمری به دست کاتبی ناشناس کتابت شده به شماره Pivi ۱۷۷ در

کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب نگهداری می گردد.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحيم .

بده ای اجل امانم که به خانه آرم او را

دل پاره پاره خود سر راه گزارم او را

پایان:

آنسان که قتیل لب کشودند

خود را به زبان خود ستودند

کی حق سخن ادا نمودند

یاران به زبان خویش بودند

من سعدی آخر الزمانم.

تمت تمام من دیوان میرزا محمد حسن خان صاحب سلمه الله تعالی متخلص به قتیل

به تاریخ بیست [و] نهم شعبان ۱۲۷۰ هجری. شایسته ذکر است که در این دیوان علاوه بر

غزلیات انواع دیگر شعری قتیل مانند مرثی، ترجیع بند، ترکیب بند، منخمس و رباعی نیز درج است. اما از آنجا که حوزه کار این رساله فقط تصحیح غزلیات قتیل است لذا فقط غزل های این نسخه خطی مورد تصحیح قرار گرفته است. با توجه به تعداد غزلیات نوشته شده در این نسخه و رعایت صحت در درج شعرها این نسخه "ب" قرار گرفته است.

ثمرات البدائع:

مجموعه رقعات و مکاتیب / نامه های قتیل بعد از درگذشت وی در سال ۱۲۶۳ق منشی محمد رحمت الله خان ترتیب داد و در ۱۲۵۷ق و ۱۵ شعبان ۱۲۹۲ق به اهتمام حاجی محمد حسین و در سال ۱۸۸۳م در لکهنو به چاپ رسید. (۲۰)

ثمرات البدائع مشتمل بر نامه های شاهی، دوستان و نامه های فرضی است (۲۱). نامه هایی که دارای صناعات نثر و القاب نامه های مختلفی می باشد، مزیت این مجموعه نثر مصنوع و منشیانه است.

در پایان ثمرات، دو قطعه نثر منشیانه / ادبیانه یکی از طرف منشی محمد رحمت الله خان و دیگری از مولوی محمد هادی علی نیز چاپ شده است که نثر قتیل و سبک مخصوص وی در آن مورد بررسی قرار داده شده است. (۲۲)

مظهر العجائب:

کتاب منثور قتیل که مصطلحات نادر و غریبه در آن مورد بررسی قرار داده شده است، در سال ۱۲۳۱ق به نگارش رسید. و به اهتمام و سعی حضرت مولانا سید محمد صادق علی، که تقریظ مظهر العجائب نیز در آخر این اثر نوشته آمده است، در سال ۱۲۹۱هـ / ۱۸۷۴م در مطبع نول کشور به چاپ رسیده است.

منابع و یاد داشت ها:

- ۱- وحید قریشی، مطالعه ادبیات فارسی، ص ۲۲۰؛ انجم، خلیق، صص ۲۱۸-۲۲۰.
- ۲- مصحفی، ص ۴۶.
- ۳- همو، همانجا.
- ۴- خوش هرکه زیبا، ص ۳۲۶.

- ۵- مشار، خانبابا، ج ۲، ص ۶۳۴.
- ۶- همو، همان، همانجا.
- ۷- منزوی، فہرست مشترک، ج ۲، ص ۱۰۱۵.
- ۸- قتیل، نہر الفصاحت، ص ۳۰۲.
- ۹- همو، همان، ص ۶۹.
- ۱۰- همو، همان، همانجا.
- ۱۱- همو، همان، همانجا.
- 11- Rieu, Vol,2, p 520.
- ۱۲- بشیر حسین، شیرانی، ج ۳، ص ۶۱۵.
- ۱۳- قتیل، شجرۃ الامانی، ص ۲۰.
- ۱۴- منزوی، فہرست مشترک، ج ۱۳، ص ۲۴۳۱.
- ۱۵- منزوی، فہرست مشترک، ج ۱۳، ص ۲۴۳۳.
- ۱۶- همو، همان، همانجا.
- ۱۷- نوشاہی، عارف، موزہ، ص ۳۵۷ ب.
- ۱۸- منزوی، فہرست مشترک، ج ۱۳، ص ۲۵۳۴.
- ۱۹- خصر نوشاہی، آذر، ص ۲۷۳؛ منزوی، فہرست مشترک، ج ۸، ص ۱۲۲۸.
- ۲۰- بزرگر، دانشنامہ ادب فارسی، صص ۱۰۳۳-۲۰۳۴.
- ۲۱- وحید قریشی، مطالعہ ادبیات فارسی، ص ۲۳۱.
- ۲۲- قتیل، محمد حسین، ثمرات البدایع، صص ۱۳۰-۱۳۱.

کتابشناسی منابع:

- ☆ انجم، خلیق، غالب کا سفر کلکتہ اور کلتے کا ادبی معرکہ، دہلی ۲۰۰۵ م.
- ☆ بزرگر، قتیل لاہوری، دانشنامہ ادب فارسی، ج ۴، بخش سوم، بہ سرپرستی حسن انوشہ، تہران، ۱۳۸۰ ش.
- ☆ بشیر حسین، محمد، فہرست مخطوطات شیرانی، ج ۱، لاہور، ۱۰۶۸ م.

- ☆ خضر نوشاهی، فهرست نسخه های خطی مخطوطات آذر، اسلام آباد، ۱۳۶۵ ش.
- ☆ عارف نوشاهی، فهرست نسخه های خطی موزه ملی پاکستان کراچی، اسلام آباد، ۱۳۶۲ ش.
- ☆ قتیل، میرزا محمد حسن، ثمرات البدایع، کانپور، ۱۲۶۳ ق.
- ☆ همو، شجرۃ الامانی، کارخانہ محمد بخش، ۱۲۶۸ ق.
- ☆ همو، مظهر العجائب، نولکشور، بی تا.
- ☆ مصحفی، غلام ہمدانی، عقد ثریا، به کوشش مولوی عبدالحق، اورنگ آباد، ۱۹۳۴ م.
- ☆ منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان، ۱۳ جلد، اسلام آباد، ۷۵-۱۳۶۲ ش.
- ☆ ناصر، سعادت یار خان، خوش معرکہ زیبا، مرتبه مشفق خواجہ، لاہور، ۱۹۷۰ م.
- ☆ وحید قریشی، میرزا محمد حسن قتیل، احوال و آثار، در "مطالعات ادبیات فارسی" لاہور، ۱۹۹۰ م.
- ☆ Reiu, charles, Catalogue of the Persian manuscripts in British museum, London 3 vols, 1879-83AD.

بررسی احوال و آثار "عبدالحی بریلوی"

دکتر شهلا سلیم نوری*

رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه کراچی

چیکله:

در این دنیای سپنجی که گذر گاه تمام انسانهاست، خداوند متعال در هر زمان از میان انسانها چند نفر را برمیگزیند تا برای دیگران سرمشق عمده زندگی باشند، نه تنها این بلکه اخلاق و رفتار خوب و روش زندگانی ایشان، راه زندگی دیگران را روشن میسازد. از میان اینچنین اشخاص برجسته یکی جناب عبدالحی بریلوی است که صاحب نسب عالی و به حسنی الحسینی معروف است. علم دوستی این خانواده در آسیای صغیر مشهور است. جناب عبدالحی در نظم و نثر چیره دست بود، بر زبانهای، عربی، اردو و فارسی کاملاً تسلط داشت و تصانیف او در هر سه زبان موجود است. خطاط ماهر و در علم پزشکی نام داشت. متأسفانه در این دنیا فقط ۵۴ سال زنده ماند. اما خدمات گرانبهای او همیشه زنده خواهد ماند. او کتابهایی گرانبه را از خود یادگار گذاشت معروفترین کتاب او "نزهة الخواطر" است.

واژه های کلیدی: عبدالحی حسنی بریلوی، علم دوست، تذکره نویس، علم

پزشکی، آسیای صغیر.

"اسم سید احمد" شهرت او به اسم "عبدالحی"، عرفیت "سید میان/سید" بود بتاريخ ۱۸ رمضان سال ۱۲۸۶ هـ ق مطابق به ۲۳ ماه دسامبر سال ۱۸۶۹ میلادی به مقام "دایره شاه علم الله" که بیرون شهر بریلی بود، متولد شد. در خانواده ایشان رسم بود، کسانی که اسم "سید احمد" داشتند به مناسبت احترام "سید احمد شهید" آنان را "سید میان یا سید" می نامیدند. چون تمام خانواده ایشان مودت و ارادت خاص با "سید احمد شهید" داشتند، بنا براین اغلب افراد این خانواده "باسید احمد شهید" بیعت کرده بودند. ۴

سلسله نسب:

نسب عبدالحی از طرف پدر به این صورت بود:

"مولانا سید عبدالحی بن فخر الدین بن عبد العلی بن علی محمد بن اکبر شاه بن محمد شاه بن محمد تقی بن عبدالرحیم بن هدایت الله بن محمد اسحق بن محمد معظم بن قاضی احمد بن قاضی محمود بن قاضی علاء الدین بن امیر قطب الدین محمد ثانی بن صدر الدین بن زین الدین بن احمد بن علی بن قیام الدین صدر الدین بن قاضی رکن الدین بن امیر نظام الدین بن شیخ الاسلام امیر قطب الدین محمد المدنی بن رشید الدین احمد بن یوسف بن عیسیٰ بن حسن بن الحسن علی بن ابی جعفر محمد بن قاسم بن ابی محمد عبدالله بن حسن الاعور الجواد نقیب الکوفه بن محمد ثانی بن ابی محمد عبدالله الاشر بن محمد صاحب النفس الزکیه بن عبدالله المحض بن حسن مثنیٰ بن حسن محتبیٰ بن علی المرتضیٰ بن ابی طالب. ۵

چون جناب حسن مثنیٰ بن حسن محتبیٰ با دختر عم (دختر امام حسین بن علی) فاطمه الصغریٰ ازدواج کرده بود به این سبب خانواده عبدالحی را حسنی و حسینی می گویند. حضرت محمد بن عبدالله المحض که لقب "صاحب النفس الزکیه" داشت چون در مدینه شهید شد اولادش در خطه های مختلف عرب و افریقا پراکنده شد. از اولاد شان امیر قطب محمد المدنی در آغاز بردست شیخ عبدالقادر جیلانی^۶ که دایی او نیز بود بیعت کرد. اما بعد از وفات عبدالقادر جیلانی

بردست شیخ نجم الدین کبری بیعت کرد. و چون در رویا مشرف به دیدار پیغمبر محمد ﷺ شد به دستور ایشان به هند تشریف آورد. نسب مادر شان نیز به حضرت امام حسین بن علی رضی الله عنهما می رسد. اسم کامل مولانای مورد نظر ما:

"علامه مولانا حکیم سید احمد عبدالحی حسنی الحسینی بریلوی لکهنوی
است."

خانواده عبدالحی علم دوست بود. چنانچه پدر بزرگش مولانا سید عبدالعلی مرد درویش و مرید "سید احمد شهید" بود. مرد عابد و متقی، پابند صوم و صلوة و از کارهای مناهی بسیار دور بود. علوم متداوله آن زمان را آموخته، در عربی "علی" و در فارسی "هجر" تخلص می کرد. صنایع ماهر و در صنعت نجاری و زرگری و ترصیع ماهر بود، خوشنویس چیره دست و برخط نسخ و نستعلیق هر دو تسلط داشت. در شهر "ناگود" (شهر جداگانه از ناگور) در سال ۱۸۵۳ میلادی فوت شد. ۴

همپسور جد مادری مولانا عبدالحی "سید سراج الدین هسوی" و تمام خانواده اش هم بردست "سید احمد شهید" بیعت کرده بودند. ۵

اسم پدر سید عبدالحی، حکیم سید فخر الدین بود که در "تکیه شاه" در نواحی شهر "رائے بریلی" در سال ۱۲۵۶ ه ق / ۱۸۴۰ میلادی بدنیا آمد. چون پدرش در شهر "ناگود" تحصیلدار بود، او هم در همین شهر تحصیلات ابتدایی و عربی و فارسی را پایان رسانید. بعد از وفات پدر مولانا فخر الدین پیش مولانا سید محمد طاهر (جد مادری) آموزش و پرورش یافت. وقتی "سید محمد طاهر" فوت شد به شهر لکهنو آمده در حلقه "مولانا محمد نعیم فرنگی محلی" درس آموختن را شروع کرد. علم طب را از حکیم محمد یعقوب لکهنوی آموخت. در همین زمان ذوق شعر و سخن را در خود رشد و نموداد. در شعر فارسی و عربی "فخر" و در هندی "میر" تخلص می کرد. ۶

در سال ۱۳۲۶ ه ق / ۱۶ اکتبر سال ۱۹۰۸ میلادی در ۷۱ سالگی چشم از این جهان فانی برپست. از (زوجه اول) عزیز النساء بنت مولوی سراج الدین هسوی یک پسر به اسم مولانا

"سید عبدالحی" و یک دختر به اسم "شمس النساء" داشت که در اوایل جوانی فوت شد. از زوجه دوم "بی بی حکیمه" بنت مولوی عبدالقادر یک پسر به اسم حافظ سید محمد صابر و دو دختر به ترتیب شمس النساء زوجه مولوی سید طلحه حسنی تونکی و فاطمه بی بی زوجه سید محمد یوسف مرحوم داشت. ۷

حکیم سید فخر الدین صاحب تصنیفات زیاد است. اما اکثر تصنیفاتش از دستبرد روزگار باقی نمانده است. اسم کتابهای موجود به این قرار است:

'تاریخ بگهیل کهنند'، 'چمنستان'، 'جوش دل'، 'دیوان خیالی'، 'فغان فخر'، 'بهار تسلیم'، این کتابهای زبان اردو است. 'پریم راک' (هندی) 'دیوان فارسی' و 'مهر جهانتاب' (فارسی) این کتاب تاریخ است. ۸

در زمانی که عبدالحی متولد شد، حکومت شاهان مغول در هند تمام شده و مسلمانان شکست خورده و دل شکسته و مات و مبهوت مانده بودند. با وجود این همه ناامیدی و سر به نا سامانی هنوز معاملات اخلاقی، دینی، علمی و فرهنگی عموم مسلمانان مفقود نشده بود. در جاهای مختلف برخی اشخاص برای روشن کردن شمع امید در ذهن و افکار مردمان و در تربیت و تدریس علوم دینی و تصوف مشغول بودند. در همین حوضه ها پڑو هشگران و تشنگان علم در ترکیه نفس و در آموختن زبان عربی و فارسی و در تمام علوم و فنون اسلامی مهارت حاصل می کردند. جناب عبدالحی یکی از همین تشنگان علم بود.

زمان طفولیت جناب عبدالحی در شهر هسوه "نزدیک فتچور" و "دایره شاه علم الله" نزدیک "رائے بریلی" بسر شد. خانواده پدری و مادری مولانا هر دو با سلسله "نقشبندیه مجددیه" نسبت داشتند. در شهر هسوه از پسر عموی مادر شان جناب مولانا "سید عبدالسلام" و در "دایره شاه علم الله" (رائے بریلی) از 'حضرت شاه ضیاء النبی' که دایی و پیر بهائی جناب فخر الدین بود، بهره مند شد. شاه ضیاء النبی نه تنها از استادان عبدالحی بوده بلکه مولانا عبدالحی با دختر شان عقدنیز کرده بود و همچنان منازل سلوک را در همراهی ایشان طی کرده و از ایشان اجازت بیعت و تلقین رایافته بود. می توان گفت این دو اشخاص در اصلاح باطنی مولانا نقش مهم داشتند. ۹

پدر مولانا عبدالحی به سبب ملازمت در شهرهای مختلف رفت و آمد داشت. تحصیلات ابتدایی مولانا در خانواده مادری به پایان رسید. عربی راز دایی عبدالسلام یاد گرفت و فارسی را از منشی محمد علی طلیق که مرید مولانا عبدالسلام بود، آموخت. مولوی سید عبدالعزیز در آموختن علوم مختلف کمکش کرد. صرف و نحو را از شاه ضیاء النبی خواند. انگلیسی را از مولوی سعید الدین یاد گرفت، او خطاط ماهر و رقعہ نویس عالی بود حتی در زبان فارسی بدون هیچگونه مشکل نامه می نوشت. در آموزش و پرورش و در نشوونمای فکری او مادر بزرگ مادری و پدری که به ترتیب "فاطمه بی بی" دختر مولانا محمد ظاهر و "سیده حمیرا" دختر سید علم الهدی حسنی نصیر آبادی بودند، سهم بزرگ داشتند. ۱۱

بعد از آن در شهرهای اله آباد، فتح پور، بهوپال، کانپور و لکهنو تحصیلات خود را ادامه داد. در شهر لکهنو از استادان گرامی و معروف آن زمان مانند، مولانا امیر علی ملیح آبادی، مولوی الطاف حسین، مولوی فتح محمد تائب، اخوند مولانا احمد شاه ولایتی، مولانا فضل الله و مولانا محمد نعیم فرنگی علم حاصل کرد. ۱۲

تمام استادان مذکوره بالا اهل باطن و اهل دل بودند. بخصوص "مولانا محمد نعیم صاحب فرنگی"، مرد صاحب سلسله و درویش کامل بود. چنانچه تمام استادان بر قلب مولانا عبدالحی تاثیر عمیق گذاشتند. مولانا منازل ابتدایی سلوک را در رهنمایی فخر الدین بریلوی، مولانا شاه ضیاء النبی؛ مولوی حکیم امین الدین و قدرت علی صاحب طی کرده از مولانا فخر الدین و حکیم امین الدین کتھوی خلافت و اجازت هر چهار سلسله را حاصل کرد. ۱۳ اما برای کسب معاش علم طب حاصل کرد و او طبیب چیره دست بود. ۱۴

مولانا عبدالحی بعد از فراغت از تحصیلات در سن ۲۶ سالگی به مناطق اطراف و غرب دهلی که مراکز علمی و دینی بود مسافرت کرد. این مسافرت به تاریخ ۱۴ رجب سال ۱۳۱۲ هـ ق به مطاق ۱۲ ژانویه سال ۱۸۹۵ میلادی از شهر "هسوه" شروع شد و بتاريخ ۲۵ شعبان ۱۳۱۲ هـ ق / ۲۱ فوریه ۱۸۹۵ میلادی به پایان رسید. مولانا عبدالحی در این سفر از شهرهای دهلی، پانی پت، سرهند، کیمپ انباله، دیوبند، پیران کلیر، سهارنپور، گنگوه و نگینه و غیره

و از بسیاری شهرستان‌ها دیدن کرد. و به خدمت علما و مشایخ آن زمان رسیده از علوم ظاهری و باطنی نیز مستفید شد و اجازت بیان حدیث ریافت. در میان این علما و مشایخ، مولانا نذیر حسین صاحب محدث دهلوی، مولانا عبدالعلی صدر مدرس مدرس مدرسه عبدالرب، مولانا قاری عبدالرحمن پانی پتی، سائین توکل شاه انبالوی، مولانا ذوالفقار دیوبندی، حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی. میان محمد حسین، رفیق و خادم سید احمد شهید، مولانا سید احمد حسن امروهی شاگرد حضرت مولانا قاسم نانوتوی و غیره شامل هستند. خاطرات این سفر به صورت کتاب جمع آوری شده است.

از سال ۱۸۹۲ میلادی تا آخر عمر یعنی تا سال ۱۹۲۳ میلادی عبدالحی با انجمن ندوة العلمای لکهنؤ منسلک بود. مولانا در سال ۱۸۹۵ میلادی به سن ۲۷ سالگی در ولایت "دایره شاه علم الله" (رائے بریلی) که مرکز بزرگ سادات حسنی قطبی بود، انجمنی به اسم "انجمن آل هاشم" بنیاد نهاد.

مولانا عبدالحی بتاريخ دوم ماه فوریه ۱۹۲۳ میلادی بروز جمعه در سن ۵۴ سالگی

فوت شد. ۱۵

اهل و عیال:

جناب عبدالحی در سال ۱۸۹۱ میلادی به مطابق ۱۳۰۹ هـ ق بروز جمعه با دختر مولوی سید عبدالعزیز که دایی ایشان نیز بود عقد کرد. ولی همراهی این خانم برای مدت کوتاهی بود. چنانچه در سال ۱۳۱۹ هـ ق / ۱۹۰۱ء میلادی این خانم در سن ۳۳ سالگی چشم از این جهان بریست. ۱۶ مولانا بروفاتش مرثیه ای به زبان عربی نوشت. عبدالحی از این خانم فقط یک پسر به اسم مولوی حکیم دکتر سید عبدالعلی داشت که در آنوقت فقط نه ساله بود.

۱۷

در سال ۱۹۰۴ میلادی یعنی در سال ۱۳۲۲ هـ ق با دختر شاه ضیا النبی عقد ثانی کرد.

مولانا عبدالحی ازین خانم پسری به نام ابو الحسن علی و دو دختر بنام 'امة العزیز' و 'امة الله

عائشه" داشت. ۱۸

ابو الحسن علی ندوی حلیه پدر خود را چنان بیان می کند:

"متناسب الاعضاء قدش میانه و وجیه بود۔ بدنش مایل به فریبی، رنگش گندمگون، پیشانی درخشان، چشمهای درشت، بینی موزون، تقریباً تمام موهای سرش سیاه و میان آنها چندموی سفید دیده می شد۔ همیشه لباس نفیس می پوشیده و بر سر عمامه داشت۔" ۱۹

ابوالحسن ندوی راجع به اخلاق حمیده او از زبان برادر بزرگ خود چنان می نویسد:

"بغایت حلیم، متین، صابر، متوکل، خلوت پسند، سخی، راستگو، راستباز، روشن فکر، میهن پرست، مونس بنی آدم، رقیق القلب، کریم النفس و راضی برضای می بود۔ از نمود و نمایش سخت متنفر بود۔ دلشکنی کسی را حرام تصور می کرد۔ در چیزها حرام و حلال را رعایت می کرد۔" ۲۰

تصنیفات:

۱۔ نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر:

این کتاب در زبان عربی است در اصل تذکره صوفیا و علمای پاک و هند است۔ این تذکره مشتمل بر هشت جلد است و جلد هشتم مشتمل بر احوال صوفیای معاصر نویسنده می باشد۔ تعداد علمای ذکر شده تقریباً چهار هزار و پانصد است۔ همچنان برای جمع آوری این مطالب از سیصد کتاب استفاده شده است۔ ۲۱

۲۔ معارف العوارف فی انواع العلوم و المعارف:

کتاب عربی است۔ موضوع این کتاب برنامه و کتاب های درسی هند است۔ نویسنده اسم مذکور بالا را انتخاب کرده بود۔ اما چون اکادمی معروف دمشق بنام "المجمع العلمی العربی" که بعداً به اسم "مجمع اللغة العربیه" موسوم شد، خواست که این کتاب را چاپ کند۔ اسمش را به مناسبت موضوع آن "الثقافة الاسلامیه فی الهند" نهاد۔ در این کتاب تمام علوم درسیه که از آغاز اسلام در هند رایج بود، همراه با اسم های کتاب نوشته شده است۔ ۲۲

۳- جنة المشرق و مطلع النور المشرق:

این هم در عربی است و مشتمل بر سه فنون که در شبه قاره رایج بوده است- فن اول جغرافیائی هند است که بر آن از لحاظ تاریخ و جغرافیا و مذهب و تمدن قدیم و جدید نظر انداخته شده است- فن دوم تاریخ است که درین قسمت تاریخ مسلمانان به طور کامل نوشته شده و حکمرانی و یا پادشاهی نامانده است که ذکر او در این قسمت نباشد- همیظور اغلاط سینن را تصحیح کرده است- فن سوم خط است- این موضوع در هند تازگی داشت و قبل از این نویسندگان عرب خط مختلف مانند، 'خط مصر از مقریزی، 'خط الشام' از کرد علی و غیره نوشته بودند- چنانچه عبدالحی هم خط نوشت- و در آن فرهنگ و تمدن، طرز معاشرت جامعه اسلامی، طریق محصولات، تفصیل باغات و انهار و مدارس هند و غیره را مشروحاً نوشت- ۲۳

کتابهای اردو:

۱- ارمغان احباب:

مولانا عبدالحی برای بهره بردن از علمای زمان خود سفر کرده بود، و رویداد این سفر را به اسم "ارمغان احباب" نوشت- بعداً این سفر نامه به اسم "دهلی اور اسکے اطراف" چاپ شد- در این سفرنامه ذکر افراد معاصر، ساختمان های دهلی یا محل وقوع آنها به طور کامل نوشته شده است- باخواندن این کتاب سه خصوصیت مولانا رامی تو ان دریک نظر شناخت- از همه اول اینکه،

☆ قلبش بر عظمت رفته مسلمانان می سوزد و بادیدن ساختمان های شکسته اشک می ریزد-

☆ باحضرت شاه ولی الله و باخانواده سید احمد شهید تعلق قلبی و ارادت خاص داشت-

☆ ذوق دینی، ادراک باطنی و کیفیت عشق وحدانی در قلب و جان او موجزن دیده می شود-

برای همین او در این سفر با ملاقات اشخاص اهل معرفت تشنگی قلب خود را رفع

کرد- ۲۴

۲- یاد ایام (تاریخ گجرات)

در این کتاب تاریخ تمدن و فرهنگ علمی و دینی و پیشرفت صنعت و حرفت و کشاورزی و علوم و فنون های دیگر، بعلاوه راجع به شاهان گجرات و اوضاع سیاسی آنزمان رامفصلا بیان کرده است. ۴۵

۳- گلی رعنا:

این کتاب در ادبیات اردو دارای مقام بلندی باشد. علت نوشتن این کتاب این بود که نویسنده محسوس کرد که در کتاب "آب حیات" که نوشته مولانا محمد حسین آزاد است، اغلاط تاریخی و واقعاتی که راجع به علما و فضلاى روزگار ذکر شده صحت آن و قایع رانمی توان از هیچ جا ثابت کرد. در زبان نوشتن "نزهة الخواطر" عبدالحی کتاب های زیاد خوانده و باعلمای زیاد ملاقات کرده اشعار آنان راجمع کرده از احوال شعرا و نویسندگان گذشته آگاهی یافته بود. چنانچه او تمام مواد موجود را ترتیب داده بود. اما زندگیش او را اجازه چاپ نداد. این کتاب بعد از وفات وی در سال ۱۹۲۵ میلادی از دارا المصنفین چاپ شد. ۴۶

رسائل

۱- تلخیص الاخبار:

در این رساله آن احادیث پیغمبر جمع آوری شده که باعادات و اخلاق، تزکیه باطن، حسن معاشرت و سیاست مدن تعلق دارند.

۲- منتهی الافکار فی شرح تلخیص الاخبار:

این شرح کتاب تلخیص الاخبار عربی است. عبدالحی مسایل مختلف را در پیرایه زیبا ذکر کرده و فهمانده است.

۳- کتاب الغنا:

این رساله در موضوع غنا در زبان عربی نوشته شده است

۴- قرابادین:

این کتاب را برای پسر خود نوشته بودو درین تمام آن نسخه ها جمع آوری شده است

که برای معالجه افراد خانواده بکار برده شده بود.

۵- طیب العائله:

در زبان اردو کتاب حکمت است. درین امراض عمومی و گوناگون ذکر شده است و برای زنان و بچه ها سود مند است آنها می توانند از این کتاب استفاده کنند.

۶- شرح سبعة معلقة:

بر فرمایش شاگرد خود در زبان عربی می نوشت اما زندگی او را فرصت پایان رساندن راننداد.

۷- تعلیم الاسلام:

زبان این رساله اردوی ساده و روان است. در این مسایل روزانه زندگی مطرح شده است.

۸- ریحانه الادب و شماعة الطرب

این کتاب برای دانشجویان ادبیات عربی خیلی مهم و سود مند می باشد. درین کتاب روش تدریس صرف و نحو عربی بیان شده است. و نیز می توان از مرتبه نویسنده که در زبان عربی داشت آگاهی یافت.

۹- نور الایمان

این رساله بچه هاست و درین عقاید اسلام و حلیه و اخلاق و عادات پیغمبر آخر محمد صلی الله علیه و آله بیان شده است. ۲۷

۱۰- رساله در بیان سلاسل خانواده نقشبندیه:

درین کتاب نویسنده تمام سلاسل خانواده نقشبندیه را جمع کرده است.

۱۱- "تعلیقات علی سنن ابی داؤد" و "القانون فی انتفاع المرتین بالمرهون"

این هر دو رساله نوشته عبدالحی است.

تذکره الابرار: این تذکره به زبان فارسی در ضمن احوال علما و مشایخ و مشاهیر قطیبه و حسنیه که خانواده مولانا عبدالحی هم است، نوشته شد. می توان گفت که این تذکره راجع به خانواده

مولانا عبدالحی آگاهی کامل به دست مامی دهد۔ اما بجز يك نسخه ناقص، نسخه دیگری موجود نیست و آن هم در کتابخانه ندوة العلماء لکھنو موجود است به طور مجموعی ۷۲ صفحه دارد۔ ۲۸

پانوشتها

- ۱- حیات عبدالحی ص ۵۰
- ۲- (i) حیات عبدالحی ص ۲۷، ۳۱، ۵۰ (ii) یاد رفتگان ص ۳۷-۳۸
- ۳ همان ص ۲۱، ۲۲
- ۴ همان ص ۲۶، ۲۸
- ۵ همان ص ۲۹
- ۶ (i) نزہة الخواطر ۳۵۵ ج ۸ (ii) حیات عبدالحی ص ۳۸
- ۷ (i) نزہة الخواطر ۳۵۶-۳۵۷ ج ۸ (ii) حیات عبدالحی ص ۴۲، ۴۴، ۴۶
- ۸ (i) همان ص ۳۵۷، ۳۵۸ ج ۸ (ii) همان ص ۳۵
- ۹ حیات عبدالحی ص ۵۱، ۵۳
- ۱۰ همان ص ۵۴-۵۵
- ۱۱ همان ص ۳۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹
- ۱۲ (i) یاد رفتگان ص ۴۸ (ii) حیات عبدالحی ص ۷۴-۷۵
- ۱۳ حیات عبدالحی ص ۱۰۲، ۱۱۷
- ۱۴ (i) همان ص ۸۲ (ii) یاد رفتگان ص ۴۸
- ۱۵ (i) یاد رفتگان ص ۴۷ (ii) حیات عبدالحی ص ۲۳۴ (iii) دایرة المعارف ص ۸۵۷-ج: ۱۲
- ۱۶ حیات عبدالحی ص ۲۱۸
- ۱۷ همان ص ۲۱۹
- ۱۸ همان ص ۲۲۰-۲۳۹

۱۹	ہمان ص ۲۳۹
۲۰	ہمان ص ۲۴۲
۲۱	(i) ہمان ص ۲۷۰-۲۹۸ (ii) دائرۃ المعارف ص ۸۵۶
۲۲	(i) ہمان ص ۲۹۸-۳۰۲ (ii) ہمان ص ۸۵۶
۲۳-	(i) ہمان ص ۳۰۳-۳۰۷ (ii) ہمان ص ۸۵۶-۸۵۷
۲۴	(i) حیات عبدالحی ص ۱۱۷ تا ۱۱۹ (ii) دہلی اور اس کے اطراف
۲۵	(i) ہمان ص ۳۰۹-۳۱۲ (ii) دائرۃ المعارف ص ۸۵۷
۲۶	حیات عبدالحی ص ۳۳۶ تا ۳۳۷
۲۷	(i) ہمان ص ۳۴۱ تا ۳۴۳ (ii) دائرۃ المعارف ص ۸۵۷
۲۸	(i) ہمان ص ۳۴۱-۳۴۳ (ii) ہمان ص ۸۵۶ تا ۸۵۷

کتابشناسی

- ۱- حسنی، علامہ سید عبدالحی "دہلی اور اس کے اطراف"، (اردو) ۱۹۸۸م، دہلی، اردو اکادمی، ہند
- ۲- حسنی، علامہ سید عبدالحی "نزهة الخواطر"، ۱۹۷۶م، کراچی، تنویر پریس پاکستان، ج: ۸
- ۳- دائرۃ المعارف اسلامیہ، ۱۹۷۳م، لاہور، بار اول، دانشگاه پنجاب پاکستان، ج: ۱۲
- ۴- ندوی، علامہ سید ابوالحسن علی، "حیات عبدالحی"، ۱۹۸۵م کراچی، مجلس نشریات اسلامی، پاکستان۔
- ۵- ندوی، علامہ سید ابوالحسن علی، "یادرفتگان"، ۱۹۸۳م کراچی، بار اول، مجلس نشریات اسلامی، پاکستان۔
- ۶- نگرامی، مولانا ادیس، "تذکرہ علمای حال"، ۱۸۹۷م، لکھنؤ، ہند

ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی کا ترجمہ کشف المحجوب _ ایک تاثر

دکتر فخر الحق نوری *

مدیر گروہ ادبیات اردو، دانشگاه پنجاب، لاہور

چیکیدہ:

کشف المحجوب، اثر پُر ار علی بن عثمان ہجویری است کہ از زمان تخلیق خویش
مانند چشمه فیض. تشنگان عرفانی و تصوف و جوین علم و معرفت را سیراب می کند
و به سبب مباحث و مطالب راهنمایی خود مورد استقبال و پیروی دانشمندان بوده است
همین طور، پذیرائی در مورد ترجمه آن در زبان های مختلف دنیا، آثار متعددی بوجود
آورده است. در این تحقیق همراه با تاریخچه ترجمه های کشف المحجوب، ترجمه
دکتر محمد صدیق خان شبلی مورد بررسی و نقد قرار داده شده است.

کلید واژه ها: کشف المحجوب، ترجمه ها، علی بن عثمان، دکتر صدیق شبلی تصوف و
عرفانی در فارسی.

حضرت شیخ مخدوم علی بن عثمان بن ابی الحسن علی مجلّابی ثمّ بجویری المعروف بہ داتا گنج بخش لاہوری رحمۃ اللہ علیہ، جن کا چشمہ فیض کم و بیش دس صدیوں سے جاری و ساری ہے اور تشنگان علم و عرفان کو سیراب کرتا چلا آ رہا ہے، ایک جلیل القدر صوفی با صفا اور ولی کامل ہونے کے علاوہ قرآن، حدیث، تفسیر، فلسفہ، منطق اور اپنے عہد کے دیگر متداول علوم پر حاکمانہ قدرت اور مکمل دستگاہ رکھنے والے بے مثل و بے عدیل عالم بھی تھے۔ خواجہ غریب نواز حضرت معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ سے منسوب یہ معروف شعر ان کی شخصیت کے دونوں پہلوؤں پر صادق آتا ہے:

گنج بخش فیض عالم مظہر نور خدا
ناقصاں را پیر کامل کمالاں را رہنما

داتا صاب کی گنج بخشی اور راہنمائی کا ایک آفاقی و ابدی مظہر ان کی زندہ و جاوید علمی و روحانی تصنیف کشف المحجوب ہے جسے حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ نے یوں خراجِ شمسین پیش کیا تھا:

”اگر کسی راہبری نہ باشد چون این را مطالعه کند او را

پیدا شود“.

[اگر کسی کو مرشد میسر نہ ہو تو اس کتاب کا مطالعہ کرے، اُسے مرشدِ کامل مل جائے گا۔]

کشف المحجوب کے علاوہ بھی داتا صاحب کی گیارہ تصانیف کا سراغ ملتا ہے جن میں سے نو کا ذکر تو مذکورہ تصنیف میں بھی آیا ہے۔ ان میں ایک شعری دیوان بھی شامل تھا۔ یہ سب کتابیں دست برد زمانہ کا شکار ہو چکی ہیں اور یہ اعجاز صرف کشف المحجوب ہی کے حصے میں آیا ہے کہ یہ زمان و مکان کی حدوں کو پھلانگ کر ابدیت سے ہمکنار ہو گئی ہے۔ پردوں کے اندر چھپی ہوئی حقیقت کو بے نقاب کرنے والی یہ اسمِ بامسٹی کتاب داتا صاحب کے ہمراہ غزنین سے لاہور تشریف لانے والے ایک بزرگ ابو سعید ہجویری کے تصوف اور صوفیہ کے بارے میں پوچھے گئے چند سوالوں کے جواب میں قلمبند کی گئی۔ اس کتاب میں اختیار کیا گیا طریقِ تسوید یہ ہے کہ مختلف مباحث کے بیان میں ابتداً قرآن و حدیث اور اقوالِ صوفیہ کی ترتیب ملحوظ رکھی گئی ہے اور بعد ازاں ان کی روشنی میں تعبیر و تشریح کا سلسلہ آگے بڑھایا گیا ہے۔ اقوالِ صوفیہ سے اتفاق کے ساتھ ساتھ نقطہ نظر کے اختلاف کی مثالیں بھی مل جاتی ہیں۔

کشف المحجوب کو تصوف و اخلاق، فقر و استغنا اور طریقت و حقیقت کے مسائل و مراحل کے حوالے سے

نہایت معتبر و مقدر دستاویز مانا گیا ہے۔ یہی وجہ ہے کہ دنیا بھر سے اس کی بہت سی اشاعتیں منصفہ شہود پر آچکی ہیں جن میں خطی نسخوں کی متعدد عکسی طبعیتیں بھی شامل ہیں۔ اسے مخترج و توضیح اور حواشی و تعلیقات کے حوالے سے موضوع تحقیق بنانے کی مثالیں بھی ملتی ہیں اور یہ فارسی سے دنیا کی کئی زبانوں میں منتقل بھی کی گئی ہے۔ مستشرقین میں پروفیسر نکلسن کا انگریزی ترجمہ خاص اہمیت رکھتا ہے۔ علاوہ ازیں نہ صرف مشرقی دانشوروں بلکہ مستشرقین نے بھی تصوف و اخلاق کے موضوع پر لکھتے ہوئے جگہ جگہ کشف المحجوب کے حوالے دیے ہیں۔ جہاں تک تراجم کا تعلق ہے، کشف المحجوب کے سب سے زیادہ تراجم غالباً اردو زبان میں ہوئے ہیں۔ فیروز سنز لپیڈ کے بانی و مہتمم مولوی فیروز الدین کے ترجمے موسوم بہ 'بیان المطلوب' (۱۸۹۴ء) سے لے کر ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی کے ترجمے (۲۰۰۷ء) تک دسیوں ترجمے منظر عام پر آچکے ہیں۔ ان ترجموں میں علامہ فضل دین گوہر، میاں طفیل محمد، غلام معین الدین نعیمی اشرفی اور ابوالحسنات سید محمد احمد قادری کے تراجم شامل ہیں۔ مذکورہ ترجموں کے ایک سے زیادہ ایڈیشن اشاعت پذیر ہو چکے ہیں۔ یہ اور دیگر اردو تراجم اس اعتبار سے بہت اہم ہیں کہ ان کے توسط سے کشف المحجوب کے حلقہ قارئین میں وسعت پیدا ہوئی اور اتنا صاحب سے روحانی فیوض و برکات حاصل کرنے والوں میں اضافہ ہوا۔ لیکن اگر ترجمے کے علمی و تکنیکی تقاضوں کی طرف دیکھا جائے تو بہت کم مترجم ایسے ہوں گے جنہوں نے انہیں پورا کرنے کی کوشش کی ہوگی۔ ہم جانتے ہیں کہ ترجمے کی اساس متن ہوتا ہے اور مترجم کے لیے لازم ہے کہ اس کا تعہد متن کے ساتھ ہو۔ یا بالفاظ دیگر مترجم کے لیے متن کا وفادار ہونا ضروری ہے۔ اس حد تک کہ وہ متن سے انحراف کو گناہ تصور کرے۔ گویا متن اور ترجمے میں 'مساوات' کی صورت میں مطابقت ہونی چاہیے۔ ترجمے میں 'اغلال و تطویل' یا 'حشو و زوائد' کی قطعی طور پر کوئی گنجائش نہیں ہوتی۔ جب ہم اس کسوٹی پر کشف المحجوب کے تراجم کو پرکھتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ اگرچہ بیشتر تراجم نقل و ترسیل معانی کا فرض ادا کرتے ہیں تاہم بعض مترجمین نے متن کے ساتھ وفادار ہونے کے بجائے ترجمانی کے زعم میں من مانی کرنے سے بھی گریز نہیں کیا۔ اور ایک آدھ مترجم نے تو تلخیص کے نام پر متن کے دل پسند اجزا لینے پر اکتفا کر کے اس کی کلیت مجروح کر دی ہے۔ ہمیں کسی کی نیت پر شک نہیں، مگر ایسا کرنا مترجم کے دائرہ عمل سے تجاوز کرنے کے مترادف ہے۔ اور بالخصوص کشف المحجوب جیسی نادر اور متبرک کتاب کے ساتھ ایسا سلوک کرنا کسی لحاظ سے بھی موزوں نہیں۔

کشف الحجوب کے تراجم کے حوالے سے ہمارے مشاہدے میں دوسری بات یہ آئی ہے کہ بیش تر مترجمین نے اپنے پیش رو مترجمین سے بہت استفادہ کیا ہے۔ یہ کہنا تو شاید مبالغہ آمیز معلوم ہو کہ بعض مترجمین نے فارسی متن دیکھا بھی نہیں تاہم یہ بات وثوق سے کہی جاسکتی ہے کہ پیش رو مترجمین سے استفادے نے کئی مقامات پر خوشہ چینی کی صورت اختیار کر لی ہے اور کہیں کہیں تو بات نقل معانی سے نقل عبارت تک جا پہنچی ہے۔ بہت سی جگہوں پر تو محض جملوں کی نحوی ساخت تبدیل کرنے اور افعال و مصادر کو آگے پیچھے کرنے کی زحمت ہی اٹھائی گئی ہے۔

ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی کا ترجمہ سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور سے ۲۰۰۷ء میں شائع ہوا۔ چار سو اڑتالیس صفحات پر مشتمل یہ ترجمہ عمدہ کاغذ اور خوبصورت جلد کا اہتمام کرتے ہوئے طبع کیا گیا ہے۔ اس کتاب کے ابتدائی بارہ صفحات (صفحہ ۵ تا ۱۶) پر ”داتا گنج بخش رحمۃ اللہ علیہ — احوال و آغاز“ کے زیر عنوان بیس ذیلی عنوانات کے تحت ایک تعارفی تحریر شامل کی گئی ہے۔ اس کے بعد چار سو بیس صفحات (صفحہ ۱۷ تا ۴۲۸) کشف الحجوب کے ترجمے پر مشتمل ہیں۔ یہ ترجمہ مقدمہ کے علاوہ چونتیس ابواب میں پھیلا ہوا ہے جو بہت سی فصلوں میں منقسم ہیں۔

مترجم کتابوں کے آغاز میں داتا صاحب کے احوال و آثار تحریر کرنے کی روایت بعض استثنائی مثالوں سے قطع نظر، عام دکھائی دیتی ہے۔ اس کا آغاز مولوی فیروز الدین کے ترجمے سے ہی ہو گیا تھا۔ اس ضمن میں اکثر کتابوں میں مصادر و منابع کا اندراج نہیں ہوا۔ ایک آدھ کتاب مثلاً ابوالحسنات سید محمد احمد قادری کی ”کلام المرغوب“ کے آغاز میں شامل حکیم محمد موسیٰ امرتسری کی لکھی ہوئی تعارفی تحریر میں صفحہ بہ صفحہ پادریق پر حوالہ جات درج کرنے کا التزام کیا گیا ہے۔ (۱) ظاہر ہے کہ ایسا کرنے سے تحقیقی نقطہ نظر سے بیانات کی صحت کا تعین کرنا آسان ہو جاتا ہے۔ حیرت ہے کہ ڈاکٹر شبلی نے جدید تحقیق کے اصول و قواعد سے واقف ہوتے ہوئے بھی تحقیقی مصادر و ماخذ کی نشاندہی کیے بغیر داتا صاحب کے احوال و آثار قلمبند کر دیے ہیں۔ گویا اس معاملے میں ان کی سہل پسندی کسی اور مترجم سے کم نہیں، حالانکہ ان سے اس کی توقع نہیں کی جاسکتی تھی۔

دوسری حیران کن بات یہ ہے کہ ڈاکٹر شبلی نے اپنی تعارفی تحریر میں اشارہ بھی نہیں کیا کہ انھوں نے ترجمے کے لیے کشف الحجوب کے کس نسخے کو ماخذ بنایا۔ اسی طرح انھوں نے ترجمے کے لیے اختیار کردہ قواعد و

ضوابط کی وضاحت بھی نہیں کی۔ یوں اصل متن اور ترجمے کے تقابل کی صورت بھی پیدا نہیں ہو پاتی۔ اگرچہ ہم جانتے ہیں کہ ڈاکٹر شبلی فارسی زبان و ادب کا عمدہ ذوق اور اچھا درک رکھتے ہیں تاہم یہ بات پورے اعتماد اور وثوق سے کہی جاسکتی ہے کہ کشف المحجوب کا ترجمہ کرتے ہوئے انھوں نے مولوی فیروز الدین کے ترجمے ”بیان المطلوب“ کا نہ صرف تتبع کیا ہے بلکہ اس سے بھرپور استفادہ بھی کیا ہے۔ جس طرح علامہ فضل دین گوہر کے ترجمے (۲) کی مانند ابوالحسنات سید محمد احمد قادری کے ترجمے ”کلام المرغوب“ میں بھی مقدمے کے علاوہ انتالیس ابواب قائم کیے گئے ہیں (۳)، اسی طرح ڈاکٹر شبلی نے بھی مولوی فیروز الدین کی پیروی میں مقدمے کے بعد چونتیس ابواب تشکیل دیے ہیں۔ مولوی فیروز الدین نے ایک آدھ باب کے سوا تمام ابواب پر عنوان جمائے ہیں۔ یہی حال ڈاکٹر شبلی کا بھی ہے۔ انھوں نے فہرست میں تو تمام ابواب پر عنوان قائم کیے ہیں البتہ متن میں ایک آدھ استثنائی مثال بھی مل جاتی ہے۔ جیسے جیسے مولوی فیروز الدین نے ہر باب کو فصلوں میں تقسیم کیا ہے، بالکل اسی طرح ڈاکٹر شبلی نے بھی فصلیں بنائی ہیں۔ فرق یہ ہے کہ مولوی فیروز الدین نے ہر فصل کو بالالتزام عنوان دیا ہے جبکہ ڈاکٹر شبلی ہر جگہ یہ التزام برقرار نہیں رکھ سکے اور یوں بہت سی فصلیں بلا عنوان رہ گئی ہیں۔ بہر حال ابواب اور فصلوں کے عنوانات کو اگر بنظر تقابل دیکھا جائے تو ان میں بہت مماثلت دکھائی دیتی ہے۔ ذیل میں ہم اپنے موقف کی وضاحت کے لیے دونوں مترجمین کی کتابوں کے ابتدائی اور آخری ابواب اور ان کی فصلوں کے عنوانات درج کرتے ہیں:

مولوی فیروز الدین:

پہلا باب۔ بلا عنوان

پہلی فصل	:	ثبوت علم	:	دوسری فصل	:	علم کی اقسام
تیسری فصل	:	معرفت و شریعت	:	چوتھی فصل	:	مذہب سلفی
پانچویں فصل	:	صوفیا کے اقوال (۴)	:		:	

ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی:

پہلا باب - بلا عنوان

(لیکن فہرست میں 'علم اور اس کے متعلقات' کا عنوان قائم کیا گیا ہے)

پہلی فصل	:	بلا عنوان	:	دوسری فصل	:	علم کی اقسام
تیسری فصل	:	بلا عنوان	:	چوتھی فصل	:	مذہب سوفسطائیہ
پانچویں فصل	:	اقوال صوفیا (۵)	:			

مولوی فیروز الدین:

چوتھیوں باب - گیارھویں پردے کا کھولنا

پہلی فصل	:	ثبوت سماع	:	دوسری فصل	:	قرآن کا سننا
تیسری فصل	:	شعر کے سماع میں	:	چوتھی فصل	:	خوش آوازوں کے سننے میں
پانچویں فصل	:	سماع کے احکام میں	:	چھٹی فصل	:	سماع کے متعلق مشائخ کے کلمات
ساتویں فصل	:	سماع میں صوفیا کا اختلاف	:	آٹھویں فصل	:	سماع میں صوفیا کے مرتبے
نویں فصل	:	سماع کے متعلق امور	:	دسویں فصل	:	ہوس انگیز اشعار سننے کی کراہت

گیارھویں فصل : وجد، وجود و تواجد اور ان کے متعلقات

بارھویں فصل	:	سماع میں رقص	:	تیرھویں فصل	:	گدڑی کے بیان میں
چودھویں فصل	:	سماع کے آداب (۶)	:			

ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی:

چوتھیوں باب - سماع اور اس کے مسائل

پہلی فصل	:	بلا عنوان	:	دوسری فصل	:	قرآن کا سننا
تیسری فصل	:	شعر کے سماع میں	:	چوتھی فصل	:	عمرہ آوازوں کا سننا
پانچویں فصل	:	سماع کے احکام	:	چھٹی فصل	:	سماع سے متعلق مشائخ کے اقوال
ساتویں فصل	:	سماع میں صوفیا کا اختلاف	:	آٹھویں فصل	:	سماع میں صوفیا کے مراتب
نویں فصل	:	بلا عنوان	:			

دسویں فصل : ہوس انگیز اشعار کے سننے کی کراہت

گیارہویں فصل : وجد، وجود، تواجد اور ان کے متعلقات

بارہویں فصل : سماع میں رقص تیرہویں فصل : گدڑی کے بیان میں

چودھویں فصل : سماع کے آداب (۷)

مولوی فیروز الدین نے تکمیل ترجمہ کے بعد اضافی مگر مفید کام یہ کیا ہے کہ باب بہ باب تلخیص کشف الحجب پیش کر دی ہے جو آخری پچیس صفحات (۳۸۳ تا ۴۰۷) میں سمٹ گئی ہے۔ ڈاکٹر شبلی نے ایسی کوئی کاوش نہیں کی۔

مولوی فیروز الدین اور ڈاکٹر شبلی کے تراجم میں ایک اور مماثلت بھی پائی جاتی ہے۔ وہ یہ کہ ڈاکٹر شبلی نے بھی مولوی فیروز الدین کے تتبع میں متن میں شامل آیات و احادیث اور عربی اقوال و اشعار درج کرنے کے بعد واوین یا خطوط وحدانی میں ان کا اردو ترجمہ دے دیا ہے۔ کشف الحجب کے متن میں

بالعموم عربی عبارتوں کا فارسی ترجمہ دکھائی نہیں دیتا۔ شاید اس کے احاطہ تحریر میں آنے کے زمانے میں اس امر کی ضرورت بھی نہ تھی۔ بعض اردو مترجمین، بالخصوص مولوی فیروز الدین نے اضافی طور پر یہ خدمت انجام دی کہ ان کے ساتھ اردو ترجمہ درج کرنے کا التزام کیا۔ ایسے موقعوں پر ترجمہ درج کرنے کے لیے واوین یا خطوط وحدانی کے استعمال کے باعث اسے آسانی اصل فارسی عبارت کے ترجمے سے ممیز کیا جا سکتا ہے۔ بہر حال ایسا کرنے سے اردو ترجمے کی افادیت میں اضافہ ہوا ہے۔ ڈاکٹر شبلی نے بھی سوائے ایک آدھ مقام کے (مثلاً ”مقدمہ“ کے آغاز میں داتا صاحب کی درج کردہ عربی عبارت اور اس کا اردو ترجمہ محذوف ہے) عربی عبارتوں کے بعد ان کا اردو ترجمہ بالالتزام درج کیا ہے۔ عربی عبارت درج نہ کرنے کی ایک آدھ استثنائی مثال مولوی فیروز الدین کے ترجمے میں بھی مل جاتی ہے۔

جہاں تک ترجمے کی عبارت کا تعلق ہے، اس میں بھی دونوں مترجمین کے ہاں خاصی مماثلت محسوس ہوتی ہے۔ دونوں کی عبارت رواں اور قابل فہم ہے۔ البتہ مولوی فیروز الدین کی زبان میں زمانی بعد کے باعث کسی قدر قدامت کا احساس ہوتا ہے جس سے ڈاکٹر شبلی کی زبان بہت حد تک محفوظ ہے۔ یہاں ہم دونوں مترجمین کے دو دو اقتباس بطور مثال پیش کرتے ہیں:

مولوی فیروز الدین: تیسرا باب — پہلی فصل

”لوگوں نے اسم (تصوف) کی تحقیق میں بہت سے اقوال بیان کیے ہیں اور (اس موضوع پر متعدد) کتابیں لکھیں۔ ان میں سے ایک گروہ نے کہا ہے کہ صوفی کو صوفی اس لیے کہتے ہیں کہ وہ صوف کا لباس پہنتا ہے، جبکہ دوسرا گروہ کہتا ہے کہ اسے صوفی اس لیے کہتے ہیں کہ وہ اصحاب صفہ رضوان اللہ علیہم سے محبت کرتا ہے۔ ایک اور گروہ کا قول ہے کہ یہ اسم لفظ ’صفا‘ سے مشتق ہے، الغرض لفظ تصوف کے معنی میں ہر شخص نے لطیف اشارات بیان کیے ہیں، لیکن بغور دیکھا جائے تو یہ سب لغوی تحقیق ہے، جس کا (تصوف کے) حقیقی معنی سے کوئی تعلق نہیں۔ صفائی سب امور میں محمود ہے اور اس کی ضد کدورت ہے، جیسے رسول اللہ ﷺ نے فرمایا ہے: ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْيَا وَ بَقِيَ كَدْرُهَا (ترجمہ: دنیا کی صفائی جاتی رہی اور اس کی کدورت باقی رہ گئی)۔ کسی چیز کی خوبیوں کا نام اس کی برگزیدگی اور عمدگی ہے اور اس کی خرابیوں کا نام اس کی کدورت اور برائی ہے، چونکہ اس حال (تصوف) والوں نے اپنے اخلاق و معاملات (ظاہری اطوار) کو درست کر لیا ہے اور طبیعت کی آفت (طبعی اور باطنی عیوب) سے بیزاری اختیار کر لی ہے، اس لیے ان لوگوں کو صوفی کہتے ہیں اور یہ اسم اس گروہ کا اسم علم ہے، اس لیے کہ ان لوگوں کا حصہ (حق) اس سے بہت بڑھ کر ہے کہ ان کے معاملات کو پوشیدہ رکھا جاسکے، یہاں تک کہ ان کے اسم کے لیے بھی کسی ایسے مادہ سے مشتق ہونا لازم ہے (کہ وضعی معنی پر دلالت کرے) اور اس زمانے میں حق تعالیٰ نے اکثر لوگوں کو اس حال (تصوف) اور اہل تصوف سے حجاب میں کر رکھا ہے اور اس حال کی عمدگی کو ان کے دلوں سے پوشیدہ کر دیا ہے، یہاں تک کہ اس گروہ کا خیال ہے کہ یہ کام محض مشاہدہ باطن کے بغیر ظاہر کی اصلاح ہے۔ ایک گروہ کا خیال ہے کہ صوفی ایک اسم ہے جس کی کوئی حقیقت اور اصل نہیں یہاں تک کہ بے ہودہ لوگوں کو دیکھ کر علمائے ظاہر میں نے بھی اس طریق (تصوف) کی اصلیت ہی کا انکار کر دیا ہے اور اس کے پردے ہی سے خوش ہو گئے ہیں۔ اس لیے عوام نے ان کی تقلید کی اور طلب صفائے باطن کا

خیال دل سے بالکل مٹا دیا اور سلف صالحین اور صحابہ رضی اللہ عنہم کے طریق کو
بالاے طاق رکھ دیا ہے۔“ (۸)

ڈاکٹر محمد صدیق خان شملی: تیسرا باب — پہلی فصل

”لوگوں نے صوفی کے نام کی تحقیق کے بارے میں بہت سی باتیں بیان کی ہیں اور
کتا ہیں تحریر کی ہیں۔ ایک گروہ کا کہنا ہے کہ صوفی کو اس لیے صوفی کہتے ہیں کہ وہ
صوف کا لباس پہنتا ہے۔ ایک گروہ کی یہ رائے ہے کہ اسے اس لیے صوفی کہتے
ہیں کہ وہ صفِ اڈل میں ہوتا ہے۔ ایک اور گروہ کا خیال ہے کہ اسے صوفی کہنے کی
وجہ یہ ہے کہ وہ اصحابِ صفہ سے محبت و عقیدت رکھتا ہے۔ ایک گروہ صوفی کے لفظ کو
صفا سے مشتق جانتا ہے۔ الغرض تصوف کے معنوں میں ہر شخص نے باریک نکتے
بیان کیے ہیں، لیکن یہ سب لفظی تحقیق ہے، جس کا تصوف کے حقیقی معنوں سے کوئی
تعلق نہیں۔“

پس صفا ہر حال میں قابلِ ستائش ہے اور کدر اس کی ضد ہے اور رسول اکرم ﷺ
نے فرمایا: ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْيَا وَ بَقِيَّتُهَا كَذْرُهَا (دنیا سے صفا جاتی رہی اور اس کی
کدورت باقی رہ گئی۔) کسی چیز کی لطافت کا نام صفا ہے اور کثافت کا نام کدورت
ہے۔ پس جب صوفیا نے اپنے معاملات اور اخلاق کو مہذب اور شائستہ بنایا اور
انہوں نے طبیعت کی برائیوں سے خود کو دور رکھا تو انہیں صوفی کہا گیا۔ یہ نام اس
گروہ کا اسم علم (خاص نام) ہے۔ یہ نام انہیں اس لیے دیا گیا ہے کہ ان لوگوں کا
درجہ اس نام سے بہت بڑھ کر ہے اور ان کے معاملات کو پوشیدہ نہیں رکھا جاسکتا۔
ان کے اسم کے لیے بھی کسی ایسے ہی مادہ سے مشتق ہونا ضروری ہے۔ اس زمانے
میں اللہ تعالیٰ نے اس مسلک اور اہل مسلک کو حجاب میں چھپا رکھا ہے۔ ان کے
حال کی لطافت کو ان کے دلوں سے پوشیدہ کر دیا ہے۔ یہاں تک کہ ایک گروہ سمجھتا
ہے کہ یہ تو ایک بے حقیقت اور بے اصل حیلہ اور رسم ہے۔ یہاں تک کہ بیہودہ
لوگوں کو دیکھ کر علمائے ظاہر میں نے تو طریقہ تصوف کی اہمیت ہی کا انکار کر دیا۔ اس

صورت حال کے حجاب سے خوش ہو گئے۔ عوام نے ان کی پیروی کی اور اپنے دل سے صفائے باطن کے خیال ہی کو محو کر دیا اور انھوں نے صحابہ و اسلاف کے مسلک کو نظر انداز کر دیا۔“ (۹)

مولوی فیروز الدین: تین سو سال باب — گیا رہویں فصل

”شریعت و حقیقت:

یہ دونوں بھی اصطلاحات صوفیائے صوفیوں سے ہیں۔ ایک سے ظاہری حال کی صحت مراد ہے اور دوسری سے باطنی حالت کی درستی مراد ہے، لیکن دو گروہوں کو اس میں غلطی لگی ہے۔ ایک تو علمائے ظاہر کو کہ وہ کہتے ہیں ہم دونوں میں فرق نہیں کرتے، کیونکہ شریعت خود حقیقت ہے اور حقیقت شریعت۔ دوسرا گروہ ملحدین کا ہے جو ان دونوں میں سے ہر ایک کا دوسرے کے بغیر قائم رہنا روا رکھتے ہیں اور کہتے

ہیں کہ جب حقیقت کا حال ظاہر ہو گیا تو شریعت اٹھ گئی۔ یہ کلام بعینہ مشہین (خدا کو جسمانی چیزوں سے تشبیہ دینے والے)، قرامطہ اور وسوسہ ڈالنے والے لوگوں کا ہے اور اس بات کی دلیل کہ شریعت حکم میں حقیقت سے جدا ہے، یہ ہے کہ ایمان میں دل کی تصدیق زبان کے قول سے جدا ہے اور اس بات کی دلیل کہ اصل میں دل کی تصدیق زبان کے اقرار سے جدا نہیں ہے، وہ یہ ہے کہ صرف دل کی تصدیق بغیر زبان سے بولنے کے ایمان نہیں ہو سکتی اور زبان کا قول دل کی تصدیق کے بغیر منظور نہیں ہوتا اور قول اور تصدیق کے درمیان فرق ظاہر ہے۔ پس ’حقیقت‘ سے مراد وہ معنی ہیں جن میں نسخ جائز نہیں اور عہدِ آدم سے لے کر عالم کے فنا ہونے تک اس کا حکم ایک ہی ہے، جیسا کہ حق کی معرفت اور اپنے عمل کی صحت جو خلوص نیت پر مبنی ہے اور ’شریعت‘ سے مراد وہ معنی ہیں جن میں تغیر و تبدل جائز ہے جیسا کہ احکام اور اوامر الہی۔ پس شریعت کا قائم کرنا حقیقت کے وجود کے بغیر محال ہے

اور حقیقت کا قائم کرنا شریعت کی حفاظت کے بغیر محال۔ اس کی مثال ایسی ہے جیسے کوئی شخص جان کے ساتھ زندہ ہو اور جب جان اس سے جدا ہو جائے تو وہ شخص مردہ ہو جائے اور جان مثل ایک ہوا کے ہوتی ہے، غرض یہ کہ جسم و جان کی قیمت ایک دوسرے کے ساتھ ملنے کی وجہ سے ہے۔ ٹھیک اسی طرح حقیقت و شریعت ہیں کہ شریعت بغیر حقیقت کے ریا ہے اور حقیقت بغیر شریعت کے منافقت۔ خداوند تعالیٰ نے فرمایا ہے: ”جو لوگ ہمارے دین کے متعلق کوشش کرتے ہیں، ہم انہیں اپنے سیدھے رستے کی ہدایت کریں گے۔“ پس مجاہدہ شریعت ہے اور ہدایت اس کی حقیقت۔ شریعت ظاہری احکام و ادا امر کی پابندی ہے اور حقیقت خدا کی طرف سے بندے کے احوال باطن کی حفاظت۔ پس شریعت بندے کے کسب و کوشش سے ہے اور حقیقت اللہ تعالیٰ کی بخششوں اور نئی تائیدات میں سے ہے۔“ (۱۰)

ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی: تینتیسواں باب — گیارہویں فصل
”شریعت اور حقیقت:

شریعت اور حقیقت بھی صوفیا کی اصطلاحات ہیں۔ ان میں سے ایک ظاہر حال کی صحت کو واضح کرتی ہے اور دوسری باطن کے حال کی استقامت کو ظاہر کرتی ہے۔ ان اصطلاحات کی تعریف میں یہ دونوں طبقے غلطی پر ہیں۔ ایک علمائے ظاہر ہیں جو کہتے ہیں کہ ہم ان میں فرق نہیں کرتے کیونکہ شریعت خود حقیقت ہے اور حقیقت خود شریعت ہے۔ دوسرا طبقہ ملحدوں کا ہے جو ایک کا قیام دوسرے کے بغیر جانتے ہیں اور کہتے ہیں کہ حال حقیقت بن جائے تو شریعت اٹھ جاتی ہے۔ یہ نظریہ قرامطہ، شبہ اور دوسرے ڈالنے والوں اور شیعوں کا ہے۔ شریعت اور حقیقت کے جدا ہونے پر دلیل یہ دیتے ہیں کہ محض تصدیق جو بغیر اقرار کے ہو، اسے ایماندار نہیں بناتی اور نہ صرف اقرار بغیر تصدیق کے اسے مومن بناتا ہے۔ قول و تصدیق کے درمیان فرق ظاہر ہے۔ لہذا حقیقت اسی معنی کی تعبیر ہے جس پر نسخ جائز نہیں ہے۔ حضرت آدمؑ سے

فناے عالم تک اس کا حکم قائم و یکساں ہے۔ مثلاً معرفت حق، معاملات میں خلوص نیت وغیرہ اور شریعت اس معنی کی تعبیر ہے جس پر نسخ و تبدیل جائز ہے۔ مثلاً احکام و اوامر وغیرہ۔ شریعت بندے کا فعل ہے اور حقیقت حق تعالیٰ کی حفاظت اور اس کی عصمت ہے۔ معلوم ہوا ہے کہ شریعت کا قیام، حقیقت کے وجود کے بغیر محال ہے اور حقیقت کا قیام، شریعت کی حفاظت کے بغیر محال ہے۔ اس کی مثال اس شخص کی مانند ہے جو روح کے ساتھ زندہ ہو۔ جب روح اس سے جدا ہو جاتی ہے تو وہ شخص مردہ ہو جاتا ہے اور روح جب تک رہتی ہے تو اس کی قدر و قیمت ایک دوسرے کے ساتھ رہنے تک ہے۔ اسی طرح شریعت بغیر حقیقت کے ریا ہے اور حقیقت بغیر شریعت کے نفاق۔ ارشاد خداوندی ہے: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** (جن لوگوں نے ہماری راہ میں کوشش کی یقیناً ہم نے ان کو اپنا راستہ دکھایا۔ سورۃ العنکبوت، آیت ۶۹)۔ مجاہدہ شریعت ہے اور ہدایت اس کی

حقیقت۔ ایک بندے کے ذمہ ظاہری احکام کی حفاظت ہے۔ دوسرے حق تعالیٰ کی طرف سے بندے کی حفاظت ہے جو اس کے باطنی اقوال سے تعلق رکھتی ہے، لہذا شریعت از قسم کب و کوشش ہے اور حقیقت از قسم عطاے ربانی ہے۔“ (۱۱)

جیسا کہ مندرجہ بالا اقتباسات کے تقابل سے بھی ظاہر ہے، ڈاکٹر شبلی کی زبان نسبتاً زیادہ صاف اور رواں ہے اور اس کا بڑا سبب وہ زمانی فصل ہے جو مولوی فیروز الدین اور ڈاکٹر شبلی کے مابین پایا جاتا ہے۔ یہاں ڈاکٹر شبلی کے دو اور اقتباس ملاحظہ کیجیے۔ پہلا اقتباس چودھویں باب کی پہلی فصل سے جبکہ دوسرا اقتباس سولہویں باب کی دوسری فصل سے لیا گیا ہے:

”حال ایک کیفیت کا نام ہے جو حق تعالیٰ کی طرف سے دل پر وارد ہوتی ہے۔ اس کیفیت کو اپنی کوشش سے دور نہیں کیا جاسکتا اور جب وہ کیفیت ختم ہو جاتی ہے تو اسے کوشش اور تکلف سے واپس نہیں لایا جاسکتا۔ پس مقام سے مراد مجاہدہ کے محل میں طالب کا راستہ ہے۔ اس راستے میں قیام اور عمل کی مقدار کے مطابق اس کو بارگاہ حق میں مرتبہ ملتا ہے۔ حال سے مراد بندے کے دل میں خداوند کے لطف و

کرم کا وارد ہونا ہے اور اس کے لیے بندے کو کسی مجاہدے کی ضرورت نہیں پڑتی۔“
(۱۲)

”ترکِ وطن سے مراد کسی زمین کو چھوڑنا نہیں، بلکہ نفس کی پسندیدہ اور مرغوب چیزوں کا ترک کرنا ہے۔ یہ بات عوام کے لیے ہے۔ خواص اس کا یہ مطلب لیتے ہیں کہ کشف و کرامات کی لذتوں سے پرہیز کیا جائے۔ ترکِ اخوان کا مطلب یہ ہے کہ خدا تعالیٰ کے سوا کسی چیز کے ساتھ دل نہیں لگانا چاہیے کیونکہ غیر اللہ کی محبت حجاب بن جاتی ہے اور جس قدر دل کو غیر کے ساتھ محبت ہوتی ہے، وہ توحید کے معاملے میں اتنا ہی زیرِ حجاب ہو جاتا ہے۔ اس پر سب کا اتفاق ہے کہ توحید سے مراد ہر کام اللہ تعالیٰ کی خاطر کرنا ہے اور تفرید اس کی نفی کا نام ہے۔ معلوم اور نامعلوم کو بھول جانے کا مطلب یہ ہے کہ ہر چیز کا علم یا تو اس کی ماہیت اور کیفیت یا جنس اور طبیعت کے مطابق ہوتا ہے لیکن توحید ان سب کو انف کی نفی کرتی ہے جو خداوند تعالیٰ کے بارے میں انسان کا ذہن سوچ سکتا ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ جہل علم کی نفی کا نام ہے۔ علم توحید، انسانی دماغ سے بالاتر ہے، اگرچہ علم و جہل دونوں کا تعلق انسانی دماغ سے ہے، تاہم علم صحیح تخیل اور جہل غلط تخیل کا نام ہے۔“ (۱۳)

بحیثیتِ مجموعی ڈاکٹر محمد صدیق خان شبلی کے ترجمے کے بارے میں یہ کہا جاسکتا ہے کہ اگرچہ یہ کاوش ایک عمل خیر کے تسلسل کا درجہ رکھتی ہے کہ اس کے ذریعے بھی کشفِ الحجب کے بالواسطہ قارئین کی تربیتِ نفس کا سامان فراہم ہوتا ہے لیکن کیا ہی اچھا ہوتا، اگر ڈاکٹر شبلی اس متبرک کام کا بیڑا اٹھاتے ہوئے تحقیق و ترجمہ کے ان تقاضوں کو پورا کرنے اور محقق و مترجم کے ان فرائض کی بجا آوری کا عزم بھی کر لیتے جن سے عہدہ برآ ہوئے بغیر ایسی کاوشوں کی علمی حیثیت زیر سوال آ جاتی ہے۔

حواشی:

- (۱) حکیم محمد موسیٰ امرتسری۔ ”دیباچہ“ مشمولہ، ابوالحسنات سید محمد احمد قادری۔ مترجم؛ کلام المرغوب۔ لاہور: ضیاء القرآن، ۲۰۰۱ء۔ ص ۵-۶۳
- (۲) ایف۔ ڈی۔ گوہر۔ مترجم؛ کشف الحجب۔ لاہور: ناشر احمد ربانی، ۱۹۷۲ء۔ ص ۱ - ط
- (۳) ابوالحسنات سید محمد احمد قادری۔ مترجم؛ کلام المرغوب۔ ص ۳-۴
- (۴) مولوی فیروز الدین۔ مترجم؛ بیان المطلوب۔ لاہور: فیروز سنز لمیٹڈ، نیا ایڈیشن، بار چہارم، ۲۰۱۰ء۔ ص ۲۱-۲۸
- (۵) ڈاکٹر محمد صدیق خان شہلی۔ مترجم؛ کشف الحجب۔ لاہور: سنگ میل پبلی کیشنز، ۲۰۰۷ء۔ ص ۲۶-۳۵
- (۶) مولوی فیروز الدین۔ مترجم؛ بیان المطلوب۔ ص ۳۵۸-۳۸۱
- (۷) ڈاکٹر محمد صدیق خان شہلی۔ مترجم؛ کشف الحجب۔ ص ۲۲۰-۲۲۸
- (۸) مولوی فیروز الدین۔ مترجم؛ بیان المطلوب۔ ص ۳۸
- (۹) ڈاکٹر محمد صدیق خان شہلی۔ مترجم؛ کشف الحجب۔ ص ۳۶-۴۷
- (۱۰) مولوی فیروز الدین۔ مترجم؛ بیان المطلوب۔ ص ۳۳۹-۳۵۰
- (۱۱) ڈاکٹر محمد صدیق خان شہلی۔ مترجم؛ کشف الحجب۔ ص ۲۱۰
- (۱۲) ایضاً - ص ۱۹۸
- (۱۳) ایضاً - ص ۲۹۵

غالب اور حامیان قتل تازمه

دکتر محمد سلیم مظہر *

مدیر گروه ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

چیکیدہ:

مرزا اسد اللہ غالب و مرزا محمد حسن قتیل از شاعران برجستہ فارسی در شبہ قارہ اند. غالب دہلوی برای حل مسئلہ حقوق باز نشتگی خود بہ کلکتہ، شہر معروف ہندوستان، سفر کرد. در آنجا حامیان و شاگردان مرزا محمد حسن قتیل در یک مجلس شعری با وی در آویختند و بہ شعر های غالب از نظر فنی اعتراض ہا کردند. با توجہ بہ اطلاعات درج در تذکرہ ہا دربارہ این جدال لفظی، معلوم می شود کہ این بحث بہ جای انگیزہ های علمی و ادبی، سبب های سیاسی و اقتصادی داشت کہ ریشہ ہایش را در امور حقوق باز نشتگی غالب می توان دریافت. در این مقالہ این امر بررسی شدہ کہ حامیان و شاگردان قتیل، بہ عقیدہ غالب، بہ سبب انگیزش کسانی کہ از دولت مبلغی از حقوق باز نشتگی وی دریافت می کردند، با او بہ دعوا برخاستند.

کلید واژہ ہا: غالب دہلوی، محمد حسن قتیل، شعر فارسی در شبہ قارہ، نقد ادبی فارسی حقوق باز نشتگی غالب.

مرزا غالب ۱۲۱۲ قمری / ۱۷۹۷ء میں اپنی پیدائش سے ۱۲۲۸ ق / ۱۸۱۳ء تک آگرہ میں مقیم رہے (۱) ، جب کہ محمد حسن قنیل (۱۱۷۲-۱۲۳۳ ق / ۱۷۵۸-۱۸۱۸ء) ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۲ء کو نواب ذولفقار الدولہ نجف خان کی وفات پر فیض آباد میں تھے اور اس واقعہ پر وہاں سے لکھنؤ چلے گئے اور ۱۲۳۳ ق / ۱۸۱۸ء میں اپنی وفات تک وہاں سے کسی اور جگہ نہیں گئے (۲) ، اس لئے دونوں شخصیات کی کبھی ملاقات نہیں ہوئی اور یوں اُن کی ذاتی خاصیت خارج از امکان ہے۔

۱۲۳۳ ق / ۱۸۱۸ء یعنی قنیل کی وفات کے وقت مرزا غالب کی عمر تقریباً ۲۱ سال تھی اور انہیں اس وقت تک ایک ادیب اور شاعر کے طور پر کوئی خاص شہرت نہیں ملی تھی، اس لئے غالب اور قنیل کی علمی اور ادبی چپقلش کا بھی احتمال نہیں، چنانچہ مذکورہ وجوہ اور دستیاب معلومات کے پیش نظر دونوں عظیم علمی و ادبی شخصیات کی باہمی آدریش کا خود قنیل کی ذات سے براہ راست کوئی واسطہ اور تعلق نہیں اور غالب اور حامیان قتل تنازعہ، جس نے غالب کی زندگی اور اُس کے مزاج پر گہرے اثرات مرتب کئے، کے اسباب و محرکات علمی و ادبی سے زیادہ معاشی اور اقتصادی ہیں اور ان کا محور خاصی حد تک مرزا غالب کی خاندانی پنشن کا معاملہ ہے۔ (۳)

امر واقعہ یہ ہے کہ ۱۲۱۷ ق / ۱۸۰۲ء میں جب غالب کی عمر تقریباً ۵ سال تھی، اُن کے والد مرزا عبداللہ بیگ نے والی الوری راجہ بختاور سنگھ کی ملازمت میں اُن کی طرف سے لڑتے ہوئے میدان جنگ میں وفات پائی، چنانچہ راجہ نے عبداللہ بیگ کی اولاد کو کچھ وظیفہ اور زمین عطا کی۔ (۴) والد کی وفات کے بعد اُن کے چچا مرزا نصر اللہ بیگ نے اپنے بھائی کے خاندان کی کفالت اور پرورش اپنے ذمہ لی۔ نصر اللہ بیگ برطانوی فوج میں چار سو سواری رسال دار کے منصب پر فائز تھے اور انہیں ماہانہ ۱۷۰۰ روپے تنخواہ ملتی تھی۔ اس کے علاوہ انہوں نے بھرت پور کے قریب لاکھ سو لاکھ آمدنی والے نہایت زرخیز دو پرگنے سونک اور سونسا، وہاں کے مرھٹہ سردار ہلکر سے واگذار کرائے۔ برطانوی کماندار لارڈ لیک نے اس دلیرانہ کارروائی پر خوش ہو کے مذکورہ دونوں پرگنے تا حیات نصر اللہ بیگ کو عطا کر دئے۔ لیکن اس واقعے کے صرف دس ماہ بعد نصر اللہ بیگ ہاتھی سے گر کر وفات پا گئے تو لارڈ لیک نے مذکورہ پرگنے تختی انگریزی سرکار ضبط کر لئے اور غالب کی بیوی امراؤ بیگم کے تایا اور نواب الہی بخش خان بھادر والی لوهارو کے چھوٹے بھائی نواب احمد بخش کی سفارش اور تجویز پر مرزا نصر اللہ کے لواحقین اور پس ماندگان کے لئے پنشن مقرر

کردی۔ اور نواب احمد بخش سے انگریزی سرکار نے یہ طے کیا کہ فیروز پور جھڑ کی جاگیر ان کے پاس رہے گی، جس کے عوض وہ پچیس ہزار روپیہ سالانہ حکومت کو ادا کیا کریں گے، نیز پچاس ہزار سواروں کا دستہ اپنے پاس رکھیں گے، جسے بوقت ضرورت انگریز سرکار کے مفادات کے تحفظ کے لئے سرکار کی طرف سے طلب کیا جاسکے گا، نواب الہی بخش اس دستے پر سالانہ ۱۵ ہزار روپے خرچ کیا کریں گے۔ اور ۱۰ ہزار روپیہ سالانہ نصر اللہ بیگ کے پس ماندگان اور لوہتھین کو وظیفہ کے طور پر ادا کریں گے۔ چونکہ نصر اللہ بیگ لا ولد تھے اس لئے ان کی ماں، تین بہنیں اور دو بھتیجے مرزا اسد اللہ خان غالب اور اس کے بھائی مرزا یوسف قانونی ورثا اور لوہتھین قرار پائے۔ بقول غالب نواب احمد بخش خان نے پچاس سواروں کا دستہ از خود ختم کر دیا اور پس ماندگان مرزا نصر اللہ بیگ کا وظیفہ دس ہزار روپیہ سالانہ سے گھٹا کر پانچ ہزار کر دیا اس پر مستزاد یہ کہ اپنے ایک ملازم اور دور کے رشتے دار خواجہ حاجی کو بعض ذاتی مفادات کے حصول کی غرض سے پنشن یافتگان میں شامل کر دیا۔ اور پنشن کی تقسیم بھی حسب منشا اس طرح کی کہ:

۱۔ خواجہ حاجی کو ۲ ہزار روپیہ

۲۔ مرزا نصر اللہ بیگ کی والدہ اور تین بہنوں کو ڈیڑھ ہزار روپیہ سالانہ

۳۔ غالب اور ان کے چھوٹے بھائی مرزا یوسف بیگ کو ڈیڑھ ہزار روپیہ سالانہ دیا جانا قرار پایا۔ (۵)

چونکہ:

۱۔ مرزا نصر اللہ بیگ کی وفات کے وقت غالب کی عمر نو سال اور ان کے بھائی کی سات سال تھی، اس لئے انہیں اُس وقت اس بے انصافی کا علم ہی نہ ہوا۔ (۶)

۲۔ مرزا غالب کے دادا قوقان بیگ، جلال الدین شاہ عالم دوم (حک : ۱۱۷۳-۱۲۰۲ق/۱۷۵۹-۱۷۸۸ء) کے مختار عام ذوالفقار الدولہ نجف خان صفوی (وفات: ۱۱۹۶ق/۱۷۸۲ء) کے دربار سے وابستہ رہے اور وہاں سے خوب عزت پائی اور دولت کمائی۔ اس کے بعد دونوں بیٹے عبداللہ بیگ اور نصر اللہ بیگ فوجی ملازمت سے منسلک ہوئے اور مختلف اوقات میں مختلف امراء اور والیان ریاست کی طرف سے مناصب و مقامات حاصل کئے اور مالی فوائد سے مستفید ہوئے۔ (۷)

۳۔ غالب کی والدہ عزت النساء بیگم آگرہ کے رئیس اور سرکار میرٹھ کے ایک فوجی افسر مرزا غلام حسین کمیدان کی بیٹی تھیں، چنانچہ انہیں نھیال کی طرف سے بھی مالی آسودگی میسر تھی۔ (۸)

۴۔ غالب نے ابتدائی زندگی فارغ البالی سے بسر کی اور خوب داد عیش دی۔ اُن میں بے جالاؤ پیار میں پرورش یافتہ لا اہالی رئیس زادوں والی بے اعتدالیاں بدرجہ اتم موجود تھیں، جن کو جاری رکھنے کے لئے وافر دولت کی ضرورت رہتی تھی۔

۵۔ مرزا غالب آگرہ چھوڑ کر دہلی چلے گئے تھے۔ یہ شہر مغلیہ خاندان کا پایہ تخت اور مشرقی تہذیب و تمدن کا گہوارہ تھا اور اس کے اپنے تقاضے تھے جنہیں پورا کرنے کے لئے مال و دولت کی نہایت ضرورت تھی، پھر غالب خاندانی عظمت کے حوالے سے بہت حساس تھے اور اس کا بھرم قائم رکھنے کے لئے بھی انہیں سرمایہ کی اشد ضرورت رہتی تھی۔

۶۔ غالب مختلف لوگوں سے مختلف اوقات میں قرض لیتے رہے اور اب قرض خواہوں نے واپسی کے تقاضے کر کے اُن کی زندگی دشوار کر دی تھی۔

اس صورت حال میں غالب کے پاس کوئی چارہ کار نہیں تھا مگر یہ کہ وہ اپنی پنشن میں اضافے اور اس سلسلے میں اپنی حق تلفی کا ازالہ کرواتے ہوئے اس میں قابل توجہ حد تک اضافہ کروالیں تاکہ اُن کی ساکھ بحال ہو، خوشیاں لوٹ آئیں اور وہ کسی کے مقروض بھی نہ رہیں۔

چنانچہ مرزا غالب نے پنشن کے سلسلے میں اپنے ساتھ کی گئی بے انصافی کا ازالہ اور اس میں اضافے کے لئے بھرپور کوشش کا عزم کیا اور ۱۸۲۳ء سے ۱۸۴۵ء تک تقریباً ۲۲ سال اس بے انصافی کے خلاف جد و جہد میں مصروف رہے (۹)۔ نواب احمد بخش خان سے متعدد بار پنشن میں اضافے کے لئے وسیلہ بننے کی درخواستیں کر چکے اور اُن کے توسط سے اس کام میں اپنی ناکامی کی صراحت ہو جانے کے بعد انہوں نے براہ راست انگریزی سرکار کے ولایتی نمائندوں کے حضور درخواست دینے کا مصمم ارادہ کیا اور ۲۸ اپریل ۱۸۴۸ء کو سرکار کی خدمت میں بذریعہ ڈاک پہلی درخواست بھیجی، مگر اس کا خاطر خواہ نتیجہ نہ نکلا، چنانچہ مرزا نے حاکمان وقت کو بالمشافہ استغاثہ پیش کرنے کی خاطر کلکتہ کے لئے عزم سفر کیا۔ (۱۰)

غالب نے اپنی پنشن کے حوالے سے ہمیشہ یہ شکایت کی کہ اس میں سے ۲ ہزار روپیہ سالانہ ایک غیر متعلق شخص خواجہ حاجی کو دیئے گئے ہیں جسے انہوں نے غیر خاندانی اور نصر اللہ بیگ کا معمولی نوکر قرار دیتے ہوئے پنشن سے محروم کرنے پر اصرار کیا۔ (۱۱) جب کہ بعد میں اپنی ایک اور درخواست میں خود غالب نے اس امر کا اعتراف بھی کیا کہ خواجہ حاجی جسے وہ پنشن کے سلسلے میں بالکل غیر متعلق قرار دیتے

ہیں اتنا غیر متعلق بھی نہیں۔ بقول غالب یہی خواجہ حاجی ان کے دادا تو قان بیگ کی بھانجی کا بیٹا تھا اور مرزا نصر اللہ بیگ کی سالہا سال خدمت کرتا رہا۔ (۱۲) انگریز سرکار کو دی گئی غالب کی درخواست کا ان کے بہنوئی مرزا اکبر بیگ کا بھائی مرزا افضل بیگ خان جو کہ خواجہ حاجی کے برادر نسبتی اور خواجہ کے بچوں کے مائٹوں تھا، نے جواب دیا اور اس میں غالب کے دعویٰ کو بے بنیاد قرار دیا۔ (۱۳)

مذکورہ افضل بیگ خان اکبر شاہ ثانی کے وکیل کی حیثیت میں کلکتہ میں تھا، جب اسے پٹن کے امور کے سلسلے میں غالب کی کلکتہ میں امکانی آمد کا علم ہوا تو پیش بندی کے طور پر اس نے غالب کے خلاف وہاں کے مقامی لوگوں کو بڑھکانے میں کوئی کسر اٹھانہ رکھی۔ غالب کی ممتاز شاعرانہ حیثیت کو نقصان پہنچانے کے لئے اس نے کلکتے میں موجود کثیر تعداد میں محمد حسن قنیل کے ارادتمندوں اور شاگردوں میں یہ بات پھیلائی کہ غالب قنیل کو بُرا بھلا کہتا اور اس کی شاعری کو حقارت کی نگاہ سے دیکھتا ہے۔ وہ دیگر سخنورانِ کلکتہ کو بھی خاطر میں نہیں لاتا اور ان کو بے حیثیت گردانتا ہے۔ مزید یہ کہ غالب اپنا نام اور تخلص بدلتا رہتا ہے۔ مذکورہ وجہ کے سبب اہل کلکتہ بدظن ہو کے غالب کے خلاف ہو گئے اور اس کی توہین کرنے کے لئے موقعہ کی تلاش میں رہے۔ یہ موقعہ ان لوگوں کو مدرسہ عالیہ کلکتہ میں برپا کئے گئے مشاعروں نے فراہم کر دیا۔ (۱۴)

غالب نے مدرسہ عالیہ میں تین مشاعروں میں شرکت کی۔ یکم جون ۱۸۲۸ء، ۱۵ جون ۱۸۲۸ء اور ۸ جولائی ۱۸۲۸ء کو منعقد ہونے والے تین مشاعروں میں سے پہلا تو عزت و آبرو سے گذر گیا اور اس میں غالب کے بقول اس کی شاعرانہ عظمت کو سراہا گیا، لیکن بعد والے دونوں مشاعروں میں غالب کی کسر شان کی گئی اور قنیل کے حامیوں نے نہ صرف اس کے اشعار پر اعتراض کئے بلکہ شخصیت کو بھی طعن و تشنیع کا نشانہ بنایا۔ نتیجہ یہ کہ نہ صرف غالب کو اضافہ پنشن میں ناکامی ہوئی بلکہ اس کی شخصیت اور انداز فکر پر اس واقعہ کے گہرے اثرات مرتب ہوئے جنہوں نے ساری زندگی اُن کا پیچھا نہیں چھوڑا۔

غالب کی مالی حالت کلکتہ کے ناکام سفر کے اخراجات سے مزید خراب ہوئی اور ذہن پر سفر کی صعوبتوں اور مایوسی نے اپنا منحوس نقش راسخ کر دیا، اس پر مستزاد یہ کہ کلکتہ میں غالب کی متاعِ عزیز یعنی علم و دانش اور شعر و ہنر کو زیر سوال قرار دے دیا گیا اور جس قنیل کو وہ قابل توجہ نہیں گردانتے تھے اس کی شاعری کا نہ صرف اس سے موازنہ کر کے اسے برتر اور معیاری قرار دیا گیا بلکہ غالب کی شاعری کے اعتبار

کے لئے اس میں استعمال شدہ تراکیب و اصطلاحات کی سند اُسے قتل کے اشعار میں تلاش کرنے کو کہا گیا۔ (۱۵) یہ سب کچھ مرزا غالب ملقب بہ نجم الدولہ، دبیر الملک، خان بھادر نظام جنگ کے لئے ایک ڈراؤنے خواب سے کم نہیں تھا۔ چنانچہ مرزا کو اپنے اوپر لگائے گئے علمی اعتراضات کی وضاحت کے لئے ”آشتی نامہ/ باد مخالف“ (۱۶) جیسی مثنوی لکھنی پڑی اور اپنے علمی مقام و مرتبہ کے اثبات کے لئے سفیر ہرات وغیرہ جیسے فرضی کردار تخلیق کرنے اور ان سے اپنی عالمانہ، ادیبانہ اور شاعرانہ عظمت افسانے تراشنے پڑے۔ (۱۷)

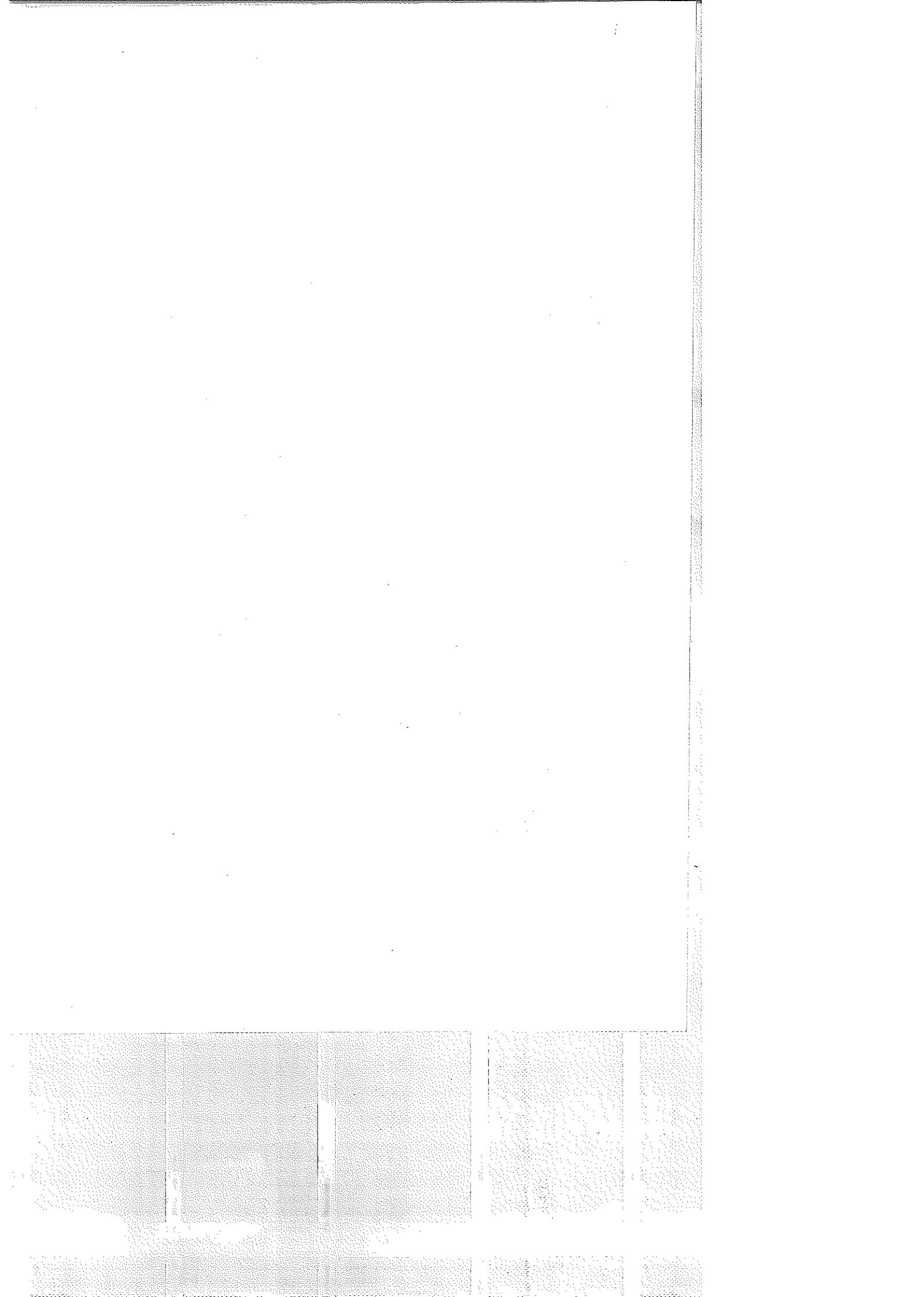
حواشی:

- ۱۔ فاضل لکھنوی، مقدمہ کلیات غالب، فارسی، ج ۱، ص ۷، ۹۔ ۱۰ غالب، قاطع برہان، ص ۷
- ۲۔ مصحفی، ص ۲۶؛ پروین، ص ۳۹
- ۳۔ انجم، غالب کا سفر کلکتہ، ص ۱۳؛ نیز غالب کے پنشن کے معاملہ کے بارے میں تفصیلی معلومات کے لئے رجوع کریں: ۱۔ پرتھوی چندر، جاگیر غالب، دہلی، ۱۹۴۸ و ۲۔ گوہر نوشاہی، غالب کی خاندانی پنشن اور دیگر امور، سرکاری اسناد و دستاویزات، اسلام آباد، ۱۹۹۷ء
- ۴۔ غالب، کلیات فارسی، ص ۶۵
- ۵۔ انجم، غالب کا سفر کلکتہ، ص ۸۵۔ ۸۹
- ۶۔ ایضاً، ص ۸۸
- ۷۔ فاضل لکھنوی، مقدمہ کلیات غالب فارسی، ص ۲۴۔ ۲۶
- ۸۔ ایضاً، ص ۷۔ ۸
- ۹۔ انجم، غالب کا سفر کلکتہ، ص ۸۵
- ۱۰۔ ایضاً، ص ۸۵، ۹۱، ۹۲؛ نیز غالب کے سفر کلکتہ کے بارے میں تفصیلات کے لیے رجوع کریں: حنیف نقوی، غالب احوال و آثار، دہلی، ۲۰۰۷ء، ص ۶۰۔ ۸۹
- ۱۱۔ انجم، غالب کا سفر کلکتہ، ص ۸۸، ۹۰
- ۱۲۔ ایضاً، ص ۹۳۔ ۹۵، ۱۰۶
- ۱۳۔ ایضاً، ص ۱۰۱۔ ۱۰۸
- ۱۴۔ ایضاً، ص ۱۳، ۱۴، ۱۳۰۔ ۱۴۰؛ حنیف نقوی، ص ۹۰۔ ۱۱۸

- ۱۵۔ انجم، غالب کا سفر کلکتہ، صص ۱۳۲-۱۳۹
- ۱۶۔ غالب، قصائد و منظومیات فارسی (بادخالف)، صص ۳۵-۳۸
- ۱۷۔ ایضاً، ص ۳۵: انجم، غالب کا سفر کلکتہ، صص ۱۲۶-۱۲۷

کتابیات:

- ☆ انجم، خلیق، غالب کا سفر کلکتہ اور کلکتے کا ادبی معرکہ، دہلی، ۲۰۰۵ء
- ☆ پروین، زاہدہ، تصحیح دیوان غزلیات میرزا محمد حسن قنصل با مقدمہ دربارہ شرح حال و ویژگی های غزل سرایی وی، (غیر مطبوعہ پی ایچ ڈی تھسز) گورنمنٹ کالج یونیورسٹی لاہور، ۲۰۰۹ء
- ☆ حنیف نقوی، غالب۔ احوال و آثار (طبع دوم) دہلی، ۲۰۰۷ء
- ☆ غالب، مرزا اسد اللہ خان، کلیات فارسی، مرتبہ سید مرتضی حسین فاضل لکھنوی، ۳ جلد، لاہور، ۱۹۶۷ء
- ☆ ایضاً، قصائد و منظومیات فارسی، بہ اہتمام غلام رسول مہر، لاہور، ۱۹۶۹ء
- ☆ ایضاً، قاطع برہان، نوکلشور، دہلی، ۱۸۶۲ء
- ☆ فاضل لکھنوی، سید مرتضی حسین (مرتب)، کلیات غالب فارسی، ۳ جلد، لاہور



ایران میں آرزو شناسی

دکتر نجم الرشید*

دانشیار، گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چیکیدہ:

سراج الدین علی خان آرزو شاعر، منتقد، ادیب، لغت نویس، و تذکرہ نویس معروف فارسی شہ قارہ است. در قرن دوازدهم هجری قمری، ادیبان ایرانی شعر شعرای فارسی اعتراضات بی جا نمودند و سراج الدین علی خان آرزو نویسنده ای است که نه فقط این اعتراضات را مدلل با سخ داد بلکه شعر شاعران ایرانی را نیز مورد نقد قرار داد. آرزو با نوشتن کتابهایی مانند سراج منیر، تنبیه الغافلین و داد سخن شهرت و مقبولیت به دست آورد. امروز ادیبان و منتقدان ایرانی خدمات نقدی سراج الدین علی خان آرزو را اعتراف کرده اند و راجع به احوال و آثار و افکار آرزو مقالات و کتابها به نگارش در آورده اند. در این مقاله جنبه های مختلف آرزو شناسی در ایران بررسی شده است.

کلیدواژه ها: نقد ادبی، ایران، آرزو شناسی.

یوں تو برصغیر میں ایرانیوں کی آمد کا سلسلہ غزنوی دور سے شروع ہوا، لیکن اس میں شدت مغلیہ دور میں آئی۔ یہ وہ دور ہے کہ جب ایران میں صفویوں کی حکومت قائم تھی۔ اس دور میں وہاں مذہب کو بہت زیادہ اہمیت دی جانے لگی۔ شعرا، ادبا اور دوسرے فنون لطیفہ سے تعلق رکھنے والوں کیلئے ترقی کے دروازے بند ہو گئے۔ دربار سے ملک اشترائی کا عہدہ ختم ہو گیا۔ دوسری طرف برصغیر وہ سر زمین تھی کہ جہاں شعر و ادب اور فنون لطیفہ کو بہت زیادہ قدر و منزلت حاصل تھی۔ شعرا، ادبا اور اہل فن کے منہ جواہرات سے بھر دیے جاتے تھے۔ برصغیر میں علم و دانش کی اس قدر افزائی کے ماحول کو دیکھتے ہوئے ہزاروں ایرانیوں نے برصغیر کا رخ کیا اور بادشاہوں اور امرا کے درباروں سے وابستگی اختیار کرتے ہوئے مختلف شہروں میں مقیم ہو گئے۔ اس بات کا اعتراف ایرانی محقق گلچین معانی نے بھی کیا ہے۔ انہوں نے اس موضوع پر ”کاروان ہند“ کے نام سے دو جلدوں پر مشتمل کتاب تالیف کی جس میں ان ہزاروں اہل دانش و فن ایرانیوں کا ذکر ہے جنہوں نے مغلیہ دور میں ہندوستان ہجرت کی۔

مغلیہ دور میں سرکاری، علمی و ادبی زبان فارسی تھی۔ اس دور میں یہاں ایرانیوں کی موجودگی سے اہل علم و دانش ذو گرد ہوں میں تقسیم ہو گئے۔ ایک گروہ وہ تھا جنہوں نے ایران سے یہاں ہجرت کی۔ وہ فارسی بولتے اور فارسی لکھتے تھے اور خود کو اہل زبان کہتے تھے۔ انہیں اپنے ایرانی ہونے پر فخر اور ناز تھا جس کا اظہار وہ اکثر موقعوں پر کرتے رہتے تھے۔ وہ بعض اوقات ہندوستانی فارسی شعرا اور علماء سے حقارت سے پیش آتے اور ان کے علمی اور ادبی کارناموں کا مذاق اڑاتے۔ انہیں کچھ اپنے ہندوستانی ادیب شاگردوں کی حمایت بھی حاصل تھی۔ دوسری طرف وہ گروہ تھا جس میں فارسی کے ہندوستانی شعرا اور علماء شامل تھے۔ یہ وہ حضرات تھے کہ جو ایک مدت تک اہل زبان ایرانیوں کے تند و تیز جملوں کو برداشت کرتے رہے اور فارسی زبان کو سینے سے لگائے نظم و نثر میں فارسی ادب کی ترویج میں کوشاں رہے۔

ایک خیال یہ بھی ہے کہ یہی وہ زمانہ ہے جب مقامی ادیبوں نے فارسی زبان سے گریز سے متعلق سوچنا شروع کر دیا بعض محققین کا خیال ہے کہ ایرانیوں کے اسی غرور و تکبر کی وجہ سے برصغیر میں فارسی زبان کی مقبولیت اور رواج میں کمی آئی اور پھر کچھ ہی مدت بعد یہاں کے شعرا اور اہل قلم حضرات نے اردو زبان میں لکھنا شروع کر دیا۔ بہر حال حزین لاہیجی وہ مشہور ایرانی شاعر ہے جس نے بارہویں صدی ہجری میں ایران سے ہندوستان ہجرت کی اور پھر یہیں سکونت اختیار کر لی۔ حزین مختلف درباروں

سے منسلک رہا اور پھر یہیں خوشحالی کی زندگی گزارنے لگا۔ اسے اپنی شاعری پر ناز تھا۔ اہل زبان ہونے کی وجہ سے وہ سمجھتا تھا کہ وہ ہندوستان کے فارسی شعرا کے مقابلے میں فارسی محاورہ، زبان اور شعر کو بہتر جانتا ہے۔ اسی سبب سے اس نے نہ صرف برصغیر کے فارسی شعرا پر اعتراضات کیے بلکہ ان شعرا کا تمسخر اڑانے سے بھی دریغ نہیں کیا اور یہاں رہتے ہوئے اس نے ہندوستان اور یہاں کے لوگوں کی ہجوں بھی کہنا شروع کر دیں۔ ہندوستان میں مقیم بعض ایرانی ادیبوں نے اسے اس حرکت سے باز رکھنے کی کوشش بھی کی جن میں والدہ داعستانی نمایاں ہیں، لیکن اس طرح کی تمام کوششیں بے سود رہیں۔ جب حزین کے بے جا اعتراضات انتہا کو پہنچ گئے تو آخر کار سراج الدین علی خان آرزو کو علمی میدان میدان میں سامنے آنا پڑا۔ اس نے ایک طرف تو ان اعتراضات کا تسلی بخش جواب دیا، دوسری جانب حزین لاٹھی کی شاعری پر عمدہ تنقید کی اور تیسرے ان مقامی ادیبوں کے بے جا اعتراضات کا بھی جواب دیا جو انہوں نے عرفی، ظہوری، طالب آملی، زلالی خوانساری اور قدسی مشہدی کی شاعری پر کیے تھے۔ آرزو نے اس سلسلے میں داد سخن، سراج منیر اور تنبیہ الغافلین جیسی بلند پایہ کتابیں تصنیف کیں۔ آرزو کے اس تنقیدی کارنامہ کو آج ایران میں بہت زیادہ پذیرائی حاصل ہو رہی ہے اور اس کے احوال و آثار سے متعلق کتابیں اور مقالات لکھے جا رہے ہیں۔ اس کے تنقیدی نظریات کا دقت نظری سے مطالعہ کیا جا رہا ہے اور اس کی تنقیدی آراء کو مد نظر رکھتے ہوئے تنقیدی معیارات کا تعین کیا جا رہا ہے اور اسے اس کے غیر جانبدارانہ، فعال اور مثبت اور علمی کردار کی وجہ سے فارسی کے تنقیدی ادب کی بلند پایہ شخصیت قرار دیا جا رہا ہے۔

ڈاکٹر محمد رضا شفعی کدکنی ایران کے مشہور نقاد، فارسی زبان کے ہر دلچیز شاعر اور تہران یونیورسٹی میں فارسی زبان و ادب کے معروف استاد ہیں۔ انہوں نے نقد ادبی اور نظم و نثر میں علمی اور تحقیقی کتابیں تصنیف کی ہیں ان میں سے بعض کے نام یہاں درج کیے جاتے ہیں: صور خیال در شعر فارسی، موسیقی شعر، گزیدہ غزلیات شمس، در اقلیم روشنائی..... ڈاکٹر شفعی کدکنی کی توجہ ہمیشہ برصغیر کے فارسی ادب پر بھی رہی ہے اور اگر یہ کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا کہ شفعی کدکنی وہ پہلی ادبی شخصیت ہیں کہ جنہوں نے ایران میں بیدل دہلوی اور سراج الدین علی خان آرزو سے متعلق بالترتیب دو کتابیں ”شاعر آئینہ ہا“ اور ”شاعری در ہجوم منتقدان“ لکھ کر انہیں ایران میں نہ صرف متعارف کروایا بلکہ بہت سے دوسرے محققین نے بھی انکی حوصلہ افزائی سے اور راہنمائی میں بیدل اور آرزو سے متعلق تحقیقات کی ہیں۔ فارسی

میں نقد ادبی کے حوالے سے ڈاکٹر شفیع کدکنی نے آرزو کو سنہرے الفاظ میں خراج تحسین پیش کیا ہے، ان کے بقول آرزو فارسی ادب کی وہ عظیم شخصیت ہیں جنہوں نے منظم اور علمی بنیادوں پر تنقید کا آغاز کیا۔ ”شاعری در ہجوم منقہان“ شفیع کدکنی کی وہ کتاب ہے جو ۱۳۷۵ ہجری شمسی میں تہران سے شائع ہوئی ہے۔ آرزو نے اپنی کتاب تنبیہ الغافلین میں حزین لاهیجی کے اشعار پر تنقید کی، جبکہ امام بخش صہبائی نے قول فیصل میں آرزو کے اعتراضات کا جواب دیا ہے۔ ڈاکٹر سید محمد اکرم شاہ اکرام نے ان دونوں کتابوں کے متون کو تصحیح کے بعد شائع کیا ہے۔ افغانستان کے مشہور شاعر اور نقاد قاری عبداللہ نے تنبیہ الغافلین اور قول فیصل کا حاکمہ لکھا ہے۔ ڈاکٹر شفیع کدکنی نے مذکورہ تینوں کتابوں کے متون یکجا ”شاعری در ہجوم منقہان“ کے عنوان سے کتاب میں جمع کر کے تہران سے شائع کیا ہے۔ انہوں نے اس کتاب کے آغاز میں ایک مبسوط مقدمہ بھی تحریر کیا ہے جس میں انہوں نے سراج الدین علی خان آرزو کی تنقیدی صلاحیتوں کی بہت زیادہ تعریف کی ہے، اس کتاب سے ایک اقتباس یہاں درج کیا جاتا ہے:

”در ہند، چندین ناقد ہوشیار و نکته سنج ظہور کر رہے اند کہ در تاریخ ادبیات ہزار و دو بیست سالہ دورہ اسلامی ما، بی همانند اند، بادقت نظر و دانش عمیق و شکیبایی و نکته سنجی بسیار۔ حزین لاهیجی شاعر و دانشمند قرن دوازدهم (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰) وقتی بہ دلیل تحولات سیاسی ایران ناچار بہ ترک وطن شد و در ہند اقامت گزید ہمہ حرمتی کہ اہل ہند و ادیبان و شاعران ہندی برای او قائل بودند، او گاہ با بی مہری بہ ایشان و شعر ایشان می نگریست، ہمین کار سبب شد کہ پس از چندی بعضی از ادیبان ہندی با او بہ ستیزہ برخاستند و بہ معاملہ بہ مثل پرداختند۔ بہ این معنی شعر او را مورد نقد و نظر قرار دادند۔ شاید نخستین کسی کہ بہ این کار پرداخت سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹ - ۱۱۶۹) شاعر بزرگ و ناقد عظیم الشان این قرن بود کہ رسالہ مفردہ ای در نقد شعر حزین نوشت و در آن با دقت و ہوشیاری و دانش ژرف خویش کوشید، نکته های بسیاری بر شعر حزین بگیرد و در عوض غرہ ای از اہل ہند بہ دفاع از حزین پرداختند و ایراد های آرزو را جواب دادند“ (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵ھ، ش، ۲۴-۲۳)

ڈاکٹر شفیع کدکنی نے فروری یونیورسٹی، مشہد کے مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی میں ”مسائل سبک شناسی از نگاہ آرزو“ کے عنوان سے ایک مقالہ شائع کیا۔ اس مقالے اور شاعری در ہجوم منقہان کے

مقدمہ میں بھی انہوں نے سبک شناسی اور مسائل سبک شناسی سے متعلق آرزو کی علمی استعداد کی بے حد تعریف کی ہے۔ شفیع کدکنی کے بقول ہماری بارہ سو سالہ ادبیات کی اسلامی تاریخ میں، شعرا اور ادبا میں سے کوئی ایک بھی سبک شناسی اور مسائل سبک شناسی کی تشخیص میں سراج الدین علی خان آرزو کی برابری نہیں کر سکتا اور اگر سبک شناسی کے حوالے سے ترازو کے ایک پلڑے میں آرزو کی آراء کو رکھا جائے اور ترازو کے دوسرے پلڑے میں تمام دوسرے سبک شناس حضرات کے خیالات اور آراء کو رکھا جائے تو آرزو کا پلڑا بھاری ہوگا:

”تا آن جا کہ اسناد موجود زبان فارسی نشان می دهد، در طول تاریخ ادبیات ما هیچ يك از شاعران و ادیبان دوازده قرن دوره اسلامی، در تشخیص مسائل سبک و سبک شناسی به پای سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ھ. ق) نمی رسد. اگر مجموعہ اظہارات دیگران را در باب سبک، در يك کفہ ترازو قرار دہیم و ملاحظیات آرزو را در کفہ دیگر، به احتمال قوی، کفہ او به تنہایی سنگینتر از مجموعہ حرفہای دیگران در طول تاریخ خواهد بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲ش، ۱)۔“

ڈاکٹر شفیع کے نزدیک آرزو کے ہم عصر نقاد اور معاصر تذکرہ نویس حضرات کے ذہنوں میں سبک کی کوئی واضح اور روشن صورت موجود نہ تھی۔ ”طرز“، ”طور“ اور ”شیوہ“ وہ الفاظ تھے کہ جنہیں وہ سبک اور اسلوب کی بجائے استعمال کرتے تھے۔ ایران کے تذکرہ نویس حضرات کے سامنے بھی سبک کی ایک مبہم شکل ہی موجود تھی جس کیلئے وہ چند غیر واضح اصطلاحات استعمال کرتے رہتے تھے۔ یہی روش ماورائے نہر کے تذکرہ نویسوں کے ہاں بھی دکھائی دیتی ہے۔ جبکہ ہندوستان میں سبک شناسی اور تنقیدی خیالات اور آراء نسبتاً بہت زیادہ اہمیت کی حامل ہیں اور وہاں کے تذکروں کی عبارات بھی نسبتاً زیادہ واضح اور روشن ہیں۔ بہر حال ہندوستان میں بھی جو کچھ سبک سے متعلق لکھا جا چکا ہے، آرزو کی عالمانہ دقت نظری کے سامنے اس کی بھی کوئی حیثیت نہیں ہے:

”دیگران، غالباً از ”سبک“ در کمی مبہم دارند کہ با تبدیل اصطلاحی به اصطلاحی و کلمہ ای به کلمہ ای آن را بیان می کنند و می توان گفت کہ ادراک ایشان از سبک، ادراکی است ”بلاکیف“ و ”بی چہ گوہ“ تغییراتی از نوع ”طرز“، ”طور“ و ”شیوہ“ کہ در کتب ادب و تذکرہ ہا تداول دارد کلماتی است کہ بیان کنندہ ”ادراک بلاکیف“ نویسندگان آن عبارت است از مسألہ

سبک اگر بہ تذکرہ های دیگر کی کہ معاصرانِ نصر آبادی در ایران و ماورالنہر نوشتہ اند نگاہ کنیم حدود تلقی این مؤلفان را از مسألہ سبک در ہمین حوالی و حواشی خواهیم دید ... البتہ در ہند، ملاحظاتی انتقادی و سبک شناسی ادیبان بہ مراحل غنی تراست. یعنی در تذکرہ تألیف شدہ در ہند، می توان بعضی عبارات روشنتر در باب مفہوم سبک یافت اما مجموعہ آنچه ہندیان نیز دربارہ سبک گفتہ اند، در برابر دقتہای عالمانہ ” آرزو “ چیز مهمی بہ شمار نمی آید“. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲ ش، ۲-۱)۔

ڈاکٹر شفیع کدکنی کی رائے ہے کہ آرزو کی تحلیل تاریخی سبک اور اس کے مختلف ادوار کی تقسیم بندی پر بھی گہری اور عالمانہ نظر رکھتے تھے۔ سبک کے تشکیلی عناصر سے متعلق بھی انہیں بہت زیادہ آگاہی تھی۔ بالخصوص سبک کے بنیادی عنصر کے جسے فارسی میں بسامد اور انگریزی میں Dominant کہتے ہیں کی بھی آرزو کو شناخت اور پہچان تھی۔ آرزو اپنی تحریروں میں ”بسامد“ کو ”التزام“ لکھتے ہیں:

” آرزو ‘ ہم در عرصہ تحلیل تاریخی سبک و طبقہ بندی ادوار آن ، نگاہی عمیق و عالمانہ دارد و ہم در تجزیہ عناصر سازندہ سبک ؛ و از ہمہ مهمتر این کہ بہ عاملی مهمی کہ محور اصلی مسائل سبک است ، یعنی وجہ غالب یا dominant توجہ دقیق دارد. یعنی می داند کہ آنچه سبک را بہ وجود می آورد مسألہ بالا رفتن بسامد یک عنصر سبکی است نہ صرف موجودیت آن. مفہوم dominant و بسامد را ، او غالباً با تعبیر ”التزام“ بیان می کند. یعنی تقیدی کہ یک شاعر نسبت بہ ” وجہ غالب “ کردن یا بالا بردن بسامد یک عنصر از عناصر سبکی دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲ھ . ش، ۲۰)۔

ڈاکٹر شفیع کدکنی کے نزدیک سراج الدین علی خان آرزو نے اپنی مختلف تحریروں میں سبک اور اسلوب کے حوالے سے ادوار کی نہایت واضح اور روشن تصویر پیش کی ہے۔ شفیع کدکنی نے اپنی تحریروں میں سراج الدین علی خان آرزو کی دقت نظر، علمی استعداد، ناقدانہ صلاحیتوں کی جس قدر تعریف کی ہے اسے اختصار کے ساتھ یہاں نقل کرتے ہیں۔ ڈاکٹر شفیع نے اپنے مقالہ میں مختلف حوالوں سے آرزو کے نظریات اور آراء کا تفصیلی تجزیہ کیا ہے، مثلاً:

- آرزو کے نزدیک سبک کے حوالے سے پہلا دور رودکی کا ہے کہ جس میں الفاظ اور ”باستاگرایی (= آرکائیوم) کو بنیادی اہمیت حاصل ہے۔ (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۳)۔

- جبکہ دوسرا دور سنائی کا ہے جو کہ نظامی اور خاقانی سے پہلے تک موجود رہتا ہے (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۳)۔
- تیسرا دور خاقانی، نظامی، انوری اور کمال اسماعیل ہے (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۳)۔
- چوتھا دور خواجہ کرمانی اور سعدی شیرازی کا ہے۔ آرزو نے حافظ شیرازی کو زیادہ اہمیت نہ دی اور سرسری طور پر اتنا ذکر کیا کہ اس کے بعد جامی تک ایک خاص روش رہی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۳)۔
- پانچواں دور شہیدی قمی، جیرتی، غیرتی، عرفی شیرازی، ظہوری، نظیری نیشاپوری اور فیضی کا ہے جنہوں نے بابا فغانی کی پیروی کی ہے۔ نور الدین ظہوری نے نظم و نثر میں وہ اسلوب اختیار کیا کہ متاخرین میں سے کوئی بھی اس اسلوب کی کامیابی سے پیروی نہ کر سکا۔ متقدمین میں سے خواجہ کرمانی کے کلام اور خاص کر مثنوی میں ظہوری کی شاعری کی بعض خصوصیات دکھائی دیتی ہیں (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۳)۔
- چھٹا دور ”طرز نو“ یا ”شیوہ ہندی“ ہے جس کی دو قسمیں ہیں:
- پہلی قسم کا نمائندہ شاعر بیدل ہے جبکہ دوسری قسم کے نمائندہ شعرا صائب اور کلیم ہیں۔ پہلی قسم کی نمائندگی بیدل کے علاوہ جن شعرا نے کی ان میں ناصر علی اور ارادت خان واضح ہیں۔ بیدل، ناصر علی اور ارادت خان واضح ہندوستان کے وہ شعرا ہیں کہ جنہوں نے میرزا جلال اسیر اور ملا قاسم دیوانہ کی پیروی کی۔ ان ہندوستانی شعرا نے اپنی شاعری کے اسلوب کو طرز خیال کا نام دیا (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۵)۔
- بارہویں صدی ہجری کے دوسرے حصہ کا نمائندہ شاعر خود آرزو ہے کہ جس کی شاعری میں کسی قسم کی پیچیدگی دکھائی نہیں دیتی اور یہ ایک فطری امر ہے کہ جب کوئی چیز حد سے تجاوز کر جاتی ہے تو پھر اس کے برعکس شکل اختیار کر لیتی ہے۔ آرزو کی شاعری سادگی کا عمدہ نمونہ ہے (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۵-۶)۔
- آرزو کی ایران میں معاصر شاعری پر بھی نظر تھی اور اس کے بقول اس زمانے میں ایران میں کوئی ایک بھی شاعر نہیں تھا کہ جو صائب اور کلیم کا قائم مقام کہلوا سکے۔ شفعی کے نزدیک یہ وہ گہری اور علمی بات ہے کہ جس میں ذرہ بھر بھی شک کی گنجائش نہیں ہے (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲، ۶)۔
- شفعی کدکنی کے بقول بہت سے ایسے شعرا ادب میں موجود ہوتے ہیں کہ جن کی بہت زیادہ اہمیت اور نام ہوتا ہے لیکن وہ شاعری کے عمومی سبک کی نمائندہ شخصیت نہیں ہوتے۔ فردوسی،

منوچہری، ناصر خسرو، عمر خیام، مسعود سعد، عطار اور مولوی اس تمام تر عظمت کے ساتھ کہ جو انہیں شاعری میں حاصل تھی، فارسی شاعری کے تحول میں ان کا زیادہ کردار نہیں ہے۔ جبکہ دوسری طرف قاسم دیوانہ، شہیدی قتی، اور حیرتی کو تحول سبک میں ایک خاص مقام حاصل ہے۔ بڑا شاعر ہونا اور ایک خاص سبک کا نمائندہ ہونا ایک لازم و ملزوم بات نہیں ہے۔ ”سبک شاخص“ سے مراد وہ سبک ہے کہ جس میں شاعر کی شاعری خود بولے کہ میں فلان سبک کی نمائندہ شاعری ہوں (شفیعی کدکنی، ۶، ۱۳۸۲)۔

مذکورہ مباحث کے بعد ہم اس نتیجے پر پہنچے ہیں کہ آرزو کے تنقیدی نظریات کے ادراک، فہم اور تشریح کے سلسلے میں ڈاکٹر شفعی کدکنی نے آرزو شناسی کا حق ادا کر دیا ہے۔ بارہویں صدی ہجری سے لیکر آج تک آرزو کے تنقیدی نظریات اور افکار سے متعلق ایران، برصغیر اور دنیا کے دوسرے ممالک میں جو کچھ لکھا چکا ہے، اسے اگر ترازو کے ایک پلڑے میں رکھ دیا جائے، اور دوسرے پلڑے میں شفعی کدکنی کی تحقیقات اور تنقیدی جائزوں کو رکھا جائے تو شفعی کدکنی کا پلڑا بھاری ہوگا۔ اگرچہ شفعی کدکنی کے بعد بھی لوگوں نے ایران میں آرزو سے متعلق لکھا ہے لیکن اس میں وہ دقت نظری موجود نہیں ہے جو شفعی کی تنقید کا خاصہ ہے۔ راقم الحروف کے ساتھ ایک ملاقات میں شفعی نے اس بات کا اظہار کیا ہے کہ ”میں جب بھی آرزو کی تحریروں کو پڑھتا ہوں میرے سامنے نقد کے نئے باب کھلتے ہیں اور میں آرزو سے سیکھتا ہوں۔“

ڈاکٹر شفعی کدکنی کے علاوہ بھی بہت سے دوسرے مصنفین نے ایران میں سراج الدین علی خان آرزو کی شخصیت، احوال اور ادبی خدمات سے متعلق مختلف کتابوں، دائرۃ المعارف اور مجلات میں لکھا ہے جس کی تفصیل اس طرح سے ہے۔

فردوسی یونیورسٹی، مشہد (ایران) کے استاد ڈاکٹر مہدی ناصح کہ جنہوں نے پنجاب یونیورسٹی، لاہور کے شعبہ فارسی میں بھی دو سال تک تدریسی فرائض انجام دیے ہیں، ۱۳۷۵ ہجری شمسی میں ”شعر حزین لایحیی در ترازوی نقد“ کے عنوان سے مجلہ آئینہ پژوهش میں ایک تفصیلی مقالہ تحریر کیا۔ انہوں نے اس مقالہ میں حزین لایحیی کے اشعار پر برصغیر میں ہونے والی تنقید کا علمی جائزہ پیش کیا ہے اور سراج الدین علی خان آرزو کو تنقیدی و ادبی خدمات پر شاندار الفاظ میں خراج تحسین پیش کیا ہے۔ ڈاکٹر مہدی ناصح کا شمار بھی ان اولین ایرانی مصنفین اور محققین میں ہوتا ہے جنہوں نے خان آرزو کو ایران میں متعارف کروانے کیلئے قلم اٹھایا۔

ڈاکٹر محمود فتوحی نے ۱۳۷۹ شمسی میں نقد خیال کے عنوان سے ایک کتاب تہران سے شایع کی ہے۔ یہ کتاب درحقیقت مصنف کا پی ایچ ڈی کا تھیسز ہے جو انہوں نے ڈاکٹر محمد رضا شفیعی کدکنی کی راہنمائی میں تہران یونیورسٹی میں تحریر کیا۔ مصنف نے اپنی اس کتاب میں دسویں صدی ہجری قمری سے لے کر تیرہویں صدی ہجری قمری کے دوران فارسی زبان کے تنقیدی ادب کا جائزہ پیش کیا ہے۔ اس کتاب میں مصنف نے برصغیر میں فارسی کے تنقیدی ادب پر بھی سیر حاصل بحث کی ہے اور سب سے زیادہ سراج الدین علی خان آرزو کے تنقیدی کارناموں پر بھی روشنی ڈالی ہے۔ آرزو سے متعلق ان کا مقالہ ۴۳ صفحات پر مشتمل ہے جس میں انہوں نے نہ صرف آرزو کی تنقیدی صلاحیتوں کا اعتراف کیا ہے بلکہ آرزو کے تنقیدی اسلوب، روش اور معیارات کا بھی جائزہ پیش کیا ہے۔ ڈاکٹر فتوحی کے بقول سراج الدین علی خان آرزو بارہویں صدی ہجری میں برصغیر کی بلند پایہ ادبی شخصیت ہے کہ جس نے فارسی زبان میں علم بلاغت، زبان شناسی اور علم لغت کے ذریعہ نقد ادبی کو ایک مستقل اور مکمل وجود عطا کیا اور ان کے اکثر علمی آثار کا تعلق اور ربط کسی نہ کسی طرح سے نقد ادبی سے ہے۔ ڈاکٹر فتوحی کے نزدیک خان آرزو کا بحیثیت نقاد اگر مطالعہ کیا جائے تو ان کی شخصیت کا جو سب سے اہم پہلو ہے وہ ان کا غیر جانبدار اور انکی تنقید کا ہمیشہ مبنی برانصاف ہونا ہے۔ کسی قسم کا ذاتی اور قومی تعصب ان کے ہاں دکھائی نہیں دیتا۔ انکی تنقید نقد ادبی کے معیارات کے عین مطابق ہے۔ ڈاکٹر فتوحی نے اس بات کا اعتراف بھی کیا ہے کہ اگرچہ حزمین لاهیجی نے اہل ہند کی جھوٹے اشعار کہے ہیں لیکن خان آرزو نے اپنے دامن کو جھوٹی آلودگی سے پاک رکھا اور فارسی زبان میں علمی بنیادوں پر تنقید کو رواج دیا۔ ڈاکٹر محمود فتوحی نے اپنی کتاب میں سراج الدین علی خان آرزو کی تنقیدی صلاحیتوں کو شاندار الفاظ میں خراج تحسین پیش کیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

”آرزو یکی از برجستہ ترین چہرہ های ادبی قرن دوازده هجری و از بزرگان ادبیات فارسی در شبه قارہ ہند بود۔ با زبان فارسی و عربی آشنایی نسبتاً کاملی داشت و لغت و بلاغت را خوب آموخته بود۔ اما آنچه بیش از ہر چیز دیگر مایہ شہرت وی گردیدہ، قدرت و نیرو مندی او در نقد ادبی است۔ می توان گفت کہ آرزو نقد ادبی را در زبان فارسی ہویتی مستقل بخشید و آن را بر پایہ مبانی علمی زبان شناسی و بلاغت و لغت پی ریزی کرد۔ اغلب آثار او بہ گونه ای با نقد ادبی ارتباط دارد، حتی در فرهنگ چراغ ہدایت کہ لغتنامہ فارسی است از بحث و انتقاد دربارہ

مسائل زبان و شعر فارسی غفلت نکرده است، رساله های تنبیه الغافلین، سراج منیر و داد سخن منحصرأً به نقد ادبی اختصاص دارند و انگیزه تالیف آنها نقد شعر شاعران و یا پاسخ به نقد های دیگران بوده است. در تذکره مجمع النقایس، بیش از هر تذکره دیگری، نقد شعر، جای خود را باز کرده است، همچنین در شرح هایی که بر آثار متقدمان نگاشته به نقد ها و اعتراضات پیشینیان پاسخ گفته است.

نکته ای که در نقد خان آرزو بسیار در خور توجه است، انصاف و بی طرفی او در نقد آثار دیگران است. نقد او عاری از هر گونه تعصب ملی و شخصی است و کاملاً با اصول و موازین نقدی منطبق است. گرچه چنانکه گفته اند، انگیزه اصلی وی از نقد شعر حزین لاهیجی، بی اعتنائی حزین نسبت به وی و نیز هجو مردم هند توسط حزین بوده است، اما وی در نقد خود حرمت حزین را نگه داشته و کمتر رد پایی که نشان از خصومت و دشمنی او با حزین داشته باشد، از خود به جای گذاشته است. در سده یازده تا سیزده هجری که کشاکش بر سر ملیت میان شاعران بالا گرفته بود و شاعران و منتقدان ایرانی و هندی در قدح و مدح یکدیگر سخن می راندند، خان آرزو با آنکه آثار نقدی متعددی نوشت، اما در این جدال مانند دیگران به هجو و هزل حریفان نپرداخت. او بی آنکه به اهانت های کسانی همچون حزین لاهیجی و اکنش تندی نشان دهد شعر شان را نقد کرده یا به دفاع از آنان برخاسته است. آنجا که شیدا فتح پوری هندی، شعر قدسی مشهدی را نقد کرده از قدسی دفاع نموده و نیز برای دفاع از شاعران ایرانی (ظهوری، زلالی، طالب آملی و عرفی شیرازی) به منیر لاهوری تاخته و رساله سراج منیر را در پاسخ به اعتراضات منیر بر شعر ایرانیان به رشته تحریر کشیده است. از دیگر سو حزین لاهیجی را که بزرگان معاصر او بود مورد انتقاد قرار داده است. مجموعه آثار انتقادی وی نشان می دهد که او تعصب و حساسیتی نسبت به قومیت و ملیت شاعران ندارد. او یکی از منصف ترین چهره های نقد ادبی است و پیوسته در استصلاح روش و اندیشه خویش کوشیده و از اعتراف به اشتباه پروایی ندارد، در سن ۵۴ سالگی گفته است که هنوز در شعر و شاعری بر خود اعتمادی ندارد“ (فتوحی، ۱۳۷۹: ۴۰۵-۴۰۷).

ڈاکٹر سیروس شمیسا کا شمار بھی ایران کے ان ادیبوں اور مصنفین میں ہوتا ہے کہ جنہوں نے برصغیر کے تنقیدی ادب کو ایران میں متعارف کروانے کی کوشش کی ہے۔ انہوں نے سیالکوٹی مل وارنٹہ کے رسالہ ”جواب شافی“ کو تصحیح کے بعد ۱۳۸۳ھ ش میں تہران سے شائع کیا ہے۔ اس کتاب کے مقدمہ میں انہوں نے جاہجا خان آرزو کی تنقیدی صلاحیتوں کی تعریف کی ہے۔ ایک جگہ مقدمہ میں لکھتے ہیں:

”[خان آرزو] معروف ترین ادیب دورہ فارسی مداری شبہ قارہ کہ مقارن عصر افشاریہ (نادر شاہ) در دہلی می زیست و مورد احترام دوست و دشمن بود بہ نحوی کہ می توان او را رئیس حوزه ادبی ہند در آن دورہ خواند (سیالکوٹی، ۱۳۸۳: ۳۳)۔

سیروس شمیسا نے خان آرزو کی دو تصنیفات عطیہ کبری اور موصبت عظمیٰ کو بھی ۱۳۸۱ھ ش میں تہران سے شائع کیا ہے۔

سراج الدین علی خان آرزو کی لغت چراغ ہدایت کا شمار بھی فارسی کی بہترین اور عمدہ لغات میں ہوتا ہے۔ یہ لغت دو بار ایران سے شائع ہو چکی ہے۔ پہلی بار دبیر سیاتی اور دوسری بار منصور ثروت کی کوشش سے چھپی ہے، جس کی تفصیل اس طرح سے ہے:

۱۔ سراج الدین علی خان آرزو، چراغ ہدایت، با حواشی و اضافات دکتور محمد دبیر سیاتی، تہران، ۱۳۳۸ھ ش۔

۲۔ سراج الدین علی خان آرزو، چراغ ہدایت، ضمیمہ غیاث اللغات و منتخب اللغات، تصحیح دکتور منصور ثروت، امیر کبیر، تہران، ۱۳۶۳ھ ش۔

آرزو سے متعلق مہدی رحیم پور کے مقالات کی تفصیل اس طرح سے ہے:

۱۔ سیری در احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو اکبر آبادی، آئینہ میراث، تہران، سال ششم، شمارہ اول، بہار، ۱۳۸۷ش، شمارہ مسلسل ۴۰، صص ۳۱۸-۲۸۹۔

۲۔ باز بینی یک سنت (نقد و بررسی دیدگاہی آرزو در حوزہ ساختار معنایی) آئینہ میراث، تہران، سال ششم، شمارہ دوم، تابستان، ۱۳۸۷ش، شمارہ مسلسل ۴۱، صص ۴۶-۲۳۔

۳۔ دیدگاہ های آوا شناسی سراج الدین علی خان آرزو، بر اساس رسالہ ”مشر“، کتاب ماہ ادبیات، شمارہ ۱۵، شمارہ مسلسل ۱۲۹، تیر، ۱۳۸۷ش، صص ۲۳-۱۲۔

۴۔ ”مقولہ ساخت و صورت در نزد منتقدان شبہ قارہ (با تکیہ بر دیدگاه های سراج الدین علی خان آرزو)“، مزدک نامہ (یاد بود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیان فر)، بہ کوشش جمشید کیان فر، تہران، ۱۳۸۷ش، صص ۲۵۱-۲۳۶۔

۵۔ ”خان آرزو و زبان شناسی تطبیقی و تاریخی“، مجلہ دانش، اسلام آباد، پاکستان، شمارہ ۸۸، بہار، ۱۳۸۶، صص ۲۰۸-۱۹۳۔

۶۔ ”نظریہ دریافت، از سراج الدین علی خان آرزو اکبر آبادی تا ہانس روبریاس آلمانی“، آیینہ میراث، دانش

مذکورہ کتابوں اور مقالات کے علاوہ، ایران میں سراج الدین علی خان آرزو سے متعلق جو مقالات لکھے جا چکے ہیں یا شائع ہوئے وہ اس طرح سے ہیں:

۱۔ رجایی، احمد علی، ”آرزو“ دانشنامہ ایران و اسلام، زیر نظر احسان یار شاطر، جلد ۱، بنگاہ، ترجمہ و نشر کتاب، ۱۳۵۴ش۔

۲۔ علیم اشرف خان، ”فرہنگ نویسی فارسی در شبہ قارہ ہند، سراج الدین علی خان آرزو و فرہنگ چراغ ہدایت“، آیینہ میراث، سال ششم، شمارہ اول، شمارہ مسلسل ۴۰، تہران، بہار ۱۳۸۷ھ، صص ۱۱۹-۱۰۴۔

دایرۃ المعارف بزرگ اسلامی کا شمار دینا کے معتبر ترین انسائیکلو پیڈیا میں ہوتا ہے جس کی اب تک ۱۵ جلدیں شائع ہو چکی ہیں۔ اس دایرۃ المعارف کی پہلی جلد میں ایران کے مشہور محقق اور مؤرخ ڈاکٹر فتح اللہ مجتہائی نے سراج الدین علی خان آرزو پر اہم اور مستند منابع کی مدد سے ان کے احوال و آثار پر ایک تحقیقی مقالہ لکھا اور خان آرزو کا شمار فارسی ادب کے ان عظیم مصنفین میں کیا ہے جنہوں نے مختلف موضوعات پر عمدہ علمی آثار یادگار چھوڑے ہیں۔ فتح اللہ مجتہائی لکھتے ہیں:

”او [آرزو] یکی از استادان بزرگ ادب پارسی در ہند است کہ با نگارش چند فرہنگ نامہ مہم و چند کتاب در نقد ادبی و بدیع و بیان و نوشتن شروحو بر برخی از آثار گذشتگان، خدمتی شایان بہ ادب فارسی و گسترش و اعتلای

آن در شبہ قارہ ہند انجام داد“ (مجتہائی، ۱۳۷۴: ۱/۲۹۶-۲۹۵)۔

تہران میں حسن انوشہ کی سرپرستی میں برصغیر کے فارسی ادب سے متعلق تین جلدوں میں دائرۃ المعارف لکھا جا چکا ہے۔ اس دائرۃ المعارف کا عنوان ”ادب فارسی در شبہ قارہ“ ہے۔ حسین برزگر کشلی نے اس دائرۃ المعارف کی پہلی جلد میں خان آرزو کے حالات زندگی اور علمی آثار پر ایک مفصل اور تحقیقی مقالہ تحریر کیا (برزگر، ۱۳۷۵، ۱۲/۱-۱۰)۔ مصنف نے اس مقالہ کی تحریر میں خان آرزو سے متعلق قدیم اور جدید منابع سے مدد لی ہے۔

فرہنگستان زبان و ادب فارسی ایران کا وہ معتبر اور اہم ادارہ ہے جس کی علمی و ادبی خدمات کسی تعارف کی محتاج نہیں۔ اس ادارے نے تقریباً ۴۰ سال پہلے برصغیر سے متعلق ایک شعبہ قائم کیا جس کے ذمہ برصغیر کے فارسی ادب سے متعلق دائرۃ المعارف کی تدوین و اشاعت کا کام ہے۔ یہ شعبہ ”دانشنامہ ادب فارسی در شبہ قارہ“ کے عنوان سے دو جلدیں شائع کر چکا ہے۔ فرہنگستان زبان و ادب فارسی نے برصغیر کے دو معتبر اساتذہ جناب پروفیسر ڈاکٹر محمد سلیم مظہر، صدر شعبہ فارسی و پنجاب یونیورسٹی لاہور اور ڈاکٹر شریف حسین قاسمی، سابق صدر شعبہ فارسی دہلی یونیورسٹی سے خان آرزو کے احوال و آثار پر ایک مفصل اور علمی و تحقیقی مقالہ لکھوا کر دانشنامہ ادب فارسی در شبہ قارہ کی پہلی جلد میں شائع کیا ہے۔ مذکورہ اساتذہ کا یہی مقالہ فرہنگستان کے ایک اور انسائیکلو پیڈیا میں بھی شائع ہوا ہے۔ دونوں مقالات کی تفصیل یوں ہے:

- ۱۔ قاسمی، شریف حسین و محمد سلیم مظہر، ”آرزو“، دانشنامہ زبان و ادب فارسی، ج ۱، بہ سرپرستی اسماعیل سعادت، فرہنگستان، تہران، ۱۳۸۴ھ ش.
- ۲۔ قاسمی، شریف حسین، محمد سلیم مظہر، ”آرزو“، دانشنامہ زبان و ادب فارسی ویرہ شبہ قارہ فرہنگستان، تہران، ۱۳۸۴ھ ش.

مہدی رحیم پور ایران کے نوجوان محقق اور ادیب ہیں۔ سراج الدین علی خان آرزو سے ان کی دلچسپی قابل ستائش ہے۔ انہوں نے آرزو سے متعلق متعدد مقالات ایرانی مجلات میں شائع کیے۔ انہوں نے اپنے مقالات میں سراج الدین علی خان آرزو کے احوال و آثار اور نظریات کو تفصیل سے بیان کیا ہے۔ ان کا ایک مقالہ احوال و آثار آرزو سے متعلق ہے جسے انہوں نے دستیاب اور معتبر منابع کی مدد سے جامع انداز میں تحریر کیا ہے، جبکہ دوسرے مقالات آرزو کے تنقیدی مباحث سے متعلق ہیں جن میں مہدی رحیم پور نے نہایت دقت سے مطالب کو بیان کیا ہے۔

کتابشناسی:

- آرزو، سراج الدین علی خان (۱۰۳۱ھ. ق)، تشبیہ الغافلین، با مقدمہ و تصحیح و تفسیر سید محمد اکرام شاہ اکرام، لاہور: پنجاب یونیورسٹی۔
- برزگر کشتلی، حسین (۱۳۷۵)، ”آرزو“؛ دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در شبہ قارہ)، جلد چہارم، تہران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی۔
- سلیم مظہر، محمد، وقاسی، شریف حسین ()، ”آرزو“
- سیالکوٹی مل وارستہ (۱۳۸۳)، جواب ثانی، با مقدمہ و تصحیح سیروس شمیسا، تہران: انتشارات دانشگاه علامہ طباطبائی۔
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲)، شاعر آئینہ ہا، تہران: انتشارات آگاہ۔
- ہمو (۱۳۷۵)، شاعری در هجوم منتقدان، تہران: انتشارات آگاہ۔
- ہمو (۱۳۸۲)، ”مسائل سبک شناسی از نگاہ آرزو“، مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، شمارہ ۲، سال ۳۶، مشہد: دانشگاه فردوسی۔
- فتوحی، محمود (۱۳۷۹)، نقد خیال، تہران:
- مجتہائی، فتح اللہ (۱۳۷۳)، ”آرزو“، دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، تہران: مرکز دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی۔
- ناصح، مہدی (۱۳۷۵)، ”شعر حزین لایحیی در ترازی نقد“، مجلہ آئینہ پژوهش، شمارہ ۲، سال ۷، قم۔
- آرزو، سراج الدین علی خان، (۱۳۸۱ش)، عطیہ کبری و موهبت عظمی، مقدمہ و تصحیح از سیروش شمیسا، تہران: انتشارات فردوس۔

سنیل شرما (ایک ممتاز مستشرق)

دکتر محمد اقبال شاہد*

دانشیار گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چیکده:

سنیل شرما یکی از ادیبان نام‌آورد شبه قاره است که در زمینه گسترش زبان و ادب فارسی در مغرب زمین مقام بلندی به دست آورده است. وی در هندوستان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی و اعلیٰ در امریکا و برتانیایه پایان رسانیده است. وی در دانشگاه‌های معتبر کشور های مذکور به عنوان محقق و استاد همکاری می‌کرده است و در این اوان در دانشگاه بوستن مشغول به تحقیق و تدریس می‌باشد. همراه با کارها علمی و تحقیقی وی به عنوان عضو فعال در مختلف انجمن‌های ادبی و اداره‌های علمی و تحقیقی خدمات شائسته‌ای انجام می‌دهد. شرما مقالات تحقیقی و کتابهای معتبر علمی نیز به چاپ رسانیده است در این مقاله احوال و آثار سنیل شرما مورد بررسی قرار داده شده است.

کلید واژه‌ها: سنیل شرما، دانشگاه بوستن، ادبیات فارسی در غرب، زبان و ادبیات فارسی در امریکا و برتانیایه.

امریکہ اور یورپ میں فارسی زبان و ادب کی ترویج میں مستشرقین کے ساتھ ساتھ برصغیر کے اہل علم نے بھی پورا پورا حصہ لیا ہے۔ پروفیسر سنیل شرما بھی ایسے اہل علم میں سے ہیں جنہوں نے اپنی تحقیقی کاوشوں سے مغرب میں اپنا مقام پیدا کیا ہے۔ شرما ہند ایرانی ادبیات کی تحقیق و تنقید سے خاص شغف رکھتے ہیں۔ امریکہ اور یورپ کے فارسی دان حلقوں میں ان کی شخصیت کسی تعارف کی محتاج نہیں ہے۔ تاہم برصغیر اور خصوصاً پاکستان میں ابھی تک ان کی علمی حیثیت کا تعارف نہیں ہو سکا۔ زیر نظر مضمون میں ان کے علمی سفر، تخلیقات اور مقالات کا مختصر تعارف پیش کیا جاتا ہے۔

سنیل شرما کا تعلق احمد آباد گجرات (انڈیا) سے ہے۔ سنیل شرما ۱۹۶۴ء میں پیدا ہوئے۔ ۱۹۸۱ء میں ان کا پورا خاندان امریکہ سکونت پذیر ہو گیا۔ شرما نے ۱۹۸۷ء میں نیویارک یونیورسٹی سے انگریزی ادبیات میں بی اے کیا اور ساتھ ہی یونانی اور لاطینی زبانیں بھی سیکھ لیں۔ جرمنی کی مشہور مستشرق انامیری شمیل سے متاثر ہو کر فارسی زبان و ادبیات کو اپنانے کا فیصلہ کیا اور نہایت محنت سے فارسی زبان سیکھی اور ایرانی اداروں سے ایرانی لب و لہجہ میں مہارت حاصل کی۔ ۱۹۹۰ء میں نیویارک یونیورسٹی سے کلاسیکی فارسی میں ایم اے کیا۔ ۱۹۹۹ء میں مشہور کلاسیکی شاعر مسعود سعد سلمان کی حیات اور کلام کے تحقیقی و تنقیدی تجزیے پر "Persian Poetry at the Indian Frontier: Mas'ud Sa'd Salman of Lahore" کے نام سے گراں قدر مقالہ لکھا اور شکاگو یونیورسٹی سے پی ایچ ڈی کی ڈگری حاصل کی۔ اس دوران شکاگو یونیورسٹی کے شعبہ اردو سے اردو زبان سیکھی۔ بعد میں لائبریری سائنس میں ایم اے کی ڈگری لی۔ اس کے بعد ہارورڈ یونیورسٹی اور ٹفٹس یونیورسٹی میں فارسی، اردو اور ہندی ادبیات کی تدریس کی۔ آج کل بوٹن یونیورسٹی میں فارسی ادبیات کے سینئر لیکچرار کے طور پر کام کر رہے ہیں۔ چالیس کے قریب بین الاقوامی سیمیناروں میں فارسی ادبیات پر مقالے پیش کر چکے ہیں۔ (۱)

دیگر خدمات:

- ۱۔ کونسل ممبر انٹرنیشنل سوسائٹی فار ایرین سٹڈیز (۲۰۰۸ تا ۲۰۰۶ء)
- ۲۔ ممبر ایسوسی ایشن فار سٹڈیز آف پریہیٹ سوسائٹیز
- ۳۔ ممبر ادارتی بورڈ جرنل آف پریہیٹ سٹڈیز
- ۴۔ کنسلٹنٹ سیکرٹری آرٹ میوزیم، شعبہ اسلامی و قدیم ہندوستانی فنون
- ۵۔ بیرونی ممتحن اور نیکل انسٹیٹیوٹ آکسفورڈ یونیورسٹی

تالیفات و آثار

الف: تالیفات:

۱۔ فارسی شاعری ہندوستانی سرحد پر (Persian Poetry at the Indian Frontier)

یہ کتاب ان کے پی ایچ ڈی کے مقالے پر مشتمل ہے اور ۲۰۰۰ء میں دہلی سے انگریزی زبان میں شائع ہوئی (۲)۔ یہ کتاب مسعود سعد سلمان کی زندگی اور شاعری کا خوبصورت تعارف پیش کرتی ہے۔ شرمائے اس کتاب میں ادبی رجحانات، تاریخ اور شاعری کو بڑے سلیقے کے ساتھ مربوط کر کے پیش کیا ہے اور ساتھ ہی مسعود سعد سلمان کی شاعری کے نہایت خوبصورت انگریزی تراجم بھی کیے ہیں۔ یہ کتاب ایک تعارف اور پانچ ابواب پر مشتمل ہے۔ پہلے باب میں غزنوی عہد کی شاعری اور اس دور کے لاہور کا تعارف دیا گیا ہے۔ پھر مسعود سعد سلمان کے حالات اور غزنوی دربار میں اس کے مقام و مرتبہ پر بات کی گئی ہے۔ شرمائے تخیل، تشبیب کے موضوعات اور شعری اصناف کے حوالے سے مسعود کی انفرادیت کو واضح کیا ہے۔ دوسرا اور تیسرا باب مسعود سعد سلمان کے دور جلاوطنی کے حالات اور قید کے دوران لکھی گئی شاعری کا احاطہ کرتے ہیں جو حبیبیہ کے نام سے معروف ہے اور فارسی ادبیات میں مسعود کو اعلیٰ مقام کا حامل بناتی ہے۔ حالات کی ستم ظریفی کے قیدی، ایک ہونہار شخصیت کے محسوسات اور جذبات سے بھرپور یہ شعری انداز فارسی ادب میں صرف مسعود سعد سلمان کے ساتھ مخصوص ہے۔ چوتھا باب مسعود سعد سلمان کی شعری اختراعات ”شہر آشوب“ (نوجوانوں پر پُر مزاح نظمیں) اور ”بارہ ماسہ“ (ہندی صنف شعر جس میں سال کے بارہ مہینوں کے نام لے کر الگ الگ بندوں میں ہجرو وصال کی کیفیات بیان کی جاتی ہیں۔ مسعود نے اسے فارسی میں برتا ہے)، ”مستزاد“ (نظم کے ہر مصرعے کے اختتام کے بعد اضافی شعری ٹکڑے جو عموماً گروہ کی شکل میں گائے جاتے ہیں) اور غزل کا مفصل تنقیدی جائزہ پیش کرتا ہے۔ پانچواں باب ایران اور برصغیر میں مسعود سعد سلمان کے قبول عام کا احوال پیش کرتا ہے۔ شرمائے مختلف حوالوں سے ثابت کیا ہے کہ مسعود کی شاعری اس کے عہد اور بعد کے ادوار میں عام پڑھی اور پسند کی جاتی تھی۔

۲۔ وقائع مسافرت:

یہ نواب لایق علی خان سالار جنگ کا سفرنامہ ہے جو انیسویں صدی کے اواخر میں لکھا گیا (۳)۔ نواب میر لایق علی خان ریاست حیدرآباد کی دیوانی پر مامور رہے۔ نظام حیدرآباد سے اختلافات

ہونے کے بعد دیوانی چھوڑ کر سیر و سیاحت پر نکلے۔ بمبئی، قاہرہ، استنبول، عدن، جرمنی اور پیرس سے ہوتے ہوئے لندن تک کا سفر کیا اور سفر کے دوران پیش آنے والے واقعات اور مشاہدات کو کتابی شکل میں محفوظ کر لیا۔ یہ سفر نامہ برصغیر میں فارسی زبان میں لکھا ہوا آخری معلومہ سفر نامہ مانا جاتا ہے (۴)۔ شرمانے عمر خلید ی کے اشتراک سے کتب خانہ سالار جنگ ثانی میوزیم اور ادارہ ادبیات اردو حیدرآباد کی لائبریری میں موجود قلمی نسخوں سے استفادہ کرتے ہوئے اس کیباب مطبوعہ سفر نامے کو از سر نو مرتب کیا اور یہ مرتبہ نسخہ ۲۰۰۸ء میں تہران سے شائع ہوا۔

۳۔ امیر خسرو، سلطانوں اور صوفیوں کا شاعر (Amir Khusraw: Poet of Sultans and Sufis)
یہ کتابچہ ۲۰۰۵ء میں ”مسلم دنیا کے معمار“ نامی کتابوں کی سیریز کے سلسلے میں دن ورلڈ پبلی کیشنز آکسفورڈ سے انگریزی زبان میں شائع ہوا (۵)۔ یہ سیریز طلباء اور مسلمان دانشوروں سے ناواقف محققین کی رہنمائی کے لیے شروع کی گئی تھی۔ اس کتابچے میں شرمانے امیر خسرو کی ہمہ جہت شخصیت اور کارہائے نمایاں کی تلخیص پیش کی ہے (۶)۔ شرمانے امیر خسرو کی دربار داری کے ساتھ ساتھ تصوف کی طرف رغبت کو موضوع بنایا ہے اور اپنے مخصوص انداز میں امیر خسرو کی ذات پر روشنی ڈالی ہے۔

۴۔ عقدِ ثریا (The Necklace of the Pleiades)

یہ کتاب فارسی ادبیات کے مطالعے پر مشتمل ہے اور فرینکلن لیوس (Franklin Lewis) کے اشتراک سے انگریزی زبان میں لکھی گئی ہے۔ پروفیسر شرمانے اپنے استاد محترم حشمت موید کی ہشاد سالہ (۸۰) سالگرہ کے موقع پر یہ کتاب انھیں پیش کی۔ یہ کتاب ۲۰۰۷ء میں ایمسٹرڈم سے شائع ہوئی۔ (۷)

۵۔ بمبئی سے لندن تک (From Colonial Bombay to Edwardian London)

یہ کتاب عطیہ فیضی کے احوال اور سفر ناموں کے بارے میں ہے جو سیو بھان لیمبرٹ ہرلی کے اشتراک سے دہلی سے شائع ہو رہی ہے (۸)
۶۔ برصغیر، ایشیائے کوچک اور مشرق وسطیٰ میں فارسی ادبیات
یہ کتاب چودہ جلدوں پر مشتمل ”تاریخ ادبیات فارسی“ سیریز کے حصے کے طور پر جون پیری کے اشتراک سے ۲۰۰۸ء میں لندن سے شائع ہوئی (۹)۔

ب: رسالوں میں شائع شدہ مقالات:

مختلف مجلہ جات میں پروفیسر شرما کے کئی مقالات شائع ہو چکے ہیں۔ ذیل میں چند اہم مقالوں کا تعارف پیش کیا جاتا ہے:

۱۔ مسعود سعد سلمان اور غزنوی عہد کی شاعری میں جلاوطنی کی روایت (۱۰)

اس مضمون میں شرما نے مسعود سعد سلمان کی جلاوطنی کے اسباب و اثرات کو موضوع بحث بنایا ہے اور غزنوی دور کی شاعری میں اس رجحان کے حوالے سے اپنے تاثرات پیش کیے ہیں۔

۲۔ حافظ کا ساقی نامہ: ایک کلاسیکی شعری صنف کا ارتقا (۱۱)

اس مضمون میں شرما نے فارسی شاعری میں ساقی نامے کی روایت کے حوالے سے بات کی ہے۔ شرما کے مطابق حافظ شیرازی ساقی نامے کے موجد قرار دیے جاتے ہیں۔ حافظ کے بعد آنے والے شعرا نے حافظ کی تقلید میں ساقی نامے لکھے اور یہ رجحان باقاعدہ روایت کی شکل اختیار کر گیا۔ اگر فارسی ساقی نامے کی کا تجزیہ کیا جائے تو فارسی شاعری کی مختلف اصناف کے درمیان ایک باطنی تعلق سامنے آتا ہے اور کلاسیکی فارسی شاعری میں تحرک اور زندگی کا احساس بہت واضح ہو جاتا ہے۔

۳۔ امیر خسرو اور تاریخی مثنویوں کی روایت (۱۲)

اس مضمون میں شرما نے مثنوی نگاری میں امیر خسرو کی اختراعات کو موضوع بنایا ہے۔ شرما کے مطابق امیر خسرو نے نظامی گنجوی کی پیروی میں خمسہ (نظامی گنجوی کی طرز میں پانچ مثنویاں، جو اس وقت تک مقبول شعری رجحان بن چکا تھا اور شعرا اپنی قادر کلامی کے ثبوت کے طور پر خمسہ لکھتے تھے) لکھنے کے ساتھ ساتھ بطور ہندوستانی شاعر اپنے مقام کا ادراک کرتے ہوئے ”قران السعدین، مقناح الفتوح، دول رانی خضر خان، نہ سپہر، تغلق نامہ“ کے عنوانات سے پانچ مزید مثنویاں لکھیں جو مثنوی کی ایرانی روایت سے الگ تھلگ ہیں اور ہندوستانی تہذیب و ثقافت کا نمونہ ہیں۔ یہ مثنویاں نہ صرف فنی اور موضوعاتی لحاظ سے منفرد ہیں بلکہ اپنے زمانے کے سیاسی اور سماجی حالات و واقعات پر امیر خسرو کے دلی تاثرات کا خوبصورت اظہار بھی کرتی ہیں۔ فارسی تنقید و تحقیق میں عام طور پر ان مثنویوں کو زیادہ پذیرائی نہیں دی جاتی لیکن شرما کا خیال ہے کہ ہندوستانی فارسی ادب کے مزاج اور رجحانات کی تحقیق میں یہ مثنویاں بڑی اہمیت کی حامل ہیں۔

۴۔ ہند ایرانی شعری تناظر میں شہروں کے ذکر کی روایت (۱۳)

اس مقالے میں شرما نے ہند ایرانی شعری تناظر میں مدوح یا محبوب کے شہر کی خوبصورتی، عمارت اور وہاں کے شہریوں کی تعریف کی روایت پر بحث کی ہے۔ شرما کے مطابق اس قسم کی شاعری کو شہر آشوب یا شہر انگیز بھی کہا جاتا ہے۔ اس قسم کی شاعری پہلے پہل مسعود سعد سلمان کے ہاں ملتی ہے۔ پھر یہ روایت سبک ہندی کے شعرا خصوصاً نور الدین محمد ظہوری اور ابو طالب کلیم کاشانی سے ہوتی ہوئی دلی دکن تک آتی ہے جو اردو غزل کا باوا آدم مانا جاتا ہے۔

۵۔ بھولی ہوئی ایرانی محبتیں: ایرانی شعرا اور مغلیہ دربار (۱۴)

اس مضمون میں شرما نے مغلیہ دربار میں ایرانی شعرا اور شاہی خاندان کے تعلقات کے حوالے سے جمال الدین محمد عرفی کے شاہزادہ سلیم سے التفات خاص اور شاہزادی زیب النساء کے ناصر علی اور دوسرے شعرا کے ساتھ شعری قرابت کو موضوع بنایا ہے۔

سنیل شرما مشرقی اور مغربی فارسی دانوں میں اعلیٰ مقام حاصل کر چکے ہیں اور قوی امید ہے کہ ترقی کا یہ سفر جاری رہے گا اور پروفیسر موصوف اپنی مخصوص تنقیدی اور تحقیقی روش کو قائم رکھتے ہوئے برصغیر میں فارسی ادبیات کے دھندلاتے ہوئے منظر نامے کو جلا بخشنے رہیں گے۔

حواشی:

۱۔ خلاصہ احوال از پروفیسر سنیل شرما ، ڈاکٹر نور السعید اختر، ماہنامہ سب رس حیدرآباد، مئی ۲۰۰۷ء ص ۲۹-۳۳۳

2: *Persian Poetry at the Indian Frontier*, Sunil Sharma, Permanent Black, Delhi 2000.

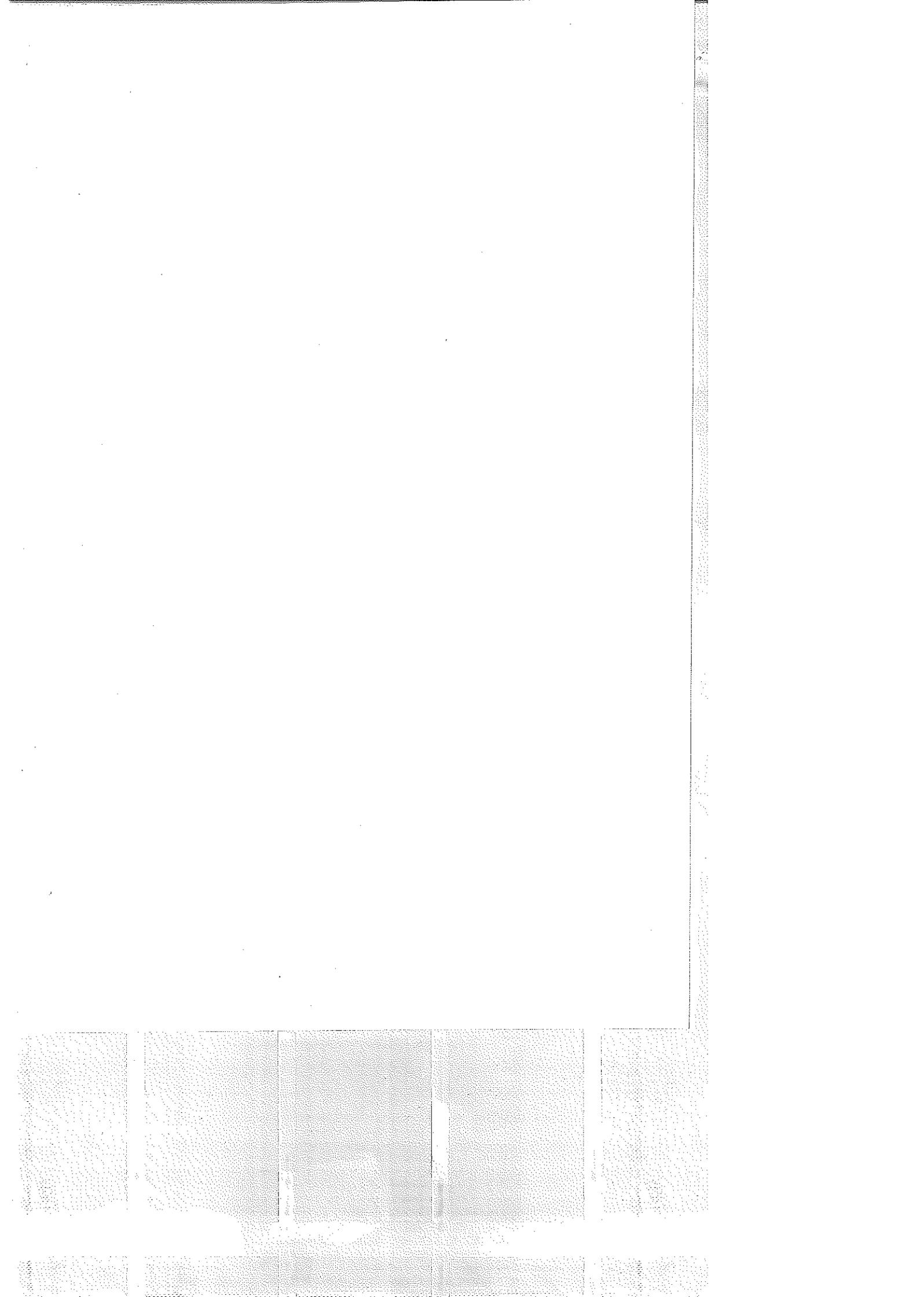
۳۔ وقایع مسافرت، نواب مستطاب اشرف ارفع والا، میر لائق علیجان عماد السلطنہ، سر سالار جنگ کے سی آئی ای بصوب فرنگ، بہ کوشش عمر خالدی و سونیل شارما، نشر تاریخ ایران، تہران ۱۳۸۷ش۔

۴۔ ایضاً ص ۸۔

5. *Amir Khusraw: Poet of Sultans and Sufis*, Sunil Sharma, One World Publications Oxford, 2005, published in the series edited by Patricia Crone, "Makers of the Muslim World".

۶۔ پروفیسر سنیل شرما، ڈاکٹر نور السعید اختر، ماہنامہ سب رس حیدرآباد، مئی ۲۰۰۷ء ص ۳۲۔

7. "The Necklace of the Pleiades", co-edited with Franklin Lewis, Purdue University Press, Amesterdam, 2007.
8. *From Colonial Bombay to Edwardian London: The Life and Travels of Atiya Fyzee Rahamin*, Oxford University Press, Delhi.
9. *Persian Literature in the South Asian Sub-Continent, Anatolia, Central Asia and Judeo-Persian Literature*, I.B Tauris, London 2008.
10. *Mas'ud Sa'd Salman and the Topos of Exile in Ghaznavid Poetry.*, Horward Middle Eastern and Islamic Review 5 (1999-2000): 40-57.
11. "Hafiz's Saqinamah: The Genesis and Transformation of a Classical Poetic Genre." *Persica* (2003):75-83.
12. *Amir Khusraw and the Genre of Historical Narratives in Verse. Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East. XXIV, No.1 (2003):112-118.*
13. *The city of Beauties in the Indo-Persian Poetic Landscape", Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East. XXIV, No.2 (2004):73-81.*
14. "Forbidden Love, Persianate Style: Re-reading Tales of Iranian Poets and Mughal Patrons", *Iranian Studies*, Vol. 42, No.5 December,2009.



سنایی غزنوی، اخلاقی و عرفانی فارسی شاعری کا بانی

دکتر محمد ناصر*

دانشیار گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چکیده:

ابوالمجدد محدود بن آدم سنایی غزنوی معروف به حکیم سنایی از بزرگترین شاعران فارسی است که در سده ششم هجری می زیسته است. او در شهر غزنه، واقع در افغانستان، دیده به دنیا گشود و در همان شهر چشم از جهان فرو بست. بسیاری از مفاهیم و مضامین بلند اخلاقی و عرفانی برای نخستین بار با سحر و سادگی سخن دلنشین، زلال و از جان برخاسته حکیم سنایی به ادبیات کهن فارسی وارد شد. نصایح و اندرزهای حکیم سنایی دلاویز و پرتنوع، شعرش روان و پرشور و خوش بیان و خود او در زمره پایه گذاران ادبیات منظوم عرفانی در زبان فارسی به شمار آمده است. در مقاله زیر شعر بلند آوازه حکیم مورد نقد علمی قرار گرفته است.

کلید واژه ها: ادبیات کهن فارسی، شعر عرفانی، حکیم سنایی، نقش و جایگاه وی

انسانی تاریخ دلچسپ اور شگفت انگیز واقعات و حوادث سے عبارت ہے۔ بعض اوقات معمولی واقعات غیر معمولی نتائج کا سبب بنتے رہے ہیں۔ بظاہر کوئی غیر اہم سا واقعہ زندگی کی نہج کو بدل کر رکھ دیتا ہے اور کوئی ایک طاقتور لمحہ زندگی کے طویل سالوں پر محیط ہو کر آنے والی صدیوں تک پھیل جاتا ہے۔ محض ایک جملہ، ایک سوچ، ایک خیال اور ایک تصور انسان کو راہِ باطل سے صراطِ مستقیم پر لے جاتا ہے، اور باطل کی تیرگی، حق کے نور سے شکست کھا جاتی ہے۔

ہمارے دین و مذہب اور شعر و ادب کی تاریخ میں ایسی مثالوں اور ایسے واقعات کی کوئی کمی نہیں۔ خلیفہ دوم امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق (پیدائش: ۵۹۰ء - ۵۸۶ء - وفات: ۶۴۴ء) (دورانِ حکومت: ۶۳۴ء - ۶۴۴ء) کا قبولِ اسلام ایک ایسے ہی روشن اور طاقتور لمحے کی فتح تھی۔ عمر ثانی (حضرت عمر بن عبدالعزیز) (۶۴۰ء - ۶۸۲ء) (دورانِ حکومت: ۶۴۰ء - ۶۷۰ء) کی زندگی کا دوسرا دور جو فقر، درویشی، سادگی اور عدل و انصاف سے عبارت ہے، ان کی زندگی کے ابتدائی دور سے کس قدر مختلف ہے! ابراہیم بن ادہم (۶۷۰ء - ۷۰۰ء)، فضیل بن عیاض (وفات: ۱۸۷ء) اور امام غزالی (۱۱۱۱ء - ۱۰۵۸ء) بھی ایسے ہی باطنی انقلابات سے دچار ہوئے۔

مہاتما بدھ (پیدائش: ۶۲۳ء - ۵۶۳ء قبل مسیح - وفات: ۵۴۳ء - ۲۸۳ء قبل مسیح) نے عیش و آسائش اور رنگ و آہنگ کی دنیا کو تیاگ کر امن و آشتی اور صلح جوئی کا جو درس دیا، وہ آج بھی ان کے پیروکاروں کے لیے مشعلِ راہِ ہدایت ہے۔

فرید الدین عطار نیشاپوری (۱۲۲۰ء - ۱۱۲۵ء) اور مولانا جلال الدین رومی (۱۲۷۳ء - ۱۲۰۷ء) جیسے عظیم صوفی شاعر بھی کچھ ایسی ہی باطنی کیفیات سے گزرے۔ شمس تبریزی (وفات: ۱۲۲۸ء) اور مولانا روم کی ملاقات فارسی شاعری کو روشن ترین اشعار کا بے بہا گنجینہ عطا کر گئی۔ ایک ایسے ہی باطنی انقلاب نے سنائی غزنوی کو ایک معمولی شاعر سے ”فارسی کے بابائے شعر تصوف و اخلاق“ کے مرتبے پر لا بٹھایا۔ اگرچہ متعدد نامور محققین سنائی سے منسوب اس افسانوی داستان کی حقانیت کو مشتبہ قرار دے چکے ہیں، لیکن عوام الناس میں ایسے واقعات صدیوں سے سینہ بہ سینہ منتقل ہونے کے باعث محو ہونے میں بھی اس سے کم عرصہ نہیں لیتے۔

سنائی کا اصل نام ”حکیم ابوالمجد محمد بن آدم سنائی غزنوی“ ہے۔ غزنی (۱) کو سنائی کی زادگاہ

ہونے کا شرف حاصل ہے۔ سنائی کے سال ولادت کے سلسلے میں محققین میں اختلاف پایا جاتا ہے۔ عام خیال یہ ہے کہ سنائی ۴۶۳ھ سے ۴۷۳ھ کے درمیانی عرصے میں پیدا ہوئے۔ سنائی نے ۶۳ برس کے لگ بھگ عمر پائی اور ایک محتاط اندازے کے مطابق ۵۳۵ھ بمطابق ۱۱۳۱ء میں، غزنی میں ہی وفات پائی۔

سنائی کا تعلق ایک محترم علمی گھرانے سے تھا، اگرچہ مال و دولت کی فراوانی تو نہ تھی لیکن نجباء و شرفاء میں شمار ہوتا تھا۔ سنائی خود اپنے آباء کا تعارف کرواتے ہوئے کہتے ہیں:

گر بد کنند با ما، ما نیکوئی کنیم

زیرا کہ پاک نسبت و آزادہ زادہ ایم (۲)

(سنائی، دیوان، ص ۹۴۸)

سنائی نے اپنی لازوال شاعری میں کئی مقامات پر اپنے نسب پر فخر کا اظہار کیا ہے۔

سنائی، فارسی ادب کی تاریخ کا ایک بہت بڑا نام ہے۔ وہ ایک ایسا صاحبِ اسلوب شاعر ہے جس نے فارسی شاعری میں نئے موضوعات داخل کیے۔ ”اس عہد میں سنائی جیسے عظیم شاعر نے عرفانی شاعری کو آسمان کی بلندیوں تک پہنچا دیا۔“ (محبوب، ص ۵۵۸) دیوان سنائی پر ایک طائرانہ نظر ڈالتے ہی اس کی شاعری کو با آسانی دو ادوار میں تقسیم کیا جاسکتا ہے۔ آئیے ان کا جائزہ لیتے ہیں:

سنائی کی شاعری کا پہلا دور:

سنائی، غزنوی عہد کے اواخر اور سلجوقی دور کے اوائل کا شاعر ہے۔ اس نے جس دور میں شاعری کا آغاز کیا، وہ مسلمانوں کے عیش و نشاط کا زمانہ تھا۔ غزنی اور اس کے آس پاس کے لوگ سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰ء-۹۷۱ء) (دوران حکومت: ۱۰۳۰ء-۹۹۷ء) کی حاصل کردہ دولت کو دونوں ہاتھوں سے لٹا رہے تھے۔ رقص و سرود کی محفلیں گرم اور عیش و نشاط کی مجالس جو بن پر تھیں۔ امراء و وزراء شراب کے نشے اور خمار میں دنیا کی تلخ حقیقتوں کو بھلا رہے تھے، اور شاعری محض ان کی مدح و ستائش کے لیے وقف ہو کر رہ گئی تھی۔ شاعروں نے ان وزراء و امراء کے درباروں سے اپنا مستقبل وابستہ کر رکھا تھا اور انہی کی جھوٹی سچی مدح سے ہی ان کی روزی وابستہ تھی۔ مختصر یہ کہ اس دور کی فارسی شاعری بازاری اور عامیانہ رنگ میں رنگی ہوئی تھی۔

سنائی کے ابتدائی دور کی شاعری بھی اس دور کے دیگر شعراء سے کچھ مختلف نہیں۔ وہ بھی عام حسی

تشبیہات کا سہارا لے کر بازاری اور سطحی عشق کی بات کرتا دکھائی دیتا ہے۔ اس کی شاعری میں سبک خراسانی (۳) کی جھلک، اپنے تمام تر عیوب و محاسن کے ساتھ، بالکل واضح ہے۔ فرخی سیستانی (وفات: ۱۰۳۷ء)، منوچہری دامغانی (وفات: ۱۰۴۰ء) اور مسعود سعد سلمان (۱۱۲۱ء-۱۰۳۶ء) کی تقلید اور پیروی ہی اس کا شعارتھی۔ سنائی، مسعود سعد سلمان کے اسلوب کا اس حد تک دلدادہ تھا کہ اس کا دیوان خود مرتب کیا۔ اس کے پہلے دور کے قصائد کی تشابیب میں فرخی سیستانی اور منوچہری دامغانی کی جھلک نمایاں ہے۔ وہ مناظر فطرت، بزم ہائے عیش و نشاط، بادہ پیائی، رقص و سرود اور حسین محبوبوں کا ذکر اسی سطحی انداز میں کرتا ہے، جو سبک خراسانی کے شعراء کا خاصہ ہے۔ وہ شاہدان خوش رفتار کو پکارتا ہے، اور شاہدان شیریں کار سے طرب کا خواہشمند ہے، اپنا ہاتھ دامن دوست سے دور نہیں کرتا اور حلقہ یار کو اپنے کانوں میں آویزاں کر لیتا ہے۔ قصیدے کا مطلع دیکھیے:

طلب ای عاشقانِ خوش رفتار
 طرب ای شاہدانِ شیرین کار (۴)
 زین سپس دست ما و دامن دوست
 بعد ازین گوش ما و حلقہ یار (۵)

(سنائی (دیوان)، ص ۱۹۶)

شراب کی طلب اور اس کے خمار کی خواہش اسے دیوانہ بنا دیتی ہے۔ محبوب کا تصور مجازی ہونے کے ساتھ ساتھ اخلاق باختہ بھی ہے۔ ہزلیات کی کمی نہیں، اگرچہ وہ اسے پند و اندرز کا وسیلہ بھی قرار دیتا ہے۔ وہ محبوب کا ذکر کرتے ہوئے شائستگی سے دُور ہوتا ہوا دکھائی دیتا ہے۔ بادہ پیائی ہی اس کے دکھوں کا واحد مداوا اور غم گساری کا تنہا وسیلہ ہے:

می ده پیرا کہ در خمارم
 آزرده جور روزگارم
 امروز کہ در کفم نیند است
 اندوه جهان بتا چه دارم

(ایضاً، ص ۹۲۹)

ساتی سے بلا توقف شراب کا طلبگار ہے، کیونکہ محبوب نے توبہ سے توبہ کر لی ہے، اور زہد و تقویٰ

کا مقام چھوڑ کر شراب خانے میں جا بیٹھا ہے:

ای	ساتی	می	بیار	پیوست
کان	یار	عزیز	توبہ	بشکت
برخاست	ز	جای	زہد	و دعویٰ
در	میکدہ	با	نگار	بنشست

(ایضاً، ص ۸۲۳)

محبوب جفا پیشہ کا ذکر روایتی انداز میں ملتا ہے، سنائی محبوب کی بے وفائی کا شکوہ کرتے ہوئے کہتا ہے کہ میرا دل مجھ سے پوچھتا ہے کہ تیرے محبوب نے تیرے ساتھ ایسا کیوں کیا، تیرا چہرہ پیلا پڑ گیا اور خون کے آنسو تیری آنکھوں سے رواں ہو گئے، اس نے تیرے ساتھ بے وفائی کی اور تجھے بھی نہ بخشا، تیرا دل چرایا اور پھر واپس بھی نہ کیا، وفا کا عہد کیا لیکن بے وفائی کی، جفا کا تو ذکر بھی نہ تھا لیکن اسی کو اپنا شیوہ بنا لیا:

سوال کرد دل من کہ دوست با تو چه کرد
چرات پنم با اشک سرخ و با رخ زرد
جفا نمود و نہ بخشود و دل ربود و نہ داد
دفا بگفت و نکرد و جفا نگفت و نکرد (۶)

(ایضاً، ص ۸۳۹)

اس ابتدائی دور کی شاعری میں سنائی عامیانہ اور بازاری خواہشات کا برملا اظہار کرتا ہے۔ اس کی نظر محدود ہے اور خواہشات میں نفس کی پیروی اور ہوس دنیا جیسی آلائشیں اس کی شاعری کے دامن کو آلودہ کرتی ہیں۔ مثلاً یہ شعر دیکھیے، کہتا ہے کہ اسے اب اس دنیا میں بس یہی چھ چیزیں درکار ہیں، سرد موسم میں گرم خوابگاہ، زیرک ساتھی، محفل سرود کو سجانے کے لیے مطرب، خوبرو ساتی، روشن شراب اور دلنشین محبوب:

در جهان ما را کنون شش چیز باید تا بود
زخم ما بر کھتین خرمی امروز شش

خانہ ای گرم و حرینی زیرک و چنگلی حزین
ساتی خوب و شراب روشن و محبوب خوش

(ایضاً، ص ۹۰۷)

خود سنائی اپنی انتہا کو چھوٹی ہوئی محسوس ہوتی ہے، وہ اپنے علاوہ کسی اور کو درخور اعتنائی نہیں سمجھتا۔ عقل و جاں کی کھیتی کا تہا رکھوالا اب وہ خود ہے، اور باقی سبھی اس کے خوشہ چین؛ اس دور کی شاعری کا محور و مرکز اب اسی کی ذات ہے:

دہقان عقل و جان منم امروز و دیگران
ہر کس کہ ہست خوشہ چین خرمن من اند
فرزند شعر من ہمہ و خصم شعر من
گوئی نہ مردم اند ہمہ ریم آہن اند

(ایضاً، ص ۱۶۱)

اس مقام پر سنائی کا دیوان ریک و غیر شائستہ حکایات کے بیان سے بھی آلودہ ہے۔ وہ بیشتر مقامات پر اخلاق کی تمام حدود سے تجاوز کرتا دکھائی دیتا ہے۔

باطنی انقلاب:

شاید آج ہم سنائی کا نام اس احترام سے نہ لیتے اگر ایک باطنی انقلاب اس کی زندگی کی نچ ہی بدل کر نہ رکھ دیتا، اور وہ ساری زندگی اس ندیمی اور مسخرگی کے عالم میں بچو و ہزل کہتے ہوئے گزار دیتا۔ تفحات الانس میں حکایت کچھ یوں بیان ہوئی ہے کہ سنائی نے سلطان ابواسحاق ابراہیم غزنوی جو ہندوستان پر حملہ آور ہونے جا رہا تھا، کی شان میں ایک قصیدہ لکھا اور بادشاہ سلامت کی خدمت میں پیش کرنے کی نیت سے دربار کی طرف رواں دواں تھا کہ راستے میں ایک شراب خانے سے ایک نیم دیوانے کی آواز سنائی دی، جو کہ رہا تھا کہ ”ابراہیم غزنوی کے اندھے پن کے صدقے شراب کا ایک جام بھر دو۔“ ساتی نے کہا کہ ”ابراہیم کو ناپینا کیوں کہتے ہو؟ وہ تو عادل بادشاہ ہے۔“ تو دیوانے کا جواب کچھ یوں تھا کہ ”ابراہیم ناپینا ہی تو ہے، جو غزنی کو سنبھالنے سے قاصر ہے، اور کسی دوسرے ملک کی فکر اسے دامن گیر ہے۔“ ایک جام نوش جاں کرنے کے بعد دیوانہ پھر ساتی سے مخاطب ہوا اور بولا: ”ایک جام اور بھرو، تا

کہ سنائی کے اندھے پن پر نوش جاں کروں۔“ ساقی معترض ہوا تو دیوانہ بولا کہ ”سنائی بلاشبہ نابینا ہی ہے، جو جھوٹی سچی مدح و ستائش کو روزی بنائے ہوئے ہے، جانے کل خدا کو کیا جواب دے گا۔“ (جامی، ص ۳۸۹) یہ کلمات سنائی کے دل پر بجلی بن کر گرے، اس کی تمام تر شوخی اور وارفتگی تمام ہو گئی اور دنیاوی خواہشات زنجیر ہو گئیں۔ یہ سنائی کا دوسرا جنم یا ایک نئے سنائی کا ظہور تھا۔

اگر مذکورہ بالا افسانوی داستان کو من گھڑت قصہ قرار دے بھی دیں، تو بھی یہ امر بہر حال طے ہے کہ سنائی نے باطنی تبدیلی کے بعد جو شاعری کی، وہی اس کی عظمت کا باعث اور اس کی لافانی شہرت کی بنیادی وجہ ہے۔ بہر حال کہا جاسکتا ہے کہ ”کسی نامعلوم واقعہ کے زیر اثر سنائی کے دل کی دنیا بدل گئی اور اس کی توجہ عرفان و اخلاق پر مرکوز ہو گئی۔“ (ریکا، ص ۳۵۶)

سنائی کی شاعری کا دوسرا دور:

اب سنائی ایک مختلف شاعر تھا۔ دنیاوی خواہشات سے دور، مادی آلائشوں سے پاک، اور نفسانی حیوانی آرزوں سے مبرا۔ قدرت اس پر مہربان ہو چکی تھی اور اس کے اندر کا حساس اور درد مند انسان بیدار ہو چکا تھا۔ مختصر یہ کہ ضمیر کی عدالت لگ چکی تھی۔ سنائی کی باقی زندگی اسی عدالت کے کٹھنوں میں کھڑے گزری۔ خود سنائی کا خوگر اب تکبر اور غرور سے کوسوں دور دکھائی دیتا ہے:

زین پسیم با دیو مردم پیکر و پیکار نیست
گر بہانم زندہ دیگر با غرورم کار نیست

(سنائی، دیوان، ص ۶۲)

”باطنی انقلاب کیا رونما ہوا کہ شاعر کی زندگی کو روشنی بخش گیا، اس کا طرز زندگی ہی بدل گیا اور اس کے شعری اسلوب کو نیا رخ عطا کر گیا۔“ (زرین کوب، ص ۱۶۷) اس نے غزنی کو ترک کر دیا۔ قریہ، کوچہ کوچہ خاک چھانتا ہوا خراسان جا پہنچا۔ یہاں بہت سے نامور مشائخ سے ملاقات ہوئی، اور پھر سنائی نے شیخ المشائخ ابو یوسف ہمدانی کے ہاتھ پر بیعت کر لی، جن کی خانقاہ ”کعبہ خراسان“ کہلاتی تھی۔ سنائی نے حجاز کا سفر اختیار کیا اور حج کی سعادت سے فیض یاب ہوا۔ اب سنائی کے دل کی دنیا بدل چکی تھی۔ واپسی پر غزنی پہنچا تو لوگوں نے ہاتھوں ہاتھ لیا، لیکن اب سنائی کسی صلے اور انعام و بخشش کی خواہش سے بے نیاز ہو چکا تھا۔ وہی غزنی جہاں سنائی کے خوبصورت کلام کے ڈنکے بجا کرتے تھے، وہیں

اب وہ پابریہ گلیوں میں پھرا کرتا۔ وہی سلطان جس کی مدح و ستائش سنائی کا شعار تھا، جس کی شان میں قصیدہ پڑھنے کی غرض سے وہ گھنٹوں منتظر رہا کرتا تھا، آج اس کی نظروں میں ہیچ تھا۔ سلطان نے اپنی بیٹی سنائی سے بیاہنا چاہی تو اس نے یہ پیشکش بھی ٹھکرا دی۔ وہ شخص، بزم عیش و نشاط ہی جس کے لیے سب کچھ تھی، اب اپنے ضمیر کے سامنے عاجزی کے عالم میں کھڑا تھا، اسے اپنے وجود کی بے مائیگی کا احساس ہو چکا تھا، خود بینی و خودگرمی کے آئینے میں اسے خود اپنی ذات کا عکس دھندلا دکھائی دیتا تھا، اب وہ عرفان ذات کے اس مرحلے پر پہنچ چکا تھا کہ اپنی ذات کی نفی ہی اس کے ہاں علم کا پہلا زینہ تھا۔ وہ جان چکا تھا کہ ایسا علم جو انسان کو اس کی کم مائیگی سے آگاہ نہ کرے، درحقیقت علم کھلانے کا مستحق ہی نہیں، بلکہ ایسے علم سے جہالت سو درجے بہتر ہے:

علم کز تو، تو را بنشانند
 جہل از آن علم بہ بود صد بار (۷)

(سنائی، دیوان، ص ۲۰۰)

سنائی اب ”انسان“ کی تلاش میں ہے (۸)، کس حسرت سے خواہش کا اظہار کرتا ہے کہ عاشق تو درد کا طلبگار ہے، درد کہاں ہے؟ نیک اور بھلے لوگوں کو ایک حقیقی انسان چاہیے، وہ کہاں ملے گا؟ سبھی دعویٰ تو کرتے ہیں، لیکن کوئی صاحب شعور، با استعداد، نیک و عنخوار رہبر کہاں ہے؟ دین کا راستہ تو نہایت سادہ اور آسان ہے، لیکن سچا دین دار کہاں ہے؟ ساری دنیا معشوق بننے کی آرزو مند ہے، عاشق عنخوار کہاں ہے؟

ای سنائی، عاشقی را درد باید، درد کو؟
 بار حکم نیکوان را مرد باید، مرد کو؟ (۹)

(ایضاً، ص ۵۷۷)

سر بہ سر دعویٰ است مردا، مرد معنی دار کو؟
 تیز بینی پاک دستی رہبری عنخوار کو؟

(ایضاً، ص ۵۷۲)

راہ دین پیدا است لیکن صادق دین دار کو؟
یک جہان معشوق پنم عاشق غمخور کو؟

(ایضاً، ص ۵۷۴)

”باطنی انقلاب کے بعد سنائی چالوسی سے انتہائی درجہ بیزار دکھائی دیتا ہے، وہ لوگوں کو ظالموں کے مقابل ڈٹ جانے اور صراطِ مستقیم پر گامزن ہونے کا درس دیتا ہے۔“ (ابراہیمی، ص ۱۰۰) اب وہ شاہوں کے شاہ، اور سلطانوں کے سلطان کی بات کرتا ہے۔ ”خشم و آرزو“ کی سلطانی اسے اب گوارا نہیں:

تو ای سلطان کہ سلطان است خشم و آرزو بر تو
سوی سلطان سلطانان نداری اسم سلطانی

(سنائی، دیوان، ص ۶۸۰)

”اس عہد میں سنائی کے بیشتر اشعار دعائیہ ہیں، سادگی لیے ہوئے ہیں اور گویا دل کی آواز ہیں، کسی بھی طرح کے تصنع اور تکلف سے یکسر بے نیاز۔“ (یوسفی، ص ۱۳۷) وہی شاعر، جو شراب کے جام میں دنیا کے غم بھول جاتا تھا، اب اسے کثیف جانتا ہے:

تو را یزدان ہی گوید کہ در دنیا مخور بادہ
ترا ترسا ہی گوید کہ در صفرا مخور حلوا

(سنائی، دیوان، ص ۵۶)

اب شاعر کی نگاہ بلند پرواز صرف خدا کی رضا چاہتی ہے، اب مدح سرائی اس کا شیوہ نہیں۔ اسے ایسے لوگوں سے کوئی سروکار نہیں جو خدا کی عظمت و بزرگی کے منکر ہوں اور گائے کی پوجا کریں۔ جو نوح کو پیغمبر تسلیم نہ کریں اور ایک پھڑے کا پیغمبر کا درجہ دے دیں:

از پی رڈ و قبولی عامہ خود را خر مکن
زانکہ کار عامہ نبود جز خری یا خرخری (۱۰)
گاو را دارند باور در خدائی عامیان
نوح را باور ندارند از پی پیغمبری (۱۱)

(ایضاً، ص ۶۶۳)

سنائی بھی بعد میں آنے والے دیگر صوفی شعراء کی مانند موت کو وصالِ حق کی علامت سمجھتا ہے۔

وہ ہمہ وقت اس کے لیے تیار و آمادہ بلکہ منتظر ہے:

بمیر ای حکیم از چین زندگی
کزین زندگی، چو مُردی، بمانی

(ایضاً، ص ۶۷۵)

وہ جامہ اطاعت زیب تن کرنے کا سنہرا مشورہ دیتا ہے، اور آگاہ کرتا ہے کہ جب موت نے

موجودہ لباس چھین لیا تو سر عام عریاں و رسوا ہو جاؤ گے:

بہ طاعت جامہ نو کن ز بہر آن جہان ورنہ
چو مرگ این جامہ بستاند تو عریاں مانی و رسوا

(ایضاً، ص ۵۶)

وصلِ حق کی خواہش، ذرا شدت تو دیکھیے وہ اس دنیا یا فانی بدن کو محض ایک نفس خیال کرتے

ہوئے رہائی کی آرزو رکھتا ہے تاکہ باغِ الہی میں آشیانہ بنا سکے:

کی باشد کین نفس پردازم
در باغِ الہی آشیان سازم (۱۲)

(ایضاً، ص ۳۷۱)

سنائی، ایک عظیم شاعر و سخنور، اب شاعری کو عار تصور کرتا ہے، اور اسے وجہ شرمندگی قرار دیتا

ہے (۱۳):

بچ شاعر نخورد از صلہ شان
از پس شعر جو پشیمانی

(ایضاً، ص ۶۹۹)

سنائی، عرفانی فارسی شاعری کا بانی:

”تصوف“ فارسی شاعری کا عظیم ترین موضوع ہے۔ فارسی ادب کا بہت بڑا حصہ اسی موضوع

سے متعلق ہے اور فارسی زبان میں روشن ترین افکار و اشعار، تصوف و اخلاق، حکمت و فلسفہ اور پند و نصائح

جیسے لازوال مباحث پر ہی مبنی ہیں۔ اگرچہ سنائی سے قبل ابوسعید ابوالخیر (۱۰۳۹ء-۹۶۷ء) کی چند رباعیاں اسی موضوع پر ملتی ہیں۔ لیکن وہ پہلا شاعر جس نے باقاعدہ مربوط و مبسوط انداز میں تصوف و اخلاق کو فارسی شاعری کا جزو لاینفک بنا دیا، بلاشبہ سنائی ہی ہے۔ حتیٰ کہ رومی اور عطار جیسے عظیم و شہرہ آفاق سخن سالار بھی سنائی ہی کے مقلد ہیں۔ ”سنائی کی غزلیات اسے فارسی کے عظیم ترین غزل گو شعراء کا پیشرو ثابت کرتی ہیں۔“ (آربری، ص ۱۱۷)

تذکرۃ الشعراء میں درج ہے کہ ”حکیم و عارف، سنائی، بزرگان دین و اشراف روزگار میں سے ہے، سبھی نے اس کی دل کھول کر ستائش کی ہے۔ مولانا جلال الدین رومی بے پناہ کمال و فضل کے باوجود خود کو شیخ سنائی کا پیرو اور مقلد سمجھتے ہیں۔“ (دولت شاہ، ص ۹۶)

شعر العجم میں لکھا ہے کہ ”حکیم سنائی وہ پہلا سخنور ہے جس نے فارسی شاعری میں تصوف و عرفان کو وارد کیا۔ وہ پہلا شاعر ہے جس نے اخلاقی شاعری کی بنیاد رکھی۔“ (شبلی نعمانی، ص ۱۵۵ الف)

راہنمای ادبیات فارسی میں یوں آیا ہے کہ ”سنائی کو ایران کا پہلا غزل سرا قرار دیا جانا چاہیے، جس نے عرفانی افکار و اصطلاحات کو عاشقانہ مضامین میں بیان کیا ہے۔“ (خانلری، ص ۲۱۲-۲۱۱)

ذبیح اللہ صفا بھی اسی نتیجے پر پہنچتے ہیں کہ ”سنائی کے بعد تقریباً سبھی شعراء، جنہوں نے عارفانہ، حکیمانہ اور واعظانہ انداز اپنایا، کسی نہ کسی طور اسی سے متاثر دکھائی دیتے ہیں۔“ (صفا، ذبیح اللہ، ص ۵۵۹، جلد دوم)

پروفیسر لیوی لکھتے ہیں: ”سنائی وہ پہلا شاعر ہے جس نے مثنوی کے قالب میں صوفیانہ افکار کو پیش کیا۔“ (Levy, pp36-37)

رضا زادہ شفیق، سنائی کو اولیت کو ان الفاظ میں تسلیم کرتے ہیں کہ ”سنائی کو ایران کا پہلا نامور صوفی شاعر قرار دیا جاسکتا ہے، کیونکہ اس سے پہلے کسی بھی شاعر نے عارفانہ مضامین اس قدر مہارت اور خوبی سے بیان نہیں کیے تھے۔“ (شفیق، ص ۶۳)

معروف مغربی مستشرق ای۔ جی۔ براؤن لکھتے ہیں کہ ”سنائی فارسی کے تین عظیم ترین صوفی شعراء میں سے ایک ہے، دیگر دو شعراء عطار اور رومی ہیں۔“ (Browne, p.317, Vol 2)

یان ریکا نے سنائی کی عظمت و اولیت کا اقرار ان الفاظ میں کیا ہے کہ ”سنائی وہ پہلا شاعر ہے

جس نے غزل کے قالب میں عارفانہ مضامین کو داخل کیا، اس کے بعد آنے والے سبھی شعراء نے اس کی پیروی کی۔“ (رپکا، ص ۳۵۷)

ارمغان سنائی:

سنائی نے فارسی شاعری کو ایک ایسے دلکش رنگ میں رنگ دیا، جو نیا لیکن پہچان انگیز تھا۔ فارسی شاعری ایک نئے روپ میں جلوہ افروز ہوئی۔ اب اس کی رنگینیاں اور تابانیاں پہلے سے فزوں تر تھیں، اس کے نقوش دقیق تر اور معانی عمیق تر تھے۔

سنائی وہ پہلا شاعر ہے جس نے غزل کو قصیدے سے الگ کیا، اور غزل کو اس کی جداگانہ شناخت دی۔ یہ تغزل سے غزل کی طرف پہلا کامیاب قدم تھا۔ سنائی نے عاشقانہ و عارفانہ غزل کی بنیاد رکھی، جس پر آگے چل کر عطار اور رومی نے اسے معراج تک پہنچا دیا۔ سنائی کے ہاں حب و جوش اور شوق و وارفتگی کا عجب اظہار اسے دوسروں سے نمایاں کرتا ہے۔ یہ امر قابل ذکر ہے کہ سنائی نے پہلی بار غزل کے مقطع میں تخلص کو استعمال کرنے کی روایت ڈالی۔ غلام حسین یوسفی کے بقول: ”یوں گمان ہوتا ہے کہ ایک عارف و شاعر اور ایک عارف و عاشق اپنے معبود سے، جو اس کا محبوب بھی ہے، محو گفتگو ہے۔“ (یوسفی، ص ۱۳۸)

سنائی نے عارفانہ و صوفیانہ مطالب کی شرح کے لیے مثنوی جیسی صنف سخن کا انتخاب کیا۔ عرفانی و اخلاقی مثنوی کا بانی، سنائی ہی ہے۔ اس کے ہاں شور عشق، قلندرانہ شان اور بے نیازی کے ساتھ پایا جاتا ہے۔ سنائی نے فارسی شاعری میں پہلی مرتبہ معشوق کا مرتبہ بلند کیا اور عشق کو تقدس کا درجہ عطا کیا۔ اس نے تصوف، عشق، اخلاق اور دنیا کی بے ثباتی جیسے متنوع موضوعات کو یکجا کر دیا۔ سنائی نے سات اہم مثنویاں بھی تحریر کیں۔

حدیقۃ الحقیقہ، سنائی کی سب سے اہم مثنوی ہے، اسے الہی نامہ یا فخری نامہ بھی کہتے ہیں۔ اس میں قرآنی تمسیحات اور دینی اصطلاحات کی کثرت اس حد تک ہے کہ اسے دائرۃ المعارف عرفانی کہنا سجا ہوگا۔ اس کے منفرد اسلوب میں چاشنی بھی پائی جاتی ہے اور دشواری کا عنصر بھی ملتا ہے، اور اس کے ساتھ ساتھ معانی و مفاہیم کی عظمت اپنی جگہ برقرار ہے۔ سنائی کو بعض فتویٰ فروش ملاؤں کے فتوؤں کا سامنا بھی کرنا پڑا لیکن اس کے قدم نہیں لڑکھڑائے۔

اس کی ایک اور اہم مثنوی سیر العباد، جنت اور دوزخ کے خیالی سفر کا بیان ہے، جس پر سنائی کو فتوؤں کا سامنا کرنا پڑا۔ سیر العباد کو معروف عرب شاعر ابوالعلاء معری (۱۰۵۸ء-۹۷۳ء) کے رسالۃ الغفران، اطالوی شاعر دانٹے (۱۳۲۱ء-۱۲۶۵ء) کی ڈیوائن کامیڈی (Divine Comedy) اور علامہ محمد اقبال (۱۹۳۸ء-۱۸۷۷ء) کی شہرہ آفاق مثنوی جاوید نامہ سے مشابہ قرار دیا جاسکتا ہے۔

ان دو کے علاوہ کارنامہ بلخ، طریق التفتیق، عشق نامہ، عقل نامہ، غربت نامہ جیسی مثنویاں بھی منظوم کیں۔ سنائی نے یہ تمام مثنویاں بحر خفیف میں لکھیں۔ اس کے دیوان کے اشعار کی تعداد تیس ہزار کے لگ بھگ ہے۔ سنائی کے کچھ خطوط بھی محفوظ ہیں۔

باطنی انقلاب کے بعد، سنائی گوشہ نشینی کی طرف مائل رہے۔ ان کے اس دور کے قصائد کی نمایاں خصوصیت مقصدیت ہے۔ عشق حقیقی اب سنائی کی شاعری کا مستقل موضوع بن چکا تھا، سورہ توحید اور سورہ اخلاص کی شرح میں چند اشعار ملاحظہ فرمائیں، کہتا ہے کہ اے بادشاہ، اے مالک میں تیرا ہی ذکر کرتا ہوں کہ تو ہی اس کا سزاوار ہے، تیرے ہی بتائے ہوئے راستے چلتا ہوں، تیری بارگاہ کو ڈھونڈتا ہوں، تیرا فضل و کرم مانگتا ہوں، تو واحد و لا شریک ہے، تجھے کسی نے جتنا نہ تو نے کسی کو، تیرا کوئی ہمسر ہے نہ شریک، تو جلیل الجبروت اور نصیر الامراء ہے، تو حکیم و عظیم، کریم و رحیم، نمائندہ فضل اور سزاوار ثنا ہے، تیری حمد محال ہے کہ تیری عظمت کا ادراک عقل انسانی کے بس کی بات نہیں، تیری بڑائی تو ہمارے احاطہ تصور سے باہر ہے:

مکا ذکر تو گویم کہ تو پاکی و خدائی
 نروم جز بہ ہمان رہ کہ تو ام راہ نمائی
 ہمہ درگاہ تو جویم ، ہمہ از فضل تو پویم
 ہمہ توحید تو گویم کہ بہ توحید سزائی
 تو زن و جفت نداری، تو خور و خفت نداری
 احد بی زن و جفتی، ملک کامروائی
 نہ نیازت بہ ولادت، نہ بہ فرزندت حاجت
 تو جلیل الجبروتی، تو نصیر الامرائی

تو حکیمی ، تو عظیمی ، تو کریبی ، تو رحیمی
تو نمائندہ فضلی ، تو سرزوار ثنائی
نتوان وصف تو گفتن کہ تو در فہم نہ گنجی
نتوان شبہ تو گفتن کہ تو در وہم نیائی

(سنائی، دیوان)، صص ۶۰۳-۶۰۲)

یہاں سنائی کے ہاں خواجہ عبداللہ انصاری (۱۰۸۸ء-۱۰۰۶ء) کی سی دائرگی و شہتگی دکھائی دیتی ہے۔ سنائی نے فلسفیانہ استدلال اور تمثیل کی روایت ڈالی۔ اس کے ہاں قصائد اور تشبیہ میں جدت تو نہیں لیکن چنگلی، برجنگلی اور کلام کی صفائی ضرور پائی جاتی ہے۔ اس کے ساتھ ساتھ خیالات کے اظہار اور تازہ اسلوب میں نئی تراکیب بڑی حد تک جدت پیدا کرتی ہیں۔ سنائی کے بعض قصائد میں حکیم ناصر خسرو (۱۰۸۸ء-۱۰۰۴ء) سے مشابہت بھی نظر آتی ہے۔ لیکن یاد رہے کہ ناصر خسرو کے ہاں فلسفہ و حکمت کا رنگ غالب ہے اور سنائی کے ہاں زہد و عرفان کا رنگ حاوی ہے۔ سنائی کا دیوان سبک خراسانی اور سبک عراقی (۱۴) کا حسین سنگم ہے۔ دونوں اسالیب کے دھارے اپنے اپنے رنگ میں جلوہ لگن ہیں۔ سنائی کے افکار کی دنیا:

سنائی کے دوسرے دور کی شاعری کا نمایاں رنگ صوفیانہ انداز بیان اور فکر ہے، تصوف و عرفان و اخلاق کا امتزاج دیکھیے:

مکن در جسم و جان منزل کہ این دون است و آن والا
قدم زین ہر دو بیرون بہ، نہ اینجا باش و نہ آنجا (۱۵)

(ایضاً، ص ۵۱)

چو علمت ہست خدمت کن چو دانایان کہ زشت آید
گرفتہ چہ بیان احرام و مکی خفتہ در بطحا (۱۶)

(ایضاً، ص ۵۴)

چو علم آموختی از حرص آنگہ ترس کاندہ شب
چو دزدی با چراغ آید، گزیدہ تر برد کالا (۱۷)

(ایضاً، ص ۵۵)

سنائی منظر نگاری میں جلوہ حق دکھاتا ہے، جہاں اس کا فن اور اس کی وارثگی دونوں عروج پر ہیں۔ زندان تن سے رہائی اسے ایک ایسی دنیا میں لے جاتی ہے جہاں پرندے چہچہاتے ہیں، صبا سرگوشیاں کرتی ہے، درخت مسکراتے ہیں اور بے زبان چمن جو گفتگو ہے، شعر دیکھیے:

دی ز دل تنگی زانی طوف کردم در چمن
یک جهان جان دیدم، آنجا رستہ از زندان تن
بی طرب خوشدل طیور و بی طلب جناب صبا
بی دہن خندان درخت و بی زبان گویا چمن (۱۸)

(ایضاً، ص ۵۳۳)

سنائی "مقام حق" اور "منزل کشف" دونوں کو درک کر چکا ہے، جہاں اب "چون و چرا" کی کوئی گنجائش نہیں۔ اس کے نزدیک عشق محض کھیل کود کا سامان اور افسانہ و داستان نہیں ہے۔ درحقیقت اس راستے کے مسافر کے لیے شکایت کے تمام دروازے بند ہیں۔ دوسرے اور ہچکچاہٹ عاشق کی پہچان نہیں ہیں:

عشق بازپچہ و حکایت نیست
در رہ عاشقی شکایت نیست
کس بہ دعویٰ بہ دوستی نرسد
چون ز معنی درو سرایت نیست
در مقام وجود و منزل کشف
چونی و چندی و چرائی نیست

(ایضاً، ص ۸۲۶)

سنائی وحدت الوجود کے تصور میں گم ہے، اب اسے محبوب حقیقی کے علاوہ کچھ بھائی نہیں دیتا۔ اب دنیا میں اس کی خواہشات اور آرزوں کا مرکز خدا ہی کی ذات ہے۔ وہ اپنی ذات کی نفی کرتا ہے، اور یوں قطرہ متصل بہ دریا ہو جاتا ہے:

با دو قبلہ در رہ توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید، یا ہوائی خوشبختن

(ایضاً، ص ۲۸۸)

سنائی کے ہاں نصیحت کا انداز تجربہ اور خلوص لیے ہوئے ہے۔ وہ ہندو موعظت کا سلیقہ بخوبی جانتا ہے۔ شاید اسی لیے کہ اس کی نصیحت اس کے دل کی آواز ہے اور دل میں اتر بھی جاتی ہے:

ای دل بہ کوی فقر، زمانی قرار گیر
بی کار چند باشی، دنبال کار گیر

(ایضاً، ص ۲۹۵)

تمثیلی رنگ کا حال یہ دلکش قطعہ بھی ملاحظہ فرمائیے:

چون تو شدی پیر، بلندی مجوی
کان کہ ز نوزاد، بلند آن شود
روز نہ بینی کہ چو بہ آخر رسد
سایہ ہر چیز دو چندان شود

(ایضاً، ص ۱۰۶۸)

عشق سنائی:

وہی عشق جو باطنی انقلاب سے قبل تھی اور فانی تھا، اب غیر مرئی، غیر فانی اور ابدی حیثیت اختیار کر چکا ہے۔ اب وہ معشوق کے ساتھ عاشق کو بھی بلند ہمتی اور عزت نفس کا درس دیتا ہے، جو اس دور کی فارسی شاعری میں ایک نئی چیز ہے:

ما عاشق ہمت بلندیم
دل در خود و در جہان چہ بندیم

(ایضاً، ص ۴۰۱)

عشق سنائی تدبیر سے زیادہ تقدیر کا قائل دکھائی دیتا ہے، چونکہ صحرائے عقل میں عقل و منطق کی کشتی کا چلنا ناممکنات میں سے ہے۔ اس کے بقول عقل تو بچے کو دودھ پلاتی اور پروان چڑھاتی ہے، جبکہ عشق تو خود جنگل کا بادشاہ اور چیر پھاڑ کرنے والے شیر ہے، اس کے ہاں دودھ کا کیا کام؟ سنائی نے صنعت جناس کا استعمال کس خوبی سے کیا ہے، جو ہمیں مولانا روم کی یاد بھی دلاتا ہے (۱۹)، ملاحظہ فرمائیے:

عشق بر تقدیر خندد زانکہ در صحرای عقل
 ہر چہ تدبیر است جز بازیچہ تقدیر نیست (۲۰)
 کار عقل است ای سنائی شیر دادن طفل را
 خون خورد خود شیر عشق، ایجا حدیث شیر نیست (۲۱)

(ایضاً، ص ۹۳)

سنائی، عشق کی حقیقت کو پا گیا ہے، دیکھیے کتنی بڑی بات کتنے اختصار اور بلاغت کے ساتھ کہتا ہے کہ میں یہی جان پایا ہوں کہ اس عشق پر کسی کو اختیار نہیں، آپ بھی بس اسی قدر جان لیجئے:

این عشق بہ اختیار کس نیست
 دائم کہ ہمیں قدر بدانید

(ایضاً، ص ۸۷۸)

وہ بھی عشق کو ناتمام حکایت سمجھتا ہے، جس کا آغاز و انجام، اس کی سوچ کی دسترس سے باہر ہے، دفتر عشق کو از بر کرنے والا بھی ہمیشہ نو آموز ہی رہتا ہے:

ہر چند ہمہ دفتر عشاق بخواندیم
 با این ہمہ در عشق تو ہستیم نو آموز

(ایضاً، ص ۸۹۹)

وہ عشق ہی کو تمام دکھوں کا مداوا قرار دیتا ہے۔ لہجے کی بے باکی، جوش اور ہیجان رومی کی یاد تازہ کر دیتا ہے:

ما باز دگر بارہ برستیم ز غمہا
 در بادیہ عشق نہادیم قدمہا (۲۲)

(ایضاً، ص ۸۰۱)

عشق حقیقی اور نظریہ وحدت الوجود اس کی رگوں میں لہو بن کر دوڑ رہا ہے، صحرائے عشق کی تپتی ریت ہی اب اس کے لیے گل و گلزار ہے، وہ دل کی سرزمین میں سے ہوا و ہوس کے بیج نکال باہر کرنے کے بعد خود کو بلا و الم کے سپرد کر چکا ہے:

کندم ز دل بیخ ہوا ہا و ہوس ہا
دادیم بہ خود راہ بلا ہا و الم ہا (۲۳)

(ایضاً، ص ۸۰۱)

سبقتی دور میں، غزنوی دور جیسا شکوہ نہ تھا، زوال کی ڈھلوان پر سفر کا آغاز ہو چکا تھا، مسلمان خواب غفلت کا شکار تھے، مذہب سے دوری اور خواہشات نفسانی ان کے لیے سب راہ تھے۔ سنائی جیسا دردمند اور حساس شاعر اس صورت حال میں کیونکر چپکا رہ سکتا تھا؟ یہاں دردمندی اور اخلاص ہی اس کی شاعری کی روح بن گئے ہیں، حسرت، دردمندی، اخلاص اور شدت اظہار گویا ان اشعار میں سمٹ آئے ہیں:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان
ازیں آئین بی دینان، پشیمانی، پشیمانی
مسلمانی کنون اسی است بر عربی و عاداتی
دریغنا کو مسلمانی! دریغنا کو مسلمانی
فرو شد آفتاب دین، بر آید روز بی دینان
کجا شد درد بو دروا، وآن اسلام سلمانی

(ایضاً، ص ۸۱۸)

فخر الدین عراقی (۱۲۸۹ء-۱۳۱۳ء) نے اس قصیدے کا جواب لکھا، ایک شعر کچھ یوں ہے:

تو را آن بہ کہ با جانان ثنا گوئی سنائی را
”مسلمانان! مسلمانان! مسلمانان!“

(عراقی، ص ۳۹)

سنائی، یہ کہنے میں حق بجانب ہے کہ تم نے روم و چین کی خوبیاں تو بہت سن لیں،

اب آؤ اور ملک سنائی کو بھی دیکھ لو:

بس کہ شنیدی صفت روم و چین
خیز و بیا ملک سنائی چین

(سنائی، دیوان، ص ۵۳۵)

ضرب الامثال و تداول عامہ:

سنائی نے بہت سی نئی تراکیب متعارف کروائیں جو اس قدر معروف ہوئیں کہ ضرب الامثال کی حیثیت اختیار کر گئیں، ہم چند مثالیں درج کرنے پر اکتفا کرتے ہیں:
آئینہ دانی کہ تاب آہ ندارد:

از پی آنکہ رویش آئینہ است
آہ آئینہ را تباہ کند

(ایضاً، ص ۱۶۰)

تراز میر چہ باک و تراز شاہ چہ غم:

سنائی ار تو خدا ترسی و خدای شناس
تراز میر چہ باک و تراز شاہ چہ غم

(ایضاً، ص ۳۸۴)

با تو چہ کنم؟

من طاقتِ بجز تو ندارم
با تو چہ کنم، بجز مدارا

(ایضاً، ص ۷۹۰)

در غم تو روزگار از دست رفت:

زمنهار این یادگار از دست رفت
در غم تو روزگار از دست رفت

(ایضاً، ص ۸۳۴)

با ما ہم؟

چند گوئی سنائی آن من است
با ہمہ کس پلاس و با ما ہم؟

(ایضاً، ص ۹۴۵)

باہم بازی ست و باجان ہم!

چند گوئی کہ از تو برگردم
با ہم بازیست و باجان ہم

(ایضاً، ص ۹۳۶)

ای شوخک بی شرک:

ہر روز مرا نرمک بکشی تو بازرمک
ای شوخک بی شرک، آخرچہ وبالست این؟

(ایضاً، ص ۹۸۹)

آخرچہ سوال است این؟

ہرگہ کہ مرا بنی، گوئی کہ مرا خواہی
گر می ندی عشوہ، آخرچہ سوال است این؟

(ایضاً، ص ۹۹۰)

کس نی کہ ترا گوید آخرچہ خیال است این:

کوشم بہ دفای تو کوشی بہ جہای من
کس نی کہ ترا گوید آخرچہ خیال است این؟

(ایضاً، ص ۹۹۰)

بلاشبہ وہ پیغمبر سخن ہے، اس کی عظمت کی گواہی خود اس لازوال افکار کے حامل اشعار ہیں، جو اثر آفرینی میں اعجاز درجہ رکھتے ہیں۔ اس نے ہر دور کے ناقدین فن سے خراج تحسین وصول کیا ہے۔ بیشتر تذکرہ نویسوں نے سنائی کو صوفی کامل کا درجہ دیا ہے، چند آراء دیکھیے:

- ”حکیم سنائی اکابر اولیاء اور عظیم بلغاء میں سے ہیں۔“ (ابوطالب تبریزی، ص ۱۰۹)

- ”حکیم سنائی، مشرق طلوع حقایق، معدن جواہر اسرار الہی ہیں۔“ (والہ، ص ۱۵۸)

- ”حکیم سنائی، منبع چشمہ ہدایت اور مطلع خورشید ولایت ہیں۔“ (اوحدی، ص ۳۰۷)

- ”استاد الحکماء سنائی اپنے عہد کی منفرد ترین شخصیت تھے۔“ (رازی، ص ۳۰۷)

- ”حکیم سنائی کا دل منبع عرفان وان کی جان مخزن حکمت و ایقان ہیں۔“ (آتشکدہ، ص ۱۰۸)

- ”سنائی صوفی شعراء کے قبیلے کے سرخیل ہیں۔“ (جامی، ص ۵۳۷)

- ”انصاف تو یہ ہے کہ اس کی شاعری بے مثال اور انداز بیاں دلپذیر ہے۔ علمی مقام و مرتبہ سے قطع نظر

وہ فن شعر کا استاد ہے۔“ (ہدایت، ص ۱۹۶)

- ”سنائی فارسی کے بے مثال شعراء اور ادباء میں سے ہے، جس نے الفاظ و مفہوم کو درجہ کمال تک پہنچا

دیا۔“ (فروز انفر، ص ۲۶۷)

عطار اور مولانا روم (۲۳) تو خیر صوفی شعراء اور سنائی کے مقلد ہیں ہی، اور خاقانی شروانی جیسا عظیم شاعر بھی خود کو سنائی کا پیرو جانتا ہے (۲۵)، حکیم نظامی گنجوی (۱۲۰۹ء-۱۱۳۱ء) کی مخزن الاسرار بھی حدیقہ الحقیقہ ہی سے متاثر ہو کر لکھی گئی۔ مزید برآں سعدی (۲۶) اور حافظ (۲۷) جیسے دیو قامت شعراء کے ہاں بھی سنائی کے واضح اثرات ملتے ہیں۔ ڈاکٹر محمد رضا شفیع کدکنی کے بقول ”فارسی ادب کی تاریخ کا مطالعہ کرتے ہوئے جب ہم سنائی سے پہلے اور سنائی کے بعد کی شاعری کی طرف اشارہ کرتے ہیں تو قاری کا ذہن دو بالکل مختلف نوعیت و ماہیت کے اشعار کا احاطہ کرنے لگتا ہے۔ اتنی بڑی تبدیلی تو مولانا روم، سعدی اور حافظ بھی نہیں لاسکے۔“ (شفیعی کدکنی، ص ۹)

غرض یہ کہ سنائی فارسی کے عظیم ترین صوفی شعرا کی فہرست میں شامل ہے، اس کا نام سنہرے حروف میں لکھے جانے کے قابل ہے، ہم اس مقالے کا اختتام سنائی ہی کے اس شعر پر کرتے ہیں کہ:

ای خواجہ چینین دان ز سر عقل و فصاحت
کامروز درین فن چو سنائی دگری نیست

(سنائی، دیوان، ص ۱۰۲)

حواشی:

(۱) موجودہ غزنی، مشرقی افغانستان میں واقع تقریباً ڈیڑھ لاکھ آبادی کا شہر ہے، اس شہر کو سلطان محمود غزنوی کے زمانہ حکومت میں غیر معمولی شہرت حاصل ہوئی، اس کے اخلاف کے عہد میں بھی یہ شہر اہمیت کا حامل رہا۔ مختلف ادوار میں یہ شہر غزنی، غزنین اور غزنہ کے ناموں سے پکارا جاتا رہا۔ اس وقت یہ شہر صوبہ غزنی کا دارالحکومت بھی ہے۔ مثنوی مسافر علامہ اقبال کے سفر

افغانستان کی یادگار ہے۔ اقبال غزنی میں حکیم سنائی کے مزار پر حاضری دیتا اور اس کی روح سے ہمکلام ہوتا ہے۔ (اقبال، صص ۲۳۹-۲۴۵)

خفتہ در خاکش حکیم غزنوی
از نوای او دل مردان قوی

(ایضاً، ص ۲۳۶)

- (۲) صنعت تضاد: نیک، بد؛ صنعت جناس: آزادہ، زادہ
- (۳) سبک خراسانی فارسی شاعری کا ابتدائی دور ہے۔ سامانی، غزنوی اور ابتدائی سلجوقی دور کے شعراء نے اس اسلوب کی پیروی کی ہے۔
- (۴) صنعت جناس: طلب، طرب
- حرف "ش" کی تکرار دیکھئے: عاشقان خوش رفتار، شاہدان شیرین کار
- (۵) صنعت جناس: دست، دوست
- (۶) صنعت تضاد: جفا، وفا؛ نکرد، بکرد؛ بگفت، نگفت
- (۷) صنعت تضاد: جہل، علم
- (۸) انسان کامل کی تلاش تقریباً سبھی اولیاء، شعراء اور فلاسفہ کے ہاں ملتی ہے۔ مولانا روم کی ایک مشہور غزل کے تین اشعار ملاحظہ فرمائیں، جنہیں علامہ اقبال نے مثنوی اسرار خودی کے آغاز میں درج کیا ہے:

دی شیخ با چراغ ہی گشت گرد شہر
کز دام و دد ملولم و انسانم آرزو است
زین ہرہان ست عناصر ولم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزو است
گفتم کہ یافت می نشود جتہ ایم ما
گفت آنکہ یافت می نشود آنم آرزو است

(مولانا رومی، الف، ص ۴۴۱)

(۹) صنعت جناس: درد، مرد

(۱۰) صنعت تضاد: رد و قبول؛ صنعت جناس: خر، خری، خرخری

(۱۱) تلمیحات: بنی اسرائیل نے حضرت موسیٰ کے سمجھانے کے باوجود پھڑے کی پرستش شروع

کردی۔ علاوہ ازیں حضرت نوح کے قوم کی طرف بھی اشارہ ہے جس نے ان کی تمام ترکوشش کے باوجود دین حق کو قبول کرنے سے انکار کر دیا تھا۔

(۱۲) نفس، استعارہ برائے انسانی بدن

(۱۳) مولانا روم نے بھی شاعری کو باعث عار جانا (رومی، فی مافیہ) اور اسے محض پیغام رسانی کا

ذریعہ قرار دیا، غزل کا ایک شعر دیکھیے:

رستم ازین بیت و غزل ای شه و سلطان ازل
مقتعلن مقتعلن مقتعلن کشت مرا

(مولانا رومی، الف)، ص ۶۴)

کچھ یہی کیفیت علامہ اقبال کے ہاں بھی پائی جاتی ہے:

نغمہ کجا و من کجا ساز سخن بہانہ ای است
سوی قطار می کشم ناقہ بی زمام را

(اقبال، ص ۳۷۹)

بلکہ وہ تو پکار اٹھتے ہیں کہ مجھ پر شعر گوئی کی تہمت لگانے والے سے بھلائی کی توقع ہی نہ رکھو:

نہ بنی خیر ازان مرد فرودست
کہ بر من تہمت شعر و سخن بست

(ایضاً، ص ۴۳۰)

(۱۴) سبک عراقی فارسی شاعری کا عالم شباب ہے۔ رومی، سعدی اور حافظ جیسے عظیم شعراء اسی اسلوب

کے پیرو ہیں۔

(۱۵) صنعت تضاد: جسم، جان؛ دون، والا؛ اینجا، آنجا

(۱۶) ضرب المثل و کنایہ: چو دزدی با چراغ آید، گزیدہ تر برد کالا

- (۱۷) ضرب المثل و کنایہ: گرفتہ چیمان احرام و کی خفتہ در بطحا
- (۱۸) صنعت جناس: جان، جهان؛ تشبیہ بلیغ: زندان تن؛ مراعات النظیر: طیور، صبا، درخت، چمن؛ صنعت جناس: طرب، طلب؛ تجسیم: خوشدل طیور؛ خندان درخت؛ گویا چمن؛ قول محال / تناقض نمائی: بی دہان خندان؛ بی زبان گویا
- (۱۹) مثنوی مولانا روم کا مشہور شعر ہے:

کار پاکان را قیاس از خود مکیر
گر چه باشد در نوشتن شیر شیر
(مولانا روم، (ب)، ص ۲۱)

- (۲۰) تجسیم: خندیدن عشق؛ تشبیہ بلیغ: صحرائ عشق
- (۲۱) تجسیم: عقل؛ استعارہ مکلیہ: شیر عشق؛ جناس تام: شیر (دودھ)، شیر (درندہ)
- (۲۲) تشبیہ بلیغ: بادِ عشق
- (۲۳) تشبیہ بلیغ: بیخ ہوا و ہوس
- (۲۴) مولانا روم اور سنائی کی غزلیات میں بھی یکساں مضامین ملتے ہیں، مثلاً ملاحظہ فرمائیے:

ای رخ تو بہار و گلشن من
ہچو جان است عشق در تن من
(سنائی، (ب)، ص ۹۷۵)

اور مولانا روم کی معروف غزل کا مطلع بھی دیکھیے:

بہمای رخ کہ باغ و گلستانم آرزوست
بکھای لب کہ قد فراوانم آرزوست
(مولانا رومی، (ب)، ص ۴۴۱)

(۲۵) خانقانی کہتا ہے:

چون زمان عہد سنائی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد

چون بغزین ساری خُذ زیر خاک
خاک شروان ساری دیگر بزد

(خاقانی، ص ۶۱۱)

(۲۶) سنائی کہتا ہے:

دل بہ عشق است زندہ در تن مرد
مردہ باشد دلی کہ عاشق نیست

(سنائی، (ب)، ص ۹۵)

سعدی کی ایک مشہور غزل کا شعر ہے:

ہر آدمی کہ بینی از سر عشق خالی
در پایہ جماد است او جانور نباشد

(سعدی، ص ۲۹۱)

(۲۷) سنائی کہتا ہے:

قصہ آزار آستان کلنیم
پردہ راز دشمنان ندریم

(سنائی، (ب)، ص ۹۵۵)

اور حافظ کا شعر آفاق شعر تو سبھی کو از بر ہے:

آسائش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

(حافظ، ص ۷)

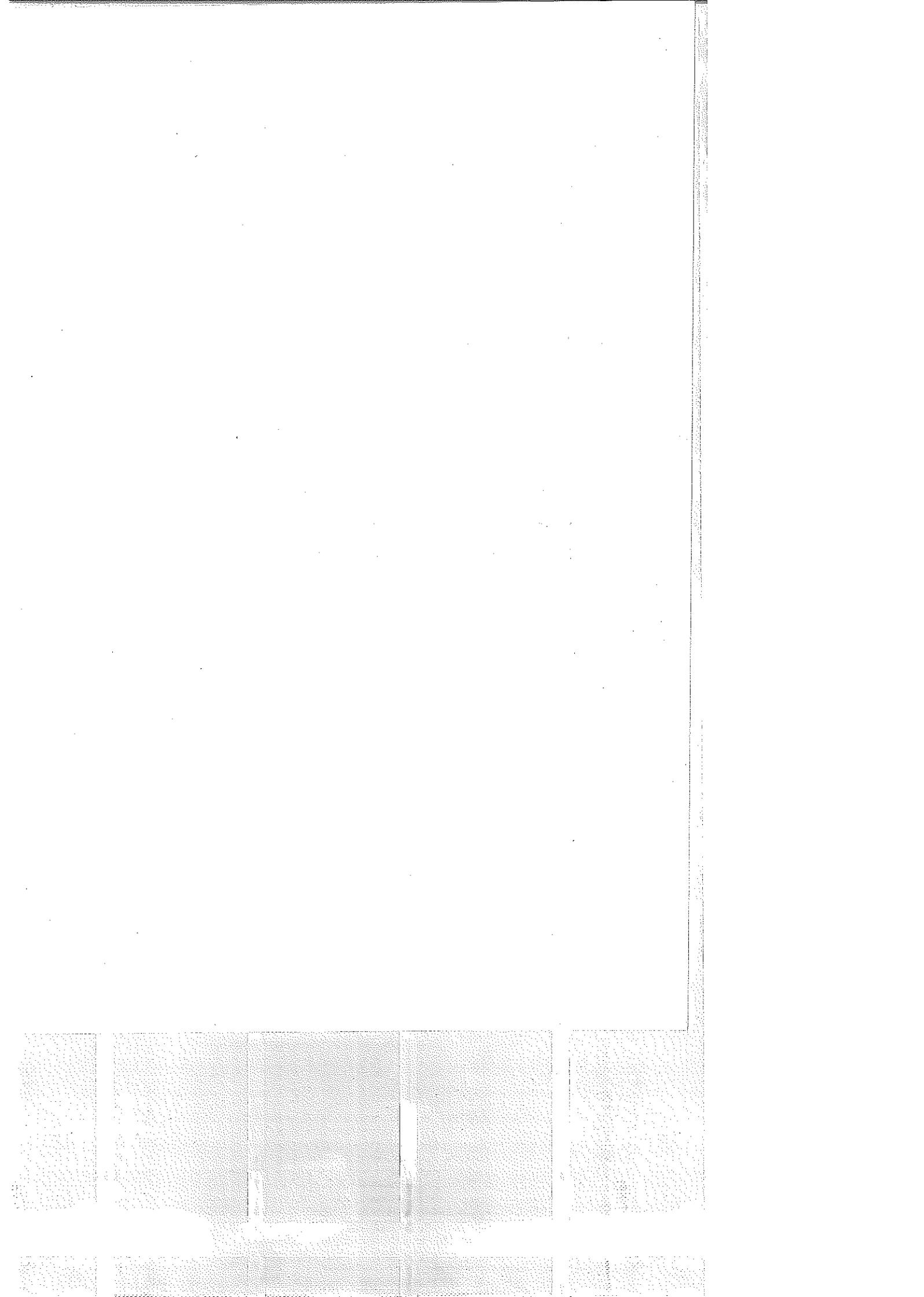
منابع و مأخذ:

- ☆ آذر، لطف علی بیگ (۱۲۷۷ش/۱۸۹۸ء) آتشکدہ، بمبئی، ہندوستان۔
- ☆ آربری، آرثر (۱۹۹۲ء) ادبیات کلاسیک فارسی، مترجم اسد اللہ آزاد، بار اول، معاونت فرہنگی آستان قدس رضوی، ایران۔
- ☆ ابراہیمی، جعفر؛ احمد رضا احمدی، اسد اللہ شعبانی، سیروس طاہراز (۱۹۹۷ء) ہزار سال شعر فارسی، بار چہارم،

- کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تہران، ایران۔
- ☆ ابو طالب تبریزی، خلاصۃ الافکار، مخطوط، ۱۳۱۷ ہجری، دی برٹش لائبریری، لندن، برطانیہ۔
- ☆ اقبال، علامہ محمد (۱۹۹۰ء)، کلیات اقبال (فارسی)، ناشر شہرت بخاری، بہ اہتمام اقبال اکادمی پاکستان لاہور، نیشنل بک فاؤنڈیشن اسلام آباد۔
- ☆ اوحدی، تقی الدین، عرفات العاشقین، مخطوط، کتابخانہ ملک، شمارہ ۳۸۴۱، تہران، ایران۔
- ☆ جامی، عبدالرحمان (۱۳۳۳ش/۱۹۵۴ء)، نجات الانس، کھنؤ، ہندوستان۔
- ☆ حافظ شیرازی (۱۳۷۴ش/۱۹۹۵ء)، دیوان غزلیات حافظ شیرازی، بار پانزدہم، انتشارات صفی علی شاہ، تہران، ایران۔
- ☆ خاقانی شروانی (۱۳۱۶ش/۱۹۳۷ء)، دیوان خاقانی، چاپ عبدالرسولی، تہران، ایران۔
- ☆ خاطر، زہرا (۱۳۳۱ش/۱۹۶۲ء)، راہنمای ادبیات فارسی، کتابخانہ ابن سینا، تہران، ایران۔
- ☆ خیام پور، عبدالرسول تہماز (۱۹۸۹ء)، فرہنگ سخنوران، بار اول، انتشارات طلایہ، تہران، ایران۔
- ☆ دولت شاہ سمرقندی (۱۹۰۰ء)، تذکرۃ الشعراء، لیدن۔
- ☆ رازی، امین احمد (۱۹۳۹ء)، تذکرۃ ہفت اقلیم، جلد اول، کلکتہ، ہندوستان۔
- ☆ رپکا، یان؛ اتا کار گلیما؛ ایزوی بچکا (۱۹۹۱ء)، تاریخ ادبیات ایران، مترجم کریم کشادوزی، ویراستار بہمن جمیدی، بار اول، ناشر انتشارات گوتمرگ و جاویدان خرد، تہران، ایران۔
- ☆ زرین کوب، عبدالحسین (۱۹۹۳ء)، با کاروان حلہ، بار ہشتم، انتشارات علمی، تہران، ایران۔
- ☆ ایضاً (۱۹۸۶ء)، دفتر ایام، بار اول، انتشارات علمی، تہران، ایران۔
- ☆ سعدی شیرازی (۱۳۷۳ش/۱۹۹۴ء)، دیوان غزلیات سعدی شیرازی، بار ہشتم، انتشارات مہتاب، تہران، ایران۔
- ☆ سنائی غزنوی (بے تا) حدیقہ سنائی، بہ اہتمام حاجی محمد رفیق و حاجی نعمت اللہ تاجران کتب، بازار ارگ، قندھار، افغانستان۔
- ☆ ایضاً (۱۹۶۲ء)، دیوان حکیم ابو الجحد مجدد بن آدم سنائی غزنوی، بہ سعی و اہتمام مدرس رضوی، ناشر کتابخانہ ابن سینا، تہران، ایران۔
- ☆ شفق، رضا زادہ (۱۹۵۴ء)، تاریخ ادبیات ایران، تہران، ایران۔
- ☆ شفیع کدکنی، محمد رضا (۲۰۰۱ء)، تازیانہ ہای سلوک، بار سوم، انتشارات آگاہ، تہران، ایران۔
- ☆ صفا، ذبیح اللہ (۱۹۹۳ء)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، بار سیزدہم، انتشارات فردوس، تہران، ایران۔
- ☆ عراقی، فخرالدین (۱۳۸۲ش/۲۰۰۳ء)، کلیات فخرالدین عراقی، بہ تصحیح و توضیح نسرین مختشم (خزاعی)، بار دوم،

انتشارات زّار، تهران، ایران -

- ☆ فردزافر، بدیع الزمان (۱۳۱۲-۱۳۰۸ش/۱۹۳۳ء-۱۹۲۹ء) سخن و سخنوارن، دو جلد، تهران، ایران -
- ☆ محبوب، محمدجعفر (۱۹۶۶ء) سبک خراسانی در شعر فارسی، بار اول، انتشارات فردوس، تهران، ایران -
- ☆ مولانا رومی، جلال الدین محمد مولوی (الف) (۱۳۶۳ش/۱۹۸۹ء) کلیات دیوان شمس تبریزی، مقدمه و شرح لغات از بامداد جویباری، متن نکلسون، بار اول، انتشارات گلشانی، تهران، ایران -
- ☆ ایضاً (۱۳۷۳ش/۱۹۹۳ء) کلیات مثنوی معنوی، مقدمه استاد فردزافر، بار اول، انتشارات جاویدان خرد، تهران، ایران -
- ☆ ایضاً (۱۳۸۵ش/۲۰۰۶ء) فیه مافیة، بر اساس نسخه استاد فردزافر، به کوشش زینب یزدانی، بار دوم، انتشارات فردوس، تهران، ایران -
- ☆ والده داختانی، علی قلی خان، ریاض اشعراء، مخطوطه، دی برنش لایبریری، لندن، برطانیه -
- ☆ هدایت، رضا قلی خان (۱۳۰۵ش/۱۹۲۶ء) ریاض الحارثین، تهران، ایران -
- ☆ یوسفی، غلام حسین (۱۹۹۳ء) چشمه روشن، بار پنجم، انتشارات علمی، تهران، ایران -
- ☆ Browne, Edward. G (1964) A Literary History of Persia, Volume 2, Cambridge University Press, United Kingdom.
- ☆ Levy, Reuben (1948) Persian Literature, 5th Edition, Oxford University Press, United Kingdom.



سعید خان ملتانی اور مناقب مشائخ

دکتر شعیب احمد*

استاد یار، گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

چکیده:

محمد سعید خان قریشی ملتانی در سال ۱۴۱۳ م چشم به جهان کشود کودکی و جوانی رادر زادگاهش ملتانی گذارند. برای مدتی به شهرهای دیگر هم دنبال شغل مناسبی گردید و در اواخر عمر به ملتان برگشت و در شصت و پنج سالگی در همین شهر در سال ۱۴۷۴ م رخت از جهان بریست و در مولتان دفن شد.

سعید ملتانی یکی از شاعران برجسته هندی نژاد فارسی زبان در دوره شاهجهانی و عالمگیری است. در سال ۲۰۰۸ م دیوان شعری وی با مقدمه و تصحیح دکتر معین نظامی انتشار یافت. وی به سلسله سهروردیه تعلق و با مشایخ و اکابر اهل سنت عقیدت و روابطی داشت و در دیوان وی مدایح و مناقب این مشایخ به فراوانی دیده می شود.

کلید واژه ها: سعید خان ملتانی، مناقب، ادبیات فارسی در شبه قاره، شاعران مولتان.

محمد سعید خان قریشی ملتانی (۱۰۲۲ھ/۱۶۱۳ء - ۱۰۸۸ھ/۱۶۷۷ء) (۱) عہد شاہجہان (۱۰۳۷- ۱۰۶۸ھ/۱۶۲۸- ۱۶۵۸ء) و اورنگ زیب (۱۶۵۹- ۱۷۰۷ء) کے نظر انداز شدہ قادر الکلام شاعر اور صاحب طرز ادیب ہیں۔ شہر اولیا، ملتان میں پیدا ہوئے۔ (۲) شاہجہان اور اس کے چاروں بیٹوں خصوصاً شہزادہ مراد کے دربار میں اعلیٰ مناصب پر فائز رہے (۳) انہوں نے کئی جنگوں میں بھی حصہ لیا۔ بے حد مقبول سیاسی اور سماجی شخصیت ہونے کی وجہ سے سفارت کاری بھی کی اور درباروں سے وابستگی کے باوجود کبھی عزت نفس پر سمجھوتا نہیں کیا۔ عہد اورنگ زیب عالم گیر میں واپس ملتان چلے گئے اور وہاں ایک دو منزلہ مسجد، محافلِ نعت کے لیے ایک عظیم الشان ایوان، ایک خوبصورت باغیچہ اور اپنا مقبرہ بھی تعمیر کروایا۔ مقبرہ اب بھی اندرونِ دہلی گیٹ ملتان میں موجود ہے۔

سعید خان کے آباؤ اجداد اور اولاد کے بارے میں اس کے علاوہ کچھ معلومات نہیں ملتیں کہ وہ اپنے آپ کو فقیر و درویش زادہ کہتے اور کلام میں کہیں کہیں اولاد کا لفظ استعمال کرتے ہیں:

جو در نژاد و نسب ہم فقیر و درویشم

ثنا و مدح نہ آیین و مذہب فقر است

فقیر گوہر و درویش زادہ را شاہا!

نا طرازی و مدحتگری بسی بی جاست

قیاس غالب ہے کہ سعید خان، حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی (د: صفر ۶۲۱ھ) کی اولاد میں سے تھے۔ بہاء الدین زکریا ملتانی کے ایک نواسے شیخ بہاء الدین نے سعید خان کے نام اپنے کئی خطوط میں انہیں ”خان بھائی“، ”نتیجۃ الاصفیا و سلانۃ الافقیہ“، ”نتیجۃ الاماجد“ و ”برادر بہ جان برابر“ جیسے القابات سے مخاطب کیا ہے۔ سعید خان ملتانی زندگی کے ابتدائی انیس سال ملتان میں گزارنے کے بعد تلاشِ روزگار کے لئے مختلف شہروں میں پھرتے رہے اور ٹھیک اُنیس سال بعد ۱۶۶۰ء میں واپس ملتان آگئے۔ ۱۶۷۶ء میں ملتان ہی میں وصال ہوا اور اپنے ہی تعمیر کردہ مقبرے میں آسودہ خاک ہوئے۔

سعید خان ملتانی کی زندگی کا سب سے نمایاں پہلو ان کی دینداری اور روحانیت کی طرف ان کا بے پایاں میلان ہے۔ تصوف کی طرف میلان اور صوفیائے کرام سے عقیدت و محبت بچپن ہی سے سعید کو ملتان میں اکابر کے مزارات کی طرف بلاتی تھی۔ وہ اکتسابِ فیض اور کشیدِ درد کے لیے اکثر نہ صرف ان مزارات پر حاضری دیتے بلکہ کبھی کبھی شب و روز وہیں گزارتے۔

حضرت شیخ بہاء الدین زکریا اور شیخ رکن الدین کے مزارات ان کے لیے خاص گوشہ عافیت تھے اور ان کی صاحبان مزار سے عقیدت کا شہرہ ان کے عزیز و اقارت اور دوست احباب میں عام تھا۔ انہیں شیخ بہاء الدین زکریا کے نواسے اور شیخ کے مزار کے متولی بہاء الدین سے خاص عقیدت و محبت تھی۔ انہوں نے ہی شاعری میں ان کی تشویق بھی کی تھی۔

سعید خان ملتانی سلسلہ سہروردیہ سے وابستہ تھے اور اسی عقیدت و ارادت کی وجہ سے اس سلسلے کے اکابر کے قصائد انہوں نے کہے ہیں لیکن مزے کی بات یہ ہے برصغیر کے تقریباً تمام سلاسل کے اکابر کی مدح میں انہوں نے قصائد، رباعیات اور اشعار کہے ہیں۔ ان کے فارسی دیوان کا ایک ضخیم حصہ انہی روحانی اور عقیدتی جذبات و احساسات سے تشکیل پاتا ہے، سعید خان کے مشائخ مدوحین جو اہلسنت کے سلاسل صوفیہ کے اکابر شمار ہوتے ہیں، ان کا مختصر تعارف حسب ذیل ہے:

- ۱۔ شیخ احمد کھٹو۔ نام شیخ احمد، آباد اجداد دلی کے رہنے والے تھے۔ عابد و زاہد اور شب زندہ دار بزرگ تھے۔ ابتدائی تعلیم دلی میں ہی پائی۔ آپ بابا اسحاق مغربی کے مرید اور خلیفہ تھے۔ سلطان مظفر کی درخواست پر دلی سے گجرات تشریف لائے اور سرکھج میں سکونت اختیار کی۔ یہیں وصال ہوا۔ مزار مرجع خلائق ہے (۴)۔
- ۲۔ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی: ہندوستان میں سلسلہ سہروردیہ کے بانی ہیں۔ بہاء الدین نام، کنیت ابو محمد اور ابو البرکات، ۵۶۶ھ میں آپ کی ولادت کوٹ کروڑ میں ہوئی۔ شیخ شہاب الدین عمر بن محمد سہروردی کے دست حق پرست پر بیعت ہوئے۔ انہی کے حکم پر ملتان تشریف لائے۔ ۶۶۱ھ کو ملتان ہی میں وصال ہوا۔ مزار مرجع خلائق ہے (۵)۔
- ۳۔ حضرت بہاء الدین نقشبند: آپ کی ولادت شہر بخارا سے ایک فرسنگ کے فاصلے پر قصر عارفان میں ۴ محرم ۷۱۸ھ / ۱۳۱۹ء ہوئی۔ آپ امام طریقت و مقتدائے شریعت تھے۔ شجرہ نسب ۲۵ واسطوں سے حضرت علی کرم اللہ وجہہ، سے ملتا ہے۔ آپ ۳ ربیع الاول ۹۱ھ / ۱۳۸۸ء کو واصل بہ حق ہوئے (۶)۔
- ۴۔ حضرت شاہ عالم احمد آبادی: آپ مخدوم جہانیاں جہاں گشت حضرت سید جلال الدین بخاری کے پوتے ہیں۔ آپ کا نام برہان الدین اور لقب قطب عالم ہے۔ گجرات کو مرکز بنایا اور رشد و ہدایت میں مشغول رہے۔ ۸ ذی الحجہ ۸۵۷ھ کو انتقال فرمایا۔ مزار تیوہ میں ہے جو نواحی احمد آباد میں ہے (۷)۔
- ۵۔ حضرت شیخ شہاب عمر سہروردی: ولادت ۵۳۹ھ / ۱۱۳۵ء میں ملتان میں ہوئی۔ اپنے چچا کے علاوہ حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی سے بھی کسب فیض کیا۔ تفسیر، حدیث اور فقہ پر عبور تھا۔ ۶۰۹ھ میں محی الدین ابن عربی سے بغداد میں ملاقات ہوئی۔ ۶۳۲ھ میں وصال ہوا (۸)۔

- ۶۔ حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی: نام عبدالقادر، کنیت سامی ابو محمد، القاب محبوب سبحانی، غوث الاعظم، ۱ رمضان المبارک ۳۷۰ھ / ۱۸ مارچ ۱۰۷۸ء کو جیلان کے ایک قصبے میں ولادت ہوئی۔ ۱۸ سال کی عمر میں حصول علم کے لیے بغداد آئے۔ حضرت شیخ ابوسعید مبارک نخرومی سے فرقہ خلافت ملا۔ ۱۱ ربیع الآخر ۵۶۱ھ / ۱۳ فروری ۱۱۶۶ء کو وصال ہوا اور مدرسہ باب الارح میں مدفون ہوئے (۹)۔
- ۷۔ حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری: خواجہ معین الدین چشتی، سبزی، اجمیری، اسلامی تصوف کی تاریخ میں برگزیدہ ترین بزرگوں میں سے ایک اور ہندوستان میں سلسلہ چشتیہ کے بانی ہیں۔ ۵۳۶ھ / ۱۱۴۱ء میں بھتان میں پیدا ہوئے۔ سلسلہ چشتیہ کے نظریات انہی کے قائم کردہ ہیں۔ آپ کا وصال اجمیر شریف میں ۶۳۳ھ / ۱۲۳۶ء میں ہوا۔ مزار اجمیر شریف، ہندوستان میں مرجع خلائق ہے (۱۰)۔

حواشی:

- ۱۔ سعید خان ملتانی، دیوان سعید خان، بہ کوشش معین نظامی، شعبہ فارسی، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، (۲۰۰۸ء)، ص ۱۰۔
- ۲۔ ایضاً۔
- ۳۔ ایضاً، ص ۱۵۔
- ۴۔ پروفیسر عزیز احمد، برصغیر میں اسلامی کلچر، ترجمہ اردو، ڈاکٹر جمیل جالبی، لاہور، (۱۹۹۰ء)، ص ۵۷۔
- ۵۔ مولانا اعجاز الحق قدوسی، تذکرہ اولیائے پنجاب، کتب خانہ شان اسلام، لاہور۔
- ۶۔ ڈاکٹر عبدالجبار سعید سندھی، پاکستان میں صوفیانہ تحریکیں، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۱۹۹۳ء۔
- ۷۔ عبدالحق محدث دہلوی، ماخباہر الاخبار، علیم اشرف خان، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص ۹۰۔
- ۸۔ ایضاً، ص ۹۰۔
- ۹۔ ڈاکٹر عبدالجبار سعید سندھی، پاکستان میں صوفیانہ تحریکیں، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۱۹۹۳ء۔
- ۱۰۔ اردو دائرہ معارف اسلامیہ، پنجاب یونیورسٹی، ۱۹۷۱ء ج ۷، ص ۸، ۶۲۵۔

University, U.S.A. Along with the research and teaching, Sunil is an active member of the Literary Societies and academic in the field and has published a number of books and research articles.

Key words: Sunil Sharma, Persian lit in South Asian, Persian lit, UK, U.S.A. South Asian Studies, Aligarh Muslim University.

Sanai Ghaznavi; The Founder of Persian Mystic Poetry

Dr. Muhammad Nasir

Ab-ul Majd Majdud Ibn Adam Sanai Ghaznavi, better known as Hakeem Sanai was one of the greatest Persian Sufi Poets, who was born in Ghazna, now in Afghanistan, in 6th century A.H. and died in the same city as well. Some great thoughts have been rendered in his simple sublime and magnificent poetry. He touches social, ethical, moral and psychological issues. He is truly taken as the founding father of Persian Sufi poetry. In this article his great poetical works have been introduced, evaluated and analyzed.

Key words: Classical Persian poetry, Sufi poetry, Hakeem Sanai, His impact and influence.

Saeed Khan Multan and Manaqib-e- Mashaikh

Dr. Shoaib Ahmad

Muhammad Saeed Khan Qurashi, Multani was born in 1413 A.D and grown up in Multan, his native city. He was in the cities of the Countries in search of Tab and knowledge and gathered a great deal of experience.

Saeed is known as an important poet of Shah Jahan and Alamgir Period. His Dewan has been published in 2008 A.D. He is a devotee of Suhrawardi sect and said poem in the praise of that sect.

Key Words: Persian Lit in Sub- Continent, Saeed Multani. The Poets of Multan, Manaqibs.



pension disputes. Some followers and pupils of Mirza Muhammad Hassan Qateel, over there insulted Mirza Ghalib in a poetic sitting and objected his poetry's technically weak points. Whatever is found in Tazkaras, reflect that it was a literary dispute and also had same economical background related to Ghalib's pension issues. In this article, it has been evaluated that, to Ghalib's point of view, some followers & pupils of Qateel who were receiving the Ghalib's pension, brought some uproar and raised the dispute.

Key words: Ghalib Dehalvi, Muhammad Hassan Qateel, Persian Literary criticism, Ghalib's pension.

Arzoo Studies in Iran

Dr. Najam ur Rashid

Sirajuddin Ali Khan Arzu was one of the famous literary figure, Tazkara writer, Dictionary writers, critic & poet of sub-continent. During 12th century A.H. when Iranians started criticizing Indian Persian poets quite baselessly, he stood tall and responded to their criticism. He wrote some important books on criticism e.g. Siraj-e- Munir, Tanbbihul Ghaflin and Dad-e- Sokhan. Perhaps the Iranians didn't like his views in 12th century A.H, but to day's Iranian critics and writers do understand his positive approach and so many books and articles are being written about his life and works. In this article, some literary works about Arzu, written in Iran, have been introduced.

Key words: Literary criticism in Sub-continent, Arzoo, Persian literature in Sub-continent, Tanbbihul - Ghaflin

Sunil Sharma; an Imminent Orientalist

Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Dr. Sunil Sharma is one of the imminent Orientalists of the Sub-continent; who has a big name in the Universities of Europe and America. He born in India and got his Primary and Higher Education in U.K and U.S.A. He has worked as scholar and researcher in the Universities of above named countries and is working as Professor of Persian and eastern Studies in Bostan

A Study of Life and Works of Abdul Hayee Barilvi

Dr. Shehla Noori

Syed Abdul Hayee is one of the famous poets, prose writer and astronomer of the Sub-continent, Barili, India. He has compiled a handsome number of books in Arabic, Urdu and Persian languages.

He has significant place in "Tazkira Nawisi" and his books "Nuzhat ul Khawatar", "Armaghan-e-Ahbab", "Gull-e-Ra'ana" and "Tazkira ul Abrar" are considered as reliable sources. The life and work of the Syed Abdul Hayee has been evaluated in this article.

Key Words: Persian Literature in Sub-continent, Tazkira ul Abrar, Nuzhat ul Khawatar, Armaghan-e-Ahbab.

An Analysis of Kashf ul Mahjoob's Translation by Dr. Siddique Khan Shibli

Dr. Fakhar ul Haq Noori

Kashf ul Mahjoob is an everlasting book of Hazrat Sheikh Makhdoom Ali Bin Usman Hujveri, famous as Data Ganj Bakhsh, which is providing spiritual guidance for less than a thousand years. An aspect of its importance is that it has been translated in several languages of the world. Most of these translations are made in Urdu. Among these the translation by Dr. Muhammad Siddique Khan Shibli is the latest one. Though, this translation is the continuity of good deed, yet in it, instead of trying to fulfill all the requirements of research and translation, Dr. Shibli mostly followed his precursor translator Maulvi Feroz ud Din.

Key words: Kashful Mahjoob, Ali bin Usman, Mysticism in Persian, Sub-continent, Mysticism

A Review of dispute between Ghalib and lovers of Qateel

Dr. Muhammad Saleem Mazhar

Mirza Asadullah Khan Ghalib and Mirza Muhammad Hassan Qateel are the prominent poets of sub continent. Ghalib travelled to Calcutta, the famous city in order to solve his

Life and Works of Warasta

Dr. Anjum Tahira

Sialkoti Mal popularly known as Warasta, was one of the most important literary figures of the later Mughal period. He was a scholar, linguistic, grammarian, lexicographer, commentator and writer of high order. Warasta's special field was Persian lexicography in which he had no parallel. In criticism the permanency of Warasta was generally accepted. In fact he was a critic of critics.

A Study of Persian Na'at in Sind

Uzma Zareen Nazia

Na'at the admire of the Holy Prophet Muhammad (PBUH) is considered as an important genre of the poetry in Iran, Sub-continent and all over the Muslim world.

Almost all the Persian poets has compiled Na'at and manqabat and those in less number of Dewan which has not this genre.

In this article the development of Persian Na'at in Sind Province has been Studied.

Key words: Persian Literature in Sind, Na'at Goi in Sub-continent, Persian Literature in Pakistan

Life & Works of Muhammad Hassan Qateel, Persian Poet & writer

Dr. Zahida Parveen

Muhammad Hassan Qateel was a writer, poet, grammarian & linguist of 19th century A.D of sub-continent. He was born in a Hindu family but later accepted Islam. He was a wonderful poet & he wrote number of books as well. He followed the style of Rumi, Sa'adi, Amir Khosrow, Hafiz & Saeb. Some of his pupils had literary conflicts with Mriza Ghalib. In this article his life & works have been briefly introduced.

Key words: Muhammad Hassan Qateel, Ghalib Dehalvi, Ghazal, Mathnavi, Qasida, Grammer, Linguistics, Sub-continent.

Sohni Mahinwal and its Persian Poets

Dr. Muhammad Sabir

The Indo- Pakistan sub-continent is the land of love and peace. Thousands of love stories have been written over here which hold significant place in world literature. The Persian story telling commenced in sub- continent during Saltanat period and still goes on and has been deeply influenced by Iranian Islamic culture, Love stories and mythologies. Sab- continent's stories of Sohni & Mahinwal is one of those famous and well known stories. Quite a few poets have namated this love story in Persian.

Key words: Sohni & Mahinwal, Persian love stories, sub-continent.

Khalili & Sanie

Dr. Muhammad Afzal Zahid

Khalil Ullah Khalili is a writer and poet of the contemporary Afghansistan. He has addressed the political and social problems of Afghanistan and the Muslim world in prose and poetry. Along with social and love poetry he compiled the topic of mysticism also. Khalili was a devotee of the great Mystic "Sanai" and quoted him in many places in his poems. This article gives the details of these two great poets relations.

Keywords: Khalili, Sanai, Persian mystics.

An Analysis of the Manuscript on Mystism by Sujan Rai

Dr. Razia Sultana

"Estelahat-e- Sofia" by Sajan Rae is a manuscript of 17th Century in the "Azar Collection" Central Library, University of the Punjab, Lahore.

Sajan Rae was Librarians and writer of Aurangzeb and Dara Shakoh period.

The book in edition terminologies of mystsim has the terms regarding love and words particularty usud in poetry and writings of Sub-continent only.

Key words: Sajan Rae, Persian Lit. in Mughal period, "Khalasa-ul Tawarikh".

A Critical analysis of "Sunblistan-e- Tafta" and " Boostan-e- Saadi"

Dr. Muhammad Iqbal Saqib

Munshi Har Gopal Tafta, the poet of "Sunblistan" and an inhabitant of Sikandar Abad, was a pupil and close friend of Ghalib Dehlavi. He used to write Persian verses and rarely in Urdu. According to the author of "Subh-e-Gulshan" Tafta wrote five Dewans and every Dewan consists of nearly thirteen thousand verses.

Sunblistan, apart from preface, has thirteen chapters as under:

On Piety; on Elegance; on Jealousy; on Condemnation of Devil; on Poetry; on Truth fullness; on Treachery of Woman; on Condemnation of Meanness; on Passionate love; on Death; on Revenge; on the Author and the End of Book.

In this article "Sunblistan" and "Boostan" have been critically examined and analysed with special reference to:

- (a) Poetic style of Tafta and Saadi.
- (b) Ethical ideas of both the poets.

Keywords: Sunblistan, Tafta, Boostan, Saadi, Critical.

Role of Irania and Central Asian Prose writers in the Ghazavids in Sub-continent

Dr. Sofia Sabir/Dr. Muhammad Farid

Soboktagin was the founder of Ghaznavids empire During his reign, Kabul and Peshawar were included in his empire. Mahammud Ghaznavi followed the foot steps of his father and fought against Indian Raja and included many parts of sub-continent to his empire and declared Lahore as his eastern Capital. Mahammud always accompanied by poets, literary figures & Scholars. So Ghaznavids capital became the centre of culture & literature. In this article the life, works and impact of poets have been analyzed.

Key words: Ghaznavids, Mystics, Scholars, Sub-continent, Persian

Mathnavi *Nale-ye Ney* by Ghazi al-Din Nizam

Moeen Nizami and Uzma Aziz Khan

Imad al- Mulk Nawwab Ghazi al- Din Khan Nizam (d.1795) was one of the most prominent political, literary and cultural figures of the later Mughal period in the Indo- Pakistan sub-continent. He was the chief minister at the Mughal court, poet of different languages, Persian writer, calligrapher and a born statesman. Some of his works have been published and translated into Urdu. The mathnavi *Nale-ye Ney* is one of his neglected works. This short and valuable Persian mathnavi contains 418 verses and follows the rich tradition of Rumi's *Mathnavi*. Thematically it is a mystic poetry, all praise for the Divine love. It reflects the deep longing of the poet for the company of this shaikh, Khwaja Fakhr al-Din Chishti Nizami of Delhi (d.1784). The edited text of this important mathnavi, based on a rare manuscript, is being published here for the first time.

Key words: Ghazi al-Din Nizam, Khwaja Fakhr al-Din Dehlavi, influence of Rumi's *Mathnavi* in the sub-continent, Persian mathnavis in the sub-continent, Chishtis and Persian literature.

A Brief View of the Life & Works of Raja Anwar

Dr. Muhammad Saleem Mazhar / Dr. Muhammad Nasir

Raja Anwar is a well known in academic, literary and political circles of Pakistan. He actually appeared on political horizon of Pakistan in 1960s and soon won the repute of an ideologist student leader and the follower of Karl Marx. He published some literary works in 1970s and came under focus of serious literary critics and actually won their admiration. In this article, his brief life sketch and works have been introduced.

Key words: Raja Anwar, Urdu & English writer, Life sketch, Works, Introduction.

Abstracts of the Persian & Urdu Articles

Dr. Muhammad Iqbal Shahid*

Glimps of Kekhusrow in the Stories

Dr. Hassan Akbari/ Dr. Abdul Karim Jurdat

Kekhusrow was the famous and biggest king of Kayaman dynasty. Glory of Kayaman dynasty begins from kin Faridun and Kekbad and Seyawash and Kekhusrow are the last kings of this domain.

About the Personality of the Kekhusrow there are so many myths, about this matter in this article the both Shades are evaluated.

Key words: Kayaman dynasty Faridun, king Kekhusrow, myths of Iran

4. Khasta, Hargopal Kaul, Pandit, *Guldasta-i-Kashmir*, vol. II, Ariya Press Lahore, 1883, P.116.
5. Muhib-ul-Hasan, Professor, *Kashmir Under the Sultans*, National Book Foundation, Islamabad, 1990, P. 12.
6. Bazaz, Prem Nath, *Inside Kashmir*, The Kashmir Publishing Company, Srinagr, 1941, P. 18.
7. Bazaz, Prem Nath, *The Struggle For Freedom In Kashmir*, Kashmir Publishing Company, New Delhi, 1954, P. 99.
8. IBID.
9. Sufi, G. M.D., Dr., *Kasheer*, Vol. II, University of the Punjab, Lahore, 1948, P. 357.
10. Bazaz, Prem Nath, *The Struggle for Freedom In Kashmir*, Kashmir Publishing Company, New Delhi, 1954, P.98.
11. Sufi, G. M.D., Dr. *Kasheer*, Vol. I, University of the Punjab, Lahore, 1948, P. 273.
12. Bazaz, Prem Nath, *Inside Kashmir*, The Kashmir Publishing Company Srinagr, 1941, P.22.
13. Khan, M. Ishaq, *History of Srinagr*, Amir Publications, Srinagr, 1978, P.120.
14. Iqbal, S.M., *The Culture of Kashmir*, Wahid Publications, Karachi, 1991, P.173.
15. Sufi, G.M.D. Dr., *Kasheer*, Vol. II, University of the Punjab, Lahore, 1948, P.487.
16. Biscoe, Tyndale, *Kashmir In Sun Light and Shade*, London, 1922, P.260.
17. Lawrence, Walter, Sir, *The Valley of Kashmir*, Oxford University Press, London, 1895, P.454.

of "Bahar-i-Tavil" and Pandit Raj Kak Dar's "Farrukh" held high esteem in Sikh period.

The two Anglo-Sikh wars led to the final extinction of Sikh sovereignty in the Punjab and Kashmir and by virtue of the Treaty of Amritsar, the British sold the valley of Kashmir to Dogra Maharaja Gulab Singh. Thus he laid the foundation of the modern Jammu and Kashmir. Persian remained the official language of Kashmir till 1907, whereas, Dogra rule lasted in Kashmir till 1947. After 1907, the official language Persian was replaced by Urdu. Yet the first two Dogra rulers Gulab Singh and Ranbir Singh made efforts to promote Persian language in Kashmir. The governor of Kashmir Kripa Ram wrote a book about the life of Maharaja Gulab Singh in Persian language entitled, "Gulab Nama" (15). This book could rank, though not with Wassaf and Zuhuri, but with any really fine piece of Persian literature. Maharaja Ranbir Singh, who was patron of learning and literature. He established a school in Kashmir in 1874, where the medium of instruction was only Persian(16). Pir Hasan Shah was the well-known literary personality of the Dogra period. He wrote three ponderous volumes on the history of Kashmir in the Persian language entitled, "Gulistan-i-Akhlaq, Kharita-i-Asrar and Ijaz-i-Ghariba(17). This work is preserved in Khanqah-i-Mualla, Srinagr. Persian was also taught in Makhtabs and Patshalas of Kashmir, where both Hindus and Muslims showed a keen interest in learning this language.

Thus Persian remained at least five centuries the official language of Kashmir. During these centuries, Persian language not only transformed the Kashmiri culture but also the Kashmiri literature to the Pattern of Iranian culture and literature.

REFERENCES:

1. Grierson, G.A., *Linguistic Survey of India*, (Vol. VIII), Low Price Publications, Delhi, 1905, P.241.
2. Muhib-ul-Hasan, Professor, *Kashmir Under the Sultans*, National Book Foundation, Islamabad, 1990, P.86.
3. Sufi, G.M.D., Dr., *Kasheer*, Vol. I, University of the Punjab, Lahore, 1948, P.150.

poet who composed in Persian language during Moghul period was Mulla Muhammad Tahir Ghani. In the whole history of Persian literature, probably he was alone in not having composed a Qasida in praise of any human being (11). He composed no less than 20,000 verses. Persian poetry found another home in Kashmir during his time.

After the decline of the Moghals, Kashmir remained a dependency of Kabul rulers more than a half century. The Afghan rule is the darkest period in the history of Kashmir. The rulers of Kabul were great despots and they ruled all the parts of their kingdom ruthlessly and with an iron hand. But on the other hand, Persian poetry and literature promoted too in this era. A prominent Hindu Poet, Munshi Bhawani Das Kachru, who was associated with the court of Abdulla Khan alokzai, highly regarded for his new style of Bahr-i-Tawil in Persian language (12). Khawaja Azam was considered a scholar and a saint of his day. He wrote a book of history in Persian language entitled, "Tarikh-i-Kashmir Azami" (13). An Urdu translation of this work was lithographed by Munshi Ashraf Ali in 1846. The remarkable poet of Afghan period was Mulla Hamidulla. He wrote a long poem Chai-nama in reply to the famous poet Zuhuri's Saqi-nama(14). Zuhuri's poem was in praise of wine and Mulla's response, went on admiring tea. Sukh Jiwanmal, the ruler of Afghan dynasty was fond of Persian poetry. He had gathered several prominent poets of his age, among them were Mulla Rafi, Mulla Lal, Mulla Taufiq, Mirza Jan, Salic and Shahadbi etc. During more than a half century of Afghan rule, the rulers focused no more of cutting off heads than plucking a flower.

After the decline of Afghan rule, Kashmir was annexed by the most able Sikh ruler of Punjab, Ranjit Singh. Sikh rule also proved to be oppressive. This rule lasted for only twenty seven years, during this period ten governors administered Kashmir one after another. During the Sikh rule, official language of Kashmir was Persian. Therefore, many Pandits also wrote in Persian language. They composed verses in Persian. Pandit Taba Ram Turki Betab was prominent figure of Sikh reign, whose Jung Nama stood at Par with Shah Nama of Firdusi. Moreover, Munshi Bhavani Das kachru Nikku's original style

in Persian entitled "Tashrih" and dedicated to the grand child of Amir Timur (5). The Chak rulers, who succeeded the Shahmiris, also were great lovers of Persian language and literature.

Sultan Hasan Shah Chak showed favours to the poets and himself also composed verses in Persian. He also wrote a book in Persian language entitled "Persian and Zaban-a-Hindustani"(6). The famous ruler of Chak dynasty, Yusuf Shah Chak had a talent and taste for Persian poetry besides music. After the decline of Chak rulers, the Moghal emperors remained in power in Kashmir. During Moghal dynasty, Persian language and literature promoted on the large scale in the valley.

The most distinguished thinker of the Moghal period who personified the spirit of Kashmiri culture in Persian literature was Mulla Mohsin Fani, who wrote an important book, "Dabistan-i-Mazahib" in 1645. It consisted of twelve parts (7). He has left behind a collection of poems in Persian language. A manuscript copy of the Divan-i-Muhsin Fani is also available in the Punjab University Library. Some biographies have written during the Moghal period in Persian language. Among them are Tazkara-i-Murshadin by Kh. Miram Bazaz in 1575, Asrarul-Abrar by Baba Daud Mushakani in 1653 and Shaura-i-Kashmir by Mulla Zihni in 1655(8). The emperor Akbar in 1596 ordered Jamal-ud-Din Anju to compile the Persian Lexicon afterwards known as the Farhang-i-Jahangiri. This work took twelve years for completion in Jahangir's reign. The daughter of emperor Auranzeb Alamgir, Zibun Nisa Begum, translated the gigantic Arabic Tafsir-i-Kabir into Persian language and named it after her patroness, the Zib-ul-Tafsir(9). The Moghal period in Kashmir was favourable for the promotion of Persian literature.

One of the most important figures of Moghal period was Mirza Akmal-ud-Din Kamil, whose prodigious work "Bahar-ul-Urfan" was written in reply to that of Maulana Jalal-ud-Din Rumi. This work was in four volumes and comprised 80,000 verses (10). The best Persian poetry was produced in Kashmir during Moghal era. A good number of Persian poets who came to prominence during this age were: Zafar Khan Ahsan, Mulla Mohsin Fani, Nazir Nishepuri, Ashraf, Tayib, Mazhari, Sarfi, Salim, Fitrat, Najmi, Sati, Yakta and Ghani etc. The greatest

Kashmir, where the world ends and paradise begins, is a land of lofty mountains, snow clad peaks, wonderful water falls, astonishing lakes, capturing flowers and natural beauty. Historically, it was free and its kings ruled over large parts of India and Afghanistan. It was ruled atleast five thousand years under Hindus, Buddhists, Muslim Shahmiri Sultans, Mughal emperors, Afghan, Sikh and Dogra rulers. During Hindu period from (2180B.C. to 1320AD), Kashmir remained the seat of Sanskrit learning and master pieces of history, poetry, romance, fable and philosophy issued from this paradise (1). Sanskrit was also the official language of Kashmir during this era.

With the coming of the Muslim preachers and scholars from Iran and central Asia, Islamic influence penetrated deep into the valley. The cultural, political and religious relations among Kashmir, central Asia and Iran are very old. As a result of the establishment of all relations with Iran and central Asia, the Persian language and literature spread rapidly in Kashmir. The religious and official language during Hindu period in Kashmir was Sanskrit, but it was replaced by Persian from the times of Sultan Sikandar (1389 to 1413 A.D.) (2). Persian continued to remain the official language of Kashmir till 1907, when it was replaced by Urdu.

Sultan Zain-ul-Abidin had a greater contribution towards the spread and development of Persian language and literature. The popular ruler of Kashmir made Persian, the state language. Though his mother tongue was Kashmiri, yet he specialized in Persian language. He was also well versed in Persian prose and poetry and versified under the pen-name of Qutb. He himself wrote two books in Persian language entitled "Shikayat" and "Composition and Preparation of explosives" (3). Learning and literature was greatly promoted by this famous king. A galaxy of poets, writers and scholars were among his courtiers. Mulla Ahmad Kashmiri was a profound scholar, a distinguished poet and an excellent historian of Zain-ul-Abidin's reign. He translated "Mahabharata" and "Rajatarangni" into Persian language by the command of the Sultan (4). The books in Persian language on medicine were also written under the personal care of Sultan Abidin. Mansur-bin-Ahmad wrote a book in Persian entitled "Kifayatul Mujahideh" on medicine and dedicated it to the Sultan. Another book on medicine wrote

Promotion of Persian Literature in Kashmir

Dr. Kh. Zahid Aziz
Assistant Professor,
Dept. of Kashmiryat, Punjab University, Lahore

Abstract:

The cultural relations between Kashmir and central Asia are very old. The advancement of Islam in Kashmir after the 14th century is related to the missionary activities of a group of accomplished mystics of Iran and central Asia. These missionaries not only propagated their religion but also introduced Persian arts, crafts, language and literature in Kashmir. These efforts made the Persian, official language of Kashmir till 1907, when it was replaced by Urdu.

Key Words: Persian, literary works, Kashmir.

References:

- Dehvi, Zaheel (2007). *Dastan-e-Ghadar*, Sang-e-Miel Publications, Lahore.
1. Faqir, Dr. Faqir Muhammad (1994). *Bakamal Dervish*, Abbasi Publication Gujranwala.
 2. Farooqi, Prof. Tahir (1978). *Seerat-e-Iqbal*, Qaumi Kutab Khana, Lahore.
 3. Ferman, Prof. Muhammad (1984). *Iqbal ore Tasav'vuf*, Bazm-e-Iqbal, Lahore.
 4. Hassan, Dr. Zafar (2003). *Sir Syed ore hali ka Nazriyah* Fitrat Institute of Islamic Culture, 2 Club Road Lahore.
 5. <http://en.wikipedia.org/wicki/indian-subcontinent>
 6. Hussain, Dr. Ghulam (ed)(2003). *Musad' das-e-hali*, Bazm-e-Iqbal, 2 Club Road Lahore.
 7. Hussain, M. Hadi (1970). *Syed Ahmad Khan*, Institute of Islamic Culture, 2 Club Road Lahore.
 8. Javed, Prof. Iqbal. "Professor Sufi Mahboob illahi Ki Yad Main". Maihak 1977, Government College, Gujranwala.
 9. Marx & Engles (1970). *The Frist Indian Was of independence*, Progress Publishers Moscow.
 10. Maudoodi, Maulana Sayyid Abul'Ala. (1998). *Tanqihat*, Islamic Publications, Lahore.
 11. Mir, Prof. Waris, Daily Jang , March 20, 1986
 12. Mujeeb, M (1967). *The Indian Muslims*, "Sufis and Sufism".
 13. Rizvi, S.A.A (1987). *The Wonder that was Indian 1200 - 1700*, Vol. II, Sidwick & Jackson, London.
 14. Tamimi, Prof. Dr. Muhammad Jahangir (2008). *Zawal Say Iqbal Tak*, Abassi Publication Lahore.
 15. Tamimi, Prof. Dr. Muhammad Jahangir (2010). *Iqbal Sahib-e-Hal*, Tarteer Publishers, Faisalabad.
 16. Wilder, W. John (tr.) (2006). *Selected Essay by Sir Sayyid Ahmad Khan*, Sang-e-Miel Publications, Lahore.

with the same blessing of seeing the Holy Prophet (SAW) with awoken eyes. Thus Iqbal came to the conclusion:

"بہ مصطفیٰ برسائے خویش را کہ دین ہمہ اوست"

Conclusion:

Sufis played a significant role in propagation and preaching of Islam in the South Asia. When they came here they considered it their religious obligation to convert infidels into Muslims. It is due to their sincere efforts and their excellent character as a role model that today we see hundreds of million Muslims in this area. Then there came a period in the history of Muslim rule in the subcontinent when the nobels and the people belonging to the upper class of the society fell in evil ways socially and morally. Most of their time was spent in the wine, dance and music parties. They forgot their religious and moral obligations. Thus they met their religious, political, social and economic downfall. At this disappointing situation resulted in losing their government, again Sufis came out and played a different role of waking Ummah from profound slumber and setting them to their right way. Allama Muhammad Iqbal (RA) was the leader this lot of Sufis who not only took them out of that dark circumstances, prepare them to coop with the situation, turned aimlessly roaming minority into a grand nation and provided the foundations for their independent country.

Notes:

1. There is a difference between mysticism and Tasav'vuf. Professor Latif Ullah has very diligently pointed out this difference in *Tasav'vuf ore Sir'riyat* (2005) and has refuted the idea that Islamic Tasav'vuf is a continuation of Greek, Christian and Hindi mysticism.
2. 'Abbasi Khalifah ; Haroon ur Rashid invited Imam Malik (RA) to come to Iraq to give the education of *Hadith* there. He tried to tempt Imam Sahib (RA) saying that the mornings of Iraq were charmingly glittering which had no parallel in the world for water of life drop from its grapes. Butt Imam Sahib (RA) preffered to kiss the soil of Yathrab.

In his Persian poems like and he emphasizes that character building is possible only in following the Holy Prophet (SAW). He very pathetically advises the Muslims:

(You are the buds of the garden of Mustafa (SAW) therefore blossom into flowers with the pleasant breeze of spring. You should try to achieve colours and fragrance from the spring of Mustafa (SAW) and follow his (SAW) amiable manners. He stresses in the words of Rumi, "Do not sever yourself with the last prophet of God due to the confidence on your own abilities and speed). He was confident that Character building of the Muslim as a nation was not possible for the contemporary system of education; therefore his (SAW) *shari'at* is a gift of God for us:

Iqbal's Profound Devotion for the Holy Prophet (SAW)

In reply to the letter of Niyaz ud Din, Iqbal writes on January 14, 1922:

"It is my belief that the Holy Prophet (SAW) is still alive and the people of this era may also be blessed by his (SAW) company as his companions (RA) had been in pervious era" (1996: 60).

Now the question arises here whether it was Iqbal's own personal experience or there was such a concrete model before him that led him to such a firm belief. However, in both the cases the strong precepts of his great grand spiritual guide; Hazrat Khawaja Muhammad 'Umar Abbasi (RA) (d. 1891) and his guide Hazrat Sakhi Ahmad Yar Abbasi Qadri (RA) (d. 1855) were before him (Nadeem, 1996: 255-256 & 319). Hazrat Sakhi Ahmad Yar (RA) when took the oath of allegiance to his spiritual guide; Hazrat Maulana Noor Ahmad Qadri (RA), he expressed his desire of seeing the Holy Prophet with awaken eyes. Hazrat Noor Ahmad (RA) told him about the arduous hardships to achieve this state of piety that led to the destination. However, Sakhi Sahib was determinatively resolved (for details see *ibid*). Therefore, after several years of crushing exercises he was able to gain his wish. In the same way after passing through the similar heartbreaking difficulties Hazrat Khawaja Muhmmad 'Umar (RA) was also rewarded

(I am tied with the string of his (SAW) love, therefore I cannot leave his sanctuary).

(The sole objective of my life is to kiss the soil of Yathrab and my nights in this holy city are better than the mornings of Iraq²).

(His (SAW) love has kindled the flames of fire in me therefore I am unconcerned (of other obligations) for my 'being' has been burnt in his (SAW) love).

(As you (SAW) have bestowed Bosairi (RA) with your coverlet, please, bestow me with the harp of Salma).

(My life is devoid of all other loves except your (SAW), I may express my desire if you permit).

(As you (SAW) accomplished the desire of all others with your blessing, except my entreat that I wish to die in Hijaz).

(Although my present is unvirtuous and impious yet my future (life after death) will be virtuous and sanctified if I rise from your door on the Day of Judgment).

There are numerous examples of his love for the Holy Prophet (SAW) in his Urdu poetry also:

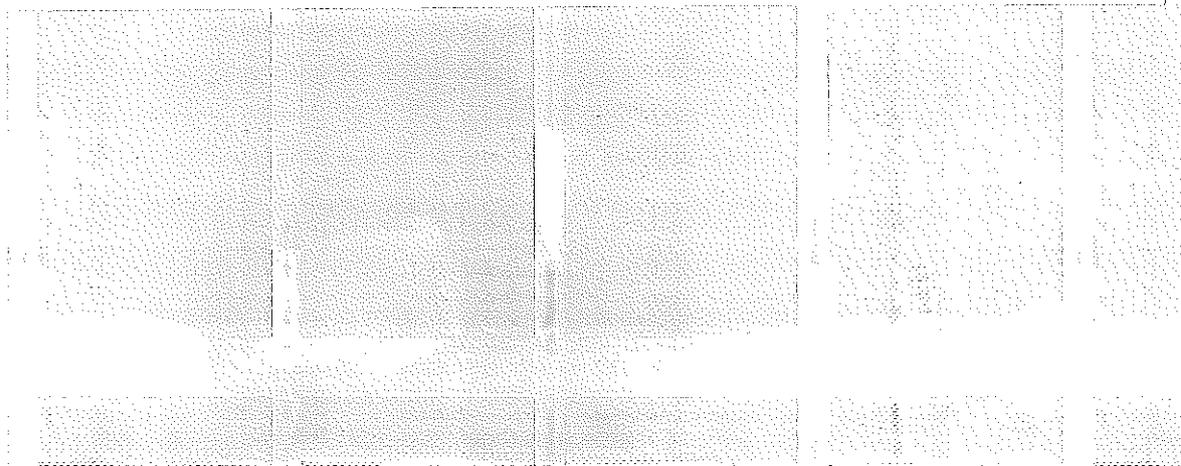
The faithfulness with the Holy Prophet (SAW) is the destination of humanity.

Various dimensions of Tasav'vuf are the different shades of the attributes of his (SAW) personality:

Love of the Holy Prophet (SAW) as a remedy of all the diseases of Muslim Society

Arrival of the English in South Asian subcontinent sowed the seeds of materialism in the subcontinent that accelerated the destruction and subversion of the contemporary society. Allama Iqbal had minutely observed the false effulgence of the English society and he was disgusted with it although it was rapidly influencing the modern Muslim youth. The remedy of this disease to him was the returning to Din which to him was the love of the Holy Prophet (SAW). Therefore he teaches the same lesson to the nation also:

(Revive your avowal with Mustafa (SAW)).



19. Hazrat Khawaja Abu Bakr Maqtool (RA)
20. Hazrat Abu Dawood (RA)
21. Hazrat Sayyid Shah Sulaiman (RA)
22. Hazrat Hafz Abu Bakr (RA)
23. Hazrat Qurshi Al-Hassan (RA)
24. Hazrat Abdur Raz'zaq (RA)
25. Hazrat Sayyid Abdul Qadir Jilani (RA) (Baghdad Sharif)
26. Hazrat Shaikh Abu Saeed (RA)
27. Hazrat Shaikh Abul Hassan Hankari (RA)
28. Hazrat Abul Farah Tartoosi (RA)
29. Hazrat Abdul Wahid (RA)
30. Hazrat Shaikh Abu Bakr Shibli (RA) (Baghbad Sharif)
31. Hazrat Junaid Baghdadi (RA) (Baghbad Sharif)
32. Hazrat Sir'ri Saqti (RA) (Baghbad Sharif)
33. Hazrat Ma'roof Karkhi (RA) (Baghbad Sharif)
34. Hazrat Abu Dawood Tai (RA)
35. Hazrat Habib 'Ajmi (RA)
36. Hazrat Hassan Basri (RA) (Basrah)
37. Hazrat 'Ali (RA) (Najaf-e-Ashraf)
38. Hazrat Muhammad (SAW) (Madina Munav'var Sharif).

Nucleus of Iqbal's Sufism:

Iqbal does not believe in the apparent guise of tasav'vuf as wearing of sufi cloak of woolen garbage etc. The nucleus of his tasav'vuf is the love of the Holy Prophet (SAW). He considers the love of the Holy Prophet is the spirit of Sufism which is a "پہ مصطفیٰ پر سیاں خویش را کہ دین ہمہ اوست" purer form of *Din*. To him the acme of *Din* is the access to the Holy Prophet:

(Access thyself to the Holy Prophet (SAW); he is the perfect *Din* in himself).

Here is the list of the spiritual line of Iqbal:

1. Hazrat Allama Muhammad Iqbal (RA) (buried near Badshahi Mosque, Lahore)
2. Shaikh Noor Muhammad (RA) (the father of Iqbal) (Imam Sahib Sialkot)
3. Sa'ien Abdul'lah Shah Qadri (RA) (Adda Pasroorian, Sialkot)
4. Hazrat Khawaja Muhammad 'Umar Abbasi (RA) (Bazar Kharadan, Gujranwala)
5. Hazrat Sakhi Ahmad Yar Abbasi (RA) (Pirokot, Gujranwala Distt)
6. Hazrat Maulana Noor Muhammad (RA) (Khiyali Gate, Gujranwala)
7. Hazrat Shah Muhammad Faiz (RA) (Khiyali Ga'on, Gujranwala)
8. Hazrat Sher Muhammad Ghazi (RA) (Khiyali Ga'on, Gujranwala)
9. Hazrat Shah Abdur Rehman (RA) (Khiyali Gate, Gujranwala)
10. Hazrat Shah Abdul Karim (RA) (Khiyali Gate, Gujranwala)
11. Hazrat Shah Jamal Noori (RA) (Khiyali Gate, Gujranwala)
12. Hazrat Abu Saeed Qadri (RA) (Daramkot, Amritsar distt, India)
13. Hazrat Mian Mir Qadri (RA) Upper Mall, Mian Mir Colony, Lahore
14. Hazrat Khizar Abdal Biyabani (RA) (Peninsula of River Sindh, Sakh'khar Rohri)
15. Hazrat Sayyid Ahmad Farrukh Laqa (RA)
16. Hazrat Sayyid Abid Kabeer (RA)
17. Hazrat Abul Qasim (RA)
18. Hazrat Moosa Halbi (RA)

spiritual successor of a saint Hazrat Khawaja 'Umer Bukhsh Qadri. Shaikh Noor Muhammad, the father of Iqbal used to take Hazrat Khawaja 'Umar Bukhsh Qadri to Sialkot in the month of Mohar'ram and himself paid visits in his honour in Gujranwala occasionally" (*Daily Jang*, March 20, 1986).

Baba-e-Punjabi (father of Punjabi) writes:

Hazrat Allama Iqbal paid regular visits to the shrine of Hazrat Khawaja Muhammad 'Umar Abbasi Qadri (R.A.) (situated in Bazar Kharadan, Gujranwala). Due to adoration and devotion he used to put off his shoes and paid a visit to the shrine bare-footed and sometimes spent whole night there" (Faqir, 1994: 4).

Prof. Iqbal Javed has related in his article "Professor Sufi Mehboob Ilahi ki Yad Main": "Hazrat Khawaja Muhammad 'Umar Bukhsh Qadri caused young Iqbal to recite "*Bis'm-illah*" and put his spittle on Iqbal's lips. Consequently the young Iqbal grew into *Hakim ul Ummat*". (Mai'hak, 1977).

Dr. Nazeer Sufi also confirms this incident saying:

"The actual incident is that when Allama Iqbal was four years old, Hazrat Khawaja Muhammad 'Umar Bukhsh came to Sialkot to meet his spiritual disciple Saien 'Abdul'ah Shah Qadri, Mianji (the father of Iqbal) invited his spiritual grand guide to dinner and presented Iqbal through his spiritual guide in his honour to cause to recite *Bis'm illah*. On this he smiled and put his spittle on his lips and caused him to recite *Bis'm illah*. It was the auspicious attention of these two saints as well as prayers of his father that made him *Hakeem ul Um'mat*.

First of all Sayyid Sulaiman Nadvi and Prof Tahir Farooqi discovered this fact. Prof. Farooqi writes:

“For a long time nobody knew whether Iqbal was attached to a Sufi order or not. Generally it was considered that he had no such attachment. However, Amir-e-Mil’lat Pir Jama’at Ali Shah Mohad’dis ‘Ali Puri (who himself was an exalted saint of Naqshbandiyah order) disclosed this secret in 1935 AD saying; “Iqbal confidentially told me that he had taken the oath of spiritual allegiance to his father” (1978: 120-121).

Iqbal confirms it in his poetry also:

(Since I have learnt your name (SAW) from my father, the flames of yearning are lighted in my heart.)(*Israr-o-Ramuz*).

Prof. Farooqi further says:

“A dervish, lost in divine meditations used to visit Iqbal’s father. He (Iqbal’s father) had taken oath of allegiance to the same dervish” (*Ibid*).

In *Makateeb-e- Iqbal*, letter No. 35 is addressed to Maulana Sulaiman Nadvi where in Iqbal writes: “...Same is true about Qadriyah order in which I also have taken the oath of allegiance”. When as Maulana Nadvi say: If Iqbal had not carried conviction in exalted great personalities of Tasav’vuf how he would be so much attached to Maulana Rum. He had taken the oath of allegiance in Qadriyah order” (Ferman, 1984: 33). Dr Nazeer Sufi, the real nephew of Allama Iqbal states:

“Shaikh Noor Muhammad known as Mianji Nathu was the spiritual disciple of Sain Abdul’lah Shah Qadri, a saint of Sialkot who was lost in divine meditation” (1981).

Professor Waris Mir also confirms the same thing:

“The father of the poet of East; Allama Iqbal was attached to Qadriyah order. His spiritual guide Hazrat Abdul’lah Shah Qadri was the

through his poetry and lectures guided the Muslims of the sub-continent to bright future and prosperity. He worked hard to educate Muslim community of the sub-continent and thus changed a distressed and deprived vulnerable minority into a nation. Iqbal clutches the hand of human beings from the first ray of their consciousness and through the passage of enlightenment takes them to the highest stage. His poems like "Mak'ra ore Mak'khi", "Aik Pahar ore Gilaih'ri", "Aik Ga'e ore Bak'ri", "Bach'chay ki Do'a", "Hamdardi", "Mann Ka Khawab" and "Parinday ki Faryad" etc are written for the young ones in which he imparted high moral lesson in allegorical style. Alongside he continues the tradition of admonitory poets like Hali, to awake the nation from deep slumber while on the other hand it is the continuation of Sufi tradition of Hal'laj, At'tar, Rumi, Jami and Bedil. Following Hali he tries to motivate the dormant potential of the nation by showing them the glory of their past and advising them to follow the examples of their ancestors. Simultaneously he revives the traditions of exalted Sufis who whenever needed come out of their shrines and follow the tradition of Shab'biri (*res'm-e-Shab'biri*).

Although Iqbal's personality is multi-dimensional and he has showed his excellence in many fields like philosophy, poetry and politics, but basically he was a Sufi and all other characteristics of his personality are the petals of the flower of his Sufism.

Tas'savuf of Iqbal:

Prof. Dr. Muhammad Jahangir Tamimi writes in *Zawal Say Iqbal Tak*:

"Perhaps it will be surprising for some people but it is a fact that Iqbal had taken a systematic oath of allegiance in Qadriyah order and there is no ambiguity in it that Shaikh Noor Muhammad the father of Iqbal had also taken the oath of Allegiance in the same Qadriyah order and he was an authorized *Khali'fah* (spiritual successor) of this order" (2008: 220).

and set them to the path of hope and bright future. Well known poets and litterateurs like Hali are among them. Maulana Altaf Hussain Hali wrote a great poem like "Mad'do Jaz'r-e-Islam" on the request of Sir Syed Ahmed Khan in which he very pathetically portrayed the picture of adverse circumstances of the Muslims and also showed them the picture of their glorious past with assurance that if they would mend their ways they would again become successful and a leading nation. Dr. Ghulam Hussain Zulfiqar writes that this poem "kept the contemporary Muslim awoke for one hundred years" (Hussain, 2003: 6). Even Sir Syed Ahmad Khan comments on the significance of the poem that if God will ask him what he has brought as good deeds, he will reply that he caused Haly to write this excellent poem. In prose the writers like Deputy Nazir Ahmad tried to perform the same job. He very minutely observed moral and social weaknesses of the contemporary Muslim society which not only hindered their progress but also led them to destitute and disappointment. Therefore in his novels; *Mir'at al 'Uroos*, *Binat un Na'sh*, *Ibn-al-Waqt* and *Taubatun Nasooh*, along with pointing out these weaknesses, he has given a mature, intelligent and sagacious point of view to help them come out of disappointment and follow the path of progression and success.

This is the historical, social, moral and religions background and these are the circumstances in which there appeared the most required personality like Allama Muhammad Iqbal.

Allama Muhammad Iqbal:

Allama Iqbal was bon in 1877 AD in Sialkot. He did his Matriculation from Scotch Mission High School, Sialkot. Then he was sent to Scotch Mission College, Sialkot and he did his F.A in 1895. Later he was admitted in Government College, Lahore and did his B.A with distinction. Then after doing his M.A. in Philosophy he qualified as a barrister in 1908 from Lincoln's Inn.

There are many dimensions of Iqbal's personality. He was a great philosopher, an excellent poet and the best politician of his age. He not only presented the idea of Pakistan but gave its founder on the one hand and on the other hand by his views

that the solution to Indian Muslims' ailment lay in the areas of 'education and Westernization Muslim youth should enter the new educational institutions which were rising on every side. They should learn English" (*Ibid*: 16). To realize his conviction, he set up a large number of organizations and societies which contributed to the speedy reawakening of the Muslims of India which resulted in resurgence of Muslim nationhood through length and breath of Indian sub-continent. He founded the following organizations which stood testimony to his unflinching dedication to the cause of Indian Muslims:

1. Scientific Society (1864);
2. British India Association (1866);
3. A Committee for the better Diffusion and Advancement of Learning Among the Mohammadans of India;
4. Inaugurated the M.A.O. School Aligarh (May 24, 1875) which upgraded to college after two years;
5. Mohammadan Civil Service Fund Association (1883);
6. All-India Mohammadan Educational Conference (1886);
7. Indian Patriotic Association (1888);
8. Mohammadan Anglo-Oriental Defence Association (1893).

Maulana Madoodi writes about Sir Syed:

"A strong movement began in the leadership of Sir Syed Ahmad Khan that created the sense of urgency for education of English among the Muslims. The opposition of the outmoded people became ineffective and the rich, nobles and influential with genuine power stood with him. The Indian Muslims rushed towards education of English leaving rubbish of the nation for old styled schools to train them for leading prayer in mosque and teaching in these old fashioned schools" (Maudoodi, 1998: 20).

Along with Sir Syed there were a host of sympathetic and compassionate people who tried to take the nation out of disappointment and miserable conditions of bad circumstances

British” (Hussain, 1970: 45). However, the estates (*Jagirs*) of the Muslims were confiscated, the doors of jobs in public sector were closed for them and they were kept backward in the field of education. There was an atmosphere of absolute disappointment and horror for the Muslims. It was the proper time for the reformers and Sufis to come out and guide the nation to hope, struggle and success.

Sir Syed Ahmad Khan:

Sir Syed Ahmad Khan is the most outstanding Muslim reformer of that age who may rightly be called a pioneer of Muslim resurgence.

Syed Ahmad Khan was born on October 17, 1817 in Delhi. On his paternal side, he traced his ancestry to Imam Muhammad Taqi, therefore his forefathers, persecuted as Fatimids, first by the Umayyids and later by the Abbasids, had migrated from Arabia to Arabian Iraq and then to Iran, where they had settled down. From Iran they came to India during the reign of Shah Jahan (Hussain, *Ibid*: 1). His family had been associated with the Mughal Court at Delhi. His grandfather Syed Hadi was awarded the title of Jawwad-ud-Din Daula in the reign of emperor Alamgir II. His maternal grandfather was sent to Iran by Lord Wellesley as an attaché. His father was also offered a high post in court by emperor; Akbar II. Ahmad’s formal education was limited to the Arabi-based traditional training of a local Arabic writing school (*maktab*). He obtained a clerical post in the court of justice in Delhi in 1838, “although this lowly employment under the East India company offended the sensibilities of his family” (Wilder, 2006: 14). “From the beginning”, writes Wilder, “he displayed wide interest in literature, religion history and culture” (*Ibid*: 14). The Independence war of 1857 marked a significant turning point in his thinking. He occupied the position of sub-judge (*sadr-Amin*) at Bijnor in Meerut at that time. At the risk of his own life he saved the lives of a party of Englishmen and women and thus won the good will of the English. However, he did not look to the arena of political activity as significant for his community’s future. He considered “the decline of Indian Muslims was due to their own internal weaknesses, their backward looking stagnation and not to any political reasons. He was convinced

Muslim state; Bangladesh came into being by getting separation from Pakistan.

The third capacity of arrival of the Muslim in the sub-continent is as preachers and Sufis and it was solely due to the efforts of Sufis and preachers that helped widely propagation and preaching of Islam in the region. The remarkable names among early exalted Sufis who along with preaching, kept burning the candle of rectitude and guidance are Hazrat Data Gungj Bukhsh (d. 1072 AD), Hazrat Khwaja Mu'in ud Din Chishti (d. 1226 AD), Hazrat Baha ud Din Zakariya Multani (d. 1262), Hazrat Qutb ud Din Bakhtiyar Kaki (d. 1235 AD), Hazrat Jalal ud Tabraizi (d. 1244), Hazrat Baba Farid ud Din Gunj-e-Shakar (d. 1267), Hazrat Nizam ud Din Auliya (d. 1324), and Hazrat Naseer ud Din Chiragh-e-Delhvi (d. 1356 AD). Hazrat Mujad'did Alif Sani appeared on the horizon in the seventeenth century to revive *Shari'at*.

After the war of independence of 1857AD against the British there started a long series of atrocities against Muslims on all levels. Their immediate reaction was that soon after crushing the war of Independence all the prisoners of wars were blown off with cannons. The crossbars for hanging were set up in every street and thousands of suspects were hanged without any investigation or proof. Marx and Engels furnish an annihilating description of the "civilized" British colonial army, its brutal treatment of defeated insurrectionists and looting of captured towns and villages (Marx and Engels, 1978). They write that after capture; "General Wilson Hodson, at the head of his body of horse broke into palace, seized old king and queen (Zinat Mahal); they were thrown in prison, while Hodson with his own hand killed the princes" (*Ibid*: 169).

The war of Independence brought untold miseries, troubles and tribulations for the Indian Muslims. They were made the special target of the British wrath. During those days of terror and persecutions, being a Muslim was considered crime enough to invite the white wrath. In the long run, the English deemed it as an exigent act to eliminate the Muslims as nation. Hadi Hussain writes that the English considered "...the Muslim community had been the villain of the peace and that, until all its potential for mischief was destroyed; India would never be safe for the

Mahmud Ghaznavi was enthroned and he annexed the region of Punjab with Ghaznavid Empire. Lahore began to develop as centre of Islamic civilization and culture since eleventh century AD when Muslim sages, scholars, poets, litterateurs, preachers and Sufis began to arrive here and thus Islam began to spread rapidly. A short after the death of Sultan Mahmud Ghaznavi, the Ghaznavi reign tended to become weak. Shahabudin Ghauri attacked last Ghaznavid Sultan, Malik Khusraw and arrested him. From Muhammad Bin Qasim to Shahabuddin Ghauri (712 AD – 1206 AD), all the Muslim governments in the sub-continent were under Damascus, Baghdad or Ghazni rule. After Sultan Ghauri there started a new era of Muslim rule in the subcontinent due to Mamluk Salatin and the Muslim government here got the status of sovereignty. Khalji dynasty began in 1290 AD followed by Tughluqs. Muhammad Tughluq shifted his capital from Delhi to Daulatabad in 1327 AD. Amir Taimur attacked in 1398 and his great grandson, Babur laid the foundation of Mughal dynasty in 1526 AD. During this almost twelve hundred years' Muslim rule in the sub-continent, this region prospered culturally, socially and economically. It was the golden period of India and peace and prosperity was visible all over the vast country in every field of life. Then the ruling and upper class fell in luxurious activities. Drinking wine, singing and dance parties, ostentation, lavishly spending money along with numerous other social and moral evils became their routine. Personal differences and sectarianism divided Muslim community in to various factions. Bribe, dishonesty and immorality increased in Mughal army and they backed out their commitment of fidelity with their king. Inefficiency, infirmity and voluptuousness of regal breed along with moral decline, selfishness and mutual rivalry of the establishment created such embarrassing issues which were impossible to be addressed. Revolts of provincial governors, inefficiency of government officials and foreign attacks cracked the foundations of Muslim empire and thus in 1857 AD, the last Mughal emperor Bahadur Shah II, whose rule was restricted to the city of Delhi was imprisoned and exiled by the British. Thus the British took over the complete rule of India. British liberated India in August, 1947 and two sovereign states; India and Pakistan came into being in the sub-continent. Then in December, 1971, another

Introduction:

South Asia, the region of the content, comprising the sub-Himalayan countries, consists of a large landmass of seven countries; India, Pakistan, Bangladesh, Sri Lanka, Maldives, Bhutan and Nepal. It is also known as Indian sub-continent (<http://en.wikipedia.org/wiki/indian-subcontinent>). It contains one fifth of the total global population. All these countries share intellectual legacy due to the common geographical, ethnic, social, cultural and historical background. Even they passed through almost the same colonial legacy of subjugation of British Raj. Due to this very reason South Asia suffered a glaring set back in progress and development in spite of all basic components and inherent natural wealth as well as massive human resources. However, despite close geographic, ethnic, social, cultural and historical ties India (including Pakistan and Bangladesh, sometimes known as British India) had never been a single and coherent political unit. There were many small independent states ruled by despotic local rajas and administrators who were always fighting among one another. However, this region had long been a centre of philosophy, theology, mysticism and tasav'vuf¹. It also has produced great personalities in each and every department. There is a very long series of these internationally reputed people like Budha to Iqbal who played wonders in their respective fields.

The Muslims came to the sub-continent in three capacities; as traders or businessmen, as commanders and soldiers and as preachers and Sufis.

The Arabs had been visiting here as traders since long and even before the birth of the Holy Prophet (SAW). The Arab traders used to come Malabar, Karmandal, Sirandip (Sri Lanka) and Maldives. When they embraced Islam, they as usual continued visiting sub-continent for trading.

The Muslims arrived in the sub-continent as ruler in 644 A.D. when they conquered Makran. However, after the conquest of Muhammad Bin Qasim (712 AD) they occupied a substantial area of this region. Sultan Subuktgen, the ruler of Ghazni was the first Muslim conqueror who entered the sub-continent from the North West and appointed the first Muslim *Hakim* (administrative) in Peshawar (990 AD). After his death his son

Caravan-e-Islam in South Asia and Excellence of Allama Muhammad Iqbal (R.A.)

Muhammad Sohail¹

Research Assistant in Centre for South Asian Studies, University of the
 Punjab, Lahore.

Abstract:

Although the entrance of the Muslim in the South Asia was as traders, invaders and Sufis but the task of propagation and preaching of Islam look place solely due to the Sufis. They enriched this region which was entangled in numerous social and moral evils with a new civilization based on human dignity, equality and oneness of God. However, the Muslims of upper classes fell into evil ways and became a prey of destruction and ruin at all levels and thus lost their government. At this juncture Allama Muhammad Iqbal (RA) a Sufi, poet and philosopher came forward, took out Muslim Ummah from this disappointing situation and turned an incoherent minority into a nation and gave them the idea of a separate homeland which they realized in 1947.

Key Word: Iqbal, South Asia, Sufism, Disappointment, Hope and Prosperity.

E-mail: msohail1953@yahoo.com

25. Herzfeld, E. Paikuli Monument and inscription of the early history of the Sassanian empire, Berline, 1924.
26. Herzfeld, E. Kushano –sassanian coins , Calcutta, 1930
27. Kettenhofen, E. Die romisch Persischen Kriegerdes3. Jahrhunderts n. chr. Der Inschrift šahpour I. ander Kabe-ye Zartošt [šzk], 1982.
28. Moses khorenates'i, History of The Armenians, Tr.R.W. Thomson Cambridge, Mass, 1978.
29. Shipmann, K. Grundzuge der Geschichte des Sassanidischen Reiches, 1990.
30. Widengren, G. The Establishment of The Sassanian Dynasty in The Light of new Evidence, in: Persia, 1971.
31. Wiesehfer, J. Die Anfonge Sassanidischer west politik und der utergang Hatras, klio 64 (1982).

- Hejri), Translation: Sadegh Neshat, Scientific and Cultural Publication, Tehran, 2008 .
11. Ferdosi, Abolghasem: Shahnameh, Correction of Joul Mol, Behzad Publications, Tehran, 2002 .
 12. Record of Ardeshir Babkan, Translation: Bahram Fereh Veshi, Publications of Tehran University, Tehran, 2007 .
 13. Gardizi, Abdolhei Bin Zahak: Corrected by Abdolhei Habibi, Donya Ketab Publications, Tehran 1968 .
 14. Lukonin Veladimir Grigurich: Civilization of Sassanid Iran, Translation: Enayatollah Reza, Scientific and Cultural Publication, Tehran 2006 .
 15. Mojmal Altavarikhvalghesas, Correction of Malekalshoara Bahar, Donyai Ketab Publications, Tehran 2002 .
 16. -Masoudi, Ali Bin Alhossein: Moroj Alzahab and Moaden Aljohar, Translation Abolghasem Payendeh , Scientific and Cultural Publication, Tehran 1986 .
 17. -Mashkour, Mohammad Javad, The ancient Parthia's and Pahlavi's, Vol. 1 (Political History), Higher Education centre, Tehran 1971 .
 18. Mir Khavand, Mohamad Bin Khavandsha: History of Rozet Alsafa fi Sireh Alanbia and Almolouk Va Alkholafa, correction and annotation: Jamshid Kianfar, Asatir Publications, Tehran 2001 .
 19. Noldeke, Teodor: History of Iranians and Arabs in the Sassanid era, Translation: Abbas Zaryab Khoei, Humanities and Cultural Studies Research Centre, Tehran 1999 .
 20. Howar, Kelman: Iran and Iranian Civilization: Translation Hassn Anousheh, Amir Kabir, Tehran 1996 .
 21. Yar Shater and Others: History of Iran Cambridge, Translation Hassan Anousheh, Amir Kabir, Tehran 1994 .
 22. Boyce, M. (tr) The letter Of tansar , Rome , 1968
 23. Frye, R.N. Bahrain under the Sassanians, in: D. T Potts (Hg), Dilmun: New studies in the Archaeology and Early History of Bahrain, 1983.
 24. Ghirshman, R. Iran, from The Earliest times to The Islamic Conquest, Harmond Sworth, 1954.

که می خواهم از کردگار جهان	شناسنده آشکار و نهان
که باشد ز هر بد نگهدار تو	همه نیکنامی بود کار تو
ز یزدان و از ما بر آن کس درود	که تارش خرد باشد و داد بود
روان مرا شاد گردان به داد	تو فیروز باشی و بر تخت شاد
بگفت این و تاریخ شد بخت او	دریغ آن سر و افسر و تخت او

References and Bibliography:

1. Ibn Taghtaghi Mohammad Bin Ali Bin Tabataba, History of Fakhri (in the customs of kings and Islamic governments., Translation: Vahid Golpayegani, Scientific and Cultural Publications, Tehran 1988 .
2. Balami Abo Ali Mohammad Bin Mohammad: Correction of Mohammad Taghi Bahar, with the cooperation of Mohammad Parvin Gonabadi, Publications of Gen. Dept. Edition and Ministry of Culture, Tehran, 1962.
3. Piguluveskoya: Cities of Iranian in the era of Partian and Sassanid, Translation: Enayatollah Reza, Scientific and Cultural Publications, Tehran, 1998 .
4. Tanser: Letter of Tanser to Goshnasb, with the cooperation of Mojtaba Minovi, Tehran, Kharazmi, 1975
5. Ahmad Taffazolli: History of Iranian Literature Before Islam, with the cooperation of Jaleh Amouzegar, Sokhan Publications, Tehran 1997 .
6. Hassan Taghi Zadeh: (The First Sassanid Kings, Some of the historical points which need revision" twenty articles, Translation: Ahmad Aram, Translation and Book Publication Agency, Tehran, 1967.
7. Jahez, Abo Osman Omrov Bin Bahr: Crown, Translation: Mohammad Ali Khalili, Ibn Sina Publications, Tehran 1964 .
8. Zarrin Koub, Abdolhossein: History of Iran After Islam, Amir Kabir Publications, Tehran 1992.
9. Shipman K: History of Sassanid Kingdom, Translation: Faramarz Najd Samiei, Publication of Language Research Center, Tehran 2004 .
10. Tabari, Mohammad Bin Jarir: History of Alrosoul and Almolouk (Part of Iran from the beginning till the year 3

this strategic and important fort caused losing control over much of central Mesopotamia and ultimately resulted in insecurity of the western borders of the Sasanian Empire. Artakhshir finally could capture Hatra and gain control of the western frontiers of his domain. It is said that the love affair between young Shapur and daughter of Hatra's king helped Ardahir to succeed in conquering the city. Fall of Hatra was hard on Romans and amplified the tensions between the two empires by the end of Artakhshir's reign. During Shapur's time in power clashes between Sasanian and Roman empires resumed, which was still the result of Hatra's cease by Artakhshir (Schippmann, 1990: 19).

Conclusion:

As a wise and powerful king, Artakhshir created a strong administrative foundation for the country, founded many towns and fire temples and improved the scientific and philosophical studies. He benefited from the advisory of a clever minister known as Abarsam and wise consultancy of Tansar. A number of treatises are attributed to Artakhshir that contain his political and social views including a famous will to his son and successor Shapur I on fine governing and fair personal behavior. As the founder of the second great Persian Empire, Artakhshir gained a place as Cyrus the Great in the mind of later generations and his personal life and character was mystified. In addition to achieving trust of general public by establishing a union between religion and state, Artakhshir could convince a group of guardian Magi to support him in his rise to power. He put an end to feudal government and reduced the power of large families; created a large empire extending from Khorasan to Syria. Artakhshir appointed his son Shapur as his successor while he was still alive and spent the rest of his life in praying and meditation. At the end of his life, Artakhshir advised his son Shapur as follows:

I with that God. who is aware of seen and unseen, To be your guardian against evil. And that you be a just and fair person. Blessed be whose nature. Is made of justice and wisdom. If you be a just king you will lighten my soul. And become victorious and happy. Artakhshir said these and passed away Regret is upon him and his kingship (Ferdowsi, 1381: 544)

battle with Sasanians (in 232 A.D.) but his troops did not succeed in capturing any land neither beyond Euphrates not in the northeast, and could only eradicate Sasanians treat. Alexander Severos celebrated in Rome and Artakhshir did not repeat his attacks for a while due to his engagement in eastern frontiers. Most likely it was Alexander Severos's death in 235 A.D. that caused Ardahir to attack Rome once again. In addition to the Roman fortification located in Mesopotamia, Sasanian troops could capture important towns of Nesibis and Harran in 235-6 A.D. (Wieshofer, 1982, 437; Kettenhofen, 1982, 21ff).

Artakhshir's foreign policy was not limited to his effort to conquer border lands; he also tried to extend his territory to southern Mesopotamia, coastal regions in west Persian Gulf region, and eastern Arabian Peninsula (Widengren, 1971, 754f; fry, 1983, 167 ff).

Implement of security and advantage formed the basis of Sasanian foreign relations and policy. They, like Parthian and residents of southern Mesopotamia, used the Persian Gulf as their access rout with India. Commercial activities in the Persian Gulf required the northern shores of the Arabian peninsula to be under control of Sasanians. That is why Artakhshir tried to conquer Ahwaz and Mesen areas and found cities in those regions. According to Tabari, Artakhshir even expanded his control as far as Bahrain Island. Sasanians' maritime commercial activities in the Persian Gulf were not welcomed by Romans. Conquest of Sepasinokharax by Artakhshir at the shores of the modern Arvandrud River caused a cease in the commercial activities of Palmir – in Syria - that was connected with India through the Persian Gulf. This issue seriously affected the relation between Iran and Rome. On the other hand, city of Hatra that had became one of the strongholds of the Arabs during the second century A.D., attracted attention of both powers due to its strategic location in northern Mesopotamia along the roads connecting Ctesiphon with Nasibis. Hatra, or the City of Sun God, with its numerous religious temples and monuments, was a religious destination that provided city with much of its wealth. Hatra that supported Parthians during the early days of Artakhshir reign, was attacked by him severely. This resulted in the union between Hatra and the Romans against Sasanians. Losing control over

has been handed to us. Another treatise attributed to Artakhshir is one that its Arabic translation has been preserved in the book of Nahayat al-Arb. It contains information about fighters, judges, and campaigning, sending ambassadors, founding towns, justice, and improving countries (Tafazzoli, 1386: 218).

Artakhshir was a cautious, learned and wise man. He had ordered religious, medicine and astronomy texts that have been burnt or removed to Greece and Rome by Alexander to be collected and recompiled. On the status of the learned and knowledgeable men during Artakhshir reign, Ferdowsi says:

Those who were not skilled and literate. Were not allowed to Artakhshir's palace. Only learned and literate would go to work for the king And could remain in the palace. Then Artakhshir admired them when. He would see a learned man in his palace. [He said] they are part of myself. And they are kings of my world

نرفتي به درگاه شاه اردشير
قلمزن بماندي بر شهریار
چو دیدي به درگاه مرد دبیر
همه پادشاه بر جهان مانند

کسي را که کمتر بدی خط و ویر
سوي کارداران شدندي به کار
ستاینده بُد شهریار اردشير
دبیران که پیوند جان مانند

(Ferdowsi, 1381: 539).

Artakhshir and his combats with Rome:

Artakhshir's ambitions caught attraction of Romas very early. Artakhshir, who considered himself successor of the Achaemenid kings, believe that he should claim those lands that belonged to Iran earlier as a revenge for Dariush III blood. This triggered first struggles between Iran and Rome. Instead of choosing a defeating policy against Romans, he started to attack them. Nasibis was captured in 230 A.D. by Artakhshir. He then campaigned toward Syria and other eastern territories of the Roman Empire. Alexander Severos tried to make peace with his Sasanian encounter but his offer was rejected by Artakhshir; he then sent 400 cavalry and official men to Roman emperor to deliver to him his claim over those lands that belonged to Iran prior to Alexander's invasion. The Roman emperor decided to

In Ferdowsi's word, Artakhshir's advice to his son is as follows:

You shall not sell your subjects for money. This way, no one remains in this world. Pursue wisdom and justice. Madness and greed shall stay away from you. Every month pay something to poor. But do not give bad man anything. If you establish justice in the country. You will remain happy and free (Ferdowsi, 1381: 539)

که به کس نماند سرای سپنج	نباید که مردم فروشی به گنج
ز تو دور باد آز و دیوانگی	همه راستی جوی و فرزانیگی
مده چیز مرد بد اندیش را	درم بخش هر ماه درویش را
بمانی تو آباد و از داد شاد	اگر کشور آباد داری به داد

Artakhshir: Knowledge and Science

Artakhshir was a learned man who was interested in socializing with scientists and wise men. His wise comments and sayings are recorded in the book of *Kārnāmag ī Ardashīr ī Bābakān*. 'Ahd-e Ardashīr is another treatise that records his advises to Iranian kings who came to power after him. It contains instructions that are required for administering a kingdom according to Artakhshir including the unity between religion and state, social classification, preventing moving between social classes, choosing a good successor, appointing some time for rest, eating, drinking and entertainment, avoiding indolence and so on.

Another treatise whose contents are attributed to Artakhshir is *Adab al-'Eish*. It includes information on valuing time, dressing according to one's status, friendship, eating and drinking rules, relationship between men and women according to their psychology, their roles in the society, raising children and relationship between king and his subjects. In his book of *Al-Fehrest*, Ibn Nadim has named a book titled "Sirat-e Artakhshir", which has been converted to poetry by Abban Lahaqqi. It is probably this same book that has been described by Gardizi as follows: "Artakhshir composed a book on politics and advisory and named it *Karnameh*" (Zein al-Akhbar, 1347: 22). It seems that this book was different from *Kārnāmag* that

Artakhshir, Justice and Fairness:

According to Mas'udi, after his investiture, Artakhshir said: "I will try to establish justice, develop the country, be kind to people and restore the destructions. Justice will be for all, weak or strong, high or low and it will become an established rule" (Mas'udi, 1365, vol. 1: 238). According to Ferdowsi:

My treasure in the world in my justice. The world is alive because of my luck [in becoming a king?]

که اندر جهان داد گنج من است جهان زنده از بخت و رنج من است

(Ferdowsi, 1381: 534).

There are many narrations regarding Artakhshir's care for his people: "as the morning came, he would be notified about what had happened in the previous day for the resident's of the capital. It was told that an angel came down from the heavens to inform him about the ongoing issues of his subjects. These were said because of his awareness and curiosity" (Jahiz, 1343: 225; Ibn Taqtaqi, 1367: 28). In reply to Goshnasb's complain that why Artakhshir has appointed spies and emissaries among people that has caused horror and disturbance of people, Tansar replies that this is necessary because the king's neglect about peoples' lives leads to decay. He had also appointed some guardians to prevent his foreign ambassadors' betrayal. So people respected him. For example they would not put anything on their heads while he was wearing the crown, they would not wear similar dresses as his, or they would not wear a ring similar to his. These on the other hand however, can indicate distance between different social classes and that the elite society was so self-centered that did not like other to look like them. According to Tansar, "he established a kind of social class by making their living, houses, wives, gardens, servants and so no very different. Then among elite society appeared another sort of classification according to their house, wealth, clothing, drinks... (Letter Of Tansar,65). This sort of social classification, however, would cause displeasure among people. In his advices, Artakhshir has named four characteristics of a king as: being high-minded, complaisant, patient and caring for peoples' lives and estates (Mirkhand, 1380: 871).

convinced some scholars to suggest that some kind of "state religion" had existed since the beginning of the third century; some even believe that later on this became a model for the Roman empire, within which a similar situation occurred about a century later. According to Kelman Hovar, (1375: 143): "Artakhshir and his successors created a state religion out of Zoroastrianism and Mubed Mubedan became one of the highest royal elites".

Nevertheless, competitions and struggles between Sasanian kings and Zoroastrian clergy, does not allow us to believe that religion and state were two brothers in practice. It is better to consider this relationship an ideal Zoroastrian goal. If Sasanian kings put emphasis on their close connection with gods and introduce themselves as promoters of Zoroastrian belief, this does not mean that they intended to make Zoroastrianism a "state religion". In fact, in spite of their heart belief in this religion, none of them were as passionate and prejudiced about it as Kartir for instance. And it was the loyalty of their subjects that mattered for them not the rate of their belief in Zoroastrianism. As a result is not proper to talk about a Sasanian "state religion" and the unity between the "church" and the "king". According to Schippmann: "During Artakhshir's reign Zoroastrianism was definitely not a national religion, as according to sources he ordered to hang heads of his opponents in the Istakhr fire temple near Persepolis (Schippmann, 1383: 120).

Sasanian political system, needed a religious support as it is a religious system that legitimizes the holiness of the kingship, which leads to the establishment of power and progress of the country that in turn enriches kings' treasury. Political system invited the king to be just so that security and growth flourishes in the country. Divine status of the king should be confirmed through the religious system. Social classes, fighting with the enemy and non-believers were all legitimized through religion. On the other hand, each religion has a set of orders that need to be implanted in the society or it becomes weak. The implantation of religious commands is only possible when there is peace and security in the society. Religion also strengthens when the political system is strong. Performing justice requires a strong political system.

moderation. Zoroastrianism was still alive in Pars, while Anahita worshipping was practiced in Istakhr and some other places in the early days of Sasanian dynasty. The temple built by Shapur at his town of Bishapur is according to scholars an Anahita sanctuary (Zarinkob,1371,182). Shapur's moderation with Mani also indicated that in contrast to what is a common belief, he was not a promoter of Zoroastrianism in person. His brother Piroot who was ruling over Kushans, seems to have been interested in Buddhism based on one of his coins (Herzfeld,1930,243). Artakhshir and Shapur's attempts in collecting religious texts of Avesta might have been a simple curiosity gesture or a temporary religious policy. Their pro-Zoroastrianism activities, besides their personal interests, seem to have been conducted in order to attract general public's support for their kingship. Zoroastrianism became state religion following a number of stages. Kartir's attempts and acts in executing and exasperating follower of other beliefs such as Manichaeism was an introduction to announcing Zoroastrianism as the state religion. A continuing struggle however, always existed between the court and church, a matter that was one of the factors in the final fall of the Sasanians.

It was Shapur II who made Zoroastrianism the official state religion. Artakhshir I called himself *Shah* and *Bagh*. His formal title after his investiture was "Mazda worshipper Bagh whose face is from gods". The reverse sides of his coins depict a fire altar along with an inscription reading "Artakhshir's fire". He ordered new fire temples to be built (Pigoluskaya, 1377: 221). In his book of *Moruj al-dhahab*, Mas'udi has narrated Artakhshir's advise to his successor as follows: "my son, religion and kingship are related together and need each other. Religion is the foundation of kingship and the kingship is the guardian of religion. Nothing can exist without a foundation and nothing can last without a guardian" (Mas'udi, 1365, vol. 1: 243). Here religion as the "foundation" of the state is prioritized over the kingship, whose duty is said to be guardianship of the former. So, in the probable competition between religion and power, it can be concluded that religion is considered more important as the kingship is founded on it. In his letter, Tansar says: "religion and state are not separable, their goodness and badness depends on each other". These narrations has

the Artakhshir, with Iran being divided into 240 local smaller semi-independent states. In his book of History of Armenia, Moses of Chrone has stated that two Parthian families of Pahle Souren and Espahbad, envied their counterpart family who were ruling over the country, so they helped Artakhshir. However, it should be taken into consideration that it was not only the support of Parthian families of Artakhshir that enabled him to win his campaign against Parthian king, but this event was the result of a series of events and a number of factors including social, economic, military and in-house issues.

Artakhshir and Religious Policy:

Considering their background as the guardians of Anahita fire temple in Istakhr, it was natural for Sasanians to consider religion and state as two components of kingship. Artakhshir's stone reliefs at Naqsh-e Rostam and Naqsh-e Rostam show him receiving the symbol of power from Ahura Mazda, pointing to the high status of religious in the formation of early Sasanian government. Tansar collected Avesta following Artakhshir's decree. In order to have justification, Artakhshir must have had "divine". In his reply to Artabanus's letter, who had of crowning, Artakhshir replied that "the crown on my head is bestowed to me by god, who has appointed me king of the lands I rule over and has assisted me in killing the opponent rulers and kings" (Noeldeke, 1378: 46). Artakhshir, who became the guardian of Anahita fire temple after Babak's death, preserved his highest religious status after becoming the king, calling himself "Mazda worshipper" in his formal title. Some Arab historians have recorded his name as "Artakhshir the Maugupat" and "the collector" (collector of Avesta).

Obviously, Artakhshir's affiliation with Anahita fire temple does not mean that Artakhshir was a king-mubed or that the Sasanian dynasty started as a religious government. The relation between Babak or Artakhshir and Anahita fire temple, was more a financial management of the temple rather than true religious association. Ardashir and Shapur's belief in Zoroastrianism did not necessarily required Zoroastrianism to become the state religion or formulating any limitation for other believes at that point as it was almost impossible for early Sasanian monarchs to establish their rule without religious

As regards the attribution of this letter to the time of Artakhshir, there are two main opinions: Darmesteter, who first published the Persian text of this letter along its French translation, believes that this letter dates back to the time of Artakhshir and reflects the existing circumstances of the very early Sasanian period (Christensen,1377,104). Christensen, on the other hand believes that this letter dates to a later period based on some evidence that exist in the text (Christensen,1377,103-105). Boyce believes that although Darmesteter is right in attributing context of the letter to the time of Artakhshir, considering the oral tradition of recording Pahlavi literature, the text itself must have been composed in a later date and most likely to the time of Khosrow I. it was probably amended later as well, with some stories added to it and some subjects changed according to the contemporary situations (Boyce ,1968,22).

Artakhshir and Political Centralization Policy:

Sasanians and Achaemenids were both from Pars. Early Sasanian kings created their stone reliefs in Pars, near Istakhr. This act was resulted from two main issues. Firstly, Pars was their homeland and secondly and probably more importantly, Pars was the capital of Achaemenids, with a number of Achaemenid stone chambers and monuments located near Istakhr. Istakhr was located near Persepolis and in fact had replaced it after fall of the former. It was the Sasanians' holy city. After the foundation of Gur, Artakhshir I also resided in that town, also known as Artakhshir Khurrah. According to Bal'ami, Artakhshir considered himself successor of the Achaemenids stating that: "I will revenge Dara's (Dariush III) blood, re-establish Persian ruler ship, and remove remains of Alexander's nastiness from this land" (Bal'ami, 1341: 874). Most of the sources have pointed to the difficulties facing Artakhshir in his attempts to establish 'national unity'. Shapour I's inscription in Ka'abe Zartosht indicated that ruling over Pars has been made possible through a coalition. When Artakhshir was king of Pars, representatives of elite families and some provincial local kings helped him to face Artabanus. Some small states in Mesopotamia, who once were subjects of Parthians, have already started acting independently. Hence the official unity of Parthian domain had been broken since before

played an important role in establishing the monotheism system. Tansar was titled Purutkish (religious teacher) and most sources name him as the Hirbadan Hirbad, who was a devoted advisor and instructor for Artakhshir in religious and political affairs of the state. In fact, he is recorded as the first religious figure that promoted Zoroastrianism and carried out great efforts in collecting and compiling Avesta texts. According to Mas'udi: "Tansar enlightened about Artakhshir's appearance and sent delegates to other parts of the country, and supported him until he could get the power and took control over all other local rulers" (Mas'udi, 1365Š, vol. 1: 241). Tansar's letter to Goshnasb, king of Tabaristan, is a beautiful enlightening text through which we can get an insight to character and deeds of Tansar as a hardworking and intellectual religious man. He was from a religious family and was born during the late Parthian era. He defends Artakhshir in his rise against Artabanus IV. In his aforementioned letter he calls Parthian as descendants of Alexander's appointees (Letter Of tansar, 125). In response to Goshnasb's question regarding Artakhshir's battles, he replies that they were conducted in order to defend Iran; and that the battles against Romans were revenge for Dariush's blood, aimed to protect the treasury and rebuilding those towns that were destroyed by Alexander; and that Artakhshir wants to imprison their (Parthian) grandchildren and tax them (Tafazzoli, 1386: 232 Letter Of tansar, 146). Tansar could finally convince Goshnasb to obey Artakhshir. The latter was most probably unable to succeed in his campaign against Parthians without Tansar's helps and advices. At first, it seems that Artakhshir was not fully accepting of pure Zoroastrian as the state religion as he was Anahita worshipper, which was itself part of Zoroastrianism. Sasanians were in fact the guardians of Anahita fire temple. Tansar attempted to use this belief of Artakhshir to revive Zoroastrianism in general before the fall of Parthians and to drive Artakhshir into pure Zoroastrianism by the establishment of the Sasanian dynasty. Hence Tansar began his religious activities in this direction along with Artakhshir's military campaigns to overcome Parthians and becoming the king. In his letter to Goshnasb, Tansar has resembled religion to a body, whose head is the king.

Armenia, Parthian princes including Artavazd, Artabanus IV's son who had claim over the throne, united with each other in order to regain power with the aid of Khosrow I, king of Armenia. The latter opened Caucasian passages and invited Sakas to join the opposite troops. Romans also joined troops and Kushan's powerful king, who has sheltered some members of Artabanus family, sent some supporting forces as well. Among all important Parthian families, only Karen family however attended this anti-Artakhshir act and the rest accepted Artakhshir as the new king of Iran (Ghirshman, 1954: 291).

Artakhshir could defeat the opposite troops and could prevent some of them from continuing the revolt by promising to them some rewards. Romans and Sakas backed off and Kushan king moved back after 2 years. At the end Armenian king, Khosrow I and Artakhshir came to face each other. After 10 years of battle, finally Artakhshir could defeat him. Karen family, who resided in Nehavand area, were all killed except for only one person who according to the sources escaped toward Armenia and was a ancestor of Kamsarakan family (Moses Khorenatesi, 1978, 219).

Shapur I inscription in Ka'abe Zartosht however, differs from Armenian sources and names Karen family as one of elite families supporting Artakhshir. It can be concluded that gradually most of Parthian elite families joined Artakhshir. Later on, in order to justify Sasanians legitimacy, the story was invented that after fall of the Parthians, Artakhshir married Artabanus's daughter and Shapur was the fruit of this union.

After he captured Marv, Artakhshir moved back to Pars and resided in Gur. Delegates of Kushan and Makran kings came to him to state their obedience. Artakhshir then moved toward Bahrain and defeated Santroq, ruler of that region (Tabari, 108; Ibn-e Khaldun, *Al-Ibar*, vol. 1: 187).

Tansar: Artakhshir's High Advisor in Religious and Political Affairs

After coming to power, Artakhshir sent letters to local rulers, inviting them to accept his supremacy. Tansar, as the representative of clergy, was greatly involved in the political affairs of his time and as the highest religious executive figure,

Artakhshir killed him with his own hands, drank his blood, stood over his neck and beat his head until his brain came out (Bal'ami, , 1341: 873 Mojmal al tawarikh,1381,60). This violent act however doesn't seem to be a real historical event and it has most probably originated from the relief at Naqsh-e Rostam. The battle of Hormozdegan happened on the 28th of April 224. Following this event, Artakhshir entered Ctesiphon and officially enthroned.

Artakhshir and Arsaces Family:

Artakhshir killed all members of Artabanus family following Sasan's wish that "if I become a king one day, I would clear the earth of Parthians" (Bal'ami, 1341: 873). Artakhshir moved toward Hamadan, Jebal, Azerbaijan, Armenia and Mousel and captured all these lands. He then proceeded toward Istakhr and went to Sistan, Gorgan, Abarshahr, Marv, Bacteria, Khwarizm and Khorasan. In his return, he camped in Marv and killed a large number of people there and ordered their heads to be sent to Anahita fire temple for others to see. It seems that this violent act in Marv aimed to remove any trace of Parthians in Marv, as 700 years later attested by Ferdowsi:

After they have been destroyed No wise man recalled their history

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهان دیده تاریخشان

Agathangelos, secretary of Tiridates III, King of Armenia, who was contemporary with Artakhshir, has recorded that in a gathering of Pars elites, Artakhshir called Parthians "stranger" and stated that their control over Iran and Pars was a disaster (Mashkur, 1350: 430).

Death of Artabanus IV mostly cleared the way for Artakhshir but Vologases V, brother of the latter king, revolted against Artakhshir and caused problems for him. Finally in 227 A.D. Artakhshir defeated Vologases troops, killed members of Parthian family and stabilized his power over the country. A number of Parthian princes and commanders escaped and sheltered in Mede mountainous regions and resisted Sasanians. In spite of Ardshir's attempts to overcome them, descendants of Parthian family could form a coalition against Sasanians. In

not clear but according to Bal'ami and Tabari, it happened shortly after his son Shapur was appointed king by him.

Artakhshir: Founder of Sasanian Dynasty

Artakhshir was born in a village at Istakhr. On his coins and inscriptions, he has introduced himself as son of Babak. According to Naqsh-i Rostam inscription description of Artakhshir goes as follows: "this is the figure of Mazda worshipper master Artakhshir, king of kings of Iran whose face is from Gods, son of Mazda worshipper master king Babak" (Herzfeld, 1924: 85).

Although he was younger than his brother Shapur-e Babakan, but due to his talent in horse riding and battle techniques he was a more ambitious to gain power. Hence he was appointed Argbad of Darabgerd while he was very young and later on became local king of Darabgerd as the result of his father's attempts. After Babak's death, his older son Shapur came to power in Istakhr, calling himself king; Artakhshir who also was determined to become king, refused to acknowledge his supremacy. Luckily for Artakhshir, Shapur died in an accident. Artakhshir came to power in Istakhr and in order to prevent his brother's claims and revolt, executed them all. He then moved toward Kerman, captivated Vologases, the local ruler of Kerman and attached Kerman and the Persian Gulf littoral to his territory. He then ordered a palace and fire temple be built in the location where the town of Gur was shortly founded. Eventually, a battle happened between Artakhshir and the Parthian king, Artabanus. The latter ordered Nirufar, local king of Khuzestan, to face Artakhshir and send him captivated to Ctesiphon. But Artakhshir acted more quickly and following defeating and killing Shad Shapur, Isfahan's ruler, moved toward Ahvaz, killed Nirufar and added his territory to his newly expanded domain. He then occupied Mesen, a small province on the shore of the Persian Gulf where Tigris flowed into the sea. Mesen was ruled by a group of Arab who have migrated to this area from Oman and during early Sasanian period took up the area to the west of Euphrates known as Hireh. At the end, Artakhshir and Artabanus fought with each other in Hormozdegan plain and Artabanus was killed. According to some narrations, after defeating Artabanus,

Guchihhr's daughter's name was Ram Behesht, but Shapur I inscription at Ka'abe Zartosht's records Shapur's mother name as Dinak. Taqizadeh believes that Guchihhr ruled over Istakhr in pars between 187 and 220 A.D. (Taqi Zadeh, 1346: 287).

Coins, Kārnamag and Shāhnāmeh do not name Bazarangid dynasty, while record Babak as the appointed ruler of Pars by Artabanus. From religious point of view, Sasan was the guardian of Anahita fire temple at Istakhr and was a talented horse rider and fighter. No image of him is available to us.

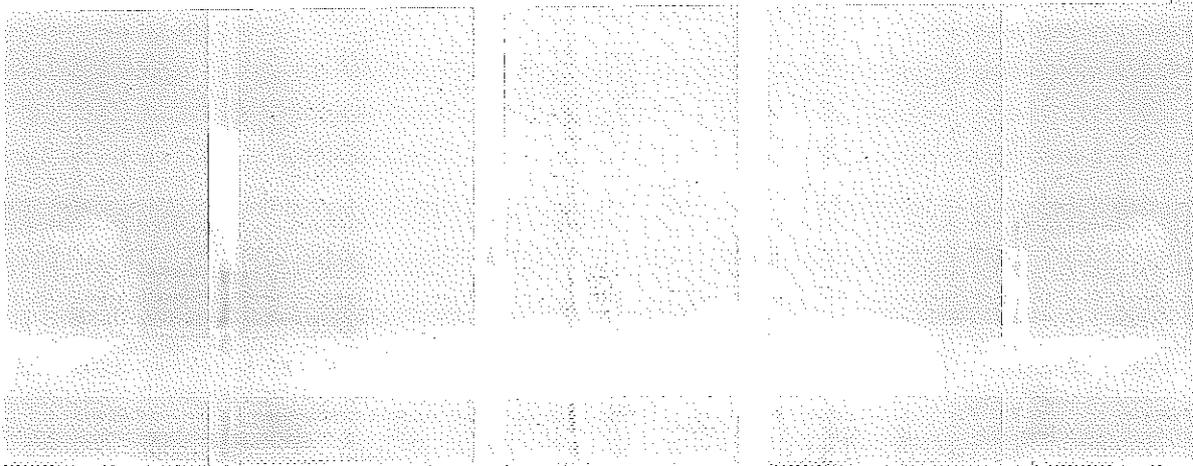
Babak as King-Magupat:

As the guardian of Anahita fire temple, and a person who was attributed to Bazarangid dynasty from his maternal side, Babak had a claim on power. According to Tabari, Sasan family's fight was in the beginning with Bazarangid dynasty who ruled over Pars and Istakhr. After killing Guchihhr and replacing him, Babak officially asked Artabanus to agree with his son as the king of Pars. This act made Artabanus very angry and replied Babak that he and his son were wrong in killing his appointed ruler of Pars. Babak, nevertheless, did not react and announced his son Shapur, king of Pars. This act however, was not welcomed by Artakhshir either (Tabari, 1387: 105).

Based on the information provided by the inscriptions and Islamic sources, Babak had a kingship status. No coin in is name is available though. Based on Babak's clothing and signs depicted on Shapur's coins, it can be concluded that during the early years of Shapur's supremacy, political and religious aspects of power were separated with Shapur being the king and Babak being the spiritual leader of Istakhr. From this point onward the unity of and correlation between religion and state or the king and mubed is noticeable (Lukonin, 1365: 40).

An inscribed image discovered at Persepolis, is suggested to show Babak and his son Shapur. Both of the figures have a similar head gear that is later o shown on Shapur's coinage. Babak is depicted as king-mubed, holding a sword in one hand and lighting fire with the other(The History Of Iran ,Cambridge Vol.3(2),302). Babak's time of power did not last long and most probably he was overthrown by Vologases V. his death date is

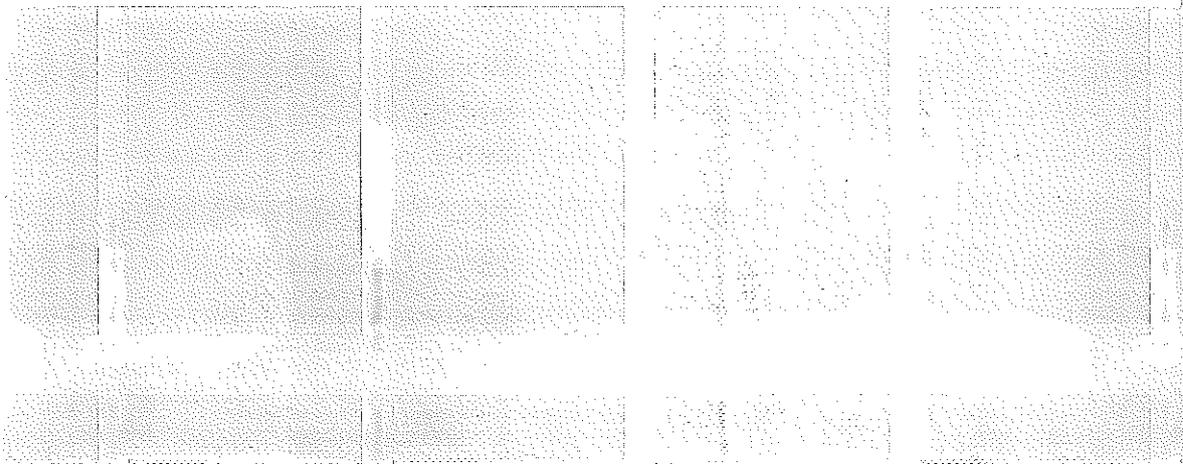
story, after finding out that Sasan is an Achaemenid descendant, married his daughter to Sasan; the result of this marriage was Artakhshir I. there is no record of Sasan after this and Babak is named as Artakhshir's father. Since Shapur I inscription does not shed direct light on the identity of Sasan, we have to choose between Tabari or Shāhnāmeḥ and Kārnamag. In one narration, Tabari names Great Sasan as Artakhshir's grandfather and Smaller Sasan as his father. He also says that Sasan's family was successor of Bahman son of Isfandyar. Tabari's report is not very trustworthy as he has given a detailed family background about Artakhshir, connecting them with ancient Iranian mythical and legendary figures. It is also possible that Sasan was great grandfather of Artakhshir, whose name was applied to the dynasty; like Achaemen and Achaemenid dynasty. The most acceptable reports seems to be Ferdowsi's narration in Shāhnāmeḥ, which names Sasan as Artakhshir's father who died shortly after his birth. Babak then accepted guardianship of Artakhshir as his adopted son according to Zoroastrian tradition. It is also possible that this latter even happened after death of a certain Shapur who was Babak's son. In Kārnamag, Sasan is recorded to have been a descendant of Kyanids. His son, Artakhshir, who was probably Babak's adopted son, married Artabanus IV's daughter (or according to other narrations his cousin or Farkhan's – another Sasanian prince - daughter) after defeating him. Hence a bond was created between Achaemenid and Parthian descendants and this legalized the sovereignty of Artakhshir. Herzfeld believes that this marriage was a historical event as Artakhshir needed to strengthen the basis of his power by connecting himself to the Parthian family. Nevertheless, the reality of this event is uncertain for two reasons. Firstly, there are disagreements in the sources regarding the identity of Artakhshir's wife. And secondly, Iranian and Arab historians recorded this marriage to prove that since Artakhshir's son's mother was a Parthian, Shapur was a legal successor for Parthians. But in fact, before Artakhshir came to power, Shapur had reached youth as Tabari reports that he had participated in Hormozdegan battle along with his father. Sasan's title of 'Khowatay' points to his significant political status in Istakhr. Besides Guchihhr, the Bazarangid king of pars married his daughter to Sasan, which indicates his important and elite rank. According to Tabari,



Social life of most nations has been governed by great figures throughout the history, whose distinct characteristics, personage and intelligence have distinguished them from others. Artakhshir I was one of these figures who founded a new power and authority structure in Iran based on the unity of religion and government. Sasanian propaganda introduces Parthian government as the outcome of Alexander's treacherously agenda and a misfortune for Iran, while it regards Artakhshir I as the defender of Iran's nationality and unity who resurrected its glorious past. Pahlavi and Islamic accounts are full of entertaining and legendary reports and moral stories about Sasanian royal figures rather than historical statements and visual accounts. Tabari's report about Artakhshir I, which most likely is not based of *Khodaynamak*, is among those accounts that does not merely admires Artakhshir but instead calls him a violator within his own family and names Babak an ambitious and ungrateful person. Although mixed with many fictional details, accounts of Artakhshir's victories are with no doubt based on some existing realities. The centralism was finally gained after long struggles with local rulers and kings. In order to gain a better understanding about Artakhshir's achievements and victories in creating a centralized and powerful government in the second quarter of the 3rd century A.D., we need to examine his personality; the present paper aims to do this investigation with no bias according to the available sources.

Sasan: the Shepherd Prince:

We know little about pre-Sasanian Pars. It is only known that after Alexander's death, at least a local dynasty ruled over Pars. Therefore, the background of Artakhshir's direct ancestors is not very clear to us with the little available information providing conflicting views. Most scholars, following Tabari, believe that Sasan was Artakhshir's grandfather while Babak was his father. Shapur I inscription on Ka'abe Zartosht at Naqsh-e Rostam does not tell that Sasan was Babak's father but a Khwatay (master, great man). The *Kārnāmag ī Ardashīr ī Bābakān* (Book of the Deeds of Artakhshir son of Babak) and *Shāhnāmeh* both refer to Sasan and Babak's shepherd. It seems that Agathias, 6th century Byzantine historian have also used a source reporting this latter account. According to this version of



Artakhshir-e Babakan: an investigation on his historical character

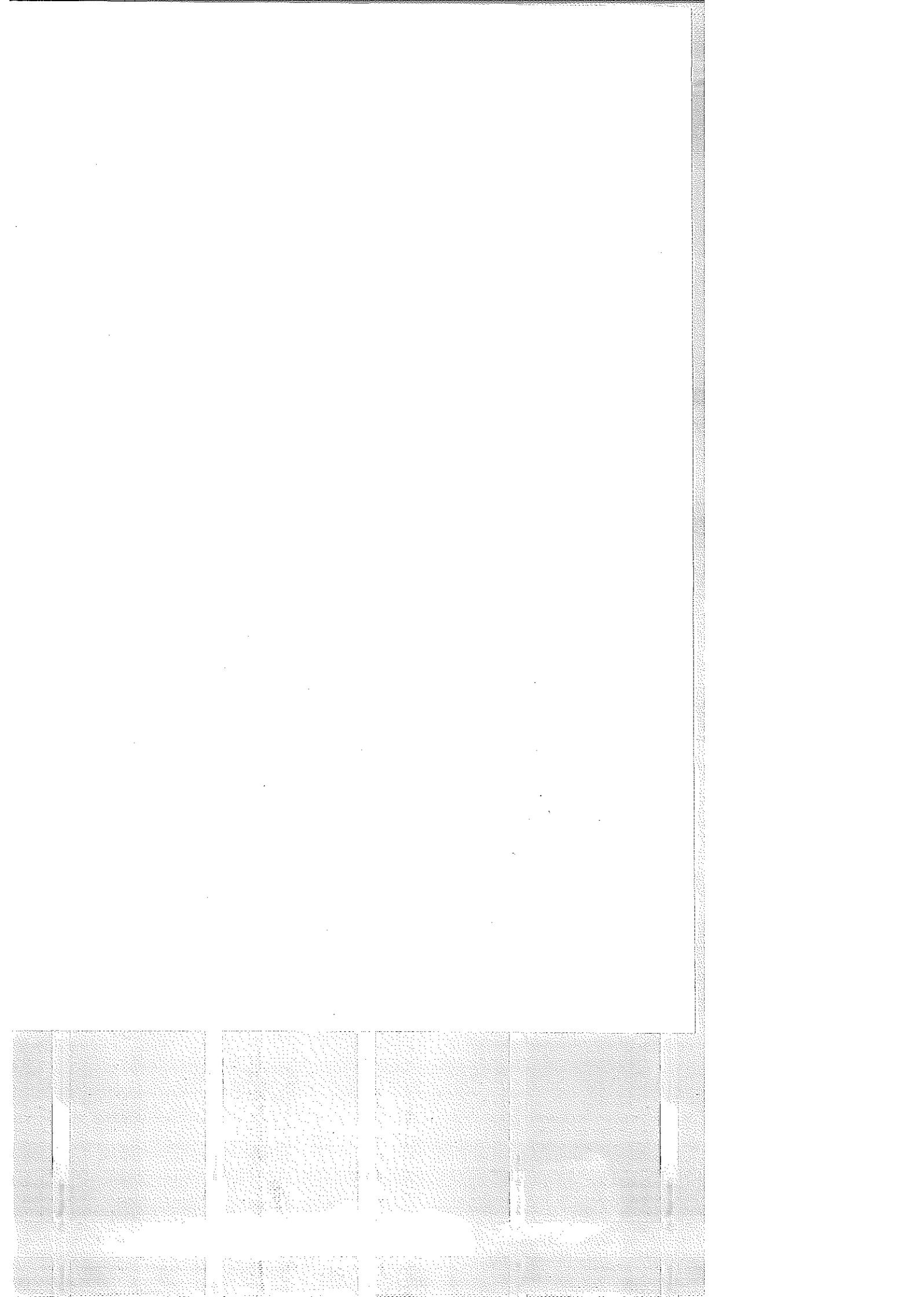
Ali Azizian

PhD student, Islamic Azad University (IAU)
Science & Research Branch-Tehran, Iran

Abstract:

Artakhshir I was the founder of the second glorious Persian empire of Sasanian. This great Persian sovereign defeated the last Parthian king, Artabanus IV and replaces Parthian feudalism with a strong central government. He could reestablish and increase the standing of Persian kingdom in the worldwide scope due to his encounters with Romans. According to historical sources, he was a just and wise king. Foundation of a remarkable number of palaces, towns and fire temples attributed to him testify to his progressive approaches. As the religious head of the state, he also attempted to promote Zoroastrianism, which formed the basis of Iranian identity, by making it the state religion. Persian and Arab historians have described him as a strong, willed and virtuous king who dedicated his life to both spiritual and worldly development of his domain, and attributed to him a large number of advisory sayings. His deeds witness to his strong political and military perceptions resulting to the foundation of a strong centrally governed empire, which lasted for more than 400 years.

Key Words: Artakhshir, Sasanian, Artabanus IV, political centralization, religious centralization, Roman Empire



23. Mir abedini. Seyed Abutaleb. بلوهر و بوداسف , Tehran, 1997. p. 23
24. Crystal. David (editor). Penguin Encyclopedia, London,. 2006.p.301
25. Hafez Shirazi. Khajeshamsoddin. دیوان , editedby; Mohamad ghazvini and Dr. Ghani, Tehran, 1991. P.178
26. loc.cit. P. 249
27. loc.cit p. 178
28. Dehlavi. Amirkhosrow. هشت بهشت , Moscow, 1972. P. 165
29. Nezami. Ganjavi. هفت پیکر edited by: Vahid Dastgerdi, Tehran. 1984. P.246
30. Crystal. David (editor). Penguin Encyclopedia, London, p. 1217
31. Friedel. Marion. The Seychelles, Germany, 1972.
32. S.Maslenitsyna. Persian Art in the Election of the Museum of Oriental art, Leningrad, 1979. p.70

References:

1. Mashkur, Mohamad javad فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی Tehran, 1976, p. 765
2. loc.cit. p.766.
3. Brown. F. A Hebrew and English Lexicon of the old Testament, Based on the lexicon of William Gesenius. Oxford, 1955.
4. Doxy. R. Supplement Aux Dictionnaire Arabee 2vols. Leide, 1881.
5. Dekhoda, Ali Akbar, لغت نامه, Tehran, 1994.
6. المنجد and المورد، قاموس انکلیزی، عربی
7. Dekhoda, and Moeen, Mohammad, Farhange Farsi.
8. There are a lot of books with the title of **khshkul**; khshkule Montazeri Yazdi. Kashkule Balali Shahmirzadi, kashkule Attar, kashkule Tabasi Haeri.
9. Khalafe Tabrizi. برهان قاطع , Tehran, Vol. 3, 1983. p. 1541
10. loc.cit. vol. 3, p. 1542.
11. Samiee. Keivan. اوراق پراکنده , Tehran, 1987. p. 322
12. Bahayee. Mohammad. کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی , introduction and biography: Sayeed Nafisi. Tehran, 1993. p. 340
13. Vale Daghestani, Aligholi. تذکره ریاض الشعرا , Tehran, 2005. Vol.3, p. 1872
14. Nafisi Sayeed. سرچشمه تصوف در ایران , Tehran, 1967. p. 30
15. Ghani. Ghasem. تاریخ تصوف در اسلام , Tehran, 1977. p. 161
16. loc.cit. P. 166.
17. Ashtiani. Jalaledin. عرفان بودیسم , Tehran, 2007. p. 192
18. Mashkur. Mohamad Javad. نامه باستان , Tehran, 1979. p. 310
19. Mashayekh Faridani. Azarmidokht. کهن ترین شهر ایرانی , Tehran, 1997.
20. Biruni. Abureihan. تحقیق مالهند , translated by: Akbar Danaseresht. P.17, 1973. p. 32
21. Nafisi. Sayeed. سرچشمه تصوف در ایران , p. 24.
22. loc.cit. p. 29.

The location of the Coco-de-mer

This fruit was first grown in some parts of the Indian Sub Continent but now with

the efforts made by some countries, the tree of **coco-de-mer** is raised and protected in the QU Garden of England and in the islands of the republic of Seychelles. This fruit is a species palm endemic to this country.

As it is mentioned in the Penguin encyclopedia; Seychelles is a small island in the Indian Ocean with 455 km² square. It is located in south west Indian Ocean near Madagascar comprising 115 main islands including Mahe. The islands fall into two main groups of forty one mountainous islands rising steeply from the sea and the group of low lying coralline islands. The status is republic and the independence date is 1976. The capital is Victoria on Mahe Island.

This small island was first colonized by French in a768, and the by Britain, in 1794. It is governed by a president, elected for a 5-year term, a council of ministers. Anyway, it is better to be mentioned that the fruit Coco-de-mer is a permanent symbol to this nation despite their religion, ideology and beliefs³⁰.

Luckily this fruit which is one of the elements of cultural connection between the Sub-continent and Iran, has been protected from events and the problems of ecosystem and has remained as a perpetual document. We can see this fruit in photography of Seychelles³¹.

At the end, it should be pointed out that the precious art of carving and engraving on kashkuls by Iranian artists, are available in some famous museums all over the world. Among them we can name Armitaj Museum in Saint Petersburg Russia³².

Therefore, it is considered that in one corner of the world in an island in the Indian Ocean, a kind of fruit is planted and by craftsmen is changed into a dish, and then it comes to Iran and artistic designs are carved by Iranian artists and calligraphers on it.

Continent and the islands nearby Indian Ocean. This tree is known as **Coco-de-mer**. This tree which is known in Persian as sea coconut (نارگیل دریایی) has a fruit so huge that like two ships, they are connected to each other. It is mentioned in Penguin Encyclopedia: The fruit is one of the largest known up to 20 kg taking 10 years to ripen; buoyant and often washed ashore. It was well known before the tree itself was discovered. The palm is sometimes called the **double coconut** because the nut as fruit resembles two coconuts fused side by side.

To make a **kashkul** the fruit was separated in the middle to obtain two **kashkuls**. Then in the Sub continent or Iran they curved these fruits and hang on their shoulders by a chain.

Some of these **kashkuls** had an opening to flow out liquid come out easily.

ساقی ها or ساقیان used these **kashkuls** to give water or wine to people.

The purpose of کشتی باده in poems of Persian poets has been these **kashkuls** which small of them were specialized to this kind of work. Therefore کشتی باده which means the wine bowl is a kind of **kashkul** since it was mentioned before, it is with the shape of a small boat.

Like the following poem said by Hafez Shirazi;

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز²⁴
 کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست گشت هر گوشه چشم از غم دل دریایی²⁵
 مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته اند نکویی کن و در آب انداز²⁶

Amir Khosro Dehlavi also in his poems Hasht Behesht has used this interpretation.

همه روز آن طرب مهیا بود کشتی باده همچو دریا بود²⁷

Nezami Ganjavi in **haft peikar** talks about a kind of wine bowl which is in the shape of a ship;

روزی از روضه بهشتی خویش کرد بر می روانه کشتی خویش
 باده ای چند خورد سر دستی سوی صحرا شد از سر مستی²⁸

So we understand that from 14th AD , the shape of **kashkul** has been the shape of a ship.

We should remember that in the half of the 3rd BC, in the time of Ashuka, the Indian Emperor, this custom was common from Sub Continent to Kandahar and Bamian¹⁷.

Kushanian (ruling dynasty 1st BC-4th AD) was the ultimate splendor of Buddhism in some areas of Khorasan¹⁸.

Balkh was an important center of Buddhism in the time of Ashkans and in Nobahar Templetraces of Buddha like tooth, sweeper and dish were kept. This dish was the same **kashkul** which late on was used by Sufis of Khorasan¹⁹.

Abureihan has given some information about Balkh and its idols²⁰.

In the end of Sassanids time, Huan Tsang the Chinese tourist and pilgrim writes about the Temple of Nobahar that one hundred of Buddhist monks and nuns were worshiping and serving in this temple. He also mentions the **kashkul** of Buddha is kept in this temple. We have information about this **kashkul** in the time of Sassanids²¹. Sayeed Nafisi says that the Buddhist judge of Kabul after Anushirvan captured there, awarded him the book of Kelileh va Demneh which was named "Bid pay/Bizpay" in Indian language with the **kashkul** of Buddha and some other windfalls²².

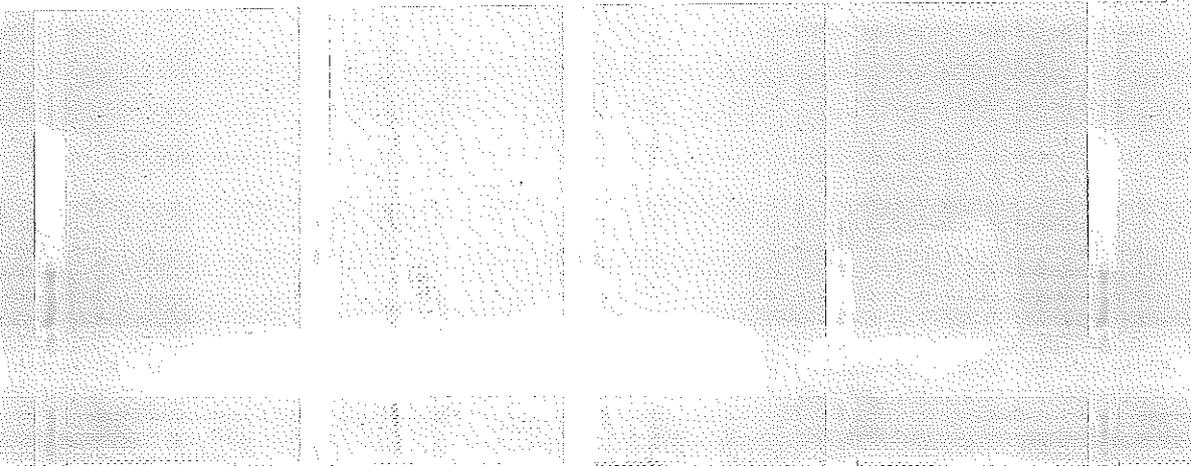
It is to say that in this essay there is no space to talk about the impact of Buddhism on Sufism and literature. We only mention the story of بلوهر و بوداسف. This story which is narrated by Shia scholars like Sheikh Sadugh and Majlesi, says the Buzasef is the convert of Budasaf which is originally Budha before claiming being prophet²³. So it is clear that **kashkul** of **ghalandar** is the gift of the Sub Continent Buddhists and after Islam this habit was popular and practiced in Sufism.

The Shape of **kashkul**

We don't exactly know the heritage remained from Budha was what made of .

But afterwards the shape and the materials made **kashkul** were dignified.

Kashkuls are in the shape of ship, arc or melon. Fake ones were made of wood or metal, but old and original **kashkuls** remained from Safavids are from a famous tree which is found in the Sub



لوحش الله ز سينه جوشي ها ياد ايام خرقة پوشي ها
 باز گيرم شه نشهي از س وز كلاه نمذ كنمافسر
 شود آن پوست تخته تختم باز گردد از خواب چشم بختم باز¹²

Kashkul is also the title of some poets and people. It is also the interchangeable word for **kajkul** like **seyed Kamal kajkuli** who was a poet in the time of Sultan Hussein Bayghara¹³.

This manner of **Sufi** with **kashkul** which shows a kind of wanting and begging, goes back to the ancient customs of Buddhism which was common in Sub Continent and Far East. It is still practiced there. Whatever is the root and the name of **kashkul**, it is very sacred and is a holy symbol in Buddhism. Among the traces of Buddha, the **kashkul** or the dish of food and a tooth which is said to be sent to the court of China by Ghobad the king of Sassanids¹⁴.

Islamic Sufism has borrowed many of its customs, ceremonies and ideas from the thought of Buddha¹⁵.

Among different customs of Buddhism, we can mention two cases in the following;

1. Shaving hair and bear which is the sign of mortification and pain.
2. Hanging **kashkul** on shoulder or carrying by hand. It is compulsory for each Buddha to hang **kashkul** on shoulder or carry with had. If the pride and selfishness dominates him, this action makes him to give up.

It is said that some of the Sufis' ideas and beliefs like meditative discipline, treading a path, asceticism and wearing wadded have been effected by Buddhism.

In Buddhism's manner, there are eight positions and levels. In other words the process of spiritual journey includes eight steps. It is believed that wearing wadded or cloak, sign of beggary and seclusion, is the custom of Buddhism in the Sub- Continent¹⁶.

the title of some books in Arabic and Persian is **Kashkul** among them the most famous are; **Sheikh Bahayee's Kashkul** (953-1021AH) and **Yuseph Bahrani's Kashkul** (1107-1186AH)⁸.

The word "**ghalandar**" meaning; gipsy or wandering, also has a similar history. They have been different logics for its root and naming. It has been got from Greeks to Sanskrit. Dr. Moeen in Borhane Ghate codes that in most of the dictionaries the root of the word **ghalandar** is the Arabic word of کلندر یا کلندره which means tough wood or people⁹.

However, he adds that Ivanovo tried for forty years to find the root of the word **Ghalandar** but he couldn't get any result. Ivanovo believed that the Greek word of Calator has been got from the root of Caleo which means; to invite or call up might be gotten from **ghalandar**¹⁰.

The English word Calender and **Kalantar** the Persian word may also have been got from the word **ghalandar**. The point is that we are not exactly sure about this phrase.

These **ghalandars** or **dervish**, some of them were mendicants, hang a **kashkul** on their shoulders and other people put food, coins and other various things in it. **Dervishes** of some **Sufis** dynasties, like **Jalali** brought this **beggar kashkul** to their advisor at the end of the day. The Sufi elder Sheikh or guide divided the contents of **kashkul** among **dervishes** and followers. This habit was first practiced in the wide land of the Sub-Continent¹¹.

However, in Iran this **kashkul** belonged not only to **dervish** but also to **sagha** (water carrier). The **sagha** had a **kashkul** filled with water and ice. He filled to satiety the thirsts especially during special times like **moharram** and **Ashura**. Anyway **kashkul** is the main tool of **ghalandar** and **dervish**. The usage of this word is seen in the poems of some Persian poets such as **Sheikh Bahaoddin Bahayee Ameli** who expresses in his **Masnavi** about **kashkul** and other elements of Sufism ;

از سمور و حریر بیزارم	باز میل قلندری دارم
دلم از قیل و قال گشته ملول	ای خوشا خرقة و خوشا کشکول

Cultural, political, sociological and economical connection between the people of Sub-continent and Iranians is so developed and improved that it expresses a permanent historical relation between two nations. In each aspect of these fields there are signs of this reality.

The author of this essay is supposed to explain one of these elements of relation that has been forgot. This issue is *Ghalandar's Kashkul*:

Naming the word *Kashkul* is referred to different and various and meanwhile opposed subjects.

My professor Dr. Mohammad Javad Mashkur believed that the word kashkul is a Syriac word which has been got from the *kaskul*. The mentioned word is made up of two parts; *kasa* (ksa) and *kul* (kul) meaning comprising all details¹.

The late professor referred to the sayings of "Duzi" and "Brown" who believed the same idea about this name².

Brown in his book; *The Hebrew and English Words in the Old Testament* has mentioned about this glossary³. Also Duzi in his dictionary has commented about the above word⁴.

Therefore this word in origin has come from **Aramid Languages** and has entered **Syriac** and afterwards **Arabic, Persian, Indian and Turkish**.

In the passage of time, the word *kashkul* has got other meanings concerned with its function like; **dish** or **beggar bowl**⁵.

It is said in Arabic dictionaries that *kashkul* has been got from "kollé shay" which means **comprising all details**⁶.

In Persian dictionaries it is made up **kash** and **kul**. Mohammad Hassan Khalaf Tabrizi the writer of *Borhane Ghate* says; **kash** means; to pull and **kul** means shoulder. So it means; pulling by shoulder. It is also said since it was hung on the shoulder curvedly and bent, it was **kajkul** and then it was changed to **kashkul**⁷.

Also, **Kashkul** is in Persian and Arabic is the name of a book known as; **Jong** which means collection of various and separate subjects in the form of verse and prose. We know that

Ghalandar's Coco-de-mer Kaskkul

Dr. Haj Seyed Javadi*
Center for Cultural heritage
Tehran, Iran.

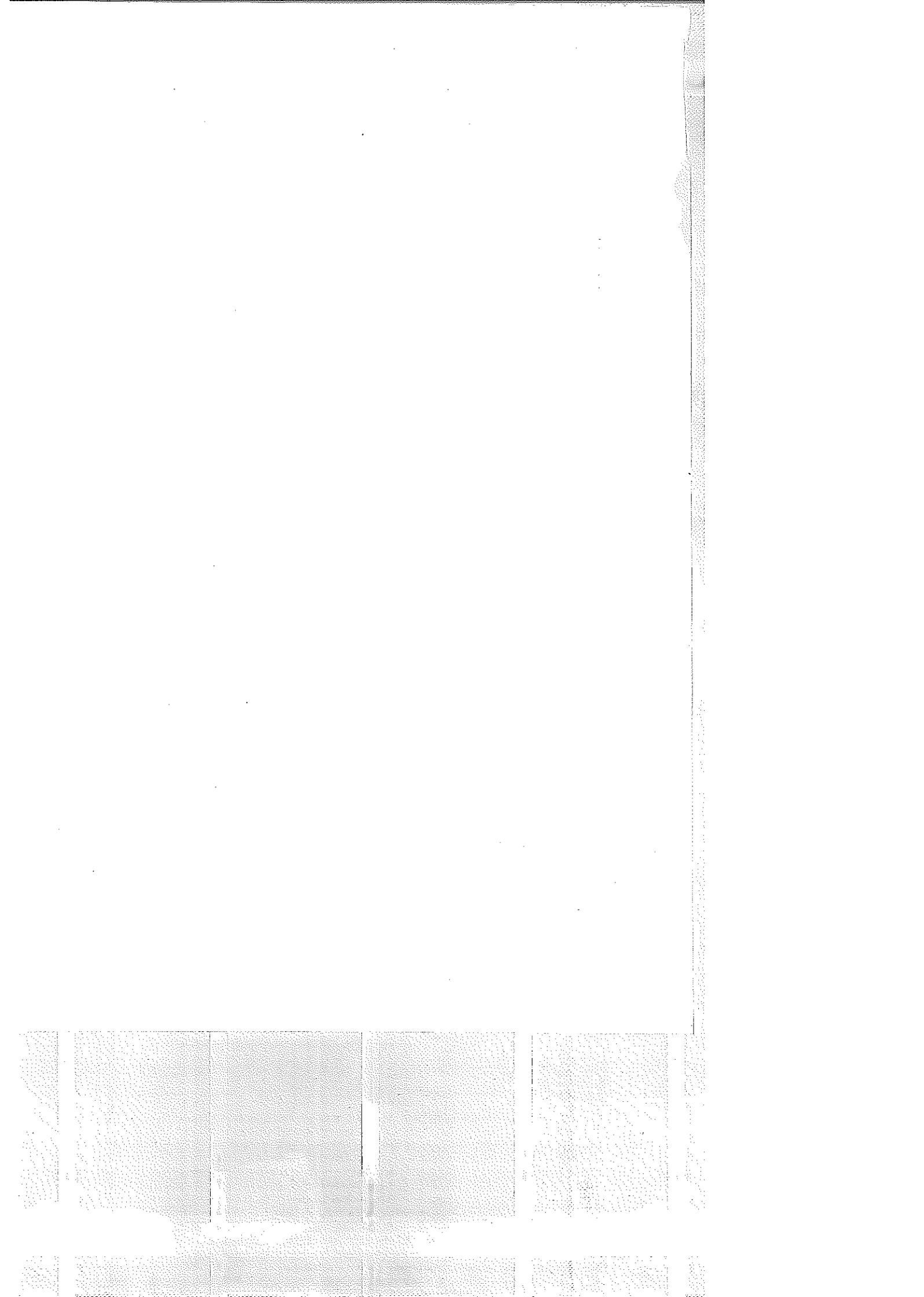
Abstract

“Kaskkul” has a special dignity in Persian culture, literature, and art. This word has been used both in poets’ poetry and titles of books. This essay implies a research and discussion about the root of the words; kaskkul and Ghalandar. It is believed that hanging kaskkul on shoulder has been brought to Iran from Sub-continent. In this article, it is shown that one of the Sub-continent Buddhism’s heritages, has been kaskkul which has come to Iran through centuries.

The author has explained about the quality of kaskkul which is from a specific kind of unique fruit named **Coco-de-mer** which is from Indian Ocean. He has expressed his opinion about the shape of kshkul which is like; a ship or an arc. He has also talked about small kaskkul which has been used to give water or wine. The author has expressed that کشتی باده in Persian poems has also been a kind of kaskkul which is a subject that no interpreter has ever talked about.

Key words: kaskkul, Ghalandar, Coco-de-mer, کشتی باده, Buddha heritage.

Email: jsjavadi@yahoo.com



Contents

Persian Articles:

(Right to Left)

- Glimps of Kekhusrow in the Stories/Dr. Hussain Akbari Biraq/Dr. Abdul Karim Ali Jaradat..... 5-23
- Mathnavi Nale-ye Ney by Ghazi al-Din Nizam/Dr. Ghulam Moeen uddin /Uzma Aziz Khan 25-48
- A Brief View of the Life & Works of Raja Anwar/Dr. Muhammad Saleem Mazhar/ Dr. Muhammad Nasir..... 49-57
- A Critical Analysis of "Sunblistan-e- Tafta" and "Boostan-e- Saadi" Dr. Muhammad Iqbal Saqib..... 59-70
- Role of Iranian and Central Asian Prose writers in the Ghazanavids in Sub-continent/ Dr. Sofia Sabir/Dr. Sayyid Muhammad Farid 71-91
- Sohni- Mahinwal and its Persian Poets/ Dr. Muhammad Sabir..... 93-102
- Khalili and Sanai/Dr. Muhammad Afzal Zahid..... 103-111
- Analysis of the manuscript on Mysticism by Sujana Rai/Dr. Razia Sultana.. 113-122
- Life and works of Warasta/ Dr. Anjum Tahira..... 123-152
- A study of Persian Na'at in Sind/Uzma Zareen Nazia..... 153-175
- Life & works of Muhammad Hassan Qateel, Persian poet & writer /Dr. Zahida Parveen..... 177-188
- A Study of Life and Work of Abdul Hayee Baralvi / /Dr. Shaila Saleem Noori... 189-200

Urdu Articles:

- An Analysis of Kashf ul Mahjoob's Translation by Dr. Siddique Khan Shibli / Dr. Fakhar ul Haq Noori..... 201-214
- A Review of dispute between Ghalib and Followers of Qateel/Dr. Muhammad Saleem Mazhar..... 215-221
- Arzoo Studies in Iran/Dr. Najam ur Rashid..... 223-236
- Sunil Sharma; An Imminent Orientalist/Dr. Muhammad Iqbal Shahid..... 237-243
- Sanai Ghaznavi; the Founder of Persian Mystic Poetry/Dr. Muhammad Nasir..... 245-271
- Saeed Khan Multani and Manaqib-e- Mashaikh/Dr. Shoaib Ahmad..... 273-276

English Articles:

(Left to Right)

- Ghalandar's Coco-de-merKashkul/Dr. Haj Seyed Javadi..... 5-13
- Artakhshir-e-Babakan: An investigation of his historical character/Ali Azizian..... 15-34
- Caravan-e- Islam in South Asia and Excellence of Allama Muhammad Iqbal (R.A) /Muhammad Sohail..... 35-50
- Promotion of Persian Literature in Kashmir/ Dr. Kh. Zahid Aziz..... 51-56
- Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid..... 57-64



SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Approved by Higher Education Commission, Pakistan

No: 10, 2012

Editor:

Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Assistant Editor:

Dr. Muhammad Sabir

Editorial Board:

Dr. Mahdi Naseh, Dr. Jafar Yaheghi, Dr. Hakima Dabiran, Dr. Humaira Zamoradi, Dr. Ali Moazzeni, Dr. Maryam Khalili Jahantegh, Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli, (Iran), Dr. William C. Chittick, , Dr. Muzafar Alam (U.S.A), Dr. Jose F. Cuttilas (Spain) Dr. Dr. Mehr Noor Mohammad, Dr. Mohammad Saleem Mazhar, Dr. Moeen Nizami, Dr. Arif Naushahi, Dr. Najam ur Rashid, Dr. Muhammad Nasir, (Pakistan), Dr. Francesca Orsini,(U.K.),Dr. Shamim Khan (Bangladesh), Dr. Azarmidukht Safavi (India)

Research Consultants:

Dr. Sunil Sharma (U.S.A), Dr. Mohammad Husain Mohammadi, Dr. Nargis Jabari Nasab, Dr. Ghasem Safi,(Iran), Dr. Saiful Islam, (Bangladesh), Dr. Sharif Hussain Qasemi, Dr. Chandar Shekhar Bhatnagar, Dr. Iraq Reza Zaidi, Dr. Kaleem Asghar Naqavi, Dr. Arif Ayuabi, Dr. Zainulaba, (India), Dr. Abdul Karim Jaradat (Jordan), Dr. Ahmad Moosa (Maraco), Dr. Mohammad Akhtar Cheema, Dr. Mohammad Iqbal Saqib, Dr. Shafqat Jahan Khattak, Dr. Tahira Parveen, Dr. Mohammad Ali Shah, Dr. Rifat Tahira Naqavi, Dr. Nighat Ejaz, Dr. Mohammad Afzal Zahid , Dr. Ehsan Ahmad, Dr. Sofia Sabir, Dr. Fozia Iftikhar (Pakistan).

Composing paging:

Gull Muhammad Khan

Printing:

Muhammad Khalid Khan, Punjab University, Press, Lahore.

Address:

Persian Department, Oriental College, University of the Punjab, Lahore, Pakistan.

Tel:

+ 92-42-99210833, Fax: +92-42-37353005

E-mail:

persian_dept@yahoo.com

website:

<http://www.pu.edu.pk/>

Price:

Single copy Rs. 300.00/ \$ 10.00

SAFEENEH

**A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE**

No. 10

2012

Editor:

Dr. Muhammad Iqbal Shahid



Department of Persian
UNIVERSITY OF THE PUNJAB
Lahore – Pakistan



SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Approved by Higher Education Commission, Pakistan

No: 10, 2012

Editor:

Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Assistant Editor:

Dr. Muhammad Sabir

Editorial Board:

Dr. Mahdi Naseh, Dr. Jafar Yaheghi, Dr. Hakima Dabiran,
Dr. Humaira Zamoradi, Dr. Ali Moazzeni, Dr. Maryam
Khalili Jahantegh, Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli, (Iran),
Dr. William C. Chittick, , Dr. Muzafar Alam (U.S.A), Dr.
Jose F. Cutilas (Spain) Dr. Dr. Mehr Noor Mohammad, Dr.
Mohammad Saleem Mazhar, Dr. Moeen Nizami, Dr. Arif
Naushahi, Dr. Najam ur Rashid, Dr. Muhammad Nasir,
(Pakistan), Dr. Francesca Orsini,(U.K.),Dr. Shamim Khan
(Bangladesh), Dr. Azarmidukht Safavi (India)

Research Consultants:

Dr. Sunil Sharma (U.S.A), Dr. Mohammad Husain
Mohammadi, Dr. Nargis Jabari Nasab, Dr. Ghasem
Safi,(Iran), Dr. Saiful Islam, (Bangladesh), Dr. Sharif
Hussain Qasemi, Dr. Chandar Shekhar Bhatnagar, Dr. Iraq
Reza Zaidi, Dr. Kaleem Asghar Naqavi, Dr. Arif Ayuabi,
Dr. Zainulaba, (India), Dr. Abdul Karim Jaradat (Jordan),
Dr. Ahmad Moosa (Maraco), Dr. Mohammad Akhtar
Cheema, Dr. Mohammad Iqbal Saqib, Dr. Shafqat Jahan
Khattak, Dr. Tahira Parveen, Dr. Mohammad Ali Shah, Dr.
Rifat Tahira Naqavi, Dr. Nighat Ejaz, Dr. Mohammad Afzal
Zahid , Dr. Ehsan Ahmad, Dr. Sofia Sabir, Dr. Fozia Iflikhar
(Pakistan).

Composing paging:

Gull Muhammad Khan

Printing:

Muhammad Khalid Khan, Punjab University, Press, Lahore.

Address:

Persian Department, Oriental College, University of the
Punjab, Lahore, Pakistan.

Tel:

+ 92-42-99210833, Fax: +92-42-37353005

E-mail:

persian_dept@yahoo.com

website:

<http://www.pu.edu.pk/>

Price:

Single copy Rs. 300.00/ \$ 10.00



A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE & CULTURE

No. 10

2012

- Glimps of Kekhusrow in the Stories / Dr. Hussain Akbari Biraq / Dr. Abdul Karim Ali Jaradat
- Mathnavi Nale-ye Ney by Ghazi al-Din Nizam / Dr. Ghulam Moeen uddin / Uzma Aziz Khan
- A Brief View of the Life & Works of Raja Anwar / Dr. Muhammad Saleem Mazhar / Dr. Muhammad Nasir
- A Critical Analysis of "Sunblistan-e- Tafta" and "Boostan-e- Saadi"
Dr. Muhammad Iqbal Saqib
- Role of Iranian and Central Asian Prose writers in the Ghazanavids in Sub-continent / Dr. Sofia Sabir / Dr. Sayyid Muhammad Farid
- Sohni- Mahinwal and its Persian Poets / Dr. Muhammad Sabir
- Khalili and Sanai / Dr. Muhammad Afzal Zahid
- Analysis of the manuscript on Mysticism by Sujan Rai / Dr. Razia Sultana..Life and works of Warasta / Dr. Anjum Tahira
- A Study of Life and Works of Abdul Hayee Baralvi / Dr. Shaila Saleem Noori
- A Study of Persian Na'at in Sind / Uzma Zareen Nazia
- Life & works of Muhammad Hassan Qateel, Persian poet & writer / Dr. Zahida Parveen
- Kashf ul Mahjoob's Translation / Dr. M. Siddique Shibli / Dr. Fakhar ul Haq Noori
- A Review of dispute between Ghalib and Followers of Qateel / Dr. Muhammad Saleem Mazhar
- Arzoo Studies in Iran / Dr. Najam ur Rashid
- Sunil Sharma; An Imminent Orientalist / Dr. Muhammad Iqbal Shahid
- Sanai Ghaznavi; the Founder of Persian Mystic Poetry/Dr. Muhammad Nasir
- Saeed Khan Multani and Manaqib-e- Mashaikh/Dr. Shoaib Ahmad
- Ghalandar's Coco-de-merKashkul/Dr. Haj Seyed Javadi
- Artakhshir-e-Babakan: An investigation of his historical character/Ali Azizian
- Caravan-e- Islam in South Asia and Excellence of Allama Muhammad Iqbal (R.A) / Muhammad Sohail
- Promotion of Persian Literature in Kashmir / Dr. Kh. Zahid Aziz
- Abstracts of Articles / Dr. Muhammad Iqbal Shahid

Department of Persian
UNIVERSITY OF THE PUNJAB
Lahore-Pakistan